



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

شهریار جاده ها

سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات



به کوشش

مهندسین عباسی و پرویز بدیعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهریار جاده ها - سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات

نویسنده:

محمد رضا عباسی

ناشر چاپی:

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	شهریار جاده ها: سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۶	فهرست مندرجات
۳۱	مقدمه ناشر
۳۳	پیشگفتار
۴۲	روز جمعه بیستم [شهر جمادی الثانی]
۴۷	روز پنجشنبه بیست و ششم [جمادی الثانی]
۴۷	روز جمعه بیست و هفتم [جمادی الثانی]
۴۸	روز شنبه بیست و هشتم [جمادی الثانی]
۴۹	روز یکشنبه بیست و نهم [جمادی الثانی]
۵۱	روز دوشنبه سلخ [جمادی الثانی]
۵۱	روز سه شنبه غزه رجب
۵۳	روز چهارشنبه دوّم [رجب]
۵۴	روز پنجشنبه سوّم [رجب]
۵۶	روز جمعه چهارم [رجب]
۵۷	روز شنبه پنجم [رجب]
۵۸	روز یکشنبه ششم [رجب]
۶۰	روز دوشنبه هفتم [رجب]
۶۰	روز سه شنبه هشتم [رجب]
۶۱	روز چهارشنبه نهم [رجب]
۶۲	روز پنجشنبه دهم [رجب]
۶۳	روز جمعه یازدهم [رجب]

- روز شنبه دوازدهم [رجب] ۶۴
- روز یکشنبه سیزدهم [رجب] ۶۵
- روز سه شنبه پانزدهم [شهر رجب] ۶۷
- روز چهارشنبه شانزدهم [شهر رجب] ۶۸
- روز جمعه هجدهم [شهر رجب] ۷۱
- روز شنبه نوزدهم [شهر رجب] ۷۲
- روز یکشنبه بیستم [شهر رجب] ۷۴
- روز دوشنبه بیست و یکم [شهر رجب] ۷۴
- روز سه شنبه بیست و دوم [شهر رجب] ۷۶
- روز چهارشنبه بیست و سوم [رجب] ۷۷
- روز جمعه بیست و پنجم [شهر رجب] ۸۲
- روز شنبه بیست و ششم [شهر رجب] ۸۴
- روز یکشنبه بیست و هفتم [شهر رجب] ۸۶
- روز چهارشنبه بیست و هشتم [شهر رجب] ۸۷
- روز سه شنبه بیست و نهم [شهر رجب] ۸۹
- روز چهارشنبه غره شعبان المعظم ۹۰
- روز پنجشنبه دوم [شهر شعبان] ۹۲
- روز جمعه سوم [شهر شعبان] ۹۲
- روز شنبه چهارم [شهر شعبان] ۹۳
- روز یکشنبه پنجم [شهر شعبان] ۹۳
- روز دوشنبه [ششم شهر شعبان] ۹۸
- روز سه شنبه [هفتم شهر شعبان] ۹۸
- روز چهارشنبه [هشتم شهر شعبان] ۹۹
- روز پنجشنبه نهم [شهر شعبان] ۱۰۰
- روز جمعه دهم [شعبان] ۱۰۲
- روز شنبه یازدهم [شهر شعبان] ۱۰۵

- روز یکشنبه دوازدهم [شهر شعبان] ۱۰۷
- روز دوشنبه سیزدهم [شهر شعبان] ۱۰۸
- روز سه شنبه چهاردهم [شهر شعبان] ۱۰۹
- روز چهارشنبه پانزدهم [شهر شعبان] ۱۱۱
- روز پنجشنبه شانزدهم [شهر شعبان] ۱۱۳
- روز جمعه هفدهم [شهر شعبان] ۱۱۵
- روز شنبه هجدهم [شهر شعبان] ۱۱۶
- روز یکشنبه نوزدهم [شهر شعبان] ۱۱۸
- روز دوشنبه بیستم (شهر شعبان) ۱۱۸
- روز سه شنبه بیست و یکم [شهر شعبان] ۱۱۹
- روز چهارشنبه بیست و دوم [شهر شعبان] ۱۲۲
- روز جمعه بیست و چهارم [شهر شعبان] ۱۲۴
- روز بیست و پنجم [شهر شعبان] ۱۲۶
- روز یکشنبه بیست و ششم [شهر شعبان] ۱۲۸
- روز دوشنبه بیست و هفتم [شهر شعبان] ۱۲۹
- روز سه شنبه بیست و هشتم [شهر شعبان] ۱۳۰
- روز پنجشنبه سلخ شعبان، ۱۳۹
- روز جمعه غره رمضان ۱۴۲
- روز شنبه دوم رمضان ۱۴۳
- روز یکشنبه سوم [شهر رمضان] ۱۴۶
- روز دوشنبه چهارم [شهر رمضان] ۱۴۷
- روز سه شنبه پنجم [شهر رمضان] ۱۵۰
- روز چهارشنبه ششم [شهر رمضان] ۱۵۲
- روز پنجشنبه هفتم [شهر رمضان] ۱۵۳
- روز جمعه هشتم [شهر رمضان] ۱۵۵
- روز شنبه نهم [شهر رمضان] ۱۵۷

- روز یکشنبه دهم [شهر رمضان] - - - - - ۱۵۹
- روز دوشنبه یازدهم [شهر رمضان] - - - - - ۱۶۱
- روز سه شنبه دوازدهم [شهر رمضان] - - - - - ۱۶۲
- روز سیزدهم [شهر رمضان] - - - - - ۱۶۴
- روز پنجشنبه چهاردهم [شهر رمضان] - - - - - ۱۶۷
- روز جمعه پانزدهم [شهر رمضان] - - - - - ۱۶۹
- روز شنبه شانزدهم [شهر رمضان] - - - - - ۱۷۱
- روز یکشنبه هفدهم [شهر رمضان] - - - - - ۱۷۵
- روز دوشنبه هجدهم [شهر رمضان] - - - - - ۱۷۶
- روز نوزدهم [شهر رمضان] - - - - - ۱۷۸
- روز بیستم [شهر رمضان] - - - - - ۱۸۰
- روز پنجشنبه بیست و یکم [شهر رمضان] - - - - - ۱۸۱
- روز جمعه بیست و دوم [شهر رمضان] - - - - - ۱۸۲
- روز شنبه بیست و سوم [شهر رمضان] - - - - - ۱۸۴
- روز یکشنبه بیست و چهارم [شهر رمضان] - - - - - ۱۸۵
- روز دوشنبه بیست و پنجم [شهر رمضان] - - - - - ۱۸۷
- روز سه شنبه بیست و ششم [شهر رمضان] - - - - - ۱۸۷
- روز چهارشنبه بیست و هفتم [شهر رمضان] - - - - - ۱۸۹
- روز پنجشنبه بیست و هشتم [شهر رمضان] - - - - - ۱۹۰
- روزنامه خواند میوه [و] - - - - - ۱۹۲
- روز جمعه بیست و نهم [شهر رمضان] - - - - - ۱۹۲
- روز یکشنبه دوم شهر شوال - - - - - ۱۹۶
- روز سه شنبه چهارم [شهر شوال] - - - - - ۱۹۹
- روز چهارشنبه پنجم [شهر شوال] - - - - - ۲۰۱
- روز پنجشنبه ششم [شهر شوال] - - - - - ۲۰۴
- روز شنبه هشتم [شهر شوال] - - - - - ۲۰۹

- ۲۱۱ ----- روز یکشنبه نهم [شهر شوال]
- ۲۱۳ ----- روز دوشنبه دهم [شهر شوال]
- ۲۱۴ ----- روز سه شنبه یازدهم [شهر شوال]
- ۲۱۵ ----- روز چهارشنبه دوازدهم [شهر شوال]
- ۲۱۶ ----- روز پنجشنبه سیزدهم [شهر شوال]
- ۲۲۰ ----- روز یکشنبه شانزدهم [شهر شوال]
- ۲۲۰ ----- روز دوشنبه هفدهم [شهر شوال]
- ۲۲۲ ----- روز سه شنبه هجدهم [شهر شوال]
- ۲۲۳ ----- روز چهارشنبه نوزدهم [شهر شوال]
- ۲۲۴ ----- روز پنجشنبه بیستم [شهر شوال]
- ۲۲۴ ----- روز جمعه بیست و یکم [شهر شوال]
- ۲۲۵ ----- روز شنبه بیست و دوم [شهر شوال]
- ۲۲۶ ----- روز یکشنبه بیست و سوم [شهر شوال]
- ۲۲۶ ----- روز دوشنبه بیست و چهارم [شهر شوال]
- ۲۲۹ ----- روز چهارشنبه بیست و ششم [شهر شوال]
- ۲۳۱ ----- روز پنجشنبه بیست و هفتم [شهر شوال]
- ۲۳۲ ----- روز جمعه بیست و هشتم [شهر شوال]
- ۲۳۲ ----- روز شنبه بیست و نهم [شهر شوال]
- ۲۳۴ ----- روز یکشنبه سلخ شوال
- ۲۳۴ ----- روز دوشنبه غره ذیقعه
- ۲۳۶ ----- روز سه شنبه دهم [شهر ذیقعه]
- ۲۳۶ ----- روز چهارشنبه سوم [شهر ذیقعه]
- ۲۳۸ ----- روز پنجشنبه چهارم [شهر ذیقعه]
- ۲۴۰ ----- روز جمعه پنجم [شهر ذیقعه]
- ۲۴۲ ----- روز شنبه [ششم ذیقعه]
- ۲۴۵ ----- روز یکشنبه هفتم [ذیقعه]

۲۴۹	روز دوشنبه هشتم [شهر ذیقعه]
۲۵۰	روز سه شنبه نهم [شهر ذیقعه]
۲۵۰	روز چهارشنبه دهم [شهر ذیقعه]
۲۵۲	روز پنجشنبه یازدهم [شهر ذیقعه]
۲۵۲	روز جمعه دوازدهم (ذیقعه)
۲۵۴	روز شنبه سیزدهم [شهر ذیقعه]
۲۵۶	روز یکشنبه چهاردهم [شهر ذیقعه]
۲۵۷	روز دوشنبه پانزدهم (شهر ذیقعه)
۲۵۹	روز چهارشنبه هفدهم [شهر ذیقعه]
۲۶۱	روز جمعه نوزدهم [شهر ذیقعه]
۲۶۳	روز شنبه بیستم [شهر ذیقعه]
۲۶۵	روز دوشنبه بیست و دوم [شهر ذیقعه]
۲۶۷	روز سه شنبه بیست و سوم [شهر ذیقعه]
۲۶۸	روز چهارشنبه بیست و چهارم [شهر ذیقعه]
۲۶۹	روز پنجشنبه بیست و پنجم [ذیقعه]
۲۷۰	روز جمعه بیست و ششم [ذیقعه]
۲۷۱	روز شنبه بیست و هفتم [ذیقعه]
۲۷۲	روز یکشنبه بیست و هشتم [شهر ذیقعه]
۲۷۲	روز دوشنبه بیست و نهم [شهر ذیقعه]
۲۷۳	روز سه شنبه غره ذی حجه
۲۷۷	وقایع بعد از ورود به تهران
۲۸۰	پیوست
۲۸۲	فهرست اعلام
۴۰۴	درباره مرکز

شهریار جاده ها: سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۲-۳۷۵

عنوان و نام پدیدآور: شهریار جاده ها: سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات/ به کوشش محمدرضا عباسی و پرویز بدیعی

مشخصات نشر: تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲.

مشخصات ظاهری: ی، ص ۳۰۳

عنوان دیگر: سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات

موضوع: عراق -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۹

موضوع: ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ۱۳۱۳ - ۱۲۴۷ق -- خاطرات

موضوع: سفرنامه ها

رده بندی دیویی: ۹۱۵/۶۷۰۴۳

رده بندی کنگره: DSV۰/۶/ن ۲ش ۹ ۱۳۷۲

سرشناسه: ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ق ۱۳۱۳ - ۱۲۴۷

شناسه افزوده: عباسی، محمدرضا، مصحح

شناسه افزوده: بدیعی، پرویز، مصحح

شناسه افزوده: سازمان اسناد ملی ایران

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

ص: ۱

اشاره

مقدمه ناشر أ- ب

پیشگفتار ج- ی

اسامی همراهان (۱)

بیستم شهر جمادی الثانی: حرکت به دوشان تپه، تدارک سفر کربلا، (۲) شکار، توقف در قصر فیروزه، ناخوشی اهل حرم.

بیست و یکم جمادی الثانی: توقف در منزل و دیدن نمونه های لباس / (۴) طبقات مختلف.

بیست و دوم جمادی الثانی: آماده شدن مهد علیا (مادر ناصر الدین شاه) / (۴) برای سفر.

بیست و سوم جمادی الثانی: دیدن سان از سپاه. / (۵)

بیست و چهارم جمادی الثانی: رفتن به دوشان تپه، شکار، آتش بازی. / (۶)

بیست و پنجم جمادی الثانی: حرکت به سوی چشمه علی. / (۶)

بیست و ششم جمادی الثانی: بی نظمی اردو، زیارت حضرت / (۷) عبد العظیم.

بیست و هفتم جمادی الثانی: مجازات مقصرین و چوب خوردن آن ها، / (۷) رفتن حرم به زیارت حضرت عبد العظیم.

بیست و هشتم جمادی الثانی: توقف، آمادگی و تدارک سفر. / (۸)

بیست و نهم جمادی الثانی: حرکت به سمت رباط کریم، (آدران)، / (۹) توقف در رباط کریم، اسامی دهات محل گذر اردو.

سلخ جمادی الثانی: اطراق در رباط کریم، چوب زدن کدخدا. / (۱۱)

غره رجب: حرکت از رباط کریم، کاروانسرا سنگی، / (۱۱) ناهارگاه حرم و توصیف وضعیت راه.

دوم رجب: حرکت به طرف امیرآباد، تجمع مردم برای / (۱۳) تماشا در بین راه، شکارهای مختلف.

سوم رجب/: ادامه راه و حرکت به سمت ساوه، صحبت با/ (۱۴) وزیر در مورد امور گیلان و شکار، دعوی زن های حرم.

چهارم رجب/: رفتن به حمام، تنبیه و چوب خوردن بعضی/ (۱۶) همراهان، جریمه کردن فراش باشی.

پنجم رجب/: منزل شاهسون کندی، بیماری یکی از اهل/ (۱۷) حرم.

ششم رجب/: تشریح هیئت ارضی راه، نوبران و شرح آن،/ (۱۸) شکار آهو، نام کوه های بین راه، خبر تولد فرزند ظل السلطان.

هفتم رجب/: بیماری اکثر همراهان./ (۲۰)

هشتم رجب/: گفتگو با پسر خارکن، شوخی با سربازان/ (۲۰) مازندرانی.

نهم رجب/: طوفان و باد در راه، آمدن حاکم لرستان./ (۲۱)

دهم رجب/: حرکت به سمت بویوک آباد، ملاقات با/ (۲۲) فرهاد میرزا حاکم لرستان، دیدار خوانین، اسامی دهات بین راه.

یازدهم رجب/: دیدار از والده شاه، روضه خوانی در/ (۲۳) اندرون، تماشای کنیزان و حرکات افراد همراه از پشت پرده ها.

دوازدهم رجب/: شکار و بیان وضعیت بین راه، رسیدن به/ (۲۴) سرخ آباد، ادامه بیماری اهل حرم.

سیزدهم رجب/: حرکت به همدان، شرح و توصیف همدان و/ (۲۵) مردم آن، شکار و دعوا بر سر تصاحب شکار.

چهاردهم رجب/: ادامه بیماری اهل حرم، خبر حمله ترکمانان/ (۲۷) و کشته و اسیر شدن سواران خراسانی.

پانزدهم رجب/: به حضور آمدن شاهزادگان و خوانین و اعیان/ (۲۷)

همدان، دادن القاب به افراد.

شانزدهم رجب: دیدن سنگ نبشته قدیمی به خط میخی و / (۲۸) معرفی کوه ها و دهات، شکایت از جهانگیر خان یاغی متواری، در جستجوی طلا.

هفدهم رجب: توقف در همدان و پذیرفتن افراد و دیدار / (۳۰) آن ها، طلاشوئی و پیدا کردن یک انگشتری طلا.

هجدهم رجب: حرکت به مریانج، پیدا کردن یک گربه در / (۳۱) راه.

نوزدهم رجب: رفتن به اسدآباد، طوفان و باد در راه، / (۳۲) ناخوشی همراهان.

بیستم رجب: آوردن اسب و قوش به عنوان پیشکش، / (۳۴) ترس از بیماری وبا.

بیست و یکم رجب: حرکت به سمت کنگاور، شکار درنا، مبتلا - / (۳۴) شدن به زکام و مردن بعضی از همراهان به علت بیماری.

بیست و دوم رجب: اطراق در کنگاور، روضه خوانی. / (۳۶)

بیست و سوم رجب: حرکت به طرف صحنه، اهداء شمشیر به / (۳۷) فرهاد میرزا، تماشای قصر النسوس، کوچه های کثیف و خانه های خراب کنگاور، مردن یکی دیگر از همراهان.

بیست و چهارم رجب: شکار در بین راه، دیدار از دخمه / (۴۰) کیکاووس، رسیدن خبر بروز بیماری وبا در تهران، حرکت به طرف بیستون.

بیست و پنجم رجب: دیدار همراهان از دخمه کیکاووس، شرح / (۴۲) دخمه کیکاووس، شکار کبک.

بیست و ششم رجب: احضار حکام و شرح حضور آن ها، / (۴۴)

بیست و هفتم رجب: بست نشستن عارضین برای رسیدگی به / (۴۶) شکایت، مردن بعضی همراهان، خبر ناخوشی وبا در تهران.

بیست و هشتم رجب: شرح نقش های بیستون، شکایت مردم از / (۴۷) عماد الدوله حاکم کرمانشاهان.

بیست و نهم رجب: احضار همراهان، شور و مشورت در کار / (۴۹) کرمانشاهان.

غزه شعبان المعظم: توقف در عمادیه و شرح عمارات آن، / (۵۰) روستاها و طوایف ساکن در آن جا.

دوم شعبان: بیماری و کسالت. / (۵۲)

سوم شعبان: ادامه بیماری و خوردن دارو. / (۵۲)

چهارم شعبان: توقف در عمادیه، به حضور آمدن وزرا. / (۵۳)

پنجم شعبان: رفتن به طاق بستان، شرح نقوش طاق بستان / (۵۳) و حجاری ها و ترجمه لوح های منقوش در سنگ نبشته ها.

ششم شعبان: مشق افواج در حضور شاه، آتش گرفتن / (۵۸) خانه های عماد الدوله و خراب کردن خانه ها.

هفتم شعبان: ماندن در منزل، شکار در شکارگاه ها. / (۵۸)

هشتم شعبان: توقف در عمادیه، آوردن اشیا مخصوص / (۵۹) کرمانشاهان و انتخاب بعضی از آن ها.

نهم شعبان: خواندن نامه و جواب آن ها، دستگاه یخ بندی / (۶۰) عماد الدوله و درست کردن یخ در حضور شاه، شرح وضعیت شهری و جغرافیائی کرمانشاهان.

دهم شعبان: حرکت به طرف ماهی دشت، معرفی / (۶۲) وضعیت راه و روستاهای آن.

یازدهم شعبان: حرکت به سمت هارون آباد، شرح آبادی ها/ (۶۵) و صاحبان ملک ها، شکار کبک، تنبیه و کتک زدن آفتابگردانچی.

دوازدهم شعبان: توقف در هارون آباد، رسیدن خبر تسلیم/ (۶۷) فرانسه در جنگ با پروس، بیماری وزیر خارجه، شرح جغرافیائی هارون آباد.

سیزدهم شعبان: رفتن به طرف کردند، شرح وضعیت میان/ (۶۸) راه، خواندن و نوشتن بعضی از احکام.

چهاردهم شعبان: اطراق در کردند، وضعیت شهر کردند./ (۶۹)

پانزدهم شعبان: دیدار از طاق کسری و شرح آن./ (۷۱)

شانزدهم شعبان: حرکت به طرف سر پل ذهاب، وضعیت/ (۷۳) ارضی بین راه، دیدار از دخمه داوود، دهات بین راه، اسامی کوه ها.

هفدهم شعبان: شکار دراج، بیماری شدید./ (۷۵)

هجدهم شعبان: حرکت به سمت قصر شیرین، ادامه بیماری،/ (۷۶) دیدن آثار قصر شیرین.

نوزدهم شعبان: اطراق در منزل قصر شیرین، ادامه بیماری،/ (۷۸) پیوستن عده ای تازه به همراهان.

بیستم شعبان: نزدیک شدن به اردوی عثمانی ها، وصف/ (۷۸) شکارهای آن حدود.

بیست و یکم شعبان: حرکت به سوی خانقین، شرح وضعیت/ (۷۹) راه، آماده شدن برای ورود به خاک عثمانی، رسیدن مستقبلین عثمانی، وصف استقبال.

بیست و دوم شعبان: اطراق در خانقین، به حضور آمدن پاشایان/ (۸۲) عثمانی و توصیف آن ها.

بیست و سوم شعبان: حرکت به طرف قزل رباط، ادامه بیماری،/ (۸۳) مذهب اهالی، منازل بین راه.

بیست و چهارم شعبان: شهروان، نگرانی پاشایان از نقض عهدنامه/ (۸۴)

بیست و پنجم شعبان: حرکت به سمت یعقوبیه، زیارت مقبره / (۸۶) مقدار و دستور تعمیر آن.

بیست و هشتم شعبان: ادامه راه و تشریح وضعیت بین راه. / (۸۸)

بیست و هفتم شعبان: حرکت به طرف مشیریه، گذر از محل / (۸۹) نهر وان.

بیست و هشتم شعبان: حرکت به سمت بغداد، پوشیدن لباس / (۹۰) رسمی، استقبال، پیدا شدن سواد شهر کاظمین (ع).

بیست و نهم شعبان: توقف در بغداد و کاظمین، دزدی در / (۹۵) چادرهای همراهان، دیدار قبر معروف کرخی و دیدار مسجد براسا، قصر خورنق، زیارت امامین کاظمین علیهما السلام، دیدار از مقبره امام اعظم ابو حنیفه.

سلخ شعبان: تماشای کاخ کسری و زیارت حضرت / (۹۹) سلمان و بازگشت به بغداد، به گل نشستن کشتی و تشویش سرنشینان.

غره رمضان: معرفی قونسول کشورهای خارجی در / (۱۰۲) بغداد، رفتن به زیارت کاظمین.

دوم رمضان: دیدار از مزار شیخ عبدالقادر گیلانی، وصف / (۱۰۳) قلعه بغداد، قبر شیخ شهاب الدین سهروردی، خبر فتح در طوایف ترکمن.

سوم رمضان: گردش با کشتی در روی آب. / (۱۰۶)

چهارم رمضان: دیدار از آثار قصر نمروذ، حرکت به سمت / (۱۰۷) کربلا.

پنجم رمضان: حرکت به مسیب. / (۱۱۰)

ششم رمضان: اطراق در مسیب، معرفی علما، زیارت / (۱۱۲) طفلان مسلم، گم کردن راه تا رسیدن به

هفتم رمضان: پیدا شدن سواد شهر کربلا، زیارت (عون)/ (۱۱۳) پسر حضرت زینب، آمدن خدام حسینی به استقبال، زیارت حرم حضرت امام حسین و اصحاب.

هشتم رمضان: زیارت مجدد، دیدار از قبور رجال ایران/ (۱۱۵) مدفون در کربلا، رفتن به قتلگاه حضرت، گم شدن ببری خان.

نهم رمضان: زیارت حر بن یزید ریاحی، شرح قبایل بین/ (۱۱۷) راه.

دهم رمضان: به حضور رسیدن علمای کربلا، زیارت/ (۱۱۹) حضرت سید الشهداء، زیارت حضرت عباس، دیدار از سرداب ضریح حضرت عباس بن علی.

یازدهم رمضان: زیارت مجدد حضرت ابا عبد الله الحسین،/ (۱۲۱) رفتن به سرداب مقبره حضرت سید الشهداء، برداشتن تربت اصل از روی مرقده مطهر حضرت ابا عبد الله، روضه خوانی در صحن مطهر.

دوازدهم رمضان: حرکت به سمت نجف اشرف، شرح قبایل/ (۱۲۲) بین راه کربلا تا نجف.

سیزدهم رمضان: شکار در بین راه تا رسیدن به نجف اشرف،/ (۱۲۴) آمدن علمای نجف به استقبال، پیدا شدن گنبد و مناره های حضرت علی ابن ابی طالب.

چهاردهم رمضان: زیارت قبر مطهر حضرت علی بن ابی طالب/ (۱۲۷) و همچنین جای دو انگشت حضرت در ضریح.

پانزدهم رمضان: دیدار از مسجد کوفه، مسجد سهله، قبر/ (۱۲۹) مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، زیارت مقامات اولیاء و انبیاء و امامان در مسجد کوفه، مقبره حضرت یونس، زیارت مقبره کمیل بن زیاد.

شانزدهم رمضان: قرق حرم های مبارک حضرت برای ورود/ (۱۳۱) حرم خانه شاه، علمائی که به حضور رفته اند، گذاشتن شمشیر جهانگشا برای تبرک در ضریح، دیدار و صورت برداری از خزانه حضرت علی، شرح بناها و مقامات مسجد کوفه.

هفدهم رمضان: رفتن حرم شاه به مسجد کوفه، طوفان و باران/ (۱۳۵) شدید، دیدن جواهرات نفیس نادر شاه، بیماری یکی از همراهان.

هجدهم رمضان: زیارت مجدد، دیدار از ضریح و زیارت/ (۱۳۶) دعای صباح به خط شریف حضرت علی (ع)، دیدار از جواهرات حضرت و شرح آن ها.

نوزدهم رمضان: بازگشت از نجف و رفتن مجدد به کربلا،/ (۱۳۸) دیدار میرزای شیرازی در صحن حضرت و ادامه طوفان.

بیستم رمضان: حرکت از منزل به سمت کربلا، نقض عهد/ (۱۴۰) دولت روسیه و شکستن پیمان (سواستپول) و نگرانی دولت عثمانی.

بیست و یکم رمضان: ادامه درد دندان، فرستادن دوقوش و پانصد/ (۱۴۱) تومان از کرمان توسط وکیل الملک، دیدار شاهزاده هندی و خندیدن تمام مدت به او، مردن یکی از همراهان.

بیست و دوم رمضان/: به حضور آمدن شاهزاده های کربلائی،/ (۱۴۲) زیارت مجدد.

بیست و سوم رمضان/: رفتن به حرم برای زیارت، درد شدید/ (۱۴۴) دندان، پرداخت پول برای کمک به فقرا، رفتن به زیارت قتلگاه، زیارت حضرت عباس بن علی.

بیست و چهارم رمضان/: مراجعت از کربلا- به مسیب، درخواست/ (۱۴۵) اجازه بعضی همراهان جهت رفتن به زیارت مکه معظمه، دزدی در اردو، شکار در بین راه.

بیست و پنجم رمضان/: اطراق در مسیب، سوار شدن بر/ (۱۴۷) کشتی بخار.

بیست و ششم رمضان/: حرکت به طرف بغداد، ورود به بغداد،/ (۱۴۷) افتادن بعضی از افراد با بار در شط، دیوانه شدن یکی از همراهان.

بیست و هفتم رمضان/: زیارت مجدد کاظمین، دیدار از بازار./ (۱۴۹)

بیست و هشتم رمضان/: حرکت به سمت (سلمان) و طاق کسری،/ (۱۵۰) دعوای حکیم طولوزون و عکاس باشی، شکار در بین راه.

بیست و نهم رمضان/: زیارت (حضرت سلمان فارسی)، اندازه های/ (۱۵۲) طاق کسری، درخواست پسر آقا خان محلاتی و خواستگاری از دختران شاه.

غزه شوال/: مرخص شدن تعداد دیگری از اطرافیان و/ (۱۵۴) همراهان، برگزاری سلام عید فطر و شرح آن، زیارت و دادن انعام به خدام حرم.

دوم شوال/: حرکت از بغداد به سمت سامره./ (۱۵۶)

سوم شوال/: منزل غازانیه، دعوای زنان حرم با یکدیگر،/ (۱۵۸) مردن یکی از خواجه هایی که در سفر همراه

بوده است.

چهارم سوال: حرکت به سمت (خان نجار)، شکار در بین / (۱۵۹) راه، انتخاب اشعار سعدی در بین راه، ایلات عرب بین راه.

پنجم سوال: آبادی های بین راه، شکار در راه، به گل / (۱۶۱) نشستن کشتی و معطل شدن بین راه، گرانی آذوقه در منازل بین راه.

ششم سوال: دیدار از خرابه های شهر قدیم سامرا، / (۱۶۴) زیارت مقام غیبت حضرت صاحب الزمان، کتیبه اطراف در چوبی حرم مطهر، دیدار از محل چاه غیبت، قلعه سامره، مناره متوکل، دیدار اطرافیان از مناره و بالا رفتن از پله های پیچ در پیچ آن.

هفتم سوال: شرح خرابه قدیمی اطراف شهر سامره، / (۱۶۸) انداختن عکس توسط عکاس باشی، رسیدن اهل حرم.

هشتم سوال: حرکت به سمت (خان نجار)، شکار در بین / (۱۶۹) راه.

نهم سوال: ادامه حرکت به سمت غازانیه، شکار / (۱۷۱) خوک، گرفتن عکس از سر خوک شکار شده.

دهم سوال: حرکت به سمت یعقوبیه. / (۱۷۳)

یازدهم سوال: اطراق در یعقوبیه، وصف شاهزاده هندی. / (۱۷۴)

دوازدهم سوال: حرکت از یعقوبیه به سمت شهر وان، / (۱۷۵) رسیدن خبر طغیان بعضی اعراب علیه عثمانی ها در چند نقطه و کشتن بعضی از نظامیان عثمانی به دست اعراب.

سیزدهم سوال: توقف در شهر (وان)، دادن انعام و خلعت به / (۱۷۶) مأمورین عثمانی که از اسلامبول آمده بودند،

ص: ۱۵

تصحیح مسوده سفرنامه که در تهران باید چاپ شود.

چهاردهم شوال: منزل قزل رباط، رسیدن خبر بارندگی در / (۱۷۷) تهران و پائین آمدن نرخ اجناس در تهران، رذالت و هرزگی خانه شاگردهای همراه.

پانزدهم شوال: حرکت به سمت خانقین، خرید اسب از / (۱۷۸) کردهای جاف، درخواست برگرداندن یکی از مقصرین فراری به خاک عثمانی از پاشاهای عثمانی، خبر شورش اسرای اعراب به والی یمن.

شانزدهم شوال: گفتگو با پاشایان عثمانی و اظهار دوستی، / (۱۷۹) مهمانی معیر الممالک به جهت عثمانی ها، دادن انعام و هدایا به عثمانی ها.

هفدهم شوال: ورود به خاک ایران، وداع با همراهان و / (۱۷۹) بدرقه کنندگان دولت عثمانی.

هجدهم شوال: حرکت به سمت (سر پل ذهاب)، دستور / (۱۸۱) ساختن باغی در قصر شیرین.

نوزدهم شوال: رفتن به (پای طاق)، شکار در بین راه، دیدن / (۱۸۲) دخمه داوود و درویش متوقف در آن.

نوزدهم شوال: رفتن به (پای طاق)، رسیدن خبر مرگ / (۱۸۳) عزیز خان سردار کل.

بیست و یکم شوال: حرکت به سوی کرد، سردی هوا. / (۱۸۳)

بیست و دوم شوال: اطراق در کرد، ادامه سردی هوا، مردن / (۱۸۴) یکی از همراهان سفر.

بیست و سوم شوال: رفتن به هارون آباد، رسیدن به اول خاک / (۱۸۵) کلهر، آمدن رؤسای کلهری به استقبال.

بیست و چهارم شوال: ادامه سردی هوا، حرکت به سمت / (۱۸۵) ماهی دشت، دلتنگ بودن حکیم طولوزون

از برقراری جنگ میان پروس و فرانسه.

بیست و پنجم شوال: اطراق در ماهی دشت، استخاره جهت / (۱۸۷) انتخاب حکمران کرمانشاهان، انتخاب غزل های شیخ سعدی، مشاعره همراهان و شرطبندی.

بیست و هشتم شوال: حرکت به سمت کرمانشاهان، مراسم / (۱۸۸) استقبال در کرمانشاه، تعریف از مراسم عروسی یکی از همراهان با دختر حاکم کرمانشاهان.

بیست و هفتم شوال: توقف در عمادیه. تعریف از کارهای امین / (۱۹۰) السلطان.

بیست و هشتم شوال: مرخص کردن افواج و اعزام به آذربایجان. / (۱۹۱)

بیست و نهم شوال: مهمانی مهد علیا در کرمانشاه، وصف / (۱۹۱) کوچه ها و محلات کرمانشاه در هنگام عبور.

سلخ شوال: رفتن حکیم طولوزون به تهران، رؤیت / (۱۹۳) هلال ماه ذیقعه.

غزه ذیقعه: طاق بستان، رسیدگی به عرایض و ناراحتی / (۱۹۳) از شکایات فراوان، اعتراض مردم به حاکم شهر و به مجازات رساندن چند نفر از عارضین.

دوم ذیقعه: حرکت به سمت بیستون، مورد عفو قرار / (۱۹۵) دادن تعدادی از مقصرین.

سوم ذیقعه: حرکت به طرف (صحنه)، شکار در بین / (۱۹۵) راه، لیز خوردن اسب و به زمین افتادن، ایلات در بین راه.

چهارم ذیقعه: کنگاور، سردی شدید هوا، ورود به کنگاور / (۱۹۷) و اقامت در عمارت محمد شاهی، وصف

عمارت، وضعیت مغشوش اندرون و جای زن ها، آتش گرفتن سقف خانه.

پنجم ذیقعهده/: حرکت به سمت تویسرکان، پاسخ دادن به/ (۱۹۹) نامه های رسیده، سردی هوا و گذاشتن کرسی.

ششم ذیقعهده/: ادامه حرکت، وضعیت راه و کوه های/ (۲۰۱) اطراف راه، دهات و روستاهای بین راه.

هفتم ذیقعهده/: ادامه حرکت به سمت تویسرکان، وضعیت/ (۲۰۲) شهر (توی) و شرح آثاری که از قدیم در (توی) و (سرکان) باقی مانده است، سردی هوا، وجه تسمیه یکی از کوه های بین راه.

هشتم ذیقعهده/: منزل جمیل آباد، دهات بین راه./ (۲۰۵)

نهم ذیقعهده/: حرکت به سمت حسین آباد، سردی شدید/ (۲۰۶) هوا و بارش برف.

دهم ذیقعهده/: حرکت به سمت دولت آباد ملایر، گزارشی/ (۲۰۶) از وضعیت اصفهان، علمای بروجرد و ملایر، اسامی دهات بین راه.

یازدهم ذیقعهده/: ادامه بارش شدید برف، اطراق در منزل./ (۲۰۸)

دوازدهم ذیقعهده/: شرح روستاها و دهات بین راه، اسامی/ (۲۰۸) مالکان دهات، غاری که قند از آن به دست می آید!

سیزدهم ذیقعهده/: منزل (فره حصار)، ادامه برف و باران و گل/ (۲۱۰) شدن راه ها و ایجاد مزاحمت و به گل فرورفتن وسایل نقلیه، اسامی دهات بین راه.

چهاردهم ذیقعهده/: ادامه بارش برف و باران و یخ بستن راه ها و/ (۲۱۲) صعوبت حرکت، سردی شدید هوا، رسیدن اخبار پاریس و شکست فرانسوی ها از قشون پروس و تسلیم شهر پاریس، خبر

جنگ قشون روس با ترکمان ها و اسیر و مقتول شدن قشون روسیه.

پانزدهم ذیقعه/ حرکت به سمت سلطان آباد، دهات و قراء/ (۲۱۳) بین راه، شدت سردی هوا.

شانزدهم ذیقعه/ اطراق در سلطان آباد، آوردن پیشکش های/ (۲۱۴) مختلف، آتش گرفتن سقف خانه.

هفدهم ذیقعه/ اقامت در سلطان آباد و سردی بی اندازه هوا،/ (۲۱۵) دیدن شهر از پشت بام خانه با دوربین.

هجدهم ذیقعه/ حرکت به منزل (مصلح آباد)، دهات بین راه/ (۲۱۶) و نام مالکان آن ها.

نوزدهم ذیقعه/ حرکت به سمت (آشتیان)، خبر خشکسالی/ (۲۱۷) در عراق عرب، توقف در آشتیان، هدایای مستوفی الممالک.

بیستم ذیقعه/ اطراق در آشتیان، رفتن به حمام، خواندن/ (۲۱۹) کتاب جغرافیا و فرانسه و استراحت.

بیست و یکم ذیقعه/ حرکت از آشتیان به سمت (دستجرد)، به/ (۲۲۰) حضور آمدن رؤسای آشتیان، پیدا شدن کوه های البرز و دماوند، شرح ده عامره، رسیدن چاپار تهران و خواندن نامه ها و پاسخ دادن و بازگشت دادن چاپار.

بیست و دوم ذیقعه/ حرکت به سمت (قاضی)، دهات بین راه و/ (۲۲۱) مالکان آن ها، رسیدن یکی از همراهان که از قافله عقب مانده بود.

بیست و سوم ذیقعه/ حرکت به سمت شهر قم، آمدن مردم برای/ (۲۲۳) تماشای و استقبال در نزدیکی قم.

بیست و چهارم ذیقعه/ توقف در قم و زیارت حضرت/ (۲۲۴) فاطمه معصومه (ع)، رفتن بر سر قبور پادشاهان و رجال قاجار که در قم مدفون

هستند، رفتن تعدادی از همراهان با بارهای قافله به تهران.

بیست و پنجم ذیقعدہ/: توقف در قم و زیارت حضرت معصومه / (۲۲۵) علیها سلام، قرار دادن پخش مقداری نان بین فقرای قم.

بیست و هشتم ذیقعدہ/: گم شدن یکی از گربه ها، دیدن تعداد زیادی / (۲۲۶) از مردم که به علت فقر به تهران مهاجرت می کردند.

بیست و هفتم ذیقعدہ/: حرکت به سمت (حوض سلطان)، ادامه / (۲۲۷) بارش باران، ورود به (حوض سلطان) و اقامت در کاروانسرای (صدرآباد).

بیست و هشتم ذیقعدہ/: اظهار خستگی از منزل امروز. / (۲۲۸)

بیست و نهم ذیقعدہ/: حرکت به سمت (حضرت عبد العظیم) (ع)، / (۲۲۸) صدور احکام و مهر کردن آن ها، رسیدن بعضی از مستقبلین از تهران، شکوه و شکایت مردم از گرانی.

غزه ذی حجه/: ورود به تهران، بعضی خبرهای تازه، / (۲۲۹) شلوغی و سر و صدای مردم و شکایت از گرانی نان و فریاد از دست وزیر تهران، دیدار افراد، خستگی راه و کسالت، پایان سفر عتبات عالیات.

وقایع بعد از ورود به تهران: / (۲۳۲)

پیوست/: متن صورت قسمتی از جواهرات خزانه / (۲۳۵) حضرت امیر المؤمنین علی (ع).

اسناد ضمیمه/: بخشی از متن پیوست، / (۲۵۲)

فهرست اعلام: / (۲۵۷)

ص: ۲۰

استقبال شایان توجه پژوهشگران و علاقمندان به تاریخ معاصر کشور، از نشریات و تألیفاتی که تاکنون توسط سازمان اسناد ملی ایران به چاپ رسیده و منتشر شده است از یک سو نشانگر رشد روحیه تحقیق و علاقمندی محققین به استفاده از منابع دست اول برای تاریخ نگاری است و از سوی دیگر نشانه اشتیاق آحاد مردم به آگاهی از پیشینه جامعه و رخدادها و حوادثی است که بر جامعه و مردم رفته است. این استقبال کم نظیر، یگانه مشوق اصلی ما در ادامه راهی است که آغاز کرده ایم.

سعی ما بر این است که تعهدات اصلی آرشیو یعنی حفظ اسناد آرشیوی و آماده دسترسی ساختن آنها برای دولت، جامعه علمی و عامه مردم با موفقیت تحقق یابد. در این رابطه لازم است مختصری در خصوص سازمان و عملکرد آن توضیح داده شود. در سال ۱۳۴۹ قانون تأسیس سازمان اسناد ملی ایران به منظور جمع آوری و حفظ اسناد ملی کشور در سازمان واحد و فراهم آوردن شرایط و امکانات مناسب برای دسترسی عموم به اسناد و همچنین صرفه جویی در هزینه های اداری و استخدامی از طریق تمرکز پرونده های راکد و امحای اوراق زائد به تصویب رسید. پس از شروع به کار با توجه به تأخیر حداقل یک صد ساله در تأسیس آرشیو ملی کشور و انباشته شدن اسناد در طول این سالها ابتدا لازم بود تا اسناد شناسایی شوند. پس از آن می بایست اسناد شناسایی شده ارزشیابی شوند و سپس اسناد دارای ارزش تاریخی به آرشیو انتقال یافته و قابل بهره برداری گردند. تا پایان سال ۱۳۷۰ بیش از ۲۰۰ میلیون برگ سند با ارزش شناسایی و به سازمان منتقل شده اند اسناد جهت بهره برداری، در ابتدا ضد عفونی و

سپس توسط کارشناسان سازمان، طبقه بندی و فهرست نویسی می شوند که تاکنون کار فهرست نویسی و طبقه بندی اسناد وزارتخانه های آموزش و پرورش، کشور، نخست وزیری و شهرداری تهران به اتمام رسیده و اسناد آنها قابل بهره برداری است.

در مقابل حفظ و نگهداری و آماده بهره برداری ساختن اسناد یک کار مفید دیگر که ما در باب آن اصرار می ورزیم طبع و نشر اسناد است. زیرا احیای آنها علاوه بر آنکه از محو یک مقدار ذخایر و نفایس ما جلوگیری می کند، از لحاظ معارف عمومی و خصوصا تاریخ از جنبه های گوناگون آن مفید است، علاوه بر این انتشار مدارک مستند نیز نوعی گسترش ارائه خدمات به مراجعین است، زیرا بخشی از موجودی آرشیو را به شکل چاپی منتشر می سازد.

امر مزبور به صورت انتشار مجموعه هائی از اسناد تاریخ معاصر ایران از سال ۱۳۶۹ تداوم یافته که کتاب حاضر نیز یکی از مجموعه های مزبور را در بر می گیرد.

اعتقاد ما بر آن است که انتشار این اسناد کمک گرانبهائی به مورخین و پژوهشگران تاریخ معاصر کشور در هرچه پربار کردن تحقیقات و پژوهشهای مربوط خواهد بود.

امید آنکه با یاری خداوند سایر مجموعه های اسناد نیز به زیور طبع آراسته گردد.

مدیریت پژوهش، انتشارات و آموزش

سفرنامه و نوشتن ماجراهای دیده شده و اتفاق افتاده در سفر، در میان ایرانیان در گذشته های دور رواج داشته است. از قرون اولیه اسلامی، آن ها که با توجه به تأکید دین مبین اسلام در سیر و سیاحت به جهت پیروی از این آیین پسندیده، دنیای متمدن آن روزگاران را سیر و سیاحت کردند، پس از پایان سفر تعدادی از آنان، نوشته هایی مبنی بر گزارش سفر خود و آنچه از شگفتی ها دیده بودند و به نظرشان جزو عجایب بود همه را به صورت سفرنامه نوشته و از خود به یادگار گذاشتند. هر کدام از این سفرنامه ها می تواند دریچه ای به دنیای گذشته برای ما و نسل های آینده باشد.

در این میان می توان به سفرنامه (ابن بطوطه) سیاح معروف اشاره کرد و همچنین باید از حکیم بزرگوار (ناصر خسرو قبادیانی) یاد کرد، که سفر خویش را برای برگزاری فریضه حج آغاز کرد و سفرنامه ای پرمحتوا و شیرین از خویشتن به یادگار گذاشت.

در میان پادشاهان و فرمانروایان گذشته ایران، نویسندگان خاطرات و سفرنامه نویسی کم پیدا می شود و شاید بتوان گفت تنها (ناصرالدین شاه قاجار) است که در سفر و حضر، خود قلم به دست گرفته و یا کسانی را مأمور این کار می کرده است، تا وقایع زندگی و اتفاقات روزانه را یادداشت و تنظیم نمایند. البته این سفرنامه بیشتر به خط خود اوست.

این پادشاه قاجار حتی اتفاقات روزانه خود را به طور روز به روز یادداشت کرده که این یادداشت ها نیز می تواند راهنمایی برای اوضاع اجتماعی آن روزگار باشد.

روزنامه سفر به عتبات عالیات که از جمله نسخه های دستنویس موجود در خزانه اسناد سازمان اسناد ملی ایران می باشد. این مجموعه با شماره ۹۵ در خزانه سازمان ثبت شده است.

تشریفات فراوان آن روزگار. این سفر در زمان خود، بسیار مورد توجه و گفتگوی مردم بوده است. رفتن شاه به کربلا خود وجهه ای دیگر به این پادشاه می داده است، که مردم درباره او گفتگوی بیشتری داشته باشند. در زیارت شاه از حرم مطهر حضرت امام حسین علیه السلام چنین شهرت یافته بود که وقتی او به صحن مطهر وارد می شود، از روضه خوانی دعوت می کنند که برای پادشاه ذکر مصیبت کند و مجلس روضه ای بخواند. این شخص برای این که به اصطلاح مجلس خود را گرم کند با توجه به نام ناصر و جمله معروف حضرت ابا عبد الله در زمان شهادت، اشاره به ضریح مقدس می نماید و حضرت حسین بن علی را مخاطب قرار داده و می گوید: ای حسین در روز عاشورا فریاد زدی: (هل من ناصر ینصرنی)، اکنون (ناصر) برای یاری تو آمده، اما افسوس که دیر رسیده است. و چنین شهرت یافته بود که با شنیدن این جملات ناصر الدین شاه از شدت گریه به حالت اغما افتاده و اطرافیان او را به حال می آوردند. اما در سرتاسر این سفرنامه سخن از چنین مجلسی نیست و این نشان می دهد که این داستان ساخته و پرداخته ذهن اطرافیان بوده است که شدت علاقه او را به مذهب در بین مردم شایع سازند. همچنین در مقدمه ای که بر سفرنامه چاپی نوشته شده، آمده است:

(در بغداد حدود صد هزار تومان به تزینات مرقد امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی خرج کرد) ولی در این سفرنامه از این مطلب سخنی به میان نیامده است و حتی وقتی یکی از اطرافیان او را برای رفتن به زیارت مقبره ابو حنیفه تشویق می نماید و به شاه تذکر می دهد که نسبت به مردمی که برای استقبال آمده اند جواب سلام آن ها را بدهد، پیشنهاد دهنده را فردی سفیه می خواند. این نکته در کتاب حاضر چنین آمده است: (اقبال الدوله آمد، صحبت شد.

اقبال بسیار سفیه است، می گفت به مردم استقبال چی بغدادی که سلام می کنند، جواب سلام بدهیم و فردا به زیارت امام اعظم ابو حنیفه و شیخ عبد القادر بروید، کاظمین نرفته، یعنی به این صراحت نمی گفت اما از ارشادی که می کرد این معنی مفهوم شد.) او قبر ابو حنیفه را زیارت می کند اما از پرداخت وجه خبری نیست.

در مقدمه سفرنامه چاپی چنین آمده است: (در حین ورود کربلا، بعد از غسل زیارت، تشریف به حرم حضرت ابو الفضل (ع) را تصمیم داد، اطرافیان جسارتا به عرض رسانیدند که معمولا تشریف به حرم حسینی را مقدم می دارند. در جواب فرمودند که این دستگاه سلطنت

است و به اصول آن من آشناتر از شما هستم، کسی که بخواهد به حضور شاهنشاه برود باید نخست، وزیر دربار را دیده و استعجازه نماید.)

در حالی که در این سفرنامه که وقایع تمام روزها به جز یکی دو مورد که به خط دیگری است، همه به خط خود اوست، اصلاً چنین مطلبی وجود ندارد و مطابق معمول اول به زیارت حرم حضرت امام حسین (ع) می رود و سپس حضرت عباس بن علی (ع) را زیارت می نماید و این نشان می دهد که این داستان نیز ساخته و پرداخته اطرافیان است.

شاعر بودن ناصر الدین شاه نیز بسیار معروف است، البته او طبع شعری داشته و گاهی بر سیل تفنن شعری می سروده است و نمونه هایی از آن در میانه دستخطهای او یافت می شود.

غرض از بیان این عنوان آن است که شعری در میان مرثیه خوانان و مردم رایج بوده و هست که آن را به ناصر الدین شاه نسبت می دهند:

رفتم به کربلا به سر قبر هر شهید دیدم که تربت شهدا مشک و عنبر است

هریک شهید مرقد او چهار گوشه داشت شش گوشه یک ضریح در این هفت کشور است

پرسیدم از کسی سببش را به گریه گفت پائین پای قبر حسین قبر اکبر است اما در این سفرنامه چنین شعری عنوان نشده است، او حتی در این کتاب از شاعری خود نیز سخنی به میان نیاورده است تنها در یکی دو جا بیان می کند که غزل هایی از میان غزل های شیخ سعدی شیرازی را (منتخب) کرده است و در هنگامی که سفر تقریباً به انتها می رسد و هر یک از همراهان به عزم سفری به مکه یا مدینه به راه دیگری می روند، این بیت از سعدی را مناسب حال آورده است:

هریک از دایره جمع به جایی رفتند ما بماندیم و خیال تو به یک جای مقیم

با این توضیحات روشن می شود که آن شعرهای مرثیه نیز از ناصر الدین شاه نباید باشد و کسی آن را ساخته و به نام او رواج داده است.

رفتن به این سفر علاوه بر مخارج فراوانی که داشته است، زحمت و رنج و مشقت آن نیز در بین راه برای مردم و رعیت بیچاره بوده است و چنان که در همین اوراق ملاحظه خواهید کرد در چند جا نیز عکس العمل هایی از مردم در قبال کارهای همراهان شاه انجام شده است و گاه این مردم چنان متأذی و پریشان می شدند که فرستاده شاه را به باد کتک می گرفتند:

(برای جزئی حرفی میانه آدم عرفانچی و کدخدا جنگ می شود، یکباره نصف شب هزار نفر رعیت با چوب و چماق ریخته فحش زیاد به عرفانچی داده بلکه کتک هم زده بودند و رفته بودند بالای بام، که خانه را بر سر عرفانچی خراب کنند. عرفانچی بیرون آمده با هزار زحمت و التماس آنها را از سر، باز کرده است)

از نظر فرهنگ اجتماع در این سفرنامه می توان دریافت که رفته رفته با نفوذ (فرنگیان) در دربارهای ایران و (عثمانی) آداب و رسوم و سنت ایرانی و اسلامی که تا این زمان ها کاملا رعایت می شده و اگر هم انجام نمی گردیده در خفا و دور از چشم دیگران بوده است، گاه به گاه نادیده گرفته می شود و منکرات رفته رفته علنی و آشکارا می گردد. آداب و رسوم (فرنگی) باب روز می شود استعمال مشروبات الکلی به طور علنی کم کم انجام می شود و (معیر الممالک) به خاطر مهمانان عثمانی (شام میز فرنگی) می دهد.

خوب توجه کنید:

(امشب معیر الممالک، پاشا و عثمانی ها را مهمانی میز فرنگی کرده است) و در این مهمانی بیان شده است که میهمانان مسلمان در یک کشور اسلامی و در یک شهر کاملا مذهبی علنا در مجلس شراب نوشیده و ناصر الدین شاه به آن چنین اشاره می کند (پاشا بعد از شام نطقی در اتحاد دولتین کرده تواس زده بود، یعنی شراب خورده بود). (صفحه ۱۷۹)

برای این سفر اردوی بسیار مفصل و سنگینی از هر جهت فراهم شده بود و برای این مسافرت هر نوع تشریفاتی را تدارک دیده بودند به طوری که خود شاه از این که در مدت مسافرت هیچ گونه بارانی نیامده و مزاحمتی برای اردو فراهم نشده است و اردو با راحتی توانسته است این سفر را انجام دهد بسیار شادمان است: ((گل و فلان عیبی ندارد. لازم شد

در این مقام شکر باری تعالی را به جا بیاورم که الی امروز بر سر چادرها و اردوی ما چه در خاک ایران و چه در خاک روم ابتدا باران و برفی نیامده بود، اما اوقاتی که در خاک روم بودیم در خاک ایران همه جا باران های نافع و برف آمده بود و اگر خدا نکرده یک باران شدیدی در سمت (سرّمن رای) یا کربلا- [یا] نجف یا در مراجعت از حضرت صاحب در راه ها، بخصوص یعقوبیه و شهبان و زهاب و ... می بارید، اردوی به این سنگینی چه می شد، که یک کالسکه و یک عراده و یک شتر در این راه های طولانی و پست و بلند و زمین های نرم که تا گوش اسب به گل می رفت، بیرون نمی رفت و همه تلف می شدند و یک بار به منزل نمی رسید. (صفحه ۱۸۷)

از اوضاع و احوال اطرافیان و رفتار و حرکات آنها کاملاً آگاه می شویم و خواننده، به خوبی از طمع و مال اندوزی و اخلاق و حرکات آن ها باخبر می شود، خود شاه از دواج (اعتماد السلطنه) با دختر (عماد الدوله) حاکم کرمانشاهان را شرح می دهد، شرح این عروسی بسیار جالب است، پرخوری، خست و پول دوستی (اعتماد السلطنه) کاملاً تشریح شده است:

(در جائی که همه شام خوردند او را هم برده بودند، آتش بازی می کردند، پاچه خیزک می انداختند [که] به کلاه و گردن مردم می رفت. پدر و مادر عرفانچی و عماد الدوله را فحش می دادند مردم. به عرفانچی گفته بودند شام نخور [او که] گرسنه بوده است، یک نان بزرگ را لوله کرده با پنیر خورده بود بعد [که] برده بودند اندرون شیرین پلو آورده بودند که با عروس بخورد، یک قاب شیرین پلو خورده بود. ینگه ها، گیس سفیدها، گفته بودند:

این گاو است یا داماد، این چه چیز است. (صفحه ۱۹۰)

وقایعی در این سفر بازگو شده است که نشان می دهد، شکایات و اعتراضات مردم نسبت به حکومت نه تنها به چیزی گرفته نمی شد بلکه اگر اعتراضات وسیعی هم بود به توسط خود شاه و اطرافیان سرکوب می گردید. به یکی از گوشه ها توجه کنید:

[رعایا] بنا به خبث طبیعت و هرزگی عارض بودند که ما فلان حاکم را نمی خواهیم.

دیگر [ی] را می خواهیم بعد از این احقاق حق، این عرض و جسارت خارج از تکلیف رعیت و نوکر است، حکم شد مفسدین عارضین را بگیرند و به محبس دولتی بیاورند، جمعی را

در حالی که مردم در نهایت فقر و عسرت به سر می بردند و بیماری و گرسنگی در کشور بیداد می کرد، چنین می خوانیم که در این سفر، همه گربه ها به همراه شاه به مسافرت می روند و تعدادی از افراد وظیفه دارند که گربه ها را حفظ و نگهداری کنند که مبادا آسیبی ببینند و در آن حال که گربه ای پایش می شکند، گربه را در تخت روان می گذارند و به همراه می آورند:

(پای گربه (چیتی کوچکه) را لگد کرده اند. می لنگید، ناخوش هم بود توی تخت گذاشته می آوردند.)

غارت ها و هجوم پیاپی اقوام مختلف، مردم این مرز و بوم را اندکی آرام نمی گذاشت، این مردم همواره مورد هجوم و غارت اقوام گوناگون بودند: (مختصر اخبار چاپار خراسان را هم با تلگراف، مستوفی الممالک عرض کرده بود که سواره ترکمان به تاخت مابین مشهد و جام آمده، گوسفند زیادی با چوپان از تیمور می برده، از سوار خراسانی هم در مدافعه شصت نفر اسیر و کشته شده، مزید بر کسالت شد) به واسطه قحطی و سختی معشیت مهاجرت ها آغاز شده و همه روی به دار الخلافه آورده اند و از سختی معشیت در فریاد و فغان هستند، روستاها ویران و مردمان ساکن در آن رفته رفته پراکنده شده اند. (طرفین راه همه کوه و دره و ماهور است. صحرای کثیف بدی است. (طرف دست چپ ده مخروبه به نظر آمد بسیار، از قدیم مخروبه شده است ... آب دارد زراعت هم می کنند اما رعیتش جای دیگر رفته است.) (صفحه ۲۱)

از نکته های جالب در این کتاب آن است که در چند جا از خلیج فارس با نام (دریای فارس) یاد شده است که این خود می تواند سند و گواهی باشد بر این که نام (فارس) به تازگی بر این خلیج گذاشته نشده است و همواره در تاریخ با نام (خلیج فارس) و (دریای فارس) مشهور و معروف بوده است.

در مقایسه ای که از این نسخه با نسخه چاپی این سفرنامه به عمل آمد، کاملاً معلوم و مشهود است که با این نسخه که با دستخط خود نویسنده است بسیار متفاوت است و در نسخه چاپ شده در زمان خود نویسنده در بیشتر جاها، بسیاری از مطالب حذف شده است، از

همراه بردن گربه ها چیزی ذکر نشده است. نام بسیاری از افراد در سفرنامه چاپی حذف گردیده است.

به عنوان نمونه روز آخر سفر و ورود به تهران را از متن سفرنامه چاپی که ظاهرا در سال ۱۳۳۵ شمسی در تهران تجدید چاپ شده است می آوریم تا خوانندگان خودشان آن را با متن اصلی که به قلم خود نویسنده آمده است مقایسه کنند:

(روز سه شنبه غره ذیحجه الحرام) الحمد لله تعالی خاتمه ایام سفر و انتهای زحمت است به تهران وارد می شویم. صبح حمام رفتم، بیرون آمده، رخت پوشیدم، پیشخدمت ها حاضر بودند هوا اگرچه صاف بود، باد سردی می وزید که در تابش آفتاب حرارتی نبود، به الاچیق رفته ناهار خوردیم، بعضی احکام هم که به دبیر الملک گفته بودم صادر کند، فرستاده به مهر رسید (...)(صفحه ۲۷۱ متن چاپ سنگی در تهران)

اما با مقایسه این دو متن به خوبی معلوم می شود که در آن روز چه غوغا و سروصدائی از گرانی و قحطی در تهران بلند بوده است، همه زنها و مردها برای اعتراض آمده بودند، حال به گزارش این روز از زبان ناصر الدین شاه توجه کنید:

(از حضرت عبد العظیم الی میدان عالی قاپوی دیوانخانه طهران آدم بود، از طرفین راه، هیچوقت همچو جمعیتی ندیده بودم. زن و مرد زیاد. گدای زیاد از حد، چه مال خود طهران چه از اطراف که قحطی بود، آمده این جا ریخته اند، محشری بود و فریاد قال و مقال زیاد بود، زنهای گدای سلیطه زیاد است. از گرانی نان و از دست وزیر فریادی می کردند.

الی دیوانخانه به همین اوضاع مبتلا بودیم.)

باملاحظه در این سطور معلوم می شود، اوضاع آن چنان که در سفرنامه چاپی خیلی آرام و بی سروصدا بیان شده است، نبوده بلکه قحطی کاملا رواج داشته و نان هم به دست مردم نمی رسیده و همگان فریادشان از گرسنگی و قحطی بلند بوده است.

پس از بازگشت از این سفر آن چنان که معلوم است اوضاع کشور در غیاب سلطان کاملا درهم ریخته بود که شاه مجبور می شود فوراً به عزل و نصب هایی در کل اطرافیان خود پردازد و میرزا عیسی وزیر تهران معزول می گردد و به حبس انداخته می شود. از همین نظر برای اطلاع بیشتر خوانندگان در حدود دو صفحه از وقایع بعد از سفر عتبات را که به همین متن

مربوط می شد، جداگانه در آخر کتاب آوردیم و در آن جا هم به طوری که خود شاه اشاره کرده است حتی اوضاع و احوال تهران خوب نبوده است: (اغلب ولایات از جهت گرانی و خشک سالی، فارس، خراسان، یزد، اصفهان و ... و ... حالتشان بسیار بسیار بد است.

از این جهت متصل اوقات تلخ است، بخصوص خراسان و همه جا. طهران هم حالش بد است. گرانی کمال زحمت را می دهد.)

کتاب در بیشتر جاها با نسخه چاپی مقایسه شد و در جاهایی که امکان داشت، کلماتی را که در نسخه دستنویس اشتباه نوشته شده باشد، صحیح آن از نسخه چاپی گرفته شد، و از آن جمله متن کتیبه حرم کاظمین علیهما السلام که متن کامل آن از نسخه چاپی آورده شد.

کلیه کلماتی که (واوهای معدوله) در آن به صورت (الف) نوشته شده بود به همان صورت صحیح در متن آورده شد مثل: خواب، خواهر و ... و کلماتی که اشتباه و سهو القلم بود در متن به صورت صحیح نوشته و در پاورقی نیز آورده شده است. کلمات اضافه شده در متن را در میان [] آوردیم که مفهوم عبارت و جمله بهتر درک شود. هیچ جمله و کلامی از متن اصلی حذف نگردید، مگر در جاهایی که آن کلام یا جمله خلاف ادب و یازشت و آوردن آن معقول نبود که در جای خود در متن تذکر داده شده است.

امید است که نشر این کتاب قدمی در راه روشنگری بیشتر تاریخ ایران باشد و اگر در این راه تنها یک نقطه تاریک هم روشن شود، موجب تشکر و رضا است.

محمد رضا عباسی - پرویز بدیعی و اکنون به یاری خداوند قادر منان در دسترس علاقه مندان قرار می گیرد، به خوبی می تواند روشنگر نقاط تاریکی از تاریخ پنجاه سال پادشاهی و وضعیت اجتماعی دوران سلطنت مطلقه این پادشاه باشد. پادشاهی که حتی درباره او اطرافیان به قصه گوئی و افسانه پردازی نیز پرداخته اند. این سفرنامه گزارش روزانه سفر در رفتن به آن عتبه مقدسه و بازگشت از آن روضه شریفه است. سفری بسیار پرخرج و با

بسم الله الرحمن الرحيم خواجه ها که در رکاب هستند: جمادی الثانیه سنه ۱۲۸۷ یونت ئیل

آقا سلیمان خواجه باشی - آقا حسن - آقا محراب - حاجی فیروز - حاجی مهدی - حاجی بلال - آقا علی - حاجی غلام علی - آقا جوهر - سید اسمعیل سفیر - خواجه هشتاد نفر زن - آقا ابراهیم کوچک - بشیر خان - حاجی کلبعلی - آقا سلیم - غلام بچه ها.

باشی غلام بچه باشی - دولچه - کوچولو - مردک - ولی خان - برادر معصومه - سنقری تازه.

میرزا ابو الفضل - حاجی آقا بابای - ناظم افندی شارژ دافر عثمانی، و نایب سفارت روسیه هم همراه است ... حکیم کاشی که آمده است.

عمله خلوت:

معیر الممالک - امین خلوت - یحیی خان - امین الملک - آقا علی آشتیانی - امین حضور - پسر امین حضور - پسر امین الدوله - عضد الملک - محمد علی خان - موجهول خان - میرزا علی خان - شاهزاده پسر پرویز میرزا - نور محمد خان - برادرهای انیس الدوله هردو - حکیم الممالک - عکاس باشی - محمد حسن خان عرفانچی - آقا وجیه - سیاجی - پسر ادیب - آقا حسن رخت دار - چرتی ها - دکتر - افشار بیگ - پسر والی گیلان - قسوه الممالک.

امین السلطان - قهوه چی باشی - حسن قهوه چی - آقا یوسف سقا باشی - آقا دائی - دهباشی رضا - خلیلی - یوسف سرایدار - حاجی علی نقی - ملیجک - میرزا عبد الله - حسن خان باشماقچی - نقیب باشی - حاجی آقا پسر حاجی میرزا بیگ - قوجه پیرمرد هم آمده است که همیشه کشک و مرغ می آورد.

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين روزنامه سفر از تهران (۱) الی کربلا و نجف اشرف و ساير زيارت گاه ها و مراقد متبرکه.

امام ها و شهدا عليه التحيه و السلام در سنه ۱۲۸۷ يونت ئيل ترکی.

روز جمعه بيستم [شهر جمادی الثاني]

(۲) اواخر سنبله، از باغ سلطنت آباد من توابع بلوک شميران، به عزم زيارت کربلا و توقف پنج شنبه دوشان تپه به دوشان تپه رفتيم.

امسال چندان بيلاقات نرفتم. يک ماهی در اوایل تابستان به شهرستانک رفتم. از نياوران- باز معاودت به نياوران شد ده روز مانده، رفتيم گل اندوک پنج شب مانده مراجعت به سلطنت آباد- يک ماه در سلطنت آباد مانده، اين است که عازم عراق عرب (۳) هستم انشا الله تعالى و امسال بواسطه نرفتن بيلاق و خوردن گرمای زياد، در سلطنت آباد و نياوران و گل اندونک و تدارک سفر کربلا- و خشک سالی در کل فلات ايران و قحطی در بلدان، خاصه اصفهان- يزد- خراسان- کاشان- قم- قزوین- و تهران و وبای کرمان و حرف زدن زيادی از حد و کار کردن شب و روز و تخفيف پول ماليات دادن، و مردم را- به نويد و تهديد و تنبيه و سياست التفات و ... آرام نمودن و به کارهای مختلفه رسيدن، در اين بين تدارک سفر و خيال و قصد باين بزرگی را کردن و و ... بسيار بسيار تلخ و بد گذشت. اما الحمد لله تعالى مزاج صحيح بود و هست، و همه اين تلخی ها و زحمت را به خيال زيارت و مشرف شدن به اماکن مشرفه متحمل شده، بلکه بسيار سهل و آسان می شمرديم. خاصه در اين اواخر به تواتر از تلگراف و ... گفتند ناخوشی در کرمانشاهان بروز کرده است. بسيار اوقات ما را تلخ کرده [۲۵۱] اما الحمد لله اين هم دروغ بود. چندان اعتنائی نشد و عجب اصراری مردم داشتند، و دارند به سفر نرويم. خلاصه بعد از فضل خدا تکیه به توکل خدا کرده و به لطف ائمه هدی، در کمال خوبی به سفر خواهيم رفت. و اعتنا به قول احدی نخواهيم داشت.

از سلطنت آباد به قدر هيچده گربه از گربه های کوچک و بزرگ همه را داديم آقا

ص: ۳

۱- اصل: طهران

۲- روز جمعه جمادی الثاني ۱۲۸۷ برابر بوده است با ۲۴ شهریور ماه ۱۲۴۹ هجری شمسی.

۳- اصل: عراق و عرب

یوسف سقاباشی بردشهر، به سلطان سوادکوهی سپرد. پنجاه تومان هم پول گوشت آنها را دادم. [\(۱\)](#) باشی و دخترهای پیانوزن با خان سلطان ترکمان، کنیز ما که در اقدسیه بودند رفتند، در عمارت سرچشمه، تهران [\(۲\)](#) با آقا عبد الله خواجه رفتند با کنیزهای زیادی ما و سایر زن ها، گربه فقیری را با بچه اش که یک چشم بچه اش کور شد، بردند به الله باشی سپردند.

باشی، غلام بچه برد. ببری خان را دو بچه اش که یک ماهه هستند و بسیار خوشگل، با گربه صدفی که نر است و بچه کهنه همین ببری خان است، همراه خود بردیم. صدفی هم چهار بچه زائیده است. شکوه السلطنه متوجه [\(۳\)](#) می شود. اما به تهران خواهد برد. والده شاه شهر است. به نظامیه نقل مکان کرده است، خلاصه روز جمعه که آمدم دوشان تپه، یک راست رفتیم سر در پائین نهار [\(۴\)](#) خورده. شاهزاده اعتضاد- نصرت الدوله- حسام السلطنه هم آمدند.

عرفانچی، میرزا علی خان و ... بودند. حکیم الممالک کج خلق بود. پول نداشت. دستخط هزار تومان انعام نوشتم، دادم. مردم همه در شهر مشغول تدارک هستند. آقا عنبر در شهر است. از سلطنت آباد بردند شهر بسیار ناخوش است. حکیم کاشی معالجه میکرد.

مشکل چیزی بشود. خلاصه میر شکار را فرستاده بودم، آهو ببیند خبر آمد، که در سه تپه آهو هست سه ساعت و نیم به غروب مانده سوار کالسکه شده، راندم. سیاچی - ملیجک - میرزا عبد الله - عرفانچی - چرتی ها - ابراهیم خان و ... و ... بودند زنها رفتند، سرقات ما رفتیم سر تپه، میر شکار گفت آهو هست باید در کمه [\(۵\)](#) بنشینم بروند سر بزنند. من و میر شکار سیاچی نشستیم کمه، رحمت الله، آئی و ... رفتند سر زدند کمه خیلی گرم بود. خاک خشک، ما جلو را نگاه میکردیم. آهو از دامنه کوه می آمد میر شکار دید، نشان داد. خیلی دور بود با چهار پاره انداختم، در رفتند. میر شکار دوربین انداخت گفت پایش شکسته است.

اسب انداختند نزدیک باغ دوشان تپه. میرزا عبد الله. سیاچی. میر شکار. ملیجک رسیده

ص: ۴

۱- اصل: له له

۲- اصل: طهران

۳- یعنی سرپرستی خواهد کرد

۴- اصل: نهار

۵- کمینگاه شکار

بودند و گرفته بودند. من رفتم قصر فیروزه بسیار باصفا بود. اما آب کم بود عرفانچی روزنامه خواند. سیاچی آهو را آورد. [۲۵۲] آهوی بره، امساله نر بسیار بسیار خوشکلی بود بسیار ذوق کرده، به فال نیک گرفتیم عصری رفتیم منزل. همه حرم آمده بودند، در سلطنت آباد. اغلب حرم ناخوش شدند معصومه تب و نوبه و ... و زاغی گلودرد شدید.

شمس الدوله تب و نوبه، باز هم ناخوش شدند. حاجی مهدی خواجه هم مدتی است ناخوش است. اما معصومه نقاهت و ناخوشی را حالا هم در دوشان تپه دارد. انشا الله خوب می شود.

همه (۱) و بگیربگیر غریبی است. امین السلطان - محمد علی خان و ... هنوز نیامده اند شهر هستند. (۲) NOUCHAFRIN

شنبه بیست و یکم [شهر جمادی الثانی] در منزل بودیم مشغول امور.

عصری مستوفی الممالک و شاهزاده گان [و] وزراء ... همه آمدند بالا به حضور ناصر الملک نمونه های ملبوس طبقات مردم را دوخته آورد. دیدیم خیلی ملبوس های خوب [و] عالی قشنگ دوخته بودند. شب شد خوابیدیم.

یکشنبه بیست و دوم [جمادی الثانی] در منزل ماندیم امین حضور و ... بودند عرفانچی آمد. می گفت مهدعلیا امروز با چاووش و غیره، و چاووش هم زینب خوان (۳) تکیه بود. آمدند، به نظامیه عصمت الدوله زن معیر، پسر معیر هم با کالسکه و یدک [و] چاووش و بیرق (۴) سرخ غلام بچه ها سوار خرهای خوب، خوش لباس [بودند]. و دستگاه زیاد خواجه سیاه زغال از شهر می آمدند به اردوی خودشان که در سر نهر قنات است.

با دوربین تماشا کردم زیاد خنده و گریه داشت امروز سان ملتزمین رکاب قشون را نایب السلطنه و حسام السلطنه و نصرت الدوله در اردوی نظامی می کنند که در سر آسیاب دولاب است. مادر نایب السلطنه هنوز در شهر است. کل حرم در این سفر هستند. با والده شاه، عزت الدوله و ... جنگ فرنگستان هنوز تمام نیست. شهر پاریس الان در

ص: ۵

۱- اصل: هم همه

۲- نام بانوان حرم است که در اکثر صفحات با لاتین نوشته شده است.

۳- اصل: خان

۴- اصل: بیدق

محاصره قشون پروس است. حکیم طولوزون اوقاتی دارد مثل سگ. فخر الملک با نه نه تلخه قدیمی امروز آمدند که در حرم خانه به سفر بیایند.

دوشنبه بیست و سوم [جمادی الثانی] امروز سان ملتزمین رکاب [است] که خودم باید بینم صبح رفتم بیرون، صحرا جنجال و معرکه غریبی بود. از شهر می آمدند [و] میرفتند از اردوی دولاب و ... آمد [و] رفت غریبی بود. هر طبقه نوکر به یک رنگ لباسی راه میرفت.

تماشاچی و ... زیادی جمع بود. مستوفی الممالک و سایر وزرا و ... آمده بود [ند] در سر در کوچک نشسته بودند پشخدمتها و ... همه بودند. بعد از نهار (۱) کار زیادی داشتیم.

میرزا عبد الوهاب مستوفی گیلانی هم آمده بود. ملاحظه شد. میرزا معصوم خان و میرزا اشرف مهندس، که باید برای تعیین سرحدات سیستان و بلوچستان بروند آمدند. بعد بودیم، الی سه ساعت بغروب مانده، رفتم سردری که وزرا و ... بودند نشستیم. همه بودند صاحب منصب زیاد با لباس و ... [۲۵۳]

نایب السلطنه، شاهزاده ها، مستوفی الممالک، هم جبه شمسه داری خلعت پوشیده بود. اول قاطر و شتر دیوان را آوردند، گذرانند همه قاطرها و شترها مثل نداشتند.

بسیار بسیار خوب بودند. انسان از دیدنش لذت میبرد. همه قاطرچی، ساربان، با لباس مخصوص معین. هزار و پانصد قاطر دو هزار نفر شتر بودند. بعد کالسکه ها و تخت ها، عراده مریض خانه، معیر الممالک، پسرش با لباس نظام سواره آمدند بسیار خنده داشت. معیر شمشیری طلا هم با حمایل انداخته بود. بعد تفنگدار و ... شیر و بیرق (۲) مرصع انداخته ... میرزا یحیی خان پسر امین خلوت با تفنگ براق مرصع. بعد توپخانه و فوج قزوین [فوج] دوم نصرت [فوج] سوادکوهی و ... آمدند همه با لباس و اسلحه خوب بعد شاطر.

یساول- فراش- فراش سوار- فراش احتساب- غلامان- سواره ها و ... و ... همه با لباس های خوب گذشته. زن ها هم از بالای کوه دوشان تپه تماشا می کردند. الی وقت اذان مغرب طول کشید. حاجی صفر علی خان شاهسون که مکه رفته بود، با آقا کثیر خان پیشکشی، دارند دیده شد. یعنی حاجی صفر علی خان امروز دیده شد. آقا کثیر خان را مدتی

ص: ۶

۱- اصل: نهار

۲- اصل: بیدق

است دیده ام.

دهن آقا کثیر خان هم کج شده است. [در] تبریز ناخوش شده است. خلاصه غروبی، تاریکی آمدیم بالا رفتیم اندرون ... علی برادر زاده زهرا سلطان آمده بودند الله باشی امروز آمده بود شب خوابیدیم ...

سه شنبه بیست و چهارم [جمادی الثانی] صبح سوار شده رفتیم دوشان تپه.

هیچ کس امروز صبح نبود. معیر الممالک بود. نصر الله خان، نظام العلما پیدا شد او را هم گفتم سوار بشود. خان نایب آقا وجیه، ملیجک، شوهری، الله قلی خان، میرزا علی خان، پیدا شدند. رفتیم قصر فیروزه ناهار خوردیم. بعد از ناهار محمد آمد، که رحمت الله قوچ پیدا کرده است. سوار کالسکه شده رفتیم. در چشمه علی آفتاب زیادی خوردیم. شکارها را گریزانده بودند. هیچ چیز نبود. سواره برگشتم. الی قصر فیروزه، آفتاب اذیت کرد. الی عصری آنجا بودیم شوهری آمد گفت: کالسکه چی را اسب لگد زده است.

خون همچو سرسر (۱) می آید. معلوم شد اسب ها جنگ میکردند، محمد تقی بیگ نایب کالسکه خانه رفته بود، سوا کند اسب چنان لگدی به رو و بینی و دهنش زده که افتاده بود.

سرش هم شکسته بود. بی حال شده بود. کم مانده بود، بمیرد، بعد خوب شد، تخت آوردند ببرند. کربلا علی العجاله نمی تواند بیاید. لباس قشنگ تازه را هم خونی کرده، ضایع کرد.

عصری رفتم منزل. شب رفتم بیرون. عرفانچی و میرزا علی خان بودند. آتش بازی زیادی در صحرا کردند بعد آمده خوابیدیم. عرفانچی می گفت آشپز و آدم هایم گریخته اند.

چهارشنبه بیست و پنجم [جمادی الثانی] رفتم چشمه علی. صبح آمدم بیرون.

امام جمعه آمده به گوش دعائی خواند معیر و ... بودند بعد سوار شده از توی باغ رفتم.

حسام السلطنه، نصرت الدوله، محمد امین میرزا، والی اسبق گیلان و ... بودند الی آخر سر در پائین پیاده آمدند. بعد سوار کالسکه شده رانندیم. نایب السلطنه هم آمد یحیی خان و ... بودند رفتیم هاشم آباد. ناهار خوردیم حوض خانه هاشم [آباد] آب کهنه جمع شده بود، گند غریبی می کرد. خیلی متعفن آب (۲) ... کم کم خوب شد. غروبی رفتم منزل. اردو در چشمه علی

ص: ۷

۱- مقصود همان شرشر است گوینده حرف (ش) را نمی توانسته است ادا کند.

۲- یک کلمه ناخوانا

افتاده است. چادر ترمه که تازه تمام [۲۵۴] شده است زده بودند. بسیار بسیار خوب چادری است. خیلی خوش طرح، شال های سنگین، دیرک ها نقره. الحمد لله در کمال فرح و انبساط وارد شدیم. ابو القاسم بیگ تفنگدار که مدتی ناخوش بود امروز صبح مرده است. شب بعد از شام مردانه شد. همان عرفانچی تنها بود. روزنامه پطر خواند.

روز پنجشنبه بیست و ششم [جمادی الثانی]

توقف شد. برخی از شهر آمده بودند از سفری ها و ... حاجی آقا اسمعیل یوغورت و ... حاجی رحیم خان، امین السلطان اسبابی که ساخته بود، طلا و نقره توی دو جعبه بزرگ که استاد حیدر علی ساخته است، آورد.

ملاحظه شد. حاجی غلام علی می گفت: اسباب حاجی کلبعلی خواجه را که در آخر اردو افتاده بود، دزدیده اند. اردو بی نظم افتاده است. پسر حکیم الممالک، سرداری (۱) کرمانی لاکی تازه و لباس تازه پوشیده بود.

میرزا عبد الله اوراتوی نهر آب گود انداخته، بالمره ترسیده بود. میرزا عبد الله خودش هم توی آب افتاده بود. سیاحی - باشی که دیروز شهر رفته بودند امروز آمدند. آقا سلیمان برای چند شتر بنه خودش که می خواست، این قدر اصرار کرد و ابرام، که هم خنده داشت، هم آدم جر می آمد. آخر داده شد. عصری رفتم زیارت حضرت عبد العظیم (ع) گرد و خاک، گرما، گدا عرضه چی (۲) و ... و ... اذیت می کرد. برگشتن رفتم باغ شاهزاده اعتضاد. عصرانه چای خوردیم. دل قدری پیچ میزد. کسالت داشتیم آمدیم منزل. شب باز بعد از شام مردانه شد عرفانچی، سیاحی آمدند. بعد خوابیدیم.

روز جمعه بیست و هفتم [جمادی الثانی]

دل پیچ می زد. ناهار کمی خوردم.

این جا بسیار بسیار بد هوا و کثیف است. امروز مستوفی الممالک، نایب السلطنه و همه وزراء و ... و ... و ... آمده بودند. حاجی ملا علی و شیخ حمزه بارفروشی (۳)، آمدند. گفتگو و حرف زیاد شد بعد، چهار به غروب مانده رفتم حسن آباد دبیر. باغ پرگرد و خاک، درخت ها هم شته زده، اما آب زیاد داشت عمارتی ساخته بود، بد نبود میز و صندلی داشت دبیر خودش

ص: ۸

۱- نوعی لباس مردانه

۲- کسانی که نامه و عریضه شکایتی داشتند.

۳- نام قدیم شهر بابل

[و] میرزا نصر الله برادرش بودند. عرفانچی روزنامه می خواند. گرد و خاک غریبی بود.

اسد الله خان پیشخدمت تجریشی خر هم بود. آقا محسن پیشخدمت پسر آقا رجب هم ایستاده بود. دم در به آقا محسن اشاره کردم از دم در برو عقب. او همچو خیال کرد که می گویم به ... (۱) اسد الله خان را انگشت کن. انگشتی به خان رساند. خان سرخ و سفید شد.

گفتم منظور این نبود که انگشت برساند. اما اگر برساند هم چه عیب دارد. خان گفت:

عیبی ندارد، اما رعیت را به روی آقا کشیدن خوب نیست. زیاد خنده کردیم. خان بسیار خر است. چون قریه تجریش شمیران تیول خان است، آقا رجب مرحوم هم در قریه جعفرآباد، نزدیکی تجریش باغی و عمارتی دارد. خان خیال می کند که پسر آقا رجب بواسطه علاقه در جعفرآباد، نزدیکی تجریش باغی و عمارتی داد، خان خیال می کند که پسر آقا رجب به واسطه علاقه در جعفرآباد باید رعیت خان بشود. زیاد خنده داشت. خلاصه غروبی رفتم منزل، دیرک های نقره را می زدند به چادر ترمه، خیلی خوب بود. نور الله اصانلو را آورده بودند. ساری اصلان هم بود چوب زیادی خورد. بازباشی رفت [پشت] سرش می گفت: ور (۲) - بزن بمیرد [۲۵۵] قبل از این که به حسین آباد برویم سی و شش نفر از مقصرین اوصانلو را حسینقلی خان آورده بود. همه چوب زیادی خوردند. باشی معرکه می کرد، هی می گفت: ور، ور، بزن بمیرد، اولدر کوپک اوغلی وراولسون (۳). متصل باشی فریاد می کرد و می زدند. حرم رفت زیارت چنان گردی بلند شد، که حساب نداشت وقتی که من از حسین آباد برگشتم حرم هم برگشت. گردوغبار غریبی شد. نظاره افشار بیگ، محمد علی خان امروز آمده اند چمن آرا کنیز انیس الدوله که شوهر نرفته است، آمده بود.

باز رفت تهران شب بعد از شام مردانه شد. محمد علی خان جعبه [ای] برای یراق های الماس و جقه اسب ساخته بود. آورد تماشا کردیم. خوب ساخته بود. عرفانچی روزنامه خواند بعد خوابیدیم ...

روز شنبه بیست و هشتم [جمادی الثانی]

صبح سوار شده ... سواره راندم، برای

ص: ۹

۱- یک کلمه حذف شد.

۲- یک کلمه ترکی است به معنی بزن

۳- بزن- بزن- این تخم سگ را بکش. بزن تا بمیرد.

قاسم آباد خالصه، راه کالسکه از توی کوچه های شاهزاده عبد العظیم بود. خراب شده بود.

رفتیم. رفتیم در سر در، ده و باغ قلعه نو آقا موسی پسر حاجی علی مرحوم. ناهار خوردیم. باغ تازه خوبی انداخته است. سرو زیادی کاشته است پلادین ده هما خانم بالاتر است.

معیر و ... میرزا علی خان افشار بیگ و یحیی خان بودند. بعد از ناهار سوار کالسکه شده، را ندیم. راه کالسکه بسیار بسیار بد بود. زمین زراعت نهر و ... سرایدار باشی هم بود امشب قاسم آباد است. راندم رسیدیم به دینارآباد حاجی اسمعیل کدخدای ارگ تهران از دینارآباد، جعفرآباد فرهاد میرزا از آنجا چشمه آباد شاهی، موچولو میرزا از آنجا دینارم وقفی، بعد سمیون حشمت الدوله و ده زن محبعلی خان، بعد قاسم آباد. منزل حسام السلطنه در قاسم آباد دیده شد. تازه آمده است. آقا وجیه آمده بود. آب گوشتی برای خودمان بار کردیم. امشب بعد از شام مردانه شد عرفانچی و ... آمدند. روزنامه خواند. موچول خان، دکتر، از شهر آمده بودند. باشی رفت از اندرون روغن بینی بیاورد، دوید، تا رفت اندرون صدای گریه اش بلند شد. زمین خورده بود. زیر چشم راستش به میخ خورده خدا رحم کرده بود. بد زمینی خورده بود. بعد خوابیدیم امشب [و] امروز قال و مقال غریبی بود الی صبح، آدم، شتر، قاطر، خر، فریاد کردند. بیری خان، گربه ها، خوب بازی می کردند.

روز یکشنبه بیست و نهم [جمادی الثانی]

باید رفت به رباط کریم، خالصه. صبح برخاسته (۱) سوار کالسکه شده راندم. با وزیر خارجه. حسام السلطنه و ... صحبت کنان، قدری رفتیم حکیم طولوزون آمده بود. صحبت شد. تیمور میرزا با قوش ها و دستگاه آمده بود. میر شکار با اتباع آمده بود. آئی مائی، اما خیلی کسالت داشت. یک پسر ده ساله داشت که امسال هم شهرستانک آورده بود. روزها در کوه ها به شکار می آمد. تفنگک دوش می گرفت. ناخوش شد. و مرده است میر شکار اوقات سگ داشت. کشیکچی باشی و ...

آمده اند. خلاصه راندم. از پلی گذشتیم که حاجی عبد الکریم در روی رود کرج ساخته بود.

بعد از دره کالسکه خواست بگذرد بد بود پیاده شدم، رفتیم. آن دست جاده (۲) افتادیم که بادی آمد گرد و خاک شد و ... از راه رفتند. ما، راندم برای آدران خالصه که دست ابراهیم خان

ص: ۱۰

۱- اصل: برخواسته

۲- اصل: جعه

نایب است. وارد شدیم همه عمارت سر درها باغ دیوار و ... همه را در کمال خوبی تعمیر کرده بودند. بسیار خوشم آمد. در باغ زیر نارون ناهار خوردیم. طولوزون روزنامه خواند (۱) بسیار کسل بود. از شکست فرانسه ها بعد آمده در حوض خانه [ای] که تازه ساخته است، ابراهیم خان، قدری [۲۵۶] دراز کشیدم. عرفانچی روزنامه خواند موچول خان، عکاس باشی، آقا وجیه، سیاچی میاچی، محمد علی خان بودند انگور خوبی داشت. آدران، خوردیم. آقا دائی، امین السلطان و ... بودند. امروز روی بار سیاه (۲) کوچکی روی بار قاطر بود. بسیار بامزه بود. گفتم آوردند. اسمش سنقر است کوچک است. مال یحیی خان بود.

گفتیم (۳) پیش ما باشد. مادیان کره که اینجا بود آوردند دیدیم. بسیار خوب بودند. در باغ موها غوره هم بود. دو ساعت به غروب مانده، سوار کالسکه شده رو به جنوب رانیدیم. از آدران الی رباط کریم یک فرسنگ است. آدران در دست مراد است. مراد جولان بازی غریبی می کرد. خلاصه وارد رباط کریم شدیم. باغات زیاد دارد کالسکه داخل کوچه باغ کثیف ده و آبادی شد. چنان گردو خاکی شد که آدم خفه می شد. بسیار بد گذشت تا وارد شدیم. به صحرا [ی] چسبیده به ده اردو تنگ هم افتاده بود. مال و آدم معرکه بود. چادرها را توی باغی، انگورستان ده زده بودند. بی حرف نبود. امروز به رباط نرسیده، علی کچل آمده بود.

ملاحظه شد. خلاصه قرق شد. زنها آمدند. گربه ها بازی کردند. شب بعد از شام قرق شد پیشخدمت ها آمدند. از شهری ها هنوز اینجا هستند مثل امین حسین، ادیب الملک فریدون آقا، خان نایب هم امروز در این جا بود از این جا رفت شهر. اما عنبر خواجه در شهر مانده است. ناخوش است بعد شب خوابیدیم (۴) شب و صبح بسیار سرد است.

روز خیلی گرم.

دهاتی که امروز دیده شد، دست راست و چپ خیابان [متعلق به] داماد حاجی علی آقا محمد حسین، سالو ایضا سلطان آباد خالصه، خیرآباد آقا محمد ابراهیم تاجر، اسماعیل آباد،

ص: ۱۱

۱- اصل: خاند

۲- اصل: سیاهی

۳- اصل: گوفتیم

۴- خاییدیم

ناظم میزان حصار چوپان خالصه علی آباد طیانچه خالصه نصرآباد اسد الله میرزا و شکر الله خان قاجار همدانگ آقا محمد ابراهیم سعیدآباد آقا محمد حسین داماد. میمون آباد محمد رحیم خان قاجار. سهل آباد مال قاجار است. امامزاده باقر حاجی سید ابراهیم لاریجانی و حاجی عبد العظیم قزوینی. اصغرآباد خالصه، ایرین خالصه، پرندهک، چیچک لو، خالصه.

چهارطاقی (۱) رضا قلی خان، دهات معیر الممالک عصمتیه و ... و ... سفیددار تیول آقا سلیم خواه [۲۵۷]

روز دوشنبه سلخ [جمادی الثانی]

در رباط اطراق شد. دو نفر کدخدای اینجا چوب خوردند. معیر از عصمتیه آمده بود. شمشیر الماس و لعل ساخته بود. توی جعبه با بند، بسیار خوب شمشیری بود. می گفت: پانزده هزار تومان تمام کرده ام. تماشا کردیم خیال فروش به ما را دارد. دیگر الی غروب به روزنامه خوانی و صحبت و ... گذشت. امین خلوت، میرزا محمد خان، پسرش، پسر امین الدوله حسنخان آمده بودند. وزیر لشکر آمده است، دبیر الملک آمده است. امین الملک آمده است و ... شب بعد از شام مردانه شد.

علی رضا خان آمد. تازه آمده است. صحبت شد چون راه فردا دور است، صبح زود باید رفت مردم (۲) دست پاچه هستند. فوج ما شبانه رفتند. قال و مقال غریبی است. الی صبح فریاد میکردند. بعد خوابیدیم. [هلال] ماه را امشب دیدیم امروز عصری ... توی موها یک زنبور خورزدم.

روز سه شنبه غره رجب

صبح آفتاب نزده، برخاستم (۳) رفتم حمام. رخت پوشیده سوار شدیم امروز باید رفت، به رحیم آباد زند ده ملکی مراد خان سرتیپ [است] خیلی سواره رفتیم با وزیر خارجه، میرزا عبد الوهاب گیلانی، حسام السلطنه، محمد الملک، ظهیر الدوله، صحبت کنان رفتیم مجد الدوله هم پیدا شد. او هم قدری با میرزا عبد الوهاب در باب طلبش حرف زد و بعد رحمت الله خان. امین نظام حسن خان ... پاپاق، حبیب الله خان تنکابنی دیده شدند. تازه آمده اند. قدری که از کنار راه رانندیم بعد سوار کالسکه شده

ص: ۱۲

۱- اصل ۴ طاقی

۲- مقصود از مردم افراد همراه اعم از وزرا و نوکرها می باشد.

۳- اصل: خواستم

به جاده (۱) افتادیم. بسیار جای مهیب دزدگاهی است. همیشه این جا دزد پیدا می شود.

از کاروانسرا که قدری رد می شود، به رودخانه شور میرسد. اما هیچ آب نداشت به قدر قنات قصر فیروزه آب داشت. دره ماهور زیادی بود. اینجا هم دزدگاه است. از رباط که بیرون می آیی الی کاروانسرا سنگی دست راست کوه سیاه رنگ پستی، به فاصله نیم فرسنگ هست. از رباط به آنطرف کوه ها بسیار دور شده، همه جلگه می شود. از رودخانه شور هم که می گذری، قدری دره ماهور هست، بعد صحرا و صاف است. راه کالسکه بسیار خوبی است خیلی راه رفتند. کنار راه به ناهار افتادیم عکاس باشی دو سه شیشه عکس خوب انداخت. [۲۵۸]

حکیم طولوزون امین الملک و پیشخدمت ها همه بودند. عکاس باشی یک کالسکه از دیوان دارد. اطاق تاریک عکس کرده است. اسباب عکس هم توی آن است بعد از انداختن عکس خودش با عرفانچی توی کالسکه می نشیند. خان پیرمرد هم آمده بود. بعد سوار کالسکه شده قدری راه رفتیم. حرم در طرف دست راست به ناهار افتاده بود. سوار اسب شده، رفتیم. ناهارگاه حرم ملاحظه شد. زیاد جنجال بود همه ناهار می خوردند. تماشای غریبی داشت. قدری ایستاده رفتیم باز سوار کالسکه شدیم رانندیم. خیلی رانندیم. تا از یک ماهور کوچکی مثل گردنه رد شدیم. جلگه پست (۲) وسیعی بنظر آمد اردو نمایان شد. دهات و قلعات (۳) که از آن جمله ده پیک است طرف دست چپ بودند خلاصه رانندیم تا رسیدیم منزل. اردو به طور هندسه اما تنگ و نزدیک به سرا پرده افتاده بود احکام صادر شد به حسام السلطنه که از فردا درست بیفتد (۴). چهار ساعت به غروب مانده رسیدیم. امروز شش فرسنگ راه بود. در بین راه جانمحمد خان سرتیپ، دائی انیس الدوله ... فتحعلی خان سرکرده شاهسون بغدادی و ... آمدند قدری دراز کشیدیم گربه ها را خوب آورده بودند.

یک گربه شیرخور کوچکی، فخرالملک در ورود به رباط کریم در صحرا پیدا کرده بود. یعنی

ص: ۱۳

۱- اصل: جعه

۲- اصل: پستی

۳- اصل: قلعه جات

۴- مقصود این است که جای خوب و درست آماده کند.

حاجی بلال پیدا کرده بود. به حاجی بلال امروز صبح سپرده بودم، حالا عصری آورده بود با گربه های (۱) ما بازی می کرد. میرزا عبد الله ناخوش شده است. آقا سید صادق مجتهد با پنج نفر پسرش آمده است. امروز وارد شد. با چادرش و تخت و ...

سید ابو طالب روضه خوان هم آمده است. زن عموی انیس الدوله و مریمی هم آمده اند.

ناظم افندی شارژ دفر عثمانی همراه است. نایب اول دولت روس هم همراه است. هر روزه آبگوشت در حضور بار می کنیم. نظاره هم آمده است، با انیس الدوله. امین الملک می گفت:

زن من هم آمده است. با کجاوه و غیره. اغلب نوکرها زن آورده اند. یعنی پیش و پس فرستاده و می ورنند. شب بعد از شام قرق شد معیر، ظهیر الدوله، حسام السلطنه، یحیی خان و ... آمدند. قرار نرخ اردو گذاشته شد. بعد خوابیدیم.

روز چهارشنبه دوّم [رجب]

. سه ساعت از دسته گذشته، سوار کالسکه شدم.

وزیر خارجه و ... بودند. امروز باید به امیرآباد رفت. منزل دو فرسنگ و نیم است. رانندیم.

دهات زیاد طرفین راه هست. دست چپ و راست به فاصله دو فرسنگ کوه های سیاه رنگ سنگ دار پستی پیدا بود. راه کالسکه خوبی بود. یک فرسنگ که رانندیم، از توی ده اسفرجان گذشتیم. خانه دهات زند اغلب شبیه به ده ترکمان های قرق ... است درخت در ده ندارد. [۲۵۹] مگر بسیار کم اما باغات در خارج ده دارند. طرف دست چپ در دامنه کوهی باغی پیدا بود. به نظر خوب می آمد. سوار اسب شدم. رانندیم به آن طرف که ناهار بخوریم.

راه بد بود. تا رسیدیم به باغ، این باغ و چند خانوار، گویا اسمش اسمعیل آباد بود. مال هادی خان زرنندی است. توی باغ رفتیم. بسیار باغ خفه کثیف (۲) بی آبی بود. بیرون آمدم.

سوار شده رانندیم. روی تپه که مشرف به جلگه بود با دوربین حرم و ... می رفتند، تماشا کردیم. چادرهای منزل هم پیدا بود. دهی در جلو پیدا بود بسیار آباد، بزرگ قلعه محکم و عمارات عالی داشت. اسمش زاویه است خانه محمد مراد خان سرتیپ زرنندی است. محمد مراد خان و فوج زرنندی در خراسان است. ده خانی آباد زرنند هم زیر تپه بود. یعنی به فاصله یک میدان اسب که زوار و کاروان که از رباط کریم برمی گردند باید به خانی آباد آمده، منزل

ص: ۱۴

۱- اصل: گربها

۲- اصل: کثیفی

کنند. خلاصه در سر ناهار معیر و ... بودند عرفانچی، روزنامه خواند (۱) بعد از ناهار سوار شده رفتم. سر راه به کالسکه نشسته راندم ده معظمی قاسم آباد اسمش بود، دست راست دیده شد.

دست چپ دم راه ده معظمی بود دستجرد اسمش بود. قلعه خرابه [ای] روی تپه داشت.

جمعیت زیادی از زن و مرد روی تپه بودند بعد وارد منزل شدیم امروز اردو را با نظم زده اند.

هوا بسیار گرم بود. امروز صبح باشی گفته بود (بی خود) (۲) و مردک و گوزو پسر ادیب را زده بودند. غلام بچه ها (۳) را زدم. کاغذ شاطرباشی بزرگ از تهران به یحیی خان نوشته بود، که علی خان پسرش که مدتی مدید ناخوش بود فوت شده است. بسیار جوان خوبی بود. عاقل بود اما قلیان و افری می کشید. تریاک زیادی می خورد. جای زیادی از حد می خورد. خلاصه بعد از شام مردانه شد. یحیی خان، محمد علی خان، عرفانچی و ... آمدند. من نشستم محمد علی خان پای ما را می مالید، عرفانچی، یحیی خان، میرزا علی خان نشسته بودند.

یحیی خان روزنامه فرانسه می خواند. من ترجمه می کردم یک دفعه محمد علی خان، گفت:

نترسید جانور است. تا من شنیدم برخاستم (۴) خودم را قایم تکان دادم جستم. افتادم. بعد معلوم شد، عقربی روی پای ما بود. محمد علی خان با کلاه گرفت. کشتند بسیار ترسیدیم بعد خوابیدیم ... Enis...

روز پنجشنبه سوم [رجب]

امروز باید رفت به ساوه و عبدل آباد. ۶ فرسنگ راه است صبح زود برخاستم سوار اسب شده از قریه آیین مرک که سر راه بود گذشتیم. راندم با وزیر خارجه حسام السلطنه، مجد الدوله، میرزا عبد الوهاب گیلانی قرمساق که تا اینجا آمده است.

حرف زده شد به قدر مسافت زیادی، با وزیر تنها الی یک فرسنگ صحبت شد، در امور گیلان. بعد سوار کالسکه شدیم راندم. رسیدیم [۲۶۰] به ده شیخ محمد برادر مرحوم شیخ عبد الحسین، که اسم ده پنجد است و آخر خاک زرنده است. از این ده که می گذری دیگر آبادی سر راه نیست. همه جا جلگه است و صحرا، و بوته گون دارد و اطراف صحرا، به فاصله

ص: ۱۵

۱- اصل: خاند

۲- کلمات (بی خود)، (مردک) و (گوزو) عناوینی هستند که ناصر الدین شاه به اطرافیانش می داده است.

۳- اصل: غلام بچه ها

۴- اصل: برخاستم

پنج فرسنگ چهار فرسنگ کوه های کوچک نمایان است. و در دامنه دست راست جلگه از دور، یک دهی با باغات نمایان بود. خیلی دور بود به راه. اسمش را از یحیی خان پرسیدم، تحقیق کرد (ورده) است رانندیم. در این صحرا آهو هست. اما کم، یک بره آهو را نایب ناظر دیده بوده است خیلی رانندیم تا رسیدیم به ماهور و دره، تپه که این ماهورها و دره و تپه ها جلگه زرنند را از جلگه ساوه، سوا می کند این طرف جلگه زرنند است، آن طرف جلگه ساوه است.

روی تپه به ناهار افتادیم. همه پیشخدمتها و طولوزون و ... بودند اشخاص متفرقه، در اردو زیاد است. از آنجمله زنبورکچی باشی، محمد خان حاکم سابق یزد، سید مصطفی آخوند، میرزا علیخان، محمد قربان خان، سرتیپ، چنگیز میرزا، خانلر خان سرهنگ افشار، آقا مهدی ساعت ساز، کربلانی کاظم خان خلاصه بسیار است. حاجی حکیم، حکیم ریاضی، بعد از ناهار سوار شده، باز قدری با وزیر، مجد الدوله میرزا عبد الوهاب حرف می زدیم. سوار کالسکه شده راندم قدری که رفتم حاجی، پسر موسی از طرف دست راست آمد که آهو هست.

سوار شده خیلی راه رفتم. گرم بود رسیدیم به میرشکار کلاه می کرد (۱) که به تعجیل برویم رانندیم. روی تپه پیاده شدیم. آهوها زیر بودند با تعجیل تفنگی از دور انداختم. نخورد دو تگه (۲) دو سه ماده بودند. بعد سواره خیلی آمدیم. داخل جلگه ساوه شدیم. خیلی رفتم، تا کالسکه را آوردند سوار شده رانندیم. چهار به غروب مانده به عبدل آباد ساوه رسیدیم. چند نفر آخوند و ... عبد الله خان خلیج صاحب عبدل آباد و ... بودند بسیار جلگه گرمی است اما خوب جلگه ای است. اطراف دهات زیاد است. صحرا بوته گون دارد. صحرای وسیعی به عبدل آباد نرسید باغات زیادی بود. تازه آباد کرده بودند اسمش رضی آباد است. رسیدیم توی باغ نه آب داشت نه صفا. باغ بزرگ جنگلی انار و انجیر، انجیرش ضایع بود. انار زیادی داشت نرسیده، بعضی رسیده [بود] رفتم اندرون. دیدم چادرهای متفرقه زده اند باغ وسیع خفه، دیوارهای باغ خراب و پست. سرباز، فراش و ... زیر درختها پرانار. [مقدار] زیادی هم فراش و ... چیده و خورده بودند. حمام زنانه را دم چادر انیس الدوله زده بودند. گربه ها توی قفس

ص: ۱۶

۱- . کلاه کردن: با کلاه علامت دادن- اشاره کردن

۲- . تگه: آهوی پیش آهنگ گله آهوان

له له میزدند و حالا هم حرم می آید. بسیار بسیار جر (۱) آمد، کج خلق شدم. آقا ابراهیم، یحیی خان، سیاچی، ملیجک، میرزا عبد الله دهباشی، فرشباشی همه را انداختم توی باغ تجیر (۲) زیاد بزندان مردم را بیرون کنند. قراول دور دیوار بگذارند. حمام اندرون را بکنند.

متصل راه می رفتیم، حرف می زدیم، الی غروب. فی الجمله [۲۶۱] نظمی داده شد.

حرم آمد. از اندرون صدای قال و مقال زن ها می آمد دعوا می کردند. باز جر آمدم. عصری زن ها آمدند. در فقره کالسکه و تخت حرف داشتند. آقا سلیمان را آوردم سؤال کنم هیچ زبان او را نمی شود فهمید. هی می گوید چیزه چیزه. باز جر آمدم. شب هم مردانه نشد. بعد از شام، آب افتاده بود توی مبرز (۳) همه را پر کرده بود. کم ماند زیر آلاچیق بریزد، آمدم توی آلاچیق بروم، سرم به در آلاچیق خورد. خیلی درد کرد به کوچولو غلام بچه می گفتم آب را برگردان خواب (۴) آلود بود لاله را شکست. باز جر آمدم. حسام السلطنه نوشته بود قاطرچی، مهتر و ... در سیورسات خانه هرزگی زیادی کرده اند. بالاخره همه را گرفته تنبیه شدند.

خلاصه به کسالت خوابیدیم... Lakeri

روز جمعه چهارم [رجب]

صبح حمام سر و تن شوری رفتم. حاجی حیدر، ملک محمد بودند. امروز این جا اطراق است. حمام بسیار خفه و گرم بود. بعد آمدم بیرون.

حسام السلطنه ایشک آقاسی باشی معیر الملک مجد الدوله صاحب جمع آمدند. حرف زیادی زده شد. نایب فراشخانه چوب خورد. قاطرچی ها فراش ها چوب خوردند. پنجاه تومان، جریمه از فرشباشی گرفته شد. خلاصه می خواستم قدری دراز بکشم، صدای داد و فریاد زنی، از اندرون آمد. غلام بچه ها و ... را فرستادیم اندرون ببیند (۵)، چه خبر است خودم هم رفتم دم در اندرون. معلوم شد کنیز خانم ... (۶) است که خانمش [او را] می زده است بسیار

ص: ۱۷

۱- جر آمدن: خشمگین شدن

۲- تجیر: پرده

۳- مبرز: آبریزگاه، مستراح

۴- اصل: خاب آلود

۵- اصل: به بیند

۶- یک کلمه ناخوانا

کج خلق شد. قدری دراز کشیدم یک ارقالی قوچ بزرگ فتحعلی خان بغدادی فرستاده بود. در مزلقان چای زده بودند. خلاصه شب شد سرشام هم کج خلق شدم بعد خوابیدم (۱).

امروز زن جان محمد خان و زن دائی انیس الدوله اندرون آمده بودند. زن جان محمد خان زن ترک بیمزه بدگلی بود.

روز شنبه پنجم [رجب]

امروز باید به شاهسون کندی رفت چهار فرسنگ سنگین است. صبح زود سوار کالسکه شده، راندم علمای شهر ساوه را آورده بودند. با عبد الله خان خلج و غیره ملاحظه شدند. بعد راندم. امروزه دو راه است، یکی از نزدیکی شهر ساوه دست چپ که بنه و مردم همه از آن راه می روند. راه کالسکه از بالا، دست راست بود راه خلوتی بود، صحرا. راه کالسکه هم خوب بود. قدری راه رفتند از محاذی رحمان آباد گذشته، یعنی یک فرسنگ بیشتر دهی دست راست سر راه پیدا شد. اسمش تحقیق شد (نور علی بیگ) بود تیول فخر الدوله است. در این بین سواری عجیب از دست چپ پیدا شد.

معلوم شد حکیم الممالک است، آمد، قدری صحبت شد فرستادم، بالای نور علی بیگ سرقات را [۲۶۲]. ببیند (۲) که آب چطور است. آمد گفت بی عیب است.

رفتم سرقات به ناهار افتادیم یحیی خان و ... بودند آب به قدر یک سنگ بیشتر می آمد.

صاف، گوارا این آب به شهر ساوه می رود. آسیاب زیادی سر راه قنات ساخته بودند. بعد سوار شده راندم از سوعانلق گذشتیم دهی است. این هم تیول فخر الدوله است. هیئت ارضی:

صحرای صاف بوته زاری است، گاهی پست و بلند است. اما راه کالسکه بسیار خوب است.

دست راست کوه های کوچک هست. به فاصله دو فرسنگ کمتر بیشتر، طرف دست چپ هم هرده هورده و ... می رسد به فاصله دو فرسنگ یک فرسنگ، دهات که در دامنه دست راست دیده شد سلیمجرد، باغ شاه، خلاصه راندم، رسیدیم به کالسکه های حرم ازباشی غلام بچه گفتم، پرسیدند که حرم ناهار نخورده اند گفت: خیر. معلوم شد که آفتاب گردان چی از این راه نیامده، از راه بنه (۳) رفته ناهار حرم را، هم برده اند، آن جا به آقا ابراهیم گفتم حرم را ببرد،

ص: ۱۸

۱- . خاییدم

۲- . اصل: به ببیند

۳- . اصل: بنهار

در دهی که من نمی دیدم آقا ابراهیم که رفته بود جلو، تفحص آفتاب گردان حرم را بکنند دیده بود. عرض کرد: اسمش حسن آباد بوده است حرم را بردند آن جا آبی نانی بدهند و بردند ما، راندم برای منزل رسیدیم، شاهسون کندی است. دره تپه است. هوایش گرم بود. قنات خوبی داشت. اما از بالا، دست می زدند، آب گل آلودی توی سراپرده می آمد. قدری دراز کشیدم. بسیار گرم بود. خفه، گربه ها عصری آمدند بازی کردند. شب بعد از شام مردانه شد.

زن ها از حسن آباد چغندرهای بسیار بزرگ خوبی آورده بودند. تاج گل تب کرده است.

خلاصه شب خوابیدیم (۱). Esfehni peti.

روز یکشنبه ششم [رجب]

امروز باید رفت به نوبران که آخر خاک ساوه است، و اول خاک همدان اما نوبران جزو ساوه است. امروز می گفتند چهار فرسنگ راه است. اما درست هفت فرسنگ راه سنگینی بود. صبح به خیال نزدیکی راه، دیر سوار شدیم. در سواری قدری سواره رفتیم. با وزیر خارجه صحبت کردیم.

بعد سوار کالسکه شده راندم، هیئت ارضی الی نوبران: ابتدا صحرای صافی است و جلگه وسیعی، گون زار و بوته دارد. دست راست کوههای خاکی مرتفع و دره تپه دارد.

به فاصله دو فرسنگ کمتر، بیشتر دست چپ، کوه های مرتفع سنگ دارد، شبیه به کوه های دره طارم، الی دو فرسنگ همین طور است طرف دست چپ رودخانه مزلقان چائی است، که در دره می آید و پیدا نیست یعنی [۲۶۳] در راهی که ما می رفتیم پیدا نبود و طرفین این رودخانه، همه دهات و باغات است، که طایفه بیگدلی و خلج می نشیند الی نوبران و بالاتر هم اول دهی که در وسط راه بعد از طی سه فرسنگ مسافت بنظر آمد، ده غرق آباد است که مال جان محمد خان سرتیپ است. این جا کوه های دست چپ نزدیک می شود، کوه های دست راست هم خیلی نزدیک می شود. درّه وسیعی در حقیقت مجسم می شود. باز قدری که بروند کوههای دست راست قدری دور می شود، باز جلگه می شود و دهات [و] باغات در صحرا نمایان می شود. دو سه ده و مزرعه هم در دامنه کوه های دست راست خیلی دور، دیده شد. آبادی غرق آباد خیلی است، جمعیت زیادی دارد، باغات انگور دارد، بعد همه جا از نزدیک آبادی و ده و باغ می رود الی نوبران، ده نوبران خیلی معظم است. جمیع خانوار ده

ص: ۱۹

در روی تپه واقع است. پانصد ششصد خانوار (۱) دارد. تلگرافخانه در این جا هست که با همه جا حرف میزند. تلگرافچی دارد معتمد الملک این حرف [را] می زد. پیش از اینکه به غرق آباد برسیم در صحرا به ناهار افتادیم. حرم هم آمد، گذشت. میرشکار جهانگیر را فرستاده بود که آهو هست. بعد زن ها آمدند. گفتند آهوها رفته اند. ما هم به کالسکه نشسته رانندیم هی رانندیم، رانندیم، مگر به منزل می رسیم، گردوخاک به طوری بود که آدم را خفه می کرد. باد هم از پشت می وزید. خلاصه همه مردم امروز خسته و لکنته (۲) شدند. یک فرسنگ به منزل مانده سوار اسب شدم. از توی دهات و باغات رانندیم. کنار رودخانه مزلقان بسیار باصفاست. رودخانه وسیعی دره وسیعی، اطراف، ده و باغ و کوه، در بهار باید خیلی خوب جایی باشد. حالا آبش کم بود خلاصه دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم.

اردو، نیم فرسنگ هم از ده نوبران بالاتر افتاده است حرم هم غروبی آمدند. بسیار دیر.

گرچه ها (۳) را آورده بودند. اما خسته بودند بنای اطراق فردا را گذاشتیم، که بسیار لازم بود.

شب بعد از شام عرفانچی آمد. قدری روزنامه خواند بعد خوابیدیم. هوای این جا بیلاق و سرد است.

اسم کوه های دست چپ ساری قبه، دوزلاخ، چون معدن نمک دارد، دوزلاخ می گویند. پشت این کوه بلوک مژه است، که جزء ساوه است، و این کوه راهی است [که] به تفرش عراق (۴) می رود. دهاتی که در دست راست و کنار رودخانه مزلقان چای است، سوسن نقی، قیطانیه، امام زاده، رازیان، ونده لقان، خیاجیک صفی آباد، پلنگ آباد، چل گزی، در بالای کوه واقع است. بیلاق است. آق رود، نور الدین، قازلی آباد، در توی کوه است. محمد رحیم خان قاجار، شامبیاتی و محمد حسن خان قاجار، امروز دیده شدند. [۲۶۴]

کهک که الی اینجا، طایفه بیگدلی می نشیند. دهات خلج نشین کنار رودخانه: سیل آباد،

ص: ۲۰

۱- اصل خانه وار

۲- خسته و درمانده و از کار افتاده

۳- اصل: گریها

۴- اراک کنونی

ارچه رط، مال حاجی علی رضای کور است. غرق آباد، مزلقان که سه ده است، همه را مزلقان می گویند. مزارع طرف دست راست: غازیاه، دوولو، آفچه مشهد، منبع رودخانه مزلقان چای، از کوه شمالی و سامان و خلیفه کندی است. در اینجا خبر تلگرافی رسید از فارس که در غره رجب، پسری خداوند عالم از دختر عزت الدوله به ظل السلطان داده است.

روز دوشنبه هفتم [رجب]

در نوبران اطراق شد. روز، به روزنامه خواندن و استراحت گذشت. شب بعد از شام مردانه شد. علی رضا خان، عرفانچی آمدند عرفانچی روزنامه خواند، امین الملک چند روز است، گلودرد و ناخوش است. دبیر الملک هم ناخوش است. اندرون، دلبر، تارچی، تاج گل، اصفهانی کوچک، زن عمو، ناخوش هستند. اما الحمد الله سلامت است. شب خوابیدم، امروز علی آمده بود. در همدان بوده است سوار اسبی بود چماق بلندی در دست [داشت] حاجی سیف الدوله تلخ آمده است.

روز سه شنبه هشتم [رجب]

امروز باید رفت قره دائی ملکی حسین خان سرتیپ پسر علی خان. شش فرسنگ راه بود. صبح برخاسته، سوار اسب شدم. از رودخانه قازان چای گذشته، با وجود خشک سالی پنج شش سنگ آب داشت. رودخانه معتبری است. این رودخانه از مغرب می آید. پلی به نظر آمد. بسیار خوب و قشنگ ساخته بودند. شش چشمه داشت. پل تازه خوبی بود. گفتند زن همدانی ساخته است. زن نساخته تاجر همدانی بهاری ساخته است. دهات معظم، باغات آن طرف پل پیدا شد، دم رودخانه از دهات عاشقلوی همدان است و از این قرار اسامی دارد: متعلق به حسین خان سرتیپ پسر مرحوم علی خان، پستا دربند، قلعه، بعد قدری با وزیر خارجه صحبت کرده، بعد به کالسه نشستیم. گردو خاک زیاد است ... هیئت ارضی، از پل و رودخانه که رد می شوی، همه جا هرده هورده (۱) است.

دست چپ و راست کوه است. کوچک بزرگ از هر جور. خاکی، سنگی، زمین بسیار خشک و پر گردو خاک است. راه کالسه هم خوب نیست. گاهی سنگ دارد [۲۶۵] گاهی پست بلند و ... راندم الی دو فرسنگ به همین طور خیلی گردو خاک توی کالسه شد. سوار شدم طرف دست راست، کوهی سنگی بود. آن جا رفته، در بالای آن جا به ناهار افتادیم. حرم هم ناهار گاهشان جلو ما آن طرف جاده، دور بود. حرم هم آمد گذشت، رفت به ناهار گاه،

ص: ۲۱

جاده مملو از آدم و بارو... و... بود. پسری، خری داشت. خارکنی می کرد. آورده قدری صحبت کردم. پولش دادم. محمد علی خان می خندید. پیش خدمت ها بودند. این پسر از اهل بی چینگ است. بی چینگ دهی است مال محمد مراد خان زرنندی. جزء بیات است. پشت همین کوهی که به ناهار افتادیم واقع است. پسر مثل ترکی عثمانی بعینها حرف میزد. زبان بیات ها و اهالی این جا مثل ترکی عثمانی است. بعد از ناهار قدری راه رفتیم. بعد توی جاده افتاده سوار کالسکه شده رانندیم. زمین امروز پست و بلند است. راه کالسکه خوب بود.

طرفین راه همه کوه و هرده ماهور است. صحرای کثیف بدی است. طرف دست چپ ده مخروطه [ای] به نظر آمد. بسیار از قدیم مخروطه شده است. اسمش دخان مال محمد سلطان خان زرنندی است. آب دارد زراعت هم می کند. اما رعیتش جای دیگر رفته است. از کالسکه باز درآمده از دست راست راندم. خیلی رانندیم. از کنار، چون گردو خاک زیادی، بود رسیدیم به مرک بارخانه هم این جا گویا باشد. بسیار ده کثیفی است. آب کمی دارد. چند خانواری هست. کوه بلندی سنگ دار، در مقابل دارد. برج گلی تازه در روی کوه ساخته اند. برای قراولی. گویا این جاها دزدگاه و مخوف است. بعد آمده باز سوار کالسکه شده رانندیم. از والده شاه گذشتیم. سلیم، سیاه والده شاه، اسب کوچکی سوار بود. گفتم قدری اسب دواند، سیاه تلخی است. زمین، همه جا پست [و] بلند بود تا رسیدیم به یک سرازیری پائین که آمدیم جلگه تغییر کرد. طور دیگر شد صحرا شد. اما باز پست بلند داشت.

کوه های دست چپ و راست، دور شدند، ده قره دای پیدا شد. دهات اینجاها بی درخت و کثیف است. آمدیم منزل در چمن چادر زده اند. اما علف کمی داشت. بطور استمرار شب شد. گربه ها بازی خوبی می کردند عصری هما خانم می گفت حاجی کلبعلی، به تنبانش خرابی کرده است. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی روزنامه خواند. بعد زنانه شد.

مهتاب خوبی بود. اما زیاد سرد بود. باشی غلام بچه ها را فرستادم با سربازهای مازندرانی شوخی کردند. بعد آمده خوابیدیم Meleke. آجودان باشی از شهر آمده است. [۲۶۶]

روز چهارشنبه نهم [رجب]

صبح در رختخواب بودم. اقل بگه گفت:

حاجی کلبعلی خشکیده (۱) است یعنی مرده است. بسیار تعجب حاصل شد. و مردم واهمه

ص: ۲۲

کرده بودند. مرد پیری بود قریب نود سال داشت. اما تا دیروز راه میرفت. حرف می زد کار می کرد. امروز باید برویم به (خوش نباد) که از املاک دره جزین است. سه فرسنگ و نیم راه بود. سوار اسب شده رانندیم. قدری با وزیر خارجه صحبت کرده، بعد به کالسکه نشستیم [و] رانندیم باد امروز از روبرو می آید. و راه کالسکه بد نیست. صحرا، طرفی راه پست و بلند است. به طوری باد می آمد [و] گردو خاک بود، که آدم بیزار می شد. چشم ها را کور کرد.

بعد سوار شده رانندیم. بعد کالسکه سوار شده رانندیم. باد زیاد زیاد اذیت کرد. طرف دست چپ زه آبی بوده است. مثل زاینده رود. گفتند اردک، حقار، هوبره، داشته است.

ده زره سر راه بود. ده معتبری بود. اما اشجار ندارند. کثیف هستند. رانندیم از ده خوش نباد که خیلی معتبر است. گذشته، رفتیم منزل، قبل از زره از ده امیرآباد گذشتیم. مال محمد مراد خان زرندی و غلام علی خان سرتیپ دره جزینی است. امروز گفتند فرهاد میرزا که حاکم لرستان است، آمده است. اما هنوز ندیده ام، او را. منزل هم باد متصل می آمد و گردو خاک بد کثیف، شب شد موافق استمرار خوابیدیم.

روز پنجشنبه دهم [رجب]

امروز باید رفت به بوبوک آباد صبح برخاسته، سوار کالسکه شدم امروز چهار فرسنگ راه است. فرهاد میرزا آمد دم کالسکه، با مصطفی قلی خان قزاگوزلو صحبت شد. مصطفی قلی خان خیلی چاق و سرخ شده است. صاحب منصبان و خوانین بلوک حاجی لو آمدند. قدری صحبت شد. باد امروز بسیار شدید و از روبرو میوزد.

گردو خاک معرکه است. چشم ها را کور میکند. راه کالسکه چندان خوب نبود. صحرا جلگه و وسیع است. دهات زیاد سر راه و دست چپ و راست بنظر آمد [۲۶۷] بعضی از دهات درخت و باغات دارد. کوه های دست چپ، به فاصله سه فرسنگ چهار فرسنگ است. کوه بزرگی هم از دور طرف دست چپ پیدا بود. رمه هم بالایش بود، گفتند قانلی داغ است. کوههای طرف دست راست خیلی دور بود. به فاصله ده فرسنگ پنج فرسنگ. این جاها ... حاجی لو و عاشقو است.

دهاتی که سر راه بود. در دست راست از این قرار است: امیرآباد، زرقان، جهان آباد، نگارخاتون نیم فرسنگی از راه خارج تر بود. فیض آباد، قارمین آباد از راه دور بود دیده نشد.

دست چپ. نصرآباد نزدیک جاده (۱) ملکی فضل الله خان یاور، (همه کس)، ده معتبری است به فاصله یک فرسنگ کنار راه بود. (سرای) ده معتبری است سر راه است. ملک اعتماد السلطنه [است] قشلاق، بزینه جرد نوده قراباغی ها، ملاگرد، سماوک خلاصه وارد منزل شدیم. امروز ناهار توی کالسکه خوردم، از دست باد. سیاچی، آقا وجیه از صحرا آمدند. از طرف دست چپ می گفتند، گززار (۲) زیادی است. صحرا، خرگوش، روباه، هوبره، یورقه جه، درنا داشت. نزدیک جهان آباد، پلی سه چشمه بنظر آمد. سوال شد، نگارخانم عمه ساخته است. اما خشک بود آبی، چیزی به هیچ وجه از زیرش نمی آمد. خلاصه چهار به غروب مانده وارد منزل شدیم. چادر را بیرونی، اندرونی، در باغی زده اند. در سر نهرها همه درخت سیب کاشته اند. باقی مانده همه انگور است. دور هم تبریزی دارد. خیابان وسط بسیار عریض است، و یونجه زار، اما چیده بودند. حرم والده شاه همه در این باغ افتاده اند. تارچی، دلبر خیلی ناخوش هستند. انشا الله خوب می شوند مطبقه (۳) سخت دارند. عایشه هم امروز تب کرده است. لرز می کند. معصومه، عروس هم ناخوش شده است. خلاصه گربه ها همه بودند. بازی کردند. شب شد. بسیار سرد بود ابو السیف میرزا خواهرزاده (۴) تیمور که در همدان است، آهوی تگه بزرگی امروز زده بود. معلوم می شود.

اینجاها آهو هست. شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمت ها آمدند. عرفانچی آمد و روزنامه خواند. حاجی رحیم خان، خسرو میرزا امروز وارد شد [ند] میگفت حاجی میرزا علی هم می آید. در راه است. [۲۶۸] آمد. روزنامه خواند. بعد رفتند. خوابیدیم . Lakeri

بویوک آباد مال حاجی میرزا علی نقی عارف است.

روز جمعه یازدهم [رجب]

در این جا اطراق شد. بعد از ناهار دیدن والده شاه رفتم.

فرهاد میرزا، تیمور، مجد الدوله، کشیکچی باشی، بودند قدری نشسته، صحبت شد.

ص: ۲۴

۱- اصل: جعه

۲- محل روئیدن گیاه گز

۳- تب دموی لازم است و بر دو نوع است. یکی آن که از عفونت خون در عروق و خارج آن ها پدید آید و دیگری به غیر عفونت خون را گرم کند و به غلیان آرد. بعضی آن را حصبه دانسته اند. (فرهنگ معین)

۴- اصل: خاهر

برگشتم منزل. مجد الدوله اذن گرفت [به] محال (بزینه) رود خمسه، که املاک دارد برود.

نزدیک است به محال همدان، سید ابو طالب روضه خوان با یک پسر چاووش آمدند اندرون روضه خواندند. زیاد گریه شد. آقا یعقوب ملاحظه شد. تازه آمده است. می گفت محقق هم در راه است. می آید. حاجی آقا بابای حکیم هم می گفت در راه است، می آید. خلاصه شب شد بعد از شام با انیس الدوله رفتیم پشت تعجیر که زیر باغ کشیده اند و در اندرون است. ایستادیم کنیزها می آمدند می رفتند داد می زدند، بابا قاپوچی را متصل آواز می کردند خانه شاگرد می خواستند. خانه شاگردان، کنیزها خانم های خودشان را می خواستند.

محشری بود حیف که خبر شدند من گوش می کنم. دیگر نیامدند. قدری نشستیم. مهتاب صافی بود، اما بسیار بسیار سرد بود. با خرقة راه می رفتیم. یوسف هم چند فشنگی از پشت دیوار هوا کرد. بعد خوابیدیم. یحیی خان رفت شهر همدان.

روز شنبه دوازدهم [رجب]

امروز باید از بوبوک آباد، به سرخ آباد برویم. می گفتند چهار فرسنگ است اما شش فرسنگ سنگین بود. اما راهی از بالا داشت، که در سرخ آباد امان الله خان گفت: راه کالسکه را هم ساخته بودیم، و چهار فرسنگ بود. نوری هم از آن راه آمده بود. این طور گفت. اما صبح کسی به ما نگفت. خلاصه سوار اسب قزل قیر خراسانی، پیشکشی سپهسالار مرحوم در نیشابور شده، راندم از پهلوی ده و ... راه های بد گذشته، صبح میرزا محمد علی همدانی و صاحب بوبوک آباد که اسمش حاجی میرزا لطف الله، برادر حاجی میرزا علینقی و ... آمده بودند دیده شدند. خلاصه با وزیر خارجه، حسام السلطنه ...

معمد الدوله صحبت کنان راندم. بعد سوار کالسکه شدم راه صاف و صحرای وسیعی است. بوته زار بی آب و آبادی، اما طرف دست راست و چپ از خیلی راه دور سه فرسنگ چهار فرسنگ آبادی و دهات زیاد پیدا بود. کوه ها هم خیلی دور، در این صحرا آهو زیاد بوده است. سواره هائی در پیش رفته اند مغشوش کرده اند.

رحمت الله یک تگه آهوی بزرگی زده بود. یک ماده آهو هم جهانگیر زده بود. اما در منزل، حاجی غلام علی، شکوه می کرد که تازی من گرفته بود. آدم های میر شکار به زور از دست آدم های ما گرفته اند. الی سه فرسنگ که رفتیم همه جا صحرا صاف بود. [۲۶۹]

روی تپه کوچکی به نهار افتادیم. معیر الممالک و ... بودند. معیر می گفت: چند روز

ناخوش بودم. با دوربین به صحرا نگاه کردیم. بعد از ناهار سوار کالسکه شده، رانندیم. کم کم راه هرده، ماهور شد، و از طرفین راه کوه و تپه به هم نزدیک شد. یک چاه آبی بود در سر راه گفتند. آبش سرد و شیرین است. قدری که رفتیم مثل برج چیزی سر راه بود. مردم جمع بودند پرسیدم، سیاچی آمد گفت: چشمه آبی است تلخ است و شور، حرم دست چپ به ناهار افتاده بود. سوار شده رفتم پیش حرم قدری ایستادیم. رفتیم، قدری سواره باز سوار کالسکه شدم. راه همه جا هرده ماهور است سلطان سلیم لال پیدا شد از ملایر، تویسرکان آمده بود. قدری صحبت شد خیلی خندیدم، رانندیم، هی رانندیم، آخر هر ده هورده تمام شد. به جلگه همدان رسیدیم. کوه الوند جلو، دهات زیاد در صحرا پیدا بود. از ده رباط، گذشته، یک فرسنگ و نیم هم رانندیم، خلاف جهت، تا رسیدیم به سرخ آباد.

ده معتبری است، مال امان الله خان است. حسین خان، امان الله خان، حاجی حمزه خان، صاحب منصبان و ریش سفیدان عاشقو همه آمده بودند. دو ساعت به غروب مانده. وارد منزل شدیم. گردوخاک زیادی بود. قناتی از توی سراپرده درمی آید، آبش به قدر قصر فیروزه بود. اما صاف بود. گربه ها (۱) را آوردم. رفتم اندرون، عایشه، تارچی، دلبر، اصفهانی کوچک و ... که ناخوش بودند جلو آمده بودند، احوال پرسیدم. ناخوش بودند. انشا الله خوب شوند. آمدم بیرون. حرم هم رسیدند. شب بعد از شام آتش بازی خوبی یوسف در بالای تپه کرد. بعد خوابیدیم... enis

روز یکشنبه سیزدهم [رجب]

عید مبارک جناب امیر المومنین اسد الله الغالب صلوات الله علیه و آله بود. امروز باید به شهر همدان برویم. سه فرسنگ راه بود. صبح توی رخت خواب بودم. ببری خان از سرما آمد توی بغل ما خوابید. خیلی خوابید ... بچه هایش (۲) را هم آوردند. بعد برخاستم زیاد سرد بود. رفتم حمام رخت پوشیده، آمدیم سوار اسب شدیم. امروز کل غلام و سایر پیشخدمتها و همه فراش ها شاطر و ... لباس خوب پوشیده اند.

بسیار بسیار باشکوه، محمد علی خان چماق مرصع، میرزا محمد خان تفنگک یراق مرصع برداشته بودند. خلاصه سواره همه جا رانندیم. با وزیر، حسام السلطنه، مجد الدوله.

ص: ۲۶

۱- اصل: گربها

۲- اصل: بچهایش

دبیر الملک، معیر و ... صحبت کنان رفتیم. مجد الدوله به دهاتش نرفت. آمدیم به قریه و باغ شورین جمعیت زیادی بود. از رعایا وزن زیاد مرد در توی ده شورین، حسنعلی خان گروسی را دیدم. چند روز بود که از گروس آمده بود. شورین بوده است. رفتم باغ بالای سر در ناهار (۱) خوردیم. باغ بزرگ خوبی است. وقتی که ۱۲ سال قبل از این ...

سلطانیه و آذربایجان و ... می رفتم در شورین منزل کرده بودیم آنوقت ها به خاطر آمد [۲۷۰] پیشخدمتها همه سرداری مفتول دوزی پوشیده بودند. حاجی میرزا علی مقدس پیدا شد.

می گفت: همه جا عقب اردو بودم. قدری به حاجی خندیدم. بعد سرداری الماس پوشیده، جقه گذاشته شد. پیاده، از باغ خیلی راه رفتم. تا از دری [که] وسط باغ باز کرده بودند، سوار شدیم. با خسرو میرزای کور. صحبت کنان پیاده در باغ می رفتیم.

ریش خسرو میرزا بعینها سرهنگک سنجابی شده است.

محمد مهدی میرزا پسر مؤید الدوله و ... آمده بودند. خلاصه سوار شده رانندیم همه جا با معیر الممالک یحیی خان، صحبت می کردیم مستقبلین زیادی آمده بودند. همدان خیلی جمعیت دارد. بعضی کلاه بلندها دیده می شد [ند] خیلی عجیب بودند .. بسیار خنده داشتند. همه جا با ازدحام و مردم زیاد. همین طور آمدیم تا رسیدیم به بالای تپه [ای] که قزل ارسلان از قدیم آنجا ساخته بوده است. مشرف است به کل شهر همدان. آنجا ایستادیم.

تماشا کردیم. خیلی تپه باصفائی است. جای دوربین است. در راه سالار و اولاد شیخ علی میرزا و اولاد جهانگیر میرزا محمود میرزا و ... علما و ... و ... از باغ شورین که در آمدم شاطرباشی بزرگ، اسحق خان پیشخدمت، میرزا بزرگ خان کارپرداز سابق بغداد، از تهران آمده بودند. ملا-حظه شدند. خلاصه بعد از اندکی مکث در روی تپه رفتم. از کنار شهر همه جا تا رسیدیم، به قلعه محمد علی میرزای مرحوم، که حالا- خراب است. چادرهای حرم توی حلقه است. مردم متفرقه، افتاده اند، دریاچه بزرگی جلو چادر ما است اما آب نمی آید.

گفته ایم آب بیندازند. اما حوض پر آب است. در شورین محمد علی خان می گفت دیروز خیلی جلو آمدم. در صحرا آهو دواندم، یک آهو را خسته کردم. خوابید. یک سواری، آمد گرفت. بعد سلیم، سیاه والده شاه با سوار زیاد آمدند قمه [و] قداره کشیده، سلیم

ص: ۲۷

گریه می کرده است که آهو مال من است. دعوا کرده آهو را از محمد علی خان و آن سوار گرفته، زده بودند. محمد علی خان بسیار جر آمده بود. یک آهوی نر، بره امساله هم آورده بود.

می گفت یک تفنگدار زده است. تازی های میرزا محمد خان هم دو تا دیروز گرفته بودند.

حسینقلی خان، عبد الله خان، امروز دیده شدند. از تهران آمده بودند. خلاصه شب شد.

شام خورده خوابیدیم. Calar.

دوشنبه چهاردهم [شهر رجب] در منزل توقف شد. امری رونداد، تیمور پاشا، بهلول پاشای ماکوئی از آذربایجان به تهران، و از آنجا به اردو آمده اند. محقق، امروز دیده شد تازه آمده [است]. پای بچه ببری که چیتی کوچکه، باشد نمی دانم اندرون، چه کرده اند، بیچاره بد می لنگد و هیچ دماغی نداشت. ناخوش های اندرون اوقات [را] تلخ کرده اند. همه ناخوش سنگین هستند. عایشه، معصومه، تارچی، دلبر، اصفهانی کوچک، زهرا سلطان، تاج گل و ... و ... و ... مختصر اخبار چارپار خراسان را هم با تلگراف، مستوفی الممالک عرض کرده بود، که سواره ترکمان به تاخت ما بین مشهد و جام آمده، گوسفند زیادی با چوپان از تیموری برده [است] از سوار خراسانی هم، در مدافعه شصت نفر اسیر و کشته شده. مزید بر کسالت شد. قدری کسل خیالی شده بودم. [۲۷۱] امروز عکس هائی که سابق انداخته بودم، در سلطنت آباد و شهرستانک، به مقوای دو چشمی و ... چسباندم. خیلی طول کشید. محقق، میرزا علی خان، روزنامه های (۱) قدیم که نوشته بودم می خواندند. شب بعد از شام مردانه شد. علی رضا خان، یحیی خان، میرزا علی خان و ... آمدند بعد رفته خوابیدیم. hems.

روز سه شنبه پانزدهم [شهر رجب]

ناهار خورده شد. بعد از نهار همه شاهزاده ها، وزیر خارجه، علمای همدان، خوانین ملایر، تویسرکان، نایب الحکومه هاشان، خوانین و اعیان همدان و ... و ... تیمور پاشا [و] بهلول پاشای ماکوئی و ... به حضور آمدند. خیلی گفتگو شد. علمای همدان را که معرفی می کردند آخوند ریش بلندی را، گفتند: قاضی است. گفتم قاضی همدان است؟ همه علما و ... خندیدند. خودش هم خندید. حکایت قاضی همدان در گلستان سعدی نوشته شده است. به اویس حاکم همدان، لقب احتشام الدوله

ص: ۲۸

التفات شد. بعد حضرات رفتند. بعضی فرمایشات شد. در باب کم کردن مردم اسباب و آدم خود را و گندم، برای شهر همدان و تعیین منازل. در معاودت همه رفتند که در این فقرات، گفتگو کنند. عصری سوار شده رفتیم، روی تپه مصلّا تماشای شهر حقیقتاً دورنما و چشم اندازی بهتر از این جا نمی شود. خیلی با دوربین اطراف را تماشا کردم. خانه عکاس باشی و عرفانچی هم در زیر مصلّا بود. عکاس آمد بالا شیشه های عکس شهر را که از همین جا انداخته بود. آورد دیدم. مجد الدوله، علی رضا خان و سایر پیشخدمتها بودند. چای خوردیم ..

شهر خیلی بزرگ و پرجمعیت است. بعد سوار شده، برگشتیم. غروبی به منزل. احوال ناخوش ها هنوز خوب نشده است. انشا الله خوب می شوند. شب بعد از شام خوابیدم. Chirasi

روز چهارشنبه شانزدهم [شهر رجب]

صبح برخاسته سوار اسب شده، به بلدی سلیم لال، راندم برای درّه عباس آباد. خیلی راندم تا به اول دره رسیدیم. دره وسیعی است. آب زیادی، از وسط آب صاف جاری است. طرفین، آب و دره همه اشجار است.

حالا که پائیز [۲۷۲] و خشکسالی است باز باصفا بود. بهار بسیار خوب جائی باید باشد.

خلاصه راندم، آقا علی، یحیی خان، سیاچی، موچول خان، محقق و ... بودند. یحیی خان برگشت، رفت تلگراف خانه. آمدیم تا رسیدیم به آخر درخت و باغستان. آب دو شعبه شد شعبه [ای] از دره راه توپسرکان می آید. شعبه دیگر از دره دیگر می آمد. بالای این درّه در روی سنگ بزرگی به خط میخی قدیم، دو صفحه شرح مفصلی نوشته اند. رفتیم تماشا کردم. خطوطش عیب نکرده است. قلعه خرابه [ای] هم بالای کوهی است که مشرف است به این خطوط، اما آدم دلش تنگ میشد، که نمی توانست بخواند. بعد آمدیم، پائین سرآب صاف، آفتاب گردان زدند ناهار خوردیم عرفانچی، میرزا علی خان هم آمدند. بعد از ناهار سوار شده همه جا راه را گرفته، رفتیم برای گردنه شهرستانه که می رود (توپسرکان) همه جا راه مالیده، می رود، سربالا- هیچ معلوم نیست، در آخر یک دفعه سربالا می شود، اما راهش خوب است، تا می رود گردنه. رفتیم بالای گردنه، نشستیم. دوربین انداختیم سلیم معرفی دهات و کوه ها را می کرد. خنده داشت. جلگه توپسرکان پیدا بود. بسیار قشنگ و سبز و بسیار بیلاق است دهات زیاد، بسیار، بسیار مقبول و قشنگ است. شهر (توپسرکان) پیدا نبود.

جلو را کوهی گرفته بود. قدری از درخت های قصبه پیدا بود کوهی پیدا بود. اسم کوه (خان کورمز) است در وسط صحرا بسیار قشنگ و بالا مسطح (۱) اما اطراف سنگ دارد و کمر زیاد داشت. گفتند تگه، بز، دارد کوه بیستون کرمانشاهان پیدا بود کوه های نهاوند لرستان پیدا بود.

جلگه و قصبه کنگاور پیدا بود قدری نشسته تماشا کردم. انار خوردم، چای خورده، نماز کردم. در سر این گردنه از اهالی توپسرکان مراد خان یاور مستحفظ و تفنگچی گذاشته است، برای محافظت عابرین. اگر تفنگچی نباشد دزدی می شود. اما می گفتند به هیچ وجه کسی چیزی به ما نمی دهد. از دیوان مواجی ندارند. سرازیری الوند به طرف توپسرکان بسیار کم است. زمین توپسرکان از زمین همدان خیلی خیلی بلندتر است. البته هزار ذرع (۲) بلندتر است. امروز لرستانی زیادی زغال به گاو بار کرده، از این راه به همدان می بردند خیلی می بردند. از جهانگیر خان نام لرستانی که متواری بروجرد و توپسرکان است، شکوه داشتند.

این جهانگیر خان حکما باید سیاست بشود و به چنگک بیاید. خلاصه بعضی دهاتی که به نظر آمد.

از توپسرکان نزدیک به دامنه، الوند از این قرار است شهرستانه وقف است تیمیان ملکی مراد خان یاور است. سیستانه ملکی کریم خان و ... استران ملکی مراد خان و ... کرزان ملکی حاجی سعد الدوله [است] وردو ملکی حاجی حسین میرزا و سلیم لال، سلیم متصل می گفت:

وردوتین خان کورمز. [۲۷۳]

حاجی میرزا علی هم پیدا شد، آمد. خلاصه، بعد از نماز سوار شده، برگشتیم. شهریار جاده ها متن ۲۹ روز چهارشنبه شانزدهم [شهر رجب]

لی راه بود. خسته شدم. قدری راهش سنگلاخ است. تا رسیدیم به آخر دره عباس آباد.

نزدیک منزل، معیر پیدا شد. طلا-شورها زمین درست کرده بودند. رفتیم پیاده شدم. اسبابی که بود در آوردم. از هر جور اسباب بود. طلای ریزه، نقره شکسته، پول مسکوک مختلفه طلا [و] نقره قدیم، اسباب طلای مليله سازی، اسباب ساخته از سرب و مس. پول سیاه، میخ زیاد پیکان بسیار بزرگ. خیلی آنجا معطل شدیم. اما حاجی میرزا علی سخت منکر طلاجوری است. بعد آمدیم منزل. هنوز عایشه خوب نشده است. انشا الله خوب می شود.

بعد همه شب شد. خسته بودم. امروز عصری رفتم، اندرون چادر انیس الدوله

ص: ۳۰

۱- اصل: مستح

۲- اصل: زرع

حاجی شاهزاده دختر محمد علی میرزای مرحوم زن خسرو میرزا آنجا بود. دختر او، زن محمد مهدی میرزا پسر مؤید الدوله است. دختر کوتاهی بود. اما زرننگ نادرستی بود.

چندان خوشگل نبود. به قدر دو هزار تومان جواهر این دختر را دو ماه قبل دزدیده بودند در ... (۱) پیدا شده بود. در ملایر که همان بازوبند و اشیاء در دستش بود. دختر کوچک ملک آرای مرحوم، که زن پسر خسرو میرزای کور است و این پسر هم معمم است. بسیار بسیار خوشگل بود به این لطافت و خوبی زنی الی حال ندیده ام آن هم ایستاده بود. دختر جهانگیر میرزای مرحوم پسر محمد علی میرزا که آنهم زن پسر مؤید الدوله است، که اسم پسر جلال الدین میرزاست. بسیار بسیار بسیار خوشگل بود. همه چیز تمام دیگر چه تعریفی بشود. قدری ایستاده صحبت کردم افسوس زیادی خورده رفتیم از اندرون به چادر. امشب خسته بودم. خوابیدم.

امروز که روز پنجشنبه هفدهم [شهر رجب] است در منزل ماندیم. حسام السلطنه و ... شاهزاده ها و ... به حضور آمدند میرزا محمد دیوانه، پسر قائم مقام مرحوم، از عراق آمده بود. شکم گنده [ای] به هم زده است. میرزا کاظم خان الله (۲) باشی جلال الدوله مرحوم که در ملایر بود، آمده بود، برود تهران آقا یعقوب خواجه مریض شد، رفت تهران. الی غروبی به همین طورها گذشت. عصری رفتم اندرون. والده شاه آمده بود. در چادر تاج الدوله بودند. مادر حسین خان که دختر فتحعلی شاه مرحوم است، آنجا بود، با زن او یس که دختر حسام السلطنه است. بسیار دختر لاغری بود. شلوار نظامی هم پوشیده بود. مثل عزیز الدوله، نگار خانم هم بود با یک دختر درازش، مثل خودش، بعضی زنهای دیگر هم بودند. زن خسرو میرزا و آن زن های [۲۷۴] دیروزی هم بودند. اما زنها پنهان شده بودند.

خسرو میرزای کور، عاشق دختر نصر الله میرزای پسر ملک آرا شده است. شب ها یک شیشه شراب جیش می گذارد و شب روی می کند. می رود خانه نصر الله میرزا درمی زند او را می برند پیش دختر می رسانند، می نشیند الی صبح. عجب قرمساقی است. (۳)

ص: ۳۱

۱- یک کلمه ناخوانا

۲- اصل: له له باشی

۳- اصل: قرمصاق

خلاصه حاجی آقا بابای حکیم امروز دیده شده با زنش و ... آمده است. خلاصه شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی و ... آمدند عرفانچی روزنامه خواند. امروز هم طلاشوری کردند، من نرفتم. باد می آمد گردوخاک بود. محقق، میرزا علی خان، آقا علی را فرستادیم، رفتند. طلا [و] نقره [و] اسباب در آوردند. یک انگشتر طلای کلفت بالایش شکل گاوی شاخ دار پشتش هم دو سوراخ داشت. مثل عطردان پیدا شده بود. خوب انگشتری است و این انگشتر را به فال میمون گرفتیم خلاصه
خوایدیم. Esfehanigrand.

روز جمعه هجدهم [شهر رجب]

امروز باید از همدان برویم، به زاغه، سه فرسنگ سبک است. صبح سوار شده، رانندیم. خیلی راه با اسب. تیمور پاشا، بهلول پاشا خلعت پوشیده بودند، سر اسب آمده، مرخص شدند. از راه گروس به آذربایجان می روند. بعد با امین الملک، معیر، یحیی خان صحبت کنان رانندیم. از باغات و ده منوچهری گذشتیم. از کنار راه می راندم طرف دست چپ هم ده حیدره بود. در دامنه کوه افتاده است. بعد رسیدیم بمریانج ده خیلی معظمی است. ششصد خانوار است. قاطر زیاد دارد. چارواداری می کنند.

مال امام جمعه همدان و بیست و هفت نفر دیگر است. پائین مریانج بیدستانی بود. به ناهار افتادیم. بعد از ناهار سوار شده، راندم. به کالسکه نشستیم، راه کالسکه پست و بلند بود. [از] زاغه راه کالسکه بد شد. سوار شده رفتیم منزل. طرف دست راست. ده و آبادی زیادی بود قریه بهار، مال ناصر الملک، خیلی بزرگ است. دژ مال میرزا محمد علی، سنگی آباد نگار خانم.

علی مال حسین خان. از دور سواد زیادی داشت. خیلی معتبر است. ظروف بدل چینی برنجی. کاشی بسیار بسیار خوب در آنجا می سازند. به همه جا از این ظروف می برند.

سردسیر و ... از مریانج که می گذری، ده چشمه قصابان مال ملا ولی الله درویش است.

زاغه ملک امان الله خان است باد، و گردوخاک در منزل بود. یک مار بسیار بزرگی قراول ها گرفته بودند. گربه ها زیاد بازی کردند. عایشه را صبح زود بشیر خان و پدر و برادرش آورده بودند. [۲۷۵] احوالش بهتر است. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی روزنامه خواند. امروز اسب سیاچی کله به دهن سیاچی زده بود که دندان هایش، لق شده بود.

گربه کوچکی که فخر الملک در ایوانکیف پیدا کرده بود، دست حاجی بلال بود. در نوبران حاجی بلال گم کرده بود، عکاس باشی پیدا کرده بود. نگاه داشته است. امروز آورد

روز شنبه نوزدهم [شهر رجب]

امروز [باید] برویم به اسدآباد شش فرسنگ راه بود.

صبح برخاستم سوار شدیم به کالسکه. از این جا به اسدآباد دو راه است، یکی راه قافله و زواری است از گردنه اسدآباد می رود به منزل دو فرسنگ نزدیکتر است. می گویند راه دیگر از پائین تر است، که برای کالسکه ساخته اند. ما از راه کالسکه رانیدیم. قدری رو به عقب رفته، دوباره رو به اسدآباد کرده. رانیدیم. با وزیر حسام السلطنه و ... قدری صحبت شد. اویس و خوانین قراگوزلو و ... خلعت پوشیده بودند. ملاحظه شده، رفتند. باد شدید پر گردو خاکی از پیش رو می وزد. به طوری که آدم را می برد. زمین خاک، بنه و مردم جلو خاک را به هوا می کنند. چنان می آید که چشم ها را کور می کند. بسیار اذیت کرد. هیئت زمین. دست چپ همان آخر کوه الوند است، که ارتفاعی اینجا ندارد. دست راست کوه الاقولاق و غیره است زمین بسیار بلند است. راه کالسکه چندان خوب نیست. رانیدیم تا به یک سرازیری زیادی رسیدیم. از کالسکه پیاده شدم. بعد باز سوار کالسکه شدم. رانیدیم بعد سوار اسب شده برای ناهار رفتیم. باد به طوری تند می آمد [که] حساب نداشت. یک دست به کلاه می رانیدیم در دره [ای] که فی الجمله آبی داشت، درخت داشت به ناهار افتادیم. حکیم و ... بودند.

یحیی خان برادر حکیم از فرانسه کاغذی به حکیم نوشته بود، می خواند. اینجا که ناهار خوردیم، زیر تاج آباد ملک حاجی میرزا علی نقی پسر حاجی ملا رضا است. کاروانسرای خیلی معتبر خوبی، مدور بسیار قشنگ، والده حسام الملک می سازد. بنا [و] عمله کار می کردند. همانجا کوره آجرپزی راه انداخته بودند. [۲۷۶] ناتمام است. بعد از ناهار رانیدیم. باد شدیدتر شده بود. رفتم خود را به کالسکه رسانده. رانیدیم کلاه عرفانچی را باد برد. قریب یک ربع سر برهنه بود. راه کالسکه این جا پست و بلند زیاد شد. می رسید به زیر گردنه، اگرچه راه صاف بود. کالسکه می رفت اما من سوار شدم. خانلر خان افشار با چند سوار پیاده آمده بود. دست چپ زیر دامنه دهی بود. تاجی آباد مال ناصر خان بود بی درخت [و] خشک. باد معرکه می کرد. گردو خاک غریبی بود. امکان نداشت بتوان از راه رفت. راه را کج کرده، با علی رضا خان، آقا علی، سیاچی، محمد علی خان، محقق، عرفانچی و ... رانیدیم به دست راست همه جا کوه و دره بود. سواره ها بخصوص قهرمان

خان متصل جلو می رفتند. پهلو می رفتند. گردوخاک می شد. من جر می آمدم. از ضرب باد کلاه شکاری خز را سرم گذاشته بودم. راهی و دهی پیدا شد. راه را گرفته رفتم. ده خوبی [و] پرآبی [و] آبادی بود. اسمش مرهم دره ملکی بیوک خان افشار است آن هم باغات انگور زیادی داشت. از آن ده می گذرد به طرخون آباد می رسد آن هم ده معظمی است. ملک نجف قلی خان افشار است. آن هم باغات انگور زیادی داشت. از طرخون آباد که می گذرد به جلگه اسدآباد می رسد. قصبه اسدآباد دست چپ بود. ما از بالاتر رانیدیم. اما با گردوخاک نمی گذاشت، جایی را کسی ببیند. بسیار بد هوا و کثیف [است]. دست راست در دامنه، ده خوبی [و] قلعه خوبی بود. اسمش بیاج بود. از آنجا رو به طرف اردو رفتیم. از گردوخاک معلوم نبود منزل کجاست تیمور میرزائی پیدا شد. یک روز پیش آمده بود. مثل سگ شده بود.

ریش سفید، روسیاه، از گردوخاک دماغ دور چشم و ... را نمی شد شناخت، این کیست.

می گفت درنای زیادی دارد. شکار هم کرده بود. کبک هم، می گفت در صحرا خیلی بوده است. خان بابا خان پسر سلیمان خان، با ریش سفیدان و خوانین افشار آمده بودند. سواره افشار سواره چهار دولی [هم آمده بودند]. حرم هم امروز قدری سواره آمده بودند. نزدیک منزل، دهی روی کوه پیدا بود. یعنی روی تپه، که دستی گویا ریخته اند. اسم ده هم خاک ریز است. باغی که خان بابا خان خودش تازه آباد کرده است. منزل ما است رسیدیم. دو ساعت به غروب مانده. گردوخاک و باد امروز خیلی اذیت کرد. همه را کشت، رفتم اندرون چادرهای مطولی زده بودند. باغ بزرگ خوبی است آباد [و] قشنگ آخر باغ اتاقی بود. عایشه آنجا بود. ناخوش بود. حالا قدری بهتر است. بعد آمدم، باز بیرون دولچه را فرستادم، برو اندرون بین حرم آمده است [یا نه] رفت و آمد گفت: کنیزها آمده اند. همه ناخوش، یکی بد احوال است. نگارستان کنیز زبیده بوده است. معلوم شد ناخوشی (۱) گرفته است.

بسیار اسباب وحشت شد خلاصه حرم و ... آمدند. [۲۷۷]

گره ها هم همه ویلان [و] سرگردان بودند. زبیده آمد. گریه می کرد. حکیم فلان بردند، آوردند. شب را بسیار به وحشت خوابیدیم. اما انشا الله خوب میشود. اما فوت شد.

نزدیک چادر ما اطاقی است گره ها را شب آن جا خواباندند. خان بابا خان می گفت: در تنگه

ص: ۳۴

و درّه که از سمت اسفندآباد است، قدیم سدی بسته بودند، که آب جمع می شد، به جلگه اسدآباد می آمد. و خط میخی قدیم هم در بالای کوه نوشته اند، که سیاحان فرنگی خیلی آنجا می روند. به تماشا.

روز یکشنبه بیستم [شهر رجب]

در این جا اطراق شد. به تبلی گذشت و کسالت دماغی نداشتم. تیمور میرزا دو سه درنا گرفته بود، آورد. حمام سرتن شوری [و] بدی رفتم. گرم بی مزه. خانلر خان و خان بابا خان اسب و قوش پیشکش آوردند. اسب خان بابا خان به عرفانچی داده شد. کهر تخم مگری بود خوب اسبی بود. چند نیزه و عصای نی سیاچی آورده بود. می گفت: محمد رفیع بیگ آدم من ساخته است. امروز بسیار بد گذشت. خدا انشا الله تعالی رفع جمیع بلیات، خاصه این ناخوشی را بکند. به حرمت سید الشهداء علیه السلام انشاء الله تعالی. امروز صبح گربه چیتی بزرگه یک گنجشک زنده گرفته بود. آورد پیش من، از دهنش تا زمین انداخت پرید رفت. دو پسر بچه که [دو] قلوهای (۱) خان بابا خان است تیمور میرزا آورد. کوچک بودند. یک ترکیب، یک قد و شبیه هم بودند، با مزه بودند. یک سال و نیمه بودند. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی و ... آمدند.

دماغ نداشتم. بسیار کسل خیالی بودم. حکیم الممالک مدتی است ناخوش است.

خیلی ناخوش است. شب خوابیدیم. عکاس باشی عکس قصبه اسدآباد را انداخته بود.

آورد دیدم. نوش آفرین هم واهمه کرده، مثل وبائی [ها] شده بود. اما خوب شد.

روز دوشنبه بیست و یکم [شهر رجب]

امروز باید برویم به کنگاور، پنج فرسنگ سنگین است. صبح سوار کالسکه شده رانندیم حسام السلطنه، دبیر، فرهاد میرزا، مجد الدوله، وزیر خارجه [بودند]. صحبت کنان می رفتیم. امروز الحمد الله باد نیست هوا آرام و خوب است. جلگه اسدآباد بسیار جلگه خوبی است. دور تا دور کوه است، وسط صحرا، دهات در دامنه کوه هاست، و در وسط جلگه هم ده بود. دست چپ و خالصه است اسمش بادخوره است. جلگه اغلب چمن است. زراعت شلتوک (۲) هم داشت. اغلب دهات دامنه و غیره ملک خانلر خان است. خیلی ملک دارد. در دست راست ده چنار خالصه پیدا بود. درخت

ص: ۳۵

۱- اصل: دوغولی

۲- زراعت شلتوک: کشت برنج

زیادی هم داشت. در دره خوبی افتاده است. امام زاده هم در نزدیک او در دامنه بود. پیدا بود.

درخت خود روی زیادی داشت. ده حسام آباد که خانه خانلر خان آن جاست. [۲۷۸] هم در دست راست بود. قلعه [ای] در روی تپه است. ده پائین است دور تپه [است] اما درخت نداشت. در این صحرا شکار صحرایی بسیار است. اما من باز کسل خیالی بودم.

دماغی نداشتم. خرگوش، قل قویروق، باقرقره، قره قوش، ساربرزگ، سارکوچک، قازالاق زیاد، درنای زیاد، میش مرغ که توی تخلی میگویند. اردک مرغ آبی اقسام مختلف. خلاصه از کالسکه درآمده تپ و ... را از راه فرستادیم. ما و حسام السلطنه، وزیر، دبیر، مجدی، تیمور، فرهاد، یحیی خان، پیشخدمت ها و ... از صحرا رانندیم، برای شکار درنا باقوش سیاه چشم تیموری. خیلی رفتیم. دسته درنایی نشسته بودند. تیمور چرخ را انداخت.

چرخ دور کرد، به آسمان برخلاف درناها، ما گفتیم غلط می رود. یک بار از بالا مثل گلوله سرازیر شد، برای درناها که نشسته بودند. یکی را زد انداخت. سیاچی میرشکار و ... اسب انداخته، به کمک بروند درنا را گرفته، اگر سوار رود به کمک نرود درناهای دیگر آمده چرخ را می کشند. و درنا را خلاص می کنند. رسیدیم درنا را گرفته، همانجا به ناهار افتادیم.

بعد از ناهار دیگر درناها نشسته، ما هم رفتیم، به سمت راه، کالسکه آوردند، نشستیم.

راهش چمن و پست و بلند و نهر بود. بد بود دوباره سوار شدم. حرم در کنار راه، دور به ناهار افتاده بودند. رانده رفتیم به ناهارگاه دسته انیس الدوله تازه رفته بودند سایرین بودند. قدری ایستاده، رفتیم به راه افتاده به کالسکه نشستیم طرف دست راست کوه بزرگ سنگی است. از دور پیدا است مشهور به کوه امروله که اصل اسمش امرالله است. این کوه می گفتند شکار دارد و چشمه های خوبی، دارد علف زیاد دارد در بهار پشت این کوه، بلوک افشار [و] طایفه ورمزیار است بیلاق خوبی است. کوه دیگر پشت این کوه بود. آن هم کوه بزرگ سنگ دار مشهور به کوه (دال خانی پشت) یعنی دماغه دال خانی قصبه سنقور کلیائی است که جزء کرمانشاهان است. طرف دست چپ کوه خان کورمز تويسرکان است. همه جا بود. الی اول جلگه کنگاور. شبیه است به کوه سه پایه تهران اما از سه پایه بزرگتر است. رانندیم خیلی تا جلگه آخر شد. به پل سه چشمه خرابی رسیدیم زه آب کثیفی می آمد. اما در [فصل] بهار گویا آب زیاد باشد. [۲۷۹]

از پل که می گذری جلگه کوچک می شود. کوه ها از دست چپ و راست نزدیک می شود. خیلی رانندیم ده کثیفی، بی درختی سر راه بود. گفتند رحمت آباد مال ساری اصلان است. همین طور رفتیم تا سرازیری شد. پائین رفتیم. جلگه کنگاور پیدا شد.

امین نظام، عباد الله خان، حاجی محمد علی خان، غلام علی خان برادر ساری اصلان که حاکم کنگاور است با جمعی از افشاره (۱) کنگاور آمدند غلام علی خان مادرش دده (۲) سیاه است.

خودش هم سیاه بود. برادری هم دارد سیاه است. خلاصه دست چپ دوده بزرگ پردرختی بود در دامنه، خالصه بودند. طاهرآباد، حسین آباد دورتادور جلگه کنگاور کوه است جلگه خوبی دارد چمن و ... شبیه است به جلگه اسدآباد، بی تفاوت. اما این جمع تر [و] کوچک تر [و] بهتر است دهات زیاد دورتادور جلگه است. در دامنه اغلب دهات روی تپه است.

اسدآباد هم روی تپه است. دهات [و] شکاری که در جلگه اسدآباد است در کنگاور هم هست.

قصبه کنگاور در دامنه کوچکی است. هزار خانه متجاوز است. ساری اصلان [و] حسین قلی خان دم سراپرده بودند. چادر ما را در صحرا زده اند. نزدیک قصبه امروز آثار زکام (۳) داشتم. مزید بر کسالت شد. اما الحمد لله نقلی نیست رفع می شود. شب بعد از شام قرق شد عرفانچی و ... آمدند روزنامه خواندند. دو تا توی نقلی (۴) ساری اصلان فرستاده بود گربه ها بازی میکردند. شب خوابیدیم. Bakeri

نوش آفرین [که] از باغ اسدآباد ناخوش شده بود حالا خوب است، واهمه کرده بود. کنیز فاطمه بلنده ناخوش شد. از دست چپ امروز دره و راهی است [که] به نهاوند میرود از این جا به نهاوند هشت فرسنگ راه است. گل عذار کنیز فاطمه بلنده کرد بود. اینجا ناخوش شد و مرد.

روز سه شنبه بیست و دوم [شهر رجب]

در کنگاور اطراق شد. الی عصری به بطالت

ص: ۳۷

-
- ۱- به نظر می رسد که نویسنده کلمه (افشار) را جمع بسته است. مقصود افشارهای کنگاور است
 - ۲- اصل: کاکاسیاه. در زمانی که در ایران برده داری رایج بود، معمولا غلامان سیاه را (کاکا سیاه) و کنیزان سیاه را (دده سیاه) می گفتند.
 - ۳- اصل: ذکام
 - ۴- میش مرغ به شکل (توی تخلی) هم نوشته است.

گذشت. عصری آقا سید حسین روضه خوان با ذاکرین خودش سید ابو طالب آمده در اندرون روضه خواندند. صارم الدوله از صحنه آمده بود. به حضور رسید قر می داد. امین خلوت مدتی است ناخوش است. چشم هایش هم به شدت درد می کند. تیمور میرزا یک درنای زنده گرفته بود. آورد شب قورق شد عرفانچی و ... آمده روزنامه خواند بعد خوابیدیم. **Fakridjan**]]۰۸۲

روز چهارشنبه بیست و سوم [رجب]

امروز باید رفت به صحنه. پنج فرسنگ سنگین است. صبح از خواب برخاسته، سوار شدیم. به فرهاد میرزا شمشیر مرصعی التفات شده بود. از روی سرداری بسته بود. برق و بورق غریبی داشت. رفتیم به ده کنگاور، برای تماشای قصر النسوس که اعراب اسم گذاشته اند. کلب حسین خان و ... در جلو بودند.

کوچه های کنگاور بسیار کثیف است. خانه ها کهنه و خراب است. قلعه ... در بالا عمارت و درخت، در میانش هست حاکم نشین است. هفتصد، هشتصد خانوار دارد خیلی از کوچه ها رفتیم. قصبه پست و بلند است. تا رسیدیم به جائی که شش ستون داشت و روی این ستون ها، حالا مردم خانه ساخته اند. ارتفاع ستون ها تمام شده است. اما قطر زیاد دارد. خیلی قطر دارند. سه بغل آدم نمی آید. اینجا معبدی یا عمارتی بوده است، بسیار قدیم. البته دو هزار سال قبل از این، و این ستون ها دورتادور این تپه بوده است. حال همین شش ستون است و پی غریبی دارد. که از سنگ بزرگ و گچ پر کرده اند. به طوری با استحکام پی پر کرده اند، که به وصف نمی آید. اهالی کنگاور متصل این پی ها را می کنند، و گچ این جا را می برند، به اطراف، می فروشند و کار می کنند. گچ این جا را در قدیم، از لرستان می آورده اند، و سنگ ستون ها را از معدن شیرمردان (که کردها شل مزان می گویند).

آورده اند، دو کوه کوچک میانه مغرب جنوب قلعه کنگاور است. از بقیه نصف کار ستون ها می گویند هنوز پای معدن است و آن سنگ شبیه است به همین سنگ های ستون (۱) می آورده اند. که نزدیک کنگاور است. خلاصه بعد از تماشا که تماشائی بد است، رفتیم پائین به جلگه راندیم. از کنار راه راندم. معیر، امین الملک، آقا علی، صحبت کنان رفتیم.

اغلب جلگه چمن است. اما حالا زرد بود راندیم تا یک فرسنگ، رسیدیم به رودخانه [ای] که

ص: ۳۸

از سمت شمال می آمد. به طرف جنوب آب صافی داشت سرچشمه اش از خاک کنگاور است.

در بهار گویا خیلی آب دارد حالا- با کم آبی امسال هفت هشت سنگ آب داشت. به ناهار افتادیم. این رودخانه سرحد کنگاور است. آنطرف آب خاک خزل نهاوند است.

ساری اصلان مرخص شده، امشب را در کنگاور بماند. پلی هم در روی این، آب شش چشمه داشت. بعد از ناهار سوار شده راندم. نزدیک پل به کالسکه نشستیم رانندیم. در این رودخانه، جلگه کنگاور تمام می شود. راه هر ده ماهور می شود. اما راه کالسکه خوب است.

(محمد علی خان مشهور به مملی از تهران آمده بود. با اسب چاپاری، هیچ ندارد. در منزل سیاچی است. دیده شد.) (۱) [۲۸۱]

پربلند و پست نیست. کوه های خوب سنگی قشنگ بزرگ در طرفین است. همه جا کوه است و زیاد. طرف دست چپ کوه های خزل است حیدر خان خزل آمده بود.

امین حضور، سیاچی، از او احوالات می پرسیدند. دهات خزل نهاوند بسیار خراب و بد است. دوده طرف دست چپ پیدا شد، از خزل نهاوند است. خالصه است. ده پیر، ده لر، سراب ماران، از نزدیک ده پیر زیر سنگی بیرون می آید، سیاچی را فرستادم رفت سراب را دید، و آمد می گفت آب داشت دو سه سنگ، بلکه ده سنگ اما من نرفتم پشت کوه های خزل، لرستان است. پشت کوه های طرف دست راست کلیائی و خدابنده بوده است خلاصه رانندیم تا به گردنه بیدسرخ رسیدیم. از کالسکه درآمده سوار اسب شدم. گردنه بزرگی نیست. راه کالسکه را هم مهندسی خوبی ساخته است. گردنه کوچکی است. عماد الدوله و کرمانشاهانی ها و سواره زیاد زیر گردنه بیدسرخ بودند. سواره رفتیم. یحیی خان، عماد الدوله، پسرهای عماد الدوله حسینقلی خان، والی پشتکوه لرستان مشهور به، ابو قداره هم با لباس رسمی ... شمشیر و ... بود. مردی است، بلند، کریه (۲) منظر، ریش دارد. سیاه چهره، لاغر اندام. می گویند خیلی رشید است و در سرحد عثمانی ها خیلی از او حساب می برند. بعد از دم سواره ها گذشتم. پانصد ششصد سوار بودند. از هر طایفه [بودند] کلیائی، پشتکوه لرستانی، نهاوندی، خزل کلهر، و ... و ... محمد حسن کلهر سرتیپ،

ص: ۳۹

۱- قسمتی که در پرائتر آورده شده، در میان سطور متن اصلی اضافه شده است.

۲- اصل: کریح

محمد رضا خان زنگنه سرتیپ، برخوردار خان سرکرده فوج لرستان برادر فتح الله خان امرائی، میرزا هادی خان، کارگذار خارجه کرمانشاهان، حاجی زاده های کلهر و ... و ... خیلی بودند.

بعد با عماد الدوله سواره، صحبت کنان آمدم دلتنگ بود. گویا در شهر کرمانشاهان چند روز قبل به او شوریده اند. بسیار واهمه داشت، از عرضه چی گری (۱) مردم. بعد رفتیم به کالسکه راندم. همه جا، باز طرفین راه الی صحنه که منزل است، کوه و کوهستان بود. زیر گردنه بیدسرخ چشمه آبی داشت. خیلی آب گویا در بهار، بیرون بیاید. حال هم یک سنگ [آب] داشت. چشمه و سرآب در این جاها بسیار است. دو ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم. چادر را کنار آبی زده و از توی چادر هم، کنار همین آب چشمه های علیحده بیرون می آید. خوب جائی است. امروز محمد باقر خان پسر ظهیر الدوله، سگته کرده فوت شد.

همه به باز به اردو افتاد خداوند عالم انشا الله تعالی همه را از این بلیات حفظ بفرماید و رفع جمیع امراض روحانی و جسمانی را بکند، انشاء الله تعالی. [۲۸۲]

شب بعد از شام مردانه شد. اما عرفانچی نیامده بود. واهمه کرده، خوابیده است فراشباشی قریب یک ماه است، سفیه شده است. حرف های پرت زیاد می زند. خنده های بی معنی می کند. خیلی تماشا دارد حالتش. تا بینم چه می شود، اما یقینا حالا سفیه است.

صحنه، خالصه است. آبادی زیادی دارد. خانوار پانصد خانه می شود. باغات زیاد دارد آب که به صحنه می آید از چشمه ای است که از درّه بالای ده می آید راهش سنگ و بد است دخمه کیکاووس در بغل سنگی است. سوراخ کرده اند از قدیم با طنابی (۲) باید آدم را بلند کرده، بکشند ببرند توی دخمه، من دخمه را از دور با دوربین دیدم. جمع صحنه ۱۵۰۰ تومان نقد، هزار خروار، جنس (۳). اهل صحنه نصیری (۴) هستند، علی الهی (۵) هستند.

ص: ۴۰

- ۱- مقصود دادن عریضه و شکایات از طرف مردم است.
- ۲- اصل: تنابی
- ۳- عدد با رقم سیاق نوشته شده
- ۴- نصیری: یا علویه یا علوین. متکلمان شیعه و سنی درباره نصیریه و عقاید آنان مطالب متناقض نوشته اند. از نوشته بعضی از قدما و متکلمان چنین برمی آید که این فرقه از پیروان عبد الله بن سبا هستند و بعضی آنان را از فرقه (زیدیه) به شمار می آورند. بعضی نوشته اند فرقه ای از غلامه شیعه اند و معتقدند که حق تعالی در ذات امیر المؤمنین علی (ع) حلول کرد و گویند ظهور روحانی و جسمانی مطلبی است غیر قابل انکار، مانند ظهور جبرئیل به صورت (دحیه کلبی)، و چون علی و اولادش از سایر معاصران برترند و وابسته به اسرار ربانی و مؤید به تأیید الهی می باشند حق به صورت علی ظهور کرد. (فرهنگ معین)
- ۵- اصل: علی الهی

روز پنجشنبه بیست و چهارم [شهر رجب] امروز صبح سوار شده رفتیم به گردش، اینجا اطراق شد. از در اندرون، سوار شدیم حکیم کاشی در چادر عایشه بود. دیشب عرق صحت کرده بود. احوال عایشه خوب بود. قدری با حکیم صحبت شد. بعد سوار شدم راندم به کوه های طرف جنوب. صبح میرشکار هم رفته بود، شکار پیدا کند. فراشباشی مزخرف زیادی گفت. می گفت هاشم یعنی پسرش کار بامزه [ای] کرده است. چهارصد چادر قلندری و چند پوش و ... من نفهمیده، به من نگفته، تمام کرده است، پس فردا می آورند. عجب کار بامزه [ای] کرده است. گفتم به هاشم، چرا به من نگفتی؟ گفت: اگر می گفتم بی مزه می شد. یک سرداری، که شما بمن خلعت داده بودید ترمه قرمز، به هاشم خلعت دادم. شما هم باید به هاشم یک خلعتی بدهید. حالا این عبارت را به زبان ترکی میگویند و می خندد، معرکه می کرد، قدری سفیه شده است. [۲۸۳]

خدا حفظ کند. خلاصه از دم چادر حرم خانه امین الملک گذشتم. چادر غربی داشته، پوش یک دیرکی، دراز چرک سیاه، دورتادور چادر تجیر بلندی، سیاهی، آبی رنگ پاره، که هیچ فضا و حیاتی به توی چادر نمی دهد و یک طرف تجیر، چادر خلا بود. خلای هشت چوب بزرگ آبی رنگ وصله (۱) [ای] و پاره، در حقیقت یک طرف چادر تجیرش مبرز (۲) بود. بسیار بسیار کثیف و با ذلت بود. تعجب از امین الملک شد، که چرا این طور زن آورده است. خلاصه راندم. تیمور میرزا و ... از منزل ایشک آقاسی باشی (۳) آمده بودند، به تعزیت رفته بودند این چون پسرش مرده بود، به سکت. بعد تیمور، امین حضور، میرزا علی خان،

ص: ۴۱

۱- اصل: وسله

۲- آبریزگاه

۳- منظور همان ظهیر الدوله است.

برگشته رفتند، منزل. من راندم بالای کوه، همه جا اسب رو بود علف زیاد داشت قیاق (۱) و ... اما خشک بودند. گوسفند زیادی، چوپان های ترکاش وند می چرانند. پرسیدم چوپان جوانی داشت گفت: از دولت آمدن اردو این جاها گوسفند آورده می چرانیم والا دزد کاکاوند لرستان نمی گذارد این جاها کسی بماند. بعد راندم. بالای کمر سنگی، که آنطرفش پرت گاه زیادی بود افتادیم به ناهار. آفتاب گردان زدند. ناهار خوردیم عرفانچی آمد. روزنامه خواند.

عکاس باشی چند شیشه عکس انداخت کبک زیادی این سینک (۲) داشت اما نمی شد زد و اگر هم می زدند حرام می شد کسی نمی توانست بیاورد. سیاچی یک قره کبک زد. حرام شده بود.

چشم انداز بسیار خوبی این کوه داشت. اردو کلا به طور تشریح پیدا بود. همه چادرها از هر سنخ دیده شد. بالای چادرها ده صحنه بود خانوار، باغات همه پیدا بود. آب این ده از دره بالای صحنه می آمد. گفتند آب صاف خوب زیادی می آید. آسیاب زیاد دارد، درخت زیاد، دخمه کیکاووس هم بالای دره ده صحنه پیدا بود. مردم می رفتند تماشا با دوربین دیدم.

حکیم طولوزون را دیدم آنجا رفته بود. جلو دره بریاج، کوه بیستون، و ... پیدا بود رودخانه گاماساب، که از نهاوند می آید، در صحرا می پیچید و می آمد. سبزه، درخت گز اطراف رودخانه زیاد بود. اطراف همه کوه بود. خلاصه خیلی با دوربین نگاه کردم علی رحمان، سیاچی میاچی، بودند. الی عصری آن جا ماندیم. از تهران تلگراف رسیده بود، آقا عنبر خواجه که مدتی ناخوش بوده مرده است. ناخوشی معروف پدر سوخته تازه در تهران بروز کرده است. میرشکار رفته بود شکار پیدا کند. گفت در سختان بود، نمی شد شکار کرد.

نماز کرده؛ چای، هندوانه خوردیم سوار شده رفتیم منزل [۲۸۴]

یک کفتار بزرگی دیدم، از پائین می دوید. با دوربین دیدم خیلی بزرگ بود راه نبود. رفتیم بزیم، بعد غروب و وارد منزل شدم. رفتیم بیرون، عماد الدوله، حسام السلطنه، فرهاد میرزا، یحیی خان و ... بودند حکم شد فردا برویم، بیستون، پس فردا اردوی سنگین را این جا گذاشته برویم، برناج به شکار. این طور قرار شد رفتند یک شکار میش یعنی بز شاخ دار کوچکی بود. زده آورده بودند، میرشکار می گفت با دوربین در نزدیک کوه های

ص: ۴۲

۱- نام گیاهی است

۲- برآمدگی و بلندی کوه

کنگاور و خزل، قوچ ارقالی دیدم. بعد شب بعد از شام، مردانه شد، بعد خوابیدیم.

روز جمعه بیست و پنجم [شهر رجب]

امروز باید به بیستون برویم اما آخر به برناج رفتیم. الی بیستون پنج فرسنگ است اما برناج شش یا هفت فرسنگ [است]. صبح سوار شدیم، به اسب با وزیر خارجه، دبیر عماد الدوله صحبت کنان رفتم، تا رسیدیم به رودخانه گاماساب آب بسیار خوب صافی می آمد. آب زیادی هم داشت. حالا با این کم آبی و این که جاهای دیگر هم آب را می گیرند باز، بیست سنگ متجاوز آب داشت. در بهار از این رودخانه با کلک عبور می شود. و سرچشمه اش از نهانند است. همه این رودخانه هم به حاصل می نشیند و ذره [ای] بی مصرف نمی شود. از سمت مشرق می آید، رو به جنوب طرف بیستون می رود ایضا تفصیل منبع رود گاماساب منبع این آب از کوه چهل نابالغان نهانند است. از آن جا داخل خاک خزل شده آب کنگاور و مزارع افشار داخل او میشود و از طرف خلج رود خزل داخل خاک صحنه می شود و آبهای صحنه هم داخل او شده، در حوالی بیستون آب های چمچال داخل او می شود. و پس از آن آب های خاوه که رودخانه کیزه رود می گویند، داخل می شود و در هلیلان آبهای گهواره و هارون آباد به او ملحق شده و از جایدر، و صدمره گذشته آب های خرم آباد و ... داخل او شده. مسما به کرخه می شود و از حوالی هویزه (۱) داخل شط العرب می شود. [۲۸۵]

کنار رودخانه و صحرا، شیرین بیان زیادی داشت. بوته گز هم زیاد بود. بلدرچین هم زیاد بود. یک بلدرچین روی اسب زدم. حسام السلطنه، فرهاد، عماد، و ... دیدند خوب زدم.

عماد الدوله پیشکشی آورد. مجد الدوله، حسام السلطنه، فرهاد میرزا به دخمه کیکاووس رفته بودند آدم بالا کرده بودند باطناب (۲). ایلات شاهسون بغدادی اینانلو خیلی این جاها آمده چادر زده اند. از بابت کم علفی یورت قدیمشان. اینجاها علف دارد سواره جلیوند از طایفه حاجی سعد الدوله که در دینور می نشیند. حاجی سعد الدوله آورده بود، ملاحظه شد. طرف دست راست دره بود. آبادی و دهات زیاد دارد. می رود به دینور.

دینور در قدیم شهر عظیمی بوده است. حالا بلوکی است. شهر کرمانشاهان حالا،

ص: ۴۳

۱- اصل: حویزه

۲- اصل: تناب

قریه [ای] از قراء دینور بوده است. طرفین راه امروز، همه کوه است، کوه بیستون از جلو پیداست. همچو خیال می کنند، که حالا می رسند به منزل هرچه می روی، نمی رسی.

لب رودخانه به ناهار افتادیم. طولوزون و ... بودند. طولوزون هم به دخمه کیکاووس رفته بود. خودش را با طناب کشیده، برده بودند. شغل یکی از اهالی صحنه است، که پیاده از راه سخنان، مثل بزکوهی بالا می رود. دم دخمه و ایوان با طناب مردم را می کشد بالا. طولوزون می گفت: رفتم توی دخمه، گودال ها بود، چاهی بود توی او رفتم. یعنی کم عمق دارد. آنجا هم آثار قبر است. می گفت لارنس انگلیسی آنجا یادگار نوشته بود. من هم یادگار نوشتم. خلاصه باد شدیدی از روبرو می آمد. ناهار را با زحمت خورده سوار شدیم.

رفتیم جاده (۱) به کالسکه نشستیم (حکیم الممالک که مدتی بود ناخوش بود، امروز سر ناهار آمده بود، ضعف زیادی داشت.) (۲) باد و گردوخاک زیادی می آمد. خیلی خیلی مردم را اذیت کرد. راندم نزدیک بیستون. یحیی خان آمد. گفت: کاغذی عزت الدوله از بیستون نوشته است که سراپرده اینجا نیست و هیچ کس نیست همه رفته اند برناج. [۲۸۶]

در این حالتی که یحیی خان این عرض را میکرد، کلاهش را باد برده سر برهنه ایستاده بود، حرف می زد. معلوم شد فراشباشی بدون این که کسی بگوید این کار را کرده است.

حسام السلطنه هم فرستاده است بنه و مردم، از برناج برگردند. سوار اسب شده، گفتیم مردم برنگردند. می رویم برناج. اما اوقاتم زیاد تلخ شد. باد و گردوخاک، خسته، حالا باید از دم بیستون، به برناج برویم. صعوبت داشت. دو فرسنگ بلکه سه فرسنگ راه هم بود. راندم رو بطرف شمال و مغرب. رودخانه دینور می آمد، ملحق به گاماساب بشود. آب لجن داری بود اسب نمی شد زد. فرو می رفت به لجن. بالاتر رانده، از پل کوچکی گذشتیم. تپه در جلو بود. عماد الدوله گفت این تپه، سنگر نادر شاه است. بعد راندم راه پر از بنه و گردوخاک بود.

راه سنگ، رودخانه، نهر، باطلاق های غریب داشت. یک دسته زوار گنجه همه سواره بودند. علمی داشتند. ملاحظه شدند. خلاصه هرچه خواستم جائی پیدا کنم ساعتی بیافتم، پیدا نشد. آب ها و باطلاق ها مانع بودند، راندم. برای برناج خیلی راندم. اردو متفرق افتاده

ص: ۴۴

۱- اصل: جعه

۲- مطلب داخل پرانتز در میان فاصله دو سطر نوشته شده است.

است. یعنی بنه و مردم برگشته باز بیستون می رفتند. بعضی می آمدند. شلوغ (۱) بود تا رسیدیم به اول درّه برناج. دره ای است سمت مغرب افتاده است. درخت زیادی تبریزی و غیره کاشته اند. خیابان دارد به نظام، و درخت های گل سرخ و ... زیاد دارد، و باغش هم دیوار ندارد. در روی تپه کوچکی عمارت برناج را ساخته اند، به ترکیب قصر قاجار، اما این کوچک است و مرتبه و مرتبه دارد. دور عمارت قلعه دارد. محکم، آباد و آبادی هم توی قلعه است. در قلعه و عمارت منزل ما را قرار نداده بودند چون کثیف بوده است. در توی باغات و درخت ها چادر زده بودند بیرونی اندرونی. [۲۸۷] دو ساعت به غروب مانده رسیدیم. بسیار خسته بودم. چتر (۲) مفتول دوزی بزرگ، ناهار خوری با زیره پوش های مروارید و ... از طهران فرستاده بودند یحیی خان، امین السلطان آوردند دیدم. بیری خان، گربه ها، بازی کردند.

دهاتی که امروز از صحنه، الی اینجاها ملاحظه شد، از این قرار است، اغلب و اکثر ملک عماد الدوله است اول مزرعه شاهسون و میر عزیزی که جزء صحنه است. بعد آب باریک مال عماد الدوله است. سمنگان و سچی آباد زردآب، طرف دست چپ: مزرعه خلیف آباد، و کژکنند از این جا به نادرآباد الی نزدیک بیستون از این قرار بود. وقتی که رو به برناج رفتیم دست چپ: بخوبران، کاشانتو، مارانتو، دست راست از سمنگان به آن طرف را صحرای چمچه مال می گویند. خلاصه شب شد. بعد از شام مردانه شد. عرفانچی آمد.

روزنامه خواند. میرشکار عصری آمد. رفته بود شکار ببیند می گفت رفتن از تنگه دینور رفتیم.

شکار زیاد دارد و قرار شده پس فردا جرگه شود، و می گفت از دره بالای برناج آمدم.

نیم کرور (۳) کبک دیدم. بنا شد فردا شکار کبک برویم. شب خوابیدیم سیاحتی یک نفتی جل که در مرداب انزلی دیده بودم زده آورده بود.

روز شنبه بیست و ششم [شهر رجب]

صبح برخاستم. اینجا در برناج اطراق است.

دهن گربه ببری کوچک، مرغ کوچک خوش رنگی بود اقل بگه نشان داد من در رخت خواب بودم. زییده گفت: ببری خان گرفته، به او داد. باز هم ببری خان یک مرغ سوسک

ص: ۴۵

۱- اصل: شلوق

۲- اصل: چطر

۳- هر کرور برابر با پانصد هزار است.

گرفته آورده بود. رخت پوشیده، قبل از سواری دبیر الملک، عماد الدوله وزیر خارجه، یحیی خان احضار شدند. آمده نشستند. قرار عرضه چی و مفسدین کرمانشاهان بود.

عماد الدوله گریه غریبی کرد، با طمأنینه (۱) عجیبی دو دست را آرام برد [۲۸۸] به چشم، با انگشت اشک چشم را آرام پاک کرد. هردو انگشت هردو دست را یواش آورد، پائین مالید بروی فرش، و اشک را پاک کرد. خیلی خنده داشت. بعد از در اندرون، سوار شده، همه جا از توی باغ و خیابان راندم. اما مردم و عملجات (۲) حرم و ... به توی باغ افتاده اند. تا رسیدیم به واشه کوه های سنگی سخت دارد. دره ای است آب می آید. همه جا سر نهر بیدهای کهن دارد الی سرچشمه، که از چادر ما تا سرچشمه نیم فرسنگ می شود. میرشکار و همه صف های (۳) شکار، قوش حاضر بودند. تیمور، حبیب الله خان- رچه رچه- مملی، قوش چی باشی، چرتی ها، حاجی علی نقی، صاحب جمع، نوری، سیاچی میاچی و ...

بودند از نیم کرور کبک میرشکار، به قدر دویست عدد کبک دیده شد. دیر سوار شدیم. کبک رفته بود. بالا سنگلاخ زیاد است. کوه سخت، بوته، میان بوته ها و سنگ ها مملو از کبک است. در زمستان واقعا کرور کرور، باید کبک باشد. یک کبک من زدم. تفنگ زیاد انداختند.

قوش ها گرفتند. خیلی شکار شد. آفتابش گرم بود. رفتم سرچشمه. ناهار خوردیم.

عرفانچی، علی رضا خان و ... بودند. یک زاغچه روی هوا، مملی خوب زد.

یک مرغ واق هم تیمور آورده زده بودند. چشمه آب صافی دارد به قدر چهار سنگ آب داشت.

ایلات همدانی بالای این چشمه آمده، افتاده اند. الی عصری این جا مانده بعد، سوار شده قدری بچه های ایلات گوسفندها و ... را تماشا کردم. چند روز است، از بواسیر خون می آید.

قدری کسل هستم. نقلی نیست. توی بیدها از هر جور مرغی بود. توکا، مرغ های کوچک قشنگ. خلاصه آمدیم اندرون. دختر باقر کاشی یک بوف یعنی اوئی زنده بی عیب گرفته بود. نخعی پایش بسته بود. می گفت امروز آمد به چادر ما افتاد، گرفتیم.

بیری خان، گربه ها می ترسیدند. ولش کردم. نمی رفت. آخر انداختم بالای چادر

ص: ۴۶

۱- اصل: توأمینه

۲- اصل: عمله جات

۳- اصل: سفها

انیس الدوله. امروز به قدر صد کبک شکار شد. شب بعد از شام خوابیدیم [۹۸۲] [djemal].

روز یکشنبه بیست و هفتم [شهر رجب]

صبح سوار شده به عزم جرگه دره دینور.

در راه با دبیر، وزیر، یحیی خان، عماد الدوله در فقره عارضین کرمانشاهان که به بست توپخانه آمده اند، صحبت شد. آنها رفتند رو به شمال، راه دره دینور را گرفته رانیدیم. حاجی آمد که پیاده جرگه چی بنده کم است، برادرزاده میرشکار هم ناخوش شده است (و فوت شد رحمت الله هم بهم چنین) (۱) کسالت و کثافتی میرشکار داشته است. معلوم بود جرگه و فلانی نخواهد شد. همه خواجه ها و ... برای جرگه سوار شده بودند. ما و آنها، همه خفیف شدند. رانیدیم. رودخانه می آید. از طرف دینور حالا به قدر ده سنگ آب داشت.

اطراف رودخانه همه جا دهات عماد الدوله است، و اطراف رودخانه همه جنگل است. از درخت بید و گز و ... خیلی انبوه زیاد این درخت های جنگل همه مال عماد الدوله است.

عرض دره هزار زرع می شود. کوه های سخت سنگی بزرگ در اطراف هست، که نه سواره نه پیاده نمی توان گشت. شکار دارد اما نمی شود رفت و شکار کرد. رفتیم در کنار رودخانه به ناهار افتادیم. سیاجی میاجی، چرتی ها، تیمور پیشخدمتها و ... بودند تیمور و ...

رفتند شکار کبک. علی رضا خان، محمد علی خان، افشار بیگ، دکتر، شاهزاده، آقا علی، میرزا علی خان، عرفانچی، امین السلطان و ... بودند موچول خان ناخوش است، عرفانچی هم از بس ترسید. هیچ حال ندارد، بسیار کسل است. پیاده ها را میرشکار به جنگل انداخت.

قدری فریاد کردند که خوک در آید. چیزی نشد سوار شده قدری بالاتر رفتیم. باز در کنار رودخانه جای خوبی چادر زده، الی عصری ماندیم. طرف دست چپ در بغل کوه مغاری بود.

سیاجی، میرزا عبد الله، ملیجک، آقا وجیه، رفته بودند آنجا، به زحمت زیاد. پرتگاه غریبی بوده است. پای سیاجی هم زخم شده بود. تعریف می کرد اطاق دارد از سنگ تراشیده اند. جاهای وسیع دارد حوض آبی دارد که، الان هم آب دارد. در قدیم محکمه بوده است. سیاجی، علی رضا خان را فریفته برد به غار. علی رضا خان هم در شب تعریف می کرد که بزحمت زیادی رفته بوده است. [۲۹۰]

حوض آب بوده است. اطاق صفه و ... خیلی تعریف می کرد از غرابت آن جا اما راهش

ص: ۴۷

بد بوده است. خلاصه نیم فرسنگ بالاتر از اینجا که افتاده بودیم ... واشدی (۱) می شود که به دینور کم کم نزدیک می شود. قلعه [ای] صارم الدوله آنجا ساخته است، مسمی به تپه گلچه قدری بالاتر از حلقه خانوار سوزمانی هستند که آنجا نشانده اند. ابراهیم خان نایب رفته بود تماشای قلعه. می گفت اهل اردو متصل آمد و رفت داشته عکاس باشی هم دیروز رفته بوده است، آنجا عکس دوازده نفر سوزمانی، انداخته بود. خان پیرمرد هم پشت سوزمانی ها ایستاده است، یک کمانچه چی داشت خلاصه عصری سوار شده، برگشتیم. با امین حضور صحبت کردیم غروبی رسیدیم به منزل دو فرسنگ راه رفتیم و آمدیم. این راه دینور زوار کل آذربایجانی از این راه می آیند. از راه بیجار گروس خیلی زوار ترک می آمد و می رفت قراچه داغی و ... خوئی، سلماسی و ... ملاحظه شدند. دهات عماد الدوله از این قرار دیده شد: سمت دست راست از آن، اوزان نازلیان، برفت آوردند. باغ هم داشت. دست چپ:

کمیچه، چشمه سراب. تلگراف کرده بودند ناخوشی در تهران زیاد است. خداوند عالم خودش ترحم کند انشاء الله. شب بعد از شام مردانه شد. امین حضور مامور شد با فرمان بزرگی که صبح برود در شهر کرمانشاهان، در مسجد بخوانند. بعد خوابیدم درخت های برناج، تبریزی، چنار، گیلاس، انار و ... بودند (غلام بچه گروسی امروز اینجا ملاحظه شد.

پسر علی رضا خان گروسی) (۲)

روز چهارشنبه بیست و هشتم [شهر رجب]

امروز باید برویم به بیستون، سه فرسنگ راه بود. سوار شدیم با فرهاد میرزا، یحیی خان، دبیر وزیر، عماد، حسام السلطنه و ... صحبت کنان می رفتیم (نزدیک کوه بیستون از پل بزرگی که چهار چشمه داشت دو چشمه بزرگ کوچک. گذشتیم دست چپ محاذی این بیشه دهی بود در دامنه کوه موسوم به تخت شیرین) (۳)

بعد سوار کالسکه شدم. راندم الی نزدیک بیستون سوار اسب شدیم راندم برای تماشای

ص: ۴۸

- ۱- گذرگاه و کوره راهی در میان درّه و کوه
- ۲- جمله داخل پرانتز در خارج از سطور اصلی آمده است.
- ۳- شرح میان سطور اصلی آمده است.

آثار (۱) کذا بیستون از این قرار مشاهده شد [۲۹۱] اول نزدیک زمین. یعنی دو سه ذرع در ارتفاع، صفحه بزرگی بوده است. اشکال بزرگ در آورده بودند. اما حالا محو شده، اثر کمی مانده است. وسط این صفحه اشکال را شیخ علی خان زنگنه، سنگ تراشی کرده است.

وقف نامه دو، ده، که وقف تعمیر کاروانسرا [ئی] که در زیر کوه بیستون خودش ساخته است، در آنجا کنده است. که عوام می گویند قباله شیرین است، که فرهاد کنده است.

اسم دو، ده که وقف کرده است، آن طرف رودخانه گاماساب در دامنه، کوهی پیدا بود از این قرار است: قراولی، چمیطان بالاتر از این به قدر بیست ذرع ایوانی در آورده شکل پادشاهی که داریوش می گویند از سنگ در آورده اند. روی تخت نشسته است. اما شکل تخت قدری خراب است. نه (۹) نفر اسیر دستها به پشت بسته، زیر تخت ردیف ایستاده اند. یک نفر از همه عقب تر است کلاهش بعینها مثل کلاه نمدی لوطی ها، بلند ته کلاه کلفت، سرش باریک، معلوم نیست آن یک نفر مختصا چرا کلاهش اینطور است. باقی [با] کلاه های کوتاه یا سربرهنه، در مقابل تخت سردار بزرگی ایستاده است به پادشاه نگاه می کند و حرف می زند و یک نفر از اسرا زیرپای سردار است. دو نفر دیگر عقب سر سردار، ایستاده اند از بزرگان دولت هستند. سردار، موی زلف زیادی دارد. ریش هم دارد اشکال را به قاعده نقاشی، بسیار بسیار درست و خوب در آورده اند. پادشاه هم ریش و زلف زیاد دارد. اندازه اشکال کوچک است. هر شکلی نیم ذرع. با دوربین کش نگاه کردم. تا درست دیدم با چشم و عینک درست دیده نمی شود. آفتاب گردان نهارخوری حرم را هم اینجا زده بودند. اما حرم آمده این جا تماشا کرده رفته بودند. چشمه آبی از زیر این کوه بیرون می آید. یک سنگ حالا آب داشت. بهار می گویند خیلی است کاروانسرائی و دهی زیر کوه، در صحرا واقع است.

کاروانسرا همان کاروانسرای شیخعلی خانی است. باغی هم که صارم الدوله در صحرا انداخته است بی دیوار. تبریزی کاشته است. صحرا و چشم انداز اردو و غیره خیلی خوب بود.

عکاس باشی، را در منزل فرستادم آمد. عکس انداخت. بعد سوار شده قدری آنطرف تر رفتم، جایی که می گویند فرهاد سنگ تراشیده است. یک بغل کوه را تراشیده اند به ارتفاع زیاد و عرض زیاد ایوان بزرگی می خواسته اند در آرند و آنجا اشکال و غیره درست کنند. نیمه تمام

ص: ۴۹

مانده است. اما کار یک نفر فرهاد نیست. [۲۹۲] هزار سنگ تراش قابل یقینا کار کرده است.

حال قابل این است اشکال ما را در سلام عام آن جا نقش کنند. انشاء الله باید حکم بشود، بسازند. بوته های گل های خوب با گل از لای سنگ ها درآمده بود. اما تماشاچی و مردم ایوان را کثیف کرده بودند. نمی شد، ایستاد. برگشتیم منزل. منزل با روح جانی بود.

عصر خوبی داشت کوه بیستون بلند پیدا، موزیکانچی ها می زدند. گربه ها بازی می کردند.

زن ها همه توی سراپرده می چرخیدند. راه می رفتند حرف میزدند، غلام بچه باشی و ...

بازی می کردند. دختر کوچک ها طرفی دیگر صحبت می کردند. چلچله زیادی به قدر یک کرور در هوا می پریدند. گویا از بیلاق آمده به قشلاق می خواهند بروند. سینه ام قدری گرفته بود. شب امین حضور چاپاری از شهر فرستاده بود که مردم اجماع عامی کرده، در مسجد داد و فریاد غریبی دارند که عماد الدوله را نمی خواهیم. اوقاتم تلخ شده به کسالت خوابیدم enis یوسف هم چند فشنگی در بغل کوه در کرد. امشب بعضی کوه و کمر، روهای بیستون بالای کوه رفته آتش روشن کرده بودند. خیلی مشکل است رفتن به این کوه به غیر از بزکوهی محال است کسی برود. این ها رفته بودند. شب هم الی صبح در کوه بودند.

روز سه شنبه بیست و نهم [شهر رجب]

امروز باید برویم به سیاه بید. بعد، پیش خانه، که به سیاه بید رفته بود یحیی خان برگردانده بود به حاجی آباد. از بیستون الی آنجا دو فرسنگ راه است. صبح قبل از سواری وزیر، فرهاد میرزا، دبیر، حسام، مجدی، ایشک، عماد، شهاب، سعد، همه را خواستیم. آمدند. نشستند. در کار کرمانشاهان شور شد. دستخطی دبیر به آقا عبد الله، آقا محمد ابراهیم، نوشت بسیار طول داد. وزیر هم ابلاغی، به حاجی میرزا علی نوشت و به آقا علی که از شهر بیابند اردو و آن هم زیاد طول داد تا نوشت، و مهر کرد. بی اغراق نیم ساعت طول کشید. (حاجی در شهر گویا فساد کرده است) شهاب، سعد مامور شدند بروند شهر و استمالت بدهند، بعد سوار شدیم فرهاد میرزا مرخص شد، رفت کردستان. محمد رحیم خان زند، ملاحظه شد ده روزه از تهران آمده بود.

می گفت دمل زیاد داشتم پسرم ناخوش شد. [۲۹۳]

در راه خلاصه، امروز دیر سوار شدیم. به کالسکه نشسته رانندیم قدری که می گذرد، کوه بیستون به همان سختی و ترکیب قدری می پیچد، زنجیره اش به طرف دست راست است.

چپ هم دهات زیاد بود در دامنه رودخانه گاماساب هم قدری که آمدیم در طرف دست چپ پیچید، و از نظر محو شد. داخل دره شده مفقود شد. دهات دست چپ: کوره، بل وردی، پشت تپه بل وردی، قریه چهر است. مال اولاد میرزا سلیم خان است. ورکر، شاه ملکی.

دستگاهی که به سیاه بید برده بودند، دوباره آورده، در جای دیگر می زدند، علی رضا خان فرستاده بود در نهارگاه صبر شود تا بزنند. رفتیم، در بالای کوهی، طرف دست چپ به نهار افتادیم. حالم کسل بود. بعد سوار کالسکه شده رانندیم. منزل خیلی نزدیک بود، رسیدیم. سه ساعت به غروب مانده حرم در نهارخوری خودشان بوده اند تا چادرشان را زدند طول کشید. بعد آمدند. قناتی از چادرها درمی آید، صاف است. اما آبش ماهی دارد خوب نیست. دور آب هم پهن (۱) زیاد بود. خیلی متعفن بود. دادیم قدری پاک کردند، نشد، شام را اندرون، چادر انیس الدوله خوردم. بعد خوابیدیم. بسیار منزل کثیف بدی بود بسیار بد.

روز چهارشنبه غره شعبان المعظم

باید رفت به عمادیه. چهار فرسنگ سنگین است. عبث از بیستون به عمادیه می رفتیم. چندان راهی نبود. تنها پنج فرسنگ خیلی سبک است. خلاصه بی جهت در این منزل کثیف نجس به سربردیم. صبح سوار شده به کالسکه رانندیم. همه جا کوه بیستون الی عمادیه، طرف دست راست است اشکال و عمارت طاق بستان (۲) هم در زنجیره همین کوه بیستون است، همه جا سخت و به یک ترکیب، محاذی، عمادیه دره وسیعی از همین رشته بی ستون بازمی شود. باغ و عمارتی آنجا عماد الدوله ساخته است، مشهور به کنشت و طاق بستان هم آن سمت ها است. خلاصه دست چپ از حاجی آباد قدری که می روی، کوه و تپه های کوچک [و] بزرگ، بسیار نزدیک به جاده (۳) است. بعد یکدفعه این کوه تمام شده، جلگه می شود. به مسافت دو فرسنگ کمتر [یا] بیشتر به کوه منتهی می شود [۲۹۴]

و دهات این است: حاجی آباد، گاکیه، بوهار، کهریز، کوده، سیاه بیدعلیا و سفلی.

ص: ۵۱

۱- پهن: سرگین چهار پایان

۲- اصل: طاق و ستان

۳- اصل: جعه

سمت دست چپ ایلات زیاد از شاهسون بغدادی افتاده بودند. دست راست دهی، چیزی نیست. جز مرادآباد جفاکلان که قریب به طاق بستان است. صحرا هم خاک، و شیرین بیان (۱) است گاهی هم نزدیک عمادیه، چمن خشکی بود. ناهار را کنار جاده خورده، مردم همه رخت پوشیده اند. اما اعیان و اشراف قدیر از سواره، و ... چون از حاجی آباد و بیستون یکسر، به قراسو رفته بودند، نظمی نداشت. سواره سنجابی و لرزنگنه و ...

آمده بودند. دیده شدند. پیشخدمت ها و ... همه لباس پوشیده بودند احوالم قدری کسل بود.

خلاصه چهار به غروب مانده وارد عمادیه شدیم. فوج زنگنه فوج احمد خان پسر ناصر الملک ایستاده بودند. مردم شهری بودند اما استقبال کثیف بی مزه [ای] کردند. مردمان خری هستند.

زن ها همه روبنده، نقاب سیاه دارند. قدری زن آمده بود [ند] شکوه از عماد الدوله می کردند.

گفتم زدنند. کج خلق شدم. عماد الدوله هم بود. خلاصه وارد عمادیه شدیم. عمارت عمادیه در کنار رودخانه قره سو واقع است. رودخانه بزرگی است. مثل شط است. اما حالا آبش کم است در بهار، امکان عبور ندارد. از جلو عمارت می پیچد و می آید. نفتی جل و مرغ آبی و ...

دارد. آن طرف روخانه، چمن و جلگه است که می رود الی شهر. از این جا به شهر یک فرسنگ سبک است. مثل دوشان تپه، الی کنار خندق تهران است. شهر در دامنه کوه واقع است. با دوربین خوب پیدا بود. اردو، در یمین و یسار رودخانه افتاده است، به درازی رودخانه.

رودخانه از سمت شمال آمده به جنوب می رود. منبع از روانسر کردستان است. چشم انداز بسیار خوب دارد، طرف شهر. سمت اندرون باغ بسیار بزرگی است. حوض های خوب جدول خوب دارد. حوض های بزرگ، خیابان عریض خیلی خوب منتهی به سردر می شود. از زیر سردر دالانی است، می رود به اندرون. اندرون خیلی خوبی دارد. جمع و قشنگ، پریورت، خوش ترکیب. حوض خوبی در میان. حمام خوبی دارد. عمارت خواجه ها و غیره، خلوت های علیحده است رفتن اندرون گشتم. گربه ها را دیدم. عایشه خوب شده است.

معصومه هنوز [۲۹۵] خوابیده است، باغ قرق شد. زن ها آمدند. شب من در عمادیه خوابیدم عمارتش سه مرتبه (۲) بسیار خوش ترکیب است. پریورت قشنگ، اتاق های خواب خوب،

ص: ۵۲

۱- گیاهی که عصاره ریشه آن مصرف داروئی دارد.

۲- سه طبقه

تالار، دو رو همه چیزش خوب است. اما چون عمارت رو به مغرب است از چهار ساعت به غروب مانده، الی غروب، آفتاب توی تالار است. آقا یعقوب اینجا برادری داشته است به دیدن او آمده بوده است. ملاحظه شد. کربلا می آید. محمد تقی خان گشاد امروز ملاحظه شد.

به ده سوزمانی ها که بالا- برناج بود رفته است. هرزگی کرده است. پسرش را هم آورده است. کیومرث میرزا شوهر عزیز الدوله، در سر جنده بازی در تهران با زنش حرفش شده، با سه سوار گریخته است. به چارپاری آمده، از اردوی ما گذشته، به عتبات عالیات رفته است.

خیلی عجیب حکایتی است. شب را زن ها بودند آنطرف قراسو آتش بازی خوبی عماد الدوله کرده بود. اما دودش به عمارت آمد با سینه درد مزید کسالت شد بعد خوابیدم... enis

روز پنجشنبه دوم [شهر شعبان]

امروز بسیار کسل بودم سرما سرما شد سرم، درد کرد. زبان بار داشت. یبوست زیادی بود. قدری دراز کشیدم گربه ها پیشم بودند.

بازی کردند. اما زیاد به بطالت و کسالت، گذشت. عصری زعفران باجی دو دست اماله (۱) کرد دفعه اول اماله فرنگی ضایع بود آب ها ریخت اوقاتم تلخ شد تا بردند آقا ابراهیم، درست کرد آوردند، زیاد کج خلق شدم. خلاصه اماله شد انشاء الله رفع همه کسالات به حرمت سید الشهداء علیه السلام خواهد شد. پیشخدمت ها و ... بودند عصری که می خواستم اماله کنم ببری خان یک مرغ قشنگی گرفت، آورد به بچه هایش داد. شب را بسیار بد خوابیدم از تلگراف تهران به طولوزون نوشته بودند: (بدوان) فرانسوی (۲) باغبان میدان و موسیو هنیره پیانوزن هر دو مرده اند. دیشب گفتند گلوی شمس الدوله را باد گرفته است [۲۹۶]

روز جمعه سوم [شهر شعبان]

در منزل مانند اماله یا نمک و ... کردیم، محمد علی خان اماله ها کرد یک بار صبح، یکی عصر، الحمد الله تعالی احوالم بهتر است. ماء الشعیر (۳) هم خورده شد. پیشخدمت ها و ... بودند به بطالت گذشت. هوا ابر خوبی کرد. اما باد نحس زیادی آمد. نگذاشت بیارد. از رودخانه قره سو ماهی گرفته آوردند. دیدم بسیار ماهی بد ترکیب کثیفی است. بزرگ هم بودند. نباید ماکول باشد. حاجی میرزا علی می گفت: از

ص: ۵۳

۱- اصل عماله: تنقیه با داروهای مختلف برای رفع یبوست مزاج.

۲- اصل: فرانسه.

۳- شربتی بود که از خیساندن جو برای بیماران تهیه می کردند.

شهر کرمانشاهان شب می خواستم به اردو بیایم، در دهی افتادم، یک نفر سوزمانی خوشگلی آمد پیش من و اصرار داشت که من او را بکنم. آخر دو نفر آمده، او را بردند، روبروی من می گائیدند. خلاصه شب شد احوالم خوب بود. الحمد لله شب ابر شد. آب های کرمانشاهان یعنی اطراف طاق بسطام آب رودخانه قره سو، همه سنگین و بدآبی است. اشتها را می برد، ضایع می کند.

روز شنبه چهارم [شهر شعبان]

در عمادیه توقف شد. الحمد لله تعالی احوالم خوب بود. صبح زود ببری خان آمد توی رخت خواب ما، پاهایش تر بود، فهمیدم باران آمده است. پرسیدم، گفتند دیشب باریده است. برخاستم دیدم، زمین تر است، کله کوه بیستون را هم برف زده بود اما کم، هوا هم مه بود. بسیار خوشحال شدم. امروز از وزرا، علمای کرمانشاهان و ... به حضور آمدند. تیمور میرزا به سراب نیلوفر رفته است بعضی از سوارهای کرمانشاهانی، در چمن جلو عمارت اسب بازی می کردند تفنگ می انداختند.

دویست نفر هم از سرباز قزوینی آمده، گلوله با تفنگ سوزنی به نشانه می انداختند. یک تیر هم توپ با گلوله انداختند به نشانه، اما مردم در صحرا زیاد بود، نینداختند. عصری، مشیر الدوله وارد شد از اسلامبول، از راه بغداد و حلب و دیار بکر با وزیر خارجه آمد، به حضور صحبت شد. شب بعد از شام مردانه شد. اما امین السلطان، عرفانچی، علی رضا خان، محمد علی خان، [۲۹۷] همین چهار نفر آمدند. کنیزها رفتند توی اطاق. در را رویشان بستیم.

انیس الدوله امشب تب و گلودرد داشت، کسل بود. رسول بیگ به نایب کالسکه، امین الملک، مجد الدوله، پسر مجد الدوله، حاجی آقا بابای حکیم، عبد القادر خان، حاجی جعفر صاحب جمع، استاد عبد الله خیاط، میرزا زکی وزیر انیس الدوله، آقا سید صادق (زنی در کرمانشاهان گرفت و دارد) عیال همراه آورده اند. نصر الله قوشچی سفیه هم آمده است. از اول در اردو بود.

اسد الله قوشچی صاحب هوس هم هست. قوجه پیرمرد [که] در تهران کبک [و] مرغ می آورد هست، پهلوان یزدی، چماق طلائی دارد قاپوچی است. جعفر خان بیگ نایب نصیر بیگ نایب از راه آذربایجان در کرمانشاهان آمدند. محمد خان وزیر سیاچی از تهران آمده است.

خلاصه شب را خوابیدیم الحمد لله تعالی.

روز یکشنبه پنجم [شهر شعبان]

امروز صبح سوار کالسکه شده، به طاق بستان که

فصیحش طاق بسطام است رفتیم. حاجی محمد حسین معین التجار، امین الرعا یا قزوینی، که به عتبات رفته بود، مراجعت کرده بود، دم کالسکه دیده شد. عماد الدوله، حسام السلطنه و ...

نوکرها در کاب بودند. سوار کالسکه شده سمت شمال رانیدیم. برای طاق بسطام، همه جا خیابان است، راه کالسکه خوبی، طرفین خیابان را کاشته اند از عمادیه به آنجا یک فرسنگ است. قدری به طاق مانده خیابان تمام می شود. باید انشا الله بعد ازین ساخته شود. یک خیابان هم از طاق بسطام الی شهر کرمانشاهان تازه، عماد الدوله ساخته است. خلاصه سوار شده رفتیم. یک دهی که مشهور است به بسطام چسبیده به سرآب است بسیار ده کثیفی است. که در حقیقت طاق بسطام را ضایع کرده است این آبادی را باید از این جا برداشته پائین تر بزنند.

لازم است. عماد الدوله حوض های بزرگ ساخته است دریاچه دارد. آبشارها دارد که آب در وقت طغیان که می کند در بهار، سیصد سنگ آب دارد، از این آبشارها و مّرها می رود می ریزد به صحرا. اما حالا بسیار کم بود. واقعا بهار اینجا صفا [۲۹۸] دارد. خلاصه دو طاق حجاری شده است. اولی بزرگ است. سنگ را به طور هلال طولانی کشیده، عقب برده اند. ایوانی شده است. ارتفاع پنج شش ذرع می شود. عرض و طول هم به همین قدرها [است] خیلی آثار خوبی بوده است. از بناهای خسرو پرویز است. در روبروی ایوان، در قلعه پائین شکل خسرو سواره از سنگ تراشیده اند، بسیار بزرگ. هیکل خسرو، اسب خیلی از اسب و آدم متعارف، بزرگ تر است. نیزه در دست خسرو است. با لباس حرب، از کلاه خود، زره، ترکش تیری دارد. اسب شبدیز است. پای راست اسب که برجسته، از سنگ بیرون آورده، خارج کرده و ساخته بوده است. از، ران نمی دانم کدام پدر سوخته ولدالزنا شکسته است. اما در قدیم در استیلای خلفای عمر و عثمان این کار شده است. دست راست خسرو هم که نیزه گرفته بود، شکسته اند. نصف سر اسب را هم شکسته اند. یک سپری هم از خسرو آویزان است. اما به این شکستگی، ارزد به صد هزار درست. واقعا عجب حجاری شده است. چه به تناسب اعضا، مرد که (۱) ساخته است. به قاعده نقاشی درست بی عیب، که حالا امکان ندارد احدی بتواند قلمش را بزند. دم اسب را به طوری در آورده، قلم زده است [که] مثل مو شده است. اسب هم زره پوش بوده است. اسباب زین و برگ اسب، مثل اسباب

ص: ۵۵

۱- مقصود از (مرد که) حجّار این سنگ های باستانی است.

اسب فرنگی های حالا است. ساغری اسب، باز است پوشیده نیست. منگوله های زیادی مثل یراق اسب کردی در سر اسب و گردن و ... دارد. و منگوله بلند، یعنی مثل جاروهای نرم از بغل پشت اسب آویزان است. صفحه بالای این مجلس باز تصویر خسرو است. ایستاده است.

شمشیر راستی بطور قداره های قدیم از وسط پایش آویخته، یک دستش در قبضه شمشیر [و] دست دیگرش را به دست موبد موبدان، که در طرف یسار او حجاری شده، داده حلقه را با هم گرفته اند. که علامت صلح و، وداد و اتحاد است. [۲۹۹]

لباس خسرو تاجی دارد و کلجه کوتاهی که آویزهای جواهر گران بها، دارد و شلوار [و] کفش دارد. با کفش های مثل این زمان، بطور کفش فرنگی، موبد موبدان به همین جور لباس ها بدون جواهر و تاج طرف دست چپ. و شکل شیرین زن خسرو در طرف دست راست، در یک دستش ابریقی است، دست دیگر را بلند کرده حلقه را گرفته است. لباس شیرین به طور ملکه انگلیس یا فرانسه حالیه، که در لباس سلام هستند، بهمان نحو است.

شنلی (۱) در دوش شیرین است. زیرش پوست است. اما معلوم نشد، چه پوستی است.

لباسش به طور لباس هندی، افغانی، ارمنی، فرنگی، شباهت دارد و هم چنین لباس خسرو و دیگران، مرکب از لباس این چهار طایفه است.

در صفحه دیگر طرف دست راست، خسرو که به زمین نزدیک است، صفحه بزرگی است، صورت شکارگاه جرگه خوک، حجاری شده است. خسرو و بزرگان و مغنی ها و اهل طرب در کرجی ها نشسته اند. نی زارها در آورده اند (۲) شکل ماهی و مرغ آبی هم در آورده اند، خوک زیادی می دوانند. خسرو به تیر می زند مغنی ها همه چنگ می زنند و، زن هستند فیل و فیلان زیادی هم حجاری شده است. چه فیل ها جرگه می رانند و چه فیل ها را بار کرده اند، از کشته های خوک. و قبان ها و می برند منزل، فیل ها را بسیار بسیار خوب حجاری کرده اند. با خوک ها و همه اشکال. بالای این شکارگاه خوک، آغا غنی خواجه باشی، محمد علی میرزای مرحوم که از اهل طوالش گیلان بوده است. با اجداد معیر الممالک هم خویشی داشته، زحمت کشیده حجاری در مقابل این حجاری کرده است. شکل

ص: ۵۶

۱- اصل: شنیل

۲- در آورده اند در این جا یعنی حجاری کرده اند.

محمد علی میرزا با ریش بلند، روی تخت حشمت الدوله، پسرش در مقابل ایستاده، یک پسر کوچک دیگر در عقب ایستاده، خود آغا غنی هم با هیئت کریهی در جلو ایستاده، و این اشکال را از بس بد ساخته اند، بخصوص در مقابل این نوع حجاری ها آدم قی اش می آید. و از بس بد است، و نمود ندارد روی حجاری را رنگ آمیزی کرده اند. رنگ های بد، الحق طاق را ضایع کرده است. مقابل این شکارگاه خوگ، حجاری دیگر کرده اند، جرگه شکارگاه مرال است در اینجا پادشاه سوار ایستاده است چتر (۱) بزرگی بالای سرش نگاه داشته اند. [۳۰۰] سایر مردم شکار می کنند و مرال می دوانند. جرگه چی ها این جا سوار اسب و شتر هستند. و کشته های مرال را به شتر بار کرده اند. بعضی از این اشکال ناتمام است، که از قدیم تمام نکرده اند.

اطراف این اشکال گل بوته های بسیار خوب درآورده اند. از هر جور، بخصوص جلو ایوان را منبت کاری بسیار خوبی کرده اند. بخصوص گل باز و غنچه گل کوب، درآورده اند، بسیار بسیار بسیار اعلا. بالای ایوان این طرف، آنطرف هر طرفی ملائکه ای است، درآورده اند (۲). یک ملائکه شکسته، خیلی خراب شده است. ملائکه طرف دیگر هست.

عیبی ندارد بسیار بسیار، بسیار خوب حجاری شده است. بالای ایوان هلالی از سنگ درآورده اند. علامت و نشانی است که آن زمان بوده است. پله [ای] از سنگ ساخته اند، که بالا می رود. اما بالای پله رفتن اشکالی دارد. حالا چند نفره کوه کمرو، که در بیستون شب [و] روز بالا آتش روشن کردند. این جا آمدند از این پله ها و کمرها و جاهای صاف، مثل بزکوهی بلکه بهتر رفتند [و] آمدند بسیار بسیار عجیب بود. بعد از این ایوان، ایوان دیگری است کوچک تر از این، شکل دو نفر دیگر آنجا حجاری شده است. نه به خوبی حجاری طاق اول می گویند. شاپور و نرسی است. الله اعلم و خطوط پهلوی هم کنده شده است ترجمه کرده بودند پیش عماد الدوله بود. به عینها نقل می شود اینجا: این که صورتش این جا هست بهترین پرستاران هرمز است. شاه شاهان شاپور، اصل پادشاه ایران و عراق عرب است.

خدای خدایان، پسر پرستاران مذهب هرمز بهترین پادشاهان هرمزبان و از این شاخ آسمانی

ص: ۵۷

۱- اصل: چطر

۲- یعنی حجاری کرده اند.

منتشر شدند خدایان و بهترین پادشاهان پارس. عکاس باشی، عکس همه را برداشت و در کمال خوبی یادگار زیادی که در این حجاری ها نوشته اند بیشتر آنها را ضایع کرده است. [۳۰۱]

ترجمه لوح دیگر- این که صورتش در این جا هست، بهترین پرستاران مذهب هرمز است، و او نرسی شاه، پادشاه ایران و عراق عرب، اصل آسمانی و بهترین جد او طایفه هرمزیه شاه شاهان بود. از این ایوان که می گذرد در روی سنگی در کمرکوه، سه صورت دیگر نقش است یکی زردشت است، دیگر شاپور و نرسی است، یک نفر دیگر هم در زیر پای شاپور و نرسی افتاده است، که او را لگد کرده اند. معلوم است [که] دشمن بوده است، و دور سر زردشت تیرهای نور از سنگ درآورده اند. مثل اشکال ائمه که حالا می کشند. بعد می رود، حوضخانه [ای] عماد الدوله ساخته است. روی حوضخانه، سردری عالی ساخته شده است.

که در بهار اغلب این حوض ها و ... آب دارد، حالا خشک بود این کوه تگه بز زیادی دارد.

یک تگه ... زده آورده بودند. دو سر ستون هم از زیر خاک عماد الدوله درآورده، پهلوی دریاچه گذاشته اند، شکل و گل و بوته دارد. یک صورت مجسمه مثل بت های قدیم از زیر خاک درآورده اما صورت و کله و ... درست معلوم نیست. هیکل آدمی است بزرگ لب دریاچه واداشته اند. می گفتند لرها اعتقادی به این شکل دارند. تب و لرز و ناخوشی و ... که می شوند نخود کشمیش آورده، روی این بت می ریزند. و بعضی نذرشان هم درست می شود.

بسیار خرمردمانی هستند. خلاصه امروز هم کسل بوم اشتهائی نداشتن رنگ و روپریده [و] خفه بود. قدری در بالاخانه سردر، دراز کشیدم. علی رضا خان، معیر طولوزون، میرزا علی خان، سیاچی میاچی، محمد علی خان و ... و ... و ... بودند.

عصری سوار شده برگشتیم غروبی منزل شب خوابیدیم. lakeri.

قریه بسطام که حالا در میان عوام معروف به طاق بستان است و طاق حجاری معروف در اینجاست، سرآبی دارد که در بهار و اوائل تابستان زیاده بر یک صد سنگ آب دارد. لیکن از اوایل بهار آب او کم می شود. زیاده از هفت هشت سنگ باقی نمی ماند. و این آب تقسیم در مزارع مشخصه می شود. عمادیه، مراد حاصل، و چق کود، سرخیجه و گاوبنده و این بلوک را که از این آب مشروب می شود، در دفاتر بلوک بسطام می نویسند و قصبه بسطام، که آثار و قلعه و خاکریز او معلوم است قدری دورتر از محلی که حالا دهکده طاق بسطام است،

روز دوشنبه [ششم شهر شعبان]

در منزل ماندیم نوکرها و ... آمد و رفت زیادی شد. وزیر خارجه، ناظم افندی و فهمی افندی شهیندر (۱) رومی (۲) را که در کرمانشاهان است، حضور آورد با میرزا هادی خان مباشر مهام خارجه این جا، و میرزا موسی رشتی سرحددار و آقا حسن پسر حاجی خلیل تاجر عرب این تاجر عرب، بسیار قوی هیکل چشم و ابرو سیاه صاحب ... کلفت، اما می گفتند مرد خوبی است. بعد عصری تیراندازی توپ کردند. با توپ های کرمانشاهان هر تیر را به نشانه زدند. بسیار بسیار خوب تیراندازی شد. تماشاچی از هر قبیل زیاد بود واقعا عجب تیراندازی کردند. آفرین، فوج قزوین هم با کمال شکوه مشق کرده، گلوله با تفنگ سوزنی به نشانه انداختند. تماشاچی هم زیاد بود. بسیار بسیار عصر خوبی گذشت. باشکوه و جلوه، شب هم آتش بازی خوبی شد. دیشب بخاری خانه بدر السلطنه را آتش کرده بودند اتاق های اندرون را آتش زده بودند. مردم ریخته خانه ها را خراب کردند.

نصفه اندرونی عماد الدوله را خراب کردند. بسیار کج خلق شدم. آقا مردک غلام بچه، صبح دم جائی (۳) این حرف را عرض کرد. شب را خوابیدم شمس الدوله اصفهانی بزرگ، [اصفهانی] کوچک، شیرازی کوچک، زهرا سلطان، پیش ما بودند اما هیچ کاری نشد. همین طور خوابیدم. باشی، باشی غلام بچه تکسر مزاجی داشت نبود.

روز سه شنبه [هفتم شهر شعبان]

امروز صبح سوار شده به کنشت و پرخیر رفتیم. با مجد الدوله، حبیب الله خان، محمد رحیم خان، صحبت می کردیم. بعد سوار کالسکه شده راندم رو به شمال. در دامنه سایه کوه سختی به ناهار افتادیم. علی رضا خان، میرزا علی خان، محقق، محمد تقی خان گشاد، آقا علی، [۳۰۳] سیاچی میاچی بودند میرزا محمد خان، چرتی کوچک، این جا که ناهار خوردیم. مقابل کوه بلند سخنان غریبی بود. مثل دیوار صاف بود. دو نفر کوه رو، که آن روز در طاق بستان بالای کوه رفتند، اینجا هم پابرنه، رفتند. بالا، الی آسمان ... رفتند. خیلی کار غریبی بود. سیاچی هم خواست برود نشد.

ص: ۵۹

۱- شهیندر- نمایندگان دولت عثمانی

۲- رومی: مقصود عثمانی است.

۳- مستراح

دو سه قدم رفت ماند. ناهار بی اشتهای [ای] خوردیم. بعد دو نفر شاهسون بغدادی یک تگه بز زده بودند، آوردند شاهسون همه جا متفرق شده است. از عمادیه تا آنجائی که ناهار خوردیم، جلگه بود بعد همه جا اطراف کوه های سخت و دره تپه است. راه کالسکه قدری سنگلاخ و بد بود در عرض راه الی کنشت یک گردنه کوچکی است که کالسکه می رود اما باید سواره رفت. رانندیم. این دره راهی است، که می رود به برناج. خلاصه رانندیم. درخت و دهی در دامنه کوه سختی پیدا بود گفتند کنشت است. رانندیم. ده پیر خیر این طرف کنشت است.

کنشت آن طرف باغات و درخت ها. در کنشت طایفه پایروند می نشینند. که هر دو دهش کثیف است. از دامنه این کوه سراب و چشمه است. همه جا کنار آب ها و چشمه را درخت بید و گردو، کاشته اند. بهار جای خوبی باید باشد. در بالای درخت سکوی بزرگی علاء الدوله ساخته است. روی سکو حوض بزرگ مربع و طولانی لبه سنگ و با پاشوره حوض خوب صحیحی است. آبش بسیار صاف بود، از صافی کبود شده بود. قدری پرتقال خورده، چای خوردیم، نماز کرده، عصری مراجعت شد. چرتی، ایلدرم را برده بود. یک کبک گرفته قوش را سیر کرده بود. خلاصه غروبی وارد منزل شدیم. شب خوابیدیم انیس الدوله هنوز پیش ما نیامده قدری تکسر داشت شب خوابیدیم.

روز چهارشنبه [هشتم شهر شعبان]

در عمادیه توقف شد وزرا و ... آمدند. قرار اردو و رفتن بود، و کم کردن اردو، حتی المقدور. همه بودند مشیر الدوله بود بعضی قرارها داده شد. زیاد حرف زدیم. بسیار خسته شدیم. امری رو نداد شب بعد از شام مردانه شد.

علی رضا خان، محمد علی خان، عکاس باشی، عرفانچی، امین السلطان آمدند دختر عماد الدوله زن عرفانچی است امروز عرفانچی را برده بودند شهر اندرون عماد الدوله، با عکاس باشی به حمام برده بودند. که عرفانچی را خفیه ببیند، بپسندد امروز اسباب و متاع (۱) کرمانشاهان و چیزی که از متاع خارج در این شهر به هم می رسد. [۳۰۴]

امین السلطان گفته بودم بیاورد، ببینیم. از همه اسباب همه چیز آورده بود. حتی خوردنی و کشمش و مویز و پارچه نمود، جاجیم، پارچه فرنگی، صد و چهل تومان اسباب خریدیم.

ص: ۶۰

همه را عصری لاتاری (۱) گذاشتم به اسم زن ها در آمد. به اسم شکوه السلطنه، بدر السلطنه، کرده، فشندی، دختر سالار، انیس الدوله، تافته تنبانی و ... و ... کلاه نمده بسیار خوب اینجا درست می کند. اختراع شب کلاهی کرده ساخته آوردند. زیاد پسندیدم خلاصه شب خوابیدیم.

روز پنجشنبه نهم [شهر شعبان]

در منزل توقف شد. کاغذ زیادی این چند روزه جمع شده بود همه را یکجا نشسته، تمام کردم. بسیار خسته شدم. آقا سید صادق آمد که پیش برود عتبات، با سه پسر. شیخ محمد حسن، شیخ علی، هم بودند. شیخ علی، همان است که ساعتی در شمیران اختراع کرده بود. عتبات آمده بود. حالا مراجعت می کند.

عصری حمام سرتن شوری رفتم.

اسباب یخ بندی خوبی عماد الدوله داشت. آقا ابراهیم گرفته است، امروز در حضور یخ خوبی درست کرد. اما دو ساعت طول دارد تا یخ بشود.

حالت شهر کرمانشاهان و بلوکات که در جنوب [و] شمال و ... دارد و اسامی کوه ها، شهر کرمانشاهان هفت هزار خانه دارد، و متجاوز از سی حمام عمومی، غیر حمامهایی که در خانه ها و شخصی است. کاروانسرای تاجرنشین و معتبر این جا غیر آنچه برای قافله و زوار است، شش کاروانسرا است. و راسته و بازار معتبر کرمانشاهان از میدان توپخانه، ابتدا شده به دروازه سر قبر آقا منتهی می شود. آب معتبر این شهر سرابی است که از جهت جنوبی شهر می آید. باغات آن سمت را مشروب کرده به شهر می رسد و غیر این سراب، سه قنات دیگر هم شهر را مشروب می کند. باغات این شهر غالباً در سمت جنوب و شمال واقع است. اهالی این شهر مرکب از کلهر و زنگنه و قدری کردان و سایر طوایف و شهری قدیمی و غربا است، که تخمیناً هفتاد هزار نفس دارد و در غالب فصول، از صادر وارد و متردد و جمعیت زیاد می شود. مساجد معتبر این شهر مسجد جامع که شبستان آن را حاجی علی خان زنگنه بنا کرده و مسجد تابستانی آنرا محب علیخان ساخته است. مسجد و مدرسه حاجی شهباز خان، مسجد نواب عالی، همشیره مرحوم محمد علی میرزا زن زین العابدین خان پسر حسین قلی خان قاجار، مسجد عماد الدوله که تازه ساخته و بنای مرتفع دارد و ساعت بزرگ، برای تعیین

ص: ۶۱

صنایع مختصه این شهر علاوه بر آنچه [که] در سایر بلاد معمول است، صنعت تسبیح سازی است. که از گل پخته با کمال خوبی و در نهایت امتیاز و بیشتر می سازند، دیگر صنعتش، نمدهای کلاه و فرجی که نسبت به سایر بلاد بهتر و بیشتر می سازند. قالی بافی (۱) جاجیم بافی هم در این شهر هست. عمارت دیوانی کرمانشاهان از این قرار است:

عمارت و باغ مرحوم شاهزاده محمد علی میرزا* قلعه حاجی کریم مشهور به دلگشا که عمارات آن را عماد الدوله تعمیر کرده است** دیوانخانه بزرگ که در سردر آن به میدان توپخانه نگاه می کند.* عمارت کشکول مقابل به دیوانخانه* اندرون بزرگ مقابل به عمارت کشکول* عمارت بیدستان جنب عمارت کشکول* عمارت کاخ مابین اندرون و عرش آئین* عمارت عرش آئین پشت دیوانخانه* طویله* خلوت فاصله میان عمارت کشکول و دیوانخانه* قورخانه به سمت جنوبی باغ شاهزاده چارپاخانه پشت باغ واقع است* میدان سربازخانه سمت جنوبی عمارت دیوانی* میدان توپخانه که فی الحقیقه جلو خان عمارت دیوانی است* محبس دیوانی طرف جنوب دیوانخانه* نقاره خانه جنوبی میدان توپخانه.

سمت شرقی کرمانشاهان الی بیستون جلگه حاجی آباد است. قراء و مزارع آن غالباً ملکی اقایان و اعیان کرمانشاهان است. آب مخصوص ندارد. به قنات و چشمه مشروب میشود و بیشتر زراعت این جلگه دیم است. حالیه مختصر هم از پنبه و ... دارند زارع این سمت متفرقه و خوش نشین است.

سمت شرقی به ماهی دشت منتهی میشود بیلاق کرمانشاهان این سمت است کوه سفید که فاصله جلگه کرمانشاهان و ماهی دشت است، از کوههای بزرگ شمرده می شود. انتهای سلسله این کوه به فارس و عمان می رود و همین سلسله است، که در نهاوند (گزو) در بختیاری زرد کوه می باشد کوه، قراء، و مزارع زیاد است که رعیت آن متفرقه است. با آب چشمه و قنات زراعت می کنند.

جهت شمالی میان دربند است، طایفه توللی و احمدوند و بهتویی و لر و زنگنه زراعت می کنند. آب مخصوص دارد و بعد از مصرف زراعت فاضل آن، به قراسو داخل میشود.

سراب نیلوفر هم ابتدا از سمت شمال جاری می شود.

جهت جنوبی تا کوه سفید محال درّو فرمان است با آب قنات و چشمه زراعت می کنند.

رعیت این جا متفرقه است. تخمینا بیست و دو و سه قریه دارد. غالب زراعتشان گندم و جو فالیز (۱) مختصر است. در انتهای این جلگه طایفه عثمان وند ساکنند که به فوج کرنندی سرباز می دهند. و منتهای همین جلگه هلیلان است ما بین مشرق و شمال در سلسله کوه پرو و کنشت طایفه بایروند ساکنند آب این سمت چشمه و قنات و بیشتر زراعتشان دیم است، و این سلسله پرو، بیستون بجائی اتصال ندارد.

مابین شمال و مغرب مزارع سراب نیلوفر و آب آن در چهل قریه دهات خالصه زراعت می شود. بیشتر زراعت این سمت شلتوک است برنج نیلوفری محصول این سمت است.

جنوب شرقی گاماساب است و در جلگه چمچه مال و صحرای شرقی شمالی زراعت شلتوک و پنبه و گندم و جو می شود. [۳۰۶]

روز جمعه دهم [شعبان]

از عمادیه برای ماهی دشت حرکت شد از عمادیه به ماهی دشت پنج فرسنگ است. از شهر کرمانشاهان چهار فرسنگ صبح سوار شده از در باغ رو به مشرق بیرون رفتیم، مشیر الدوله، عماد الدوله، یحیی خان بودند صحبت کردیم. خیلی رانده از پل بزرگی که از قدیم، در روی قره سو ساخته اند، عبور شد. کاروانسرائی و دهی هم آن طرف پل بود کاروانسرا خرابه بود به عماد الدوله حکم شد تعمیر کرده طویله اسبان توپخانه کرمانشاهان بکنند. از آن جا رد شده طرف دست چپ ده خوبی با باغات زیادی داشت موسوم به کهریز از آنجا گذشته به جاده (۲) افتاده رو به طرف شهر رانندیم. هوا [ی] اطراف مه بود. باد سردی از عقب می آمد و گرد و خاک زیادی می کرد. هوا تاریک بود اما آفتاب هم بود.

خلاصه رانندیم روی تپه فتحعلی خان، از آن جا همه شهر پیدا بود. تپه دیگری توی بالای شهر توی باغات بود، معروف به چغاسرخ. اغلب شهر روی تپه بلندی افتاده است. و در توی درّه ها هم خانوار هستند. خانه زیادی دارد. شهر و جمعیت و آبادی خوبی، خیلی شهر عظیمی است. عمارات دولتی، عمارات صارم الدوله، خانه های نایب الایاله پسر عماد الدوله

ص: ۶۳

۱- فالیز - پالیز - جالیز

۲- اصل: جمعه

همه پیدا بودند. مسجد، بازارها، چشم انداز بسیار بسیار خوب داشت. اما از دست مردم و عرضه چی و گدا نمی شد ایستاد. مردم را می زدند. می دواندند. از بالای شهر سرابی است که خیلی دور است. به قدر دو فرسنگ بالاتر از شهر است، که آن آب به شهر و باغات و ...

می آید هفت هشت سنگ الان آب می آمد متفرق، نهر، نهر که به قسمت های خود می رفت و همه باغات است. از سراب الی شهر باغات زیاد دارد. درّه های وسیع خوب باصفا، خوش منظر، قدری ایستاده، معیر هم بود. صحبت کردیم. قلعه حاجی کریم در جلو بود.

گفتم رفتند این جا نهار انداختند. رفتم، ده کثیفی هم دم قلعه حاجی کریم بود. آب زیادی هم مثل شتر گلو از نهری (کوهی که شهر کرمانشاهان در دامنه اوست. مشهور است به کوه سفید که زنجیره آن می گویند الی فارس می رود) (۱) [۳۰۷] که از دم قلعه حاجی کریم می رفت، می جوشید. آب زیادی بود پیاده شده رفتم توی عمارت. این قلعه حاجی کریم مشهور است، در کرمانشاهان. خراب شده بود. عماد الدوله از تازه ساخته است. مال دیوان است. دو دست عمارت است. عمارت اول حوض وسط دارد. یورت زیادی داشت. اما خراب شده است تعمیر کلی لازم دارد. عمارتش هم وضع عجیبی است. از این جا می رود به حیاط باغچه و آنجا سه طرف عمارت دارد حوض در وسط، درخت و میوه گل و ... طرف شمالش باز است و چشم انداز بسیار خوبی به باغات و دره و قدری از شهر و سر قبر آقا و ... و ... دارد. سکوی ساخته، پیش برده بودند. که از آن سکو همه جا پیدا بود. قدری آنجا نشسته، دوربین انداختم.

سر راه مردم و زوار که از سر قبر آقا می گذرد، پیدا بود. اهل اردو، حرم و ... از آن راه می روند. زن و مرد زیادی به تماشا آمده بودند. بعد نهار خورده عرفانچی و ... پیشخدمتها بودند میرزا یحیی خان امروز زمین خورده بود اما عیبی نداشت. بعد آمده سوار شدیم از راهی که از کوچه باغ و دره و ... می گذشت رفتیم بسر راه افتادیم. اسباب های زیادی توی این باغات ساخته بودند. برج های آجری محکم بلند داشت. خلاصه توی کالسکه نشسته راندم.

یک فرسنگی که راندم، هر ده مایور تمام شد. به ابتدای جلگه ماهی دشت رسیدیم.

راه کالسکه طرف دست راست افتاد، جاده (۲) متعارف دست چپ ماند. اما الی

ص: ۶۴

۱- . سطور بین پرانتز در فاصله بین سطرها در متن اصلی نوشته شده است.

۲- . اصل: جعه

دو فرسنگ و نیم دهات و صحرا و ... جزء حومه کرمانشاهان محسوب است. بعد ماهی دشت می شود. ناهار حرم را باز برده بودند به جاده که راه کالسکه نبود حرم بی ناهار ماند بودند.

جلگه ماهی دشت بسیار وسیع است. دهات آباد دارد زراعتش همه در کوه و صحرا دیم است.

دیمش می گویند تخمی چهل تخم عمل می آید. زمین خارشتر و شیرین بیان و بعضی جاها چمن است. آب های سیاه، باتلاق زیاد دارد که پل های کوچکی این دفعه ساخته اند طرف دست چپ و راست تا چشم کار می کند جلگه است. خلاصه دو ساعت به غروب مانده به رباط ماهی دشت که منزل بود رسیدیم. فوج قلعه زنجیری [۳۰۸] گوران به سرتیپی علی مراد خان پسر اسد الله خان مرحوم گوران ایستاده بودند. سوار شده رفتیم. دیدم جوان های خوبی داشتند. شکلشان بد بود باید عوض شود. دو ساله مواجیشان هم نرسیده بود.

به حسام السلطنه عصری در چادر گفتم برو، رسیدگی بکند خلاصه وارد منزل شدیم. تجیر و دستگاه تازه خوبی زده بودند. با آلاقیو [ی] بزرگ، بسیار باشکوه، چادرزری، دیرک های نقره، خلاصه شب شد بعد از شام مردانه شد عرفانچی و ... آمدند بعد خوابیدیم.

شب بسیار سرد بود.

مایین شهر کرمانشاهان و جلگه ماهی دشت در اوایل راه کرانه ای است و چشمه معروف به عین الکش که راه کالسکه از آنجا بود از عمادیه الی ماهی دشت دهاتی که در سمت دست راست و چپ است. از این قرار است:

دست راست: بی جابند، سراب جعفر قلی، خالصه معروف به دلگشا سراب همت، سراب سلید، چشمه یاروئی، لوشان، درّکه، چهار مزرعه است مال علما قمشه لرنگنه: چفابلک، قمشه سید عبد الحسن، پی ریای ملکی آقا محمد تقی، برادر آقا عبد الله عمده فرد بسیار ملا-ک است صاحب دولت چاله چاله، آقا محمد تقی، علی آباد دو مزرعه است دست چپ: سیاه بید آقا حسین، سوار، بزکدار، باغات زیاد دارد، قرباغستان چشمه مند علی، خمسه، گوشیران گوشان ملکی رستم خان تفنگدار [۳۰۹] سنگ سفید، باغله تيله کش کوده کهریز سرآب ندر خان سراب حاجی عباس چشمه سفید آقا سید ابراهیم طوع اللطیف قمشه سادات جامه شوران بل مانه، رودخانه ای که از ماهی دشت می گذشت اسمش مرک است منبعش از سر فیروزآباد اول خاک لرستان است و

می رود، به شلووزالو آب، که از اول خاک کردستان است در آنجا بقراسو می ریزد.

روز شنبه یازدهم [شهر شعبان]

امروز باید رفت به هارون آباد (۱) شش فرسنگ سنگین بلکه هفت فرسنگ است. اما پنج فرسنگ می گفتند. خلاصه صبح برخاسته، سوار کالسکه شدیم. یحیی خان [به] افواج گوران انعام می داد قدری کالسکه حسام السلطنه و ... آمده صحبت شد. اسبی [که] علی مراد خان سرتیپ گوران پیشکش آورده بود، آوردند. بعد راندم توی، یعنی دم کاروانسرا و ده کثیفی که نزدیکش بود، عبور شد. به طوری کثیف بود که آدم می مرد. پلی کوچک بود، روی آبی است که از سرپرده می آمد. کالسکه گذشته به تعجیل راندم. صحرا همه جلگه است. طرف دست راست [و] چپ تا چشم کار میکند جلگه است. همان جلگه ماهی دشت است. در این جلگه ملامک مختلف است: علماء سادات، زنگنه، کلهر، سنجابی، و ... و ... از منزل دو فرسنگ که رفتیم جلگه منتهی به کوه می شود. سوار شده، رفتیم بالای تپه، ناهار افتادیم. دوربین به جلگه انداختم، گوسفند و ایل زیادی در صحرا بود. دهات زیادی هم بود. بعد از ناهار سوار شده برای شکار کبک، همین جا ناهار می خوردیم دامنه دهی بود مشهور به لاله بان، ملکی محمد رضا خان سرتیپ فوج زنگنه. بعد که راندم مزرعه کوچک دیگر هم بود مشهور به لاله بان.

ملکی خوانین کلهر بود. این جاها درّه و [و] تپه و کوه بود. همه جنگل بلوط اما درخت های کوچک، بلند بوده است. کم کم بریده به کرمانشاهان برده اند حالا کوچک است.

درخت بادام تلخ هم داشت. همه جا هست. قدری که رفتیم کبک زیادی برخاست. از زیر هر بلوطی کبک برمی خاست ساری اصلان امین نظام [۳۱۰] سیاچی میاچی، چرتی ها، مملی، قوشچی باشی و ... بودند. علی رضا خان، میرشکار. تفنگ زیادی انداختم. اما پنج عدد کبک روی هوا زدم. قوش هم انداختم. قوش انداختن به واسطه جنگل مشکل است. کبک زیادی داشت. همین طور شکارکنان آمدیم، باز رسیدیم به آخر این کوه که طرفین راه بود درّه شده بود. که جاده (۲) بود کالسکه ها و مردم و ... همه می آمدند. راه افتادیم کالسکه آوردند سوار شدیم. جلگه دیگری بنظر آمد، که طرف دست راست درّه تپه داشت. اما طرف پائین

ص: ۶۶

۱- نام این محل ابتدا به شاه آباد و بعد به اسلام آباد تغییر داده شد.

۲- اصل: جعه

دست چپ جلگه طولانی بود تا چشم کار می کرد. در این جلگه آهو هم بوده است. امروز دیده بودند. این جلگه را زیبری می گویند طرف دست راست جاده ملک، سامان سنجابی است.

سمت دست چپ جاده سامان کلهر [است] این صحرا بوته و گون زیاد دارد. رانندیم رانندیم، تا نزدیک به گردنه نعل شکن شدیم. سوار اسب شده، رفتم به ناهارگاه حرم تازه آمده بودند به آفتاب گردانچی، کج خلقی شد. به خواجه ها گفتم او را زدند. که چرا اینقدر دور آفتاب گردان می زنی. قدری کج خلقی کرده، رفتم. در راه دیدم قازالاقی افتاده پرمیزند. اشاره کردم آقا علی، آمد برداشت، به من داد. قدری در دستم بود بعد انداختم دور. می دانم ناخوش بود، یا چه بود، بعد از کوه نعل شکن بالا رفتم از بیراهه راه را رفته بودند. کالسکه رفت.

سرگردنه کبک زیادی بود. باز جنگل بلوط، بادام، و بوته زیاد داشت. یک کبک هم این جا زدم. بعد از راه سنگی بدی رفتم پائین. معیر زیر گردنه، ناهار می خورد. سوار کالسکه شده رانندیم. اول، دهی که پیدا شد، کریم آباد بود. جزء جلگه هارون آباد است. مال محمد حسن خان کلهر است. الی یک فرسنگ هرده ماهور بود. بعد باز جلگه می شود اما طرف دست چپ رانندیم تا به دماغه کوهی رسیدیم. که در طرف دست راست بود. از تهران الی این دماغه کوه همه جا رو به جنوب می آمدیم. از این رو مابین شمال و مغرب رفتم.

همه جا از دامنه این کوه رانندیم باقی اطراف جلگه است اما زیاد وسعت ندارد. [۳۱۱]

تا رسیدیم به دهی، که دامنه کوه بود. بی آب، اسمش بدرئی [است] از این جا می رود هارون آباد اول کاروانسرائی است، بعد هارون آباد [است]. بسیار بسیار کثیف بود. بعد عمارت قلعه [ای] محمد حسن خان کلهر ساخته است، به هارون آباد نرسیده فوج کلهر و سواره کلهر ایستاده بودند. دیدم، آقا سید صادق را با چاووش در تخت دیدیم. چاووش می خواند. بعد از دیدن فوج، همه جا دواندم. از بس کثیف بود، ده و ... وقت هم تنگ بود یک ساعت به غروب مانده بود. رودخانه [ای] می آید اسمش رودخانه هارون آباد [است] منبعش از سراب سر نور نزدیک قلعه زنجیر می آید. خلاصه وارد منزل شدیم. چادر رال ب رودخانه زده اند. زمین چمن است. اما زرد شده، حرم بسیار دیر آمد. قند و پیشکش ...

خرما و ... و ... بود حرم آمد تقسیم کردند. قدری هندوانه به تعجیل خوردم. شب مردانه شد بعد از شام. بعد خوابیدم
Bolande. دهاتی که در جلگه ماهی دشت بود طرف دست راست

چاه زرد، ایضا چاه زرد، چاه انکرلیته، چاه بلک ملکی آقا محمد تقی، چاه زبر دست چپ ذالکه دیه سید جلیل، لاله بان بالای کوه، لاله بان سید جعفر، جلگه زیبری.

دست راست تهشوان ملک حسن خان سنجابی، حسن آباد ملک سنجابی روبروی ایضا سمت دست چپ و شوان ملک محمد حسن خان کلهر و ...

روز یکشنبه دوازدهم [شهر شعبان]

در هارون آباد توقف شد. به علت خستگی دیروز روزنامه (۱) دو روز مانده بود نوشتم. چهار هزار تومان تنخواه به براتدار تقسیم شد.

معیر بود می گفت: دیشب تب و لرز کردم. تیمور میرزا آمد، یک درنا، یک حقار، یک بالابان گرفته بود آمد قدری صحبت شد. کار فرانسوی ها (۲) خیلی مغشوش است. حکیم طولوزون هیچ [۳۱۲] دماغی ندارد. مارشال (۳) با زن هم با هشتاد هزار قشون فرانسه، و هرچه اسباب حرب بود، در شهر متز، تسلیم پروس شده است. الحمد لله احوال من خیلی خوب است، پریشب وزیر دول خارجه، قولنج شده بود. بسیار بد. خوب شد. شب را مردانه شد.

بعد خوابیدیم. salar

تفصیل هارون آباد، جلگه هارون آباد که هارون آباد در او واقع است و حاکم نشین ایل کلهر است جلگه ای است، طولانی و کم عرض، که طول آن از لرستان تا خاک کزند است، و عرض آن در فاصله دو سلسله کوه اغلب نیم فرسنگ کمتر [است] و در بعضی مواضع بیشتر است. و آن جلگه است بیلاق و چمن زار و در آن (۴) قریب ده پارچه بل بیشتر ده و مزرعه است. آنچه در سر راه است قریه هارون آباد و محاذی آن سمت جنوب کنار رودخانه برف آباد قریه برف آباد است. و در این جلگه، دو رودخانه که به طول از شمال می آید به سمت مشرق به لرستان می رود. آن که در دامنه جبال شمالی و از نزدیک ده هارون آباد می گذرد موسوم به رودخانه سرنور، است. و از تنگ سلیم گذشته داخل لرستان می شود. رودخانه دیگر رود برف آباد که از کوه های شمال مغربی همین جلگه جاری است، زاینده رود است. منبعش هم

ص: ۶۸

۱- مقصود همین یادداشت های روزانه است.

۲- اصل: فرانسه ها

۳- اصل: مرشل

۴- اصل: و، او

از هارون آباد با رودخانه سرنور متفق می شوند. حدود این جلگه از سمت مشرق تا شمال که دست راست جلگه است، سلسله کوهی است که پشت آن ابتدای خاک ماهی دشت بعد جلگه زیری است بعد چنگر که فاصله میان سنجابی و کلهر است. تا گردنه کوله بانان که سرحد کردند و کلهر است در حد مشرقی و قدری از مشرق جنوبی لرستان است. و سرحد آن قلعه آخوند مشهور به هرسم حد جنوبی و جنوب مغربی الی، مندلیچ چهار منزل خاک کلهر است، که منزل آن عبارت از کفرآور و گیلان باشد، بیلاق. و یک منزل آن دیرمان و ایوان باشد قشلاق است. و سومار و آب سومار است [۳۱۳]. که به مندلیچ می رود اگر این آب قطع شود، مندلیچ خراب می شود در این خاک رودخانه، چشمه، مرتع، بسیار است. و شکار زیاد دارد خاصه، کوهی که در سمت چپ و پشت هارون آباد است. موسوم به زواره کوه.

در ایل کلهر قاطر بسیار است. کلهر ایوان از کلهر هارون آباد موضوع (۱) است.

روز دوشنبه سیزدهم [شهر شعبان]

امروز باید رفت به کردند، پنج فرسنگ راه است.

صبح برخاسته رخت پوشیده سوار شدیم، به کالسکه رانندیم رو به مابین مغرب و شمال.

طرفین راه کوه است. نه چندان بلند. کوه ها اسب رو است. و جنگل بلوط است اما نه چندان بلند. راه کالسکه خوب بود اما اغلب راه سنگ بود اما سنگ ها را برچیده بودند. کالسکه خوب می رفت فاصله دو کوه دست چپ [و] راست نیم فرسنگ کمتر، بیشتر بود. قدری رانندیم. طرف دست چپ رفتیم. بالای کوهی جنگلی به ناهار افتادیم بعد از ناهار سوار شده باز رفتیم به کالسکه نشسته رانندیم. تا رسیدیم به اول خاک کردند که گردنه ای است، موسوم به کوله بانان از این سرازیری می رود اما گردنه بزرگی، چیزی نیست. از کرانه که پیش می رود طرفین کوه نزدیک می شود. دره تنگ می شود. توی دره دهی بود معروف به خسروآباد، مال خسرو خان دانی ملک نیاز خان ده کثیفی بود. در کوله بانان ملک نیاز خان با اصحابش آمدند.

بعد ده دیگری دیده شد. مال خسرو خان اسمش چشمه سفید است. بعد از خسروآباد دره و عرض جلگه قدری وسیع می شود. از منزل الی کردند هیئت ارضی (۲) همین طور است هیچ تفاوتی ندارد طرفین راه کوه است. جنگل بلوط [است] اما از گردنه کوله بانان به طرف کردند کم

ص: ۶۹

۱- یعنی جدا می باشد.

۲- اصل: عرضی

کم کوه های طرفین سخت تر و بلندتر میشود، و درخت بلوط، هم کم می شود. ده کردند در کوه دست راست واقع است در میانه دره [ای] که اطرافش کوه سنگی سخت است. نزدیکی کردند، عباس میرزا با اصحابش آمدند. قدری صحبت شد. عباس میرزا نه بلند است نه کوتاه، سفید و سرخ است. لاغر و استخوانش ضعیف است. [۳۱۴]

لباسی میانه رومی، ایرانی، فرنگی [پوشیده بود]، در شمیران می گفتم که عباس میرزا، وقتی که به استقبال خواهد آمد، طرف دست راست جاده (۱) خواهد ایستاد. اسب سفیدی خواهد داشت. با یراق طلا، بعینها همان طور شد. اردو و چادرها پائین کردند در جلگه افتاده است. شب بعد از شام مردانه شد. میرزا علی خان و ... بودند. بعضی احکام نوشتجات (۲) بود، خوانده و ملاحظه شد. هوای این جا از هارون آباد گرم تر است. امروز گل نرگس زیادی از ریجاب (۳) آورده بودند. از هارون آباد الی کردند پنج فرسنگ است. در ابتدای جلگه کردند، پشت کوه جنوبی کردند، کوهی مرتفع مسمی به کچل، خیلی سخت [و] خشک [است] که خاک کلهر اندک از او گذشته به انتها می رسد در مقابل کردند، سمت جنوبی کوهی است معروف به نوآ، از قله این کوه اگر هوا صاف باشد جلگه و شط بغداد پیدا می شود.

دست چپ از راه دور، ده طلسم است. ده قدیم است، قلعه و باره داشته است، خراب شده است. بعد زردآبه، کودانه سرچغا، پوکاب، شب خوابیدیم (۴). mauchafrin

روز سه شنبه چهاردهم [شهر شعبان]

در کردند اطراق شد. خواستیم امروز با تلگراف با تهران حرف بزنیم، حرف نزد. حتی [دستگاه] تلگراف را از کردند به سراپرده آوردند، بعد که حرف نزد، اسب آوردند، سوار شده، رفتیم، به تماشای ده کردند تیمور میرزا، عباس میرزا یحیی خان، علی رضا خان، سیاحی، آقا علی، محمد علی خان، میرزا محسن خان و ... طولوزون بودند خلاصه راندیم هوا ابر بود اما نبارید. از اردو به ده کردند [۳۱۵] چندان راهی نبود. اول می رسند به زراعت و باغستان انگور، اما باغ کم است.

ص: ۷۰

۱- اصل: جعه

۲- اصل: نوشته جات

۳- ریگاب

۴- اصل: خوابیدیم

بعد به کاروانسرائی رسیدیم. از بناهای شیخعلی خانی است، کاروانسرای بزرگی است. اما قدری تعمیر لازم دارد. اطرافش بسیار کثیف بود. مردم اردو و کرنندی و زوار و ... و ... سیورسات چی و ... زیاد بودند گروه [های] مختلف بود از این جا گذشته اول کوچه و خانه هاست. کوچه های کثیف تنگ، خانه ها روی هم ساخته شده. آبی که از توی ده می آید، لجن و کثیف و بدبو بسیار عفن بود. زن های خوشگل که می گفتند، کردند دارد، الحق راست است. بسیار خوشگل هستند. اما زیاد نزدیک و [پشت] بام ها نیامده بودند سگ زیادی داشت. عوعو می کردند خانه ها بر روی هم کوه و سنگ ها بر روی خانه ها بسیار جای مهبیی بود. جمعیت زیاد از اهل اردو و، کرنندی و ... روی بام ها بودند. و در کوچه هر قدر بالاتر می رفتیم دره تنگ تر می شد. خانه ملک نیاز خان بسیار خوبی بود گچ بری (۱) دارد خیلی خوب بود. خانه تلگرافچی کردند که خویش ملک نیاز خان است با خانه یاور میرزا محسن خان خوب بودند. خانه های خوبی داشت. (این تلگرافچی زبان انگلیسی را بسیار خوب حرف زده و می نویسد.) (۲) قریب هفتصد هشتصد خانوار می شوند بعضی جاهایش شبیه به دربند و پس قلعه [و] اوین و درکه [و] سولقان شمیران است. خلاصه از آبادی رفتیم بالاتر، آبادی تمام شد باغستان بود باغ زیاد سرآب. چشمه، در همین بالاهاست.

توی باغات، که آبش به ده می رود. و این آب تا پائین ده که می رود، بالمزه خراب و ضایع و بدبو و کثیف می شود. به طوری که مثل آب جهنم [است] باغات بالا هم زود تمام شد.

جای چشمه و تخت چادری بود. چشمه خشکیده بود. تیمور میرزا گفت: اول دولت ما که اذن داده بودیم، شاهزاده ها از بغداد، به بیلاق بیانند تیمور و رضا قلی میرزا، برادرش آمده دو ماه، این جا چادر زده مانده بودند. رفتیم قدری بالاتر، بالای تپه به قله کوهی نشسته، چای و انار خوردیم. سار زیادی بود، سیاچی شش، سار روی هوا زد. کوه های این جا پر علف و پر بوته و پرسنگ است و مرتع [است] می گفتند: ارقالی هم پیدا می شود. کبک هم دارد. ملک نیاز خان هم بود. کوه ها و وضع این دره بالای کردند [۳۱۶] شبیه به تنگه باغ کموش جاجرود و بالای عمارت قدیم جاجرود و ... شبیه بود. از این جا راهی است به گهواره و قلعه

ص: ۷۱

۱- یک کلمه ناخوانا.

۲- این جمله خارج از سطور اصلی متن نوشته شده است.

زنجیر گوران، می رود. خلاصه عصری مراجعت شد. دهباشی، یحیی خان و ... را پیش فرستاده قرق کرده بودند بسیار بسیار از کثافت و تعفن آب و ده به مرارت گذشته، به منزل رفته شب را بعد از شام قرق شد. پیشخدمت ها و ... بودند. و بالای کوه کردند ملک نیاز خان آتش بازی بی مزه [ای] می کرد. هوا ابر است تا خدا چه خواهد. انشاء الله بیارد. نیارید. بعد خوابیدیم. erus.

روز چهارشنبه پانزدهم [شهر شعبان]

امروز باید رفت به پای طاق می گفتند پنج فرسنگ سبک است، اما هفت فرسنگ راه بود بسیار دور است صبح سوار اسب حسام السلطنه شده رانیدیم. افتادیم دست چپ. امروز هم رو به مابین مغرب و شمال می رویم. طرفین راه کوه است [و] جنگل بلوط مسافت مابین دو کوه، دو میدان اسب است.

از طرف دست چپ، که رفته رودخانه [ای] می آمد آبش حالا کم است. قازالاق زیادی بود.

علف صحرا باز شیرین بیان و ... بود صحرای دلباز (۱) خوبی است طرفین کوه های بلند است کوه دست چپ پشتش باز محالیت کلهر است، پشت کوه های دست راست گهواره و قلعه زنجیر یک قازالاق روی هوا زدم، بعد محمد علی خان، ابراهیم خان، گفتند مرغی جلو نشسته است. دیدم دور، یک قوش نشسته است. همه تیپ پیشخدمتها مردم عباس میرزا و ...

بودند. اسب را تند تاختم و رسیدم به، مرغ، پرید. خیلی دور شد سرتاخذ روی هوا با تیر اول زدم. افتاد. همه مردم یکدفعه داد زدند. بسیار بسیار خوب زدم. خودم حظ کردم. بعد رفته دو حقار سفید نشسته بود. تیمور میرزا چرخ انداخت نگرفتند. بعد خواستیم به ناهار بیفتیم همه جا زمین [۳۱۷] پشکل بود. رفتیم، از رودخانه گذشته، در دامنه کوه، دست چپ به ناهار افتادیم این کوه ها کبک زیادی دارد. بعد از ناهار سوار شده رفتیم دامنه کوه دست راست که جاده (۲) بود سوار کالسکه شده رانیدیم. این جائی که به ناهار افتاده بودیم، دهی در دامنه بود. محقر، بی آب اسمش کوکاب بود. آن جائی که به کالسکه نشستیم دهی سر راه بود اسمش حریر بود خلاصه رانیدیم تا رسیدیم به کاروانسرای محقر کوچکی که ملک نیاز خان ساخته است. از این کاروانسرا به بعد راه تنگ می شود، و جنگل بلوط زیادی و درخت های

ص: ۷۲

۱- اصل: دلواز

۲- اصل: جعهده

بزرگ و همه جا از بعد از کاروانسرا، سرازیر است و طرفین دست چپ و راست کوه های بلند پرجنگل سنگلاخ سخت، بسیار شبیه است به دهنه نهر رودبار، کجور که به دریا می ریزد بکنیها. سنگ راه ها را برچیده و راه تازه ساخته اند. برای عبور کالسکه والا امکان نداشت کالسکه بگذرد مهندس راه بسیار خوب ساخته است. حرم از ما جلو افتاده بود.

کالسکه ها، تخت ها، راه سنگ، ساعت به ساعت ما می ایستادیم وسط این راه، دره. رسیدیم به آبادی و ده و کاروانسرای میان طاق بنای کاروانسرا از محمد علی میرزای مرحوم است. خانوار به قدر شش خانه این جا هست. قدری درخت میوه هم کاشته اند این آبادی برای زوار و قافله بسیار خوب است. از میان طاق هم گذشته همه جا رانندیم. همه جا سرازیر می رود. تا رسیدیم به اول سرازیری پطاق که طاق کسرای معروف باشد. این جا راه قدیم به طوری بد بوده است، که اسب و قاطر نمی رفت. تا به تخت و کجاوه چه رسد، و کالسکه. راه همه یک پارچه، سنگ و از بس عبور زوار و ... شده مثل آینه صاف [است] مهندس نمساوی، در همین اوان که ما می آمدیم، مامور بود، این راه را بسازد. راهی زبردست راه قدیم انداخته است. پیچ پیچ، چم چم، که کالسکه در نهایت خوبی می رود. راه عریض خوب. عجب خیرات بزرگی است. ما از کالسکه در آمده سوار شدیم. ایستادیم.

حرم جلو بود. خیلی معطل شدیم. سوار زیاد، تخت، کالسکه، مردم، معرکه بود. دم راه قدیم طاق سنگی که مشهور به طاق کسری است ساخته شده است. پیاده شده خیلی پیاده رفتیم. زیر طاق تماشا کردم. سنگ های بزرگ را خوب جفت کاری، و وضالی کرده است.

جلو طاق و سرستون ها و ... هم منبت کاری بوده است. طاق، اغلبی خراب شده است.

سنگ هایش زمین افتاده است. اما باز هم حالت طاقت باقی است. کسری می گویند نوکر خسرو بوده است. مستحفظ این راه بوده است. اما این دره و دهنه و این طاق که آمدیم بسیار محکم و سخت است. در حقیقت قلعه خدا آفرین است. اگر هزار تفنگچی در این جا باشد از طرف صحرای زهاب و ... احدی نمی تواند عبور کند. [۳۱۸] [و] به سمت کنند بیاید. بسیار محکم است. از بالای طاق کوره راهی بود، به ریجاب می رود. دو فرسنگ است. از این جا الی ریجاب. خلاصه پس از تماشای طاق پیاده رفتیم پائین به راه ساخته افتاده، سوار شدم. بسیار شبیه است، به راه آخرهای، هزارچم مازندران رفتیم خیلی پائین. مثل اینکه

به چاه فرو برویم. هوا تغییر کرد. بسیار گرم شد. احوالم کسل شد. سردرد گرفت. کمر و اعضا درد گرفت. خرد (۱) و کوبیده بودم. به غروب هم چیزی نمانده بود. از طرف دست چپ از تنگه بسیار بسیار سختی، مرتفعی گویا چشمه و سرآب است، که آبش رو به مغرب به اردو می رود. پی آب راه، الی یک فرسنگ و نیم بید کاشته اند. در بهار باید خیلی آب داشته باشد. حالا هم چهار پنج سنگ آب داشت. دم آب عمارت (۲) کوچکی ملک نیاز خان بنا کرده است. تمام نیست. دهی هم هست. بعد رانندیم اردو دور، از آب افتاده است بسیار بد. [هم] تنگ هم کثیف. رفته منزل. پیاده شده چادرها را لب همین آب زده اند. طرفین اردو همه کوه است. دره تنگ است. با کمال کسالت وارد منزل شدم. بیوست و سرما سرمام شد. شب را زود و بد خوابیدم.

روز پنجشنبه شانزدهم [شهر شعبان]

امروز باید به سرپل ذهاب برویم دو فرسنگ [و] نیم راه است، الی سرپل. اما اردو گذشته به قره بولاغ رفته بود، که از سرپل الی آنجا نیم فرسنگ راه است. صبح با کمال کسالت برخاستم سوار کالسکه شده، رانندیم رو به مغرب طرفین راه همه کوه های سخت است و سنگی، که به هیچ وجه عبور ممکن نیست، و عرض دره هم تنگ بود. راه کالسکه همه سنگ بود بسیار بد. لابد (۳) به کالسکه نشسته بودیم. یک فرسنگ و نیم رانندیم پیاده شده، دست چپ به ناهار افتادیم. دهی در سمت دست راست پیدا شد (بشیوه) می گفتند، نزدیک بود. دهات و مزارع زیاد کوچک [و] محقر بعضی خانه کپری، در طرفین راه خیلی بود ایلات چادر نشین و رمه گوسفند زیادی در صحرا بود. ایلات اغلب سنجابی بودند که می خواستند بروند خاک روم. [۳۱۹]

بعد از ناهار برخاستم قدری روزنامه دیروز را نوشتم. اول امروز، چرتی کوچکه، به ابهت کیکاووس هنوز ناهار نیفتاده، دوان، دوان، آمد. یک دراج توی کیسه آورد. گفت:

باقوش گرفتم. سیاچی میاچی، تیمور و ... و جمیع توپچی ها، همراه مملی با دست شکسته و ... و ... صبح، تاریکی، برای دراج رفته بودند. همه جا را بهم زده بودند. خیلی دراج بوده

ص: ۷۴

۱- اصل: خورد

۲- اصل: عمارتی

۳- لابد: ناچار

است. شکار کرده اند. جر آمدم. تیمور، هم دراج فرستاده بود. پاشا خان، مظفر الدوله، که با صد سوار از آذربایجان، آمده است و حالا در خانقین است، ده تا، دراج فرستاده بود.

دراج های آنجا را هم خان بهم زده است. خلاصه، راندم تا به تنگه [ای] رسیدیم اسمش تنگه (و اما فه گل) است. کوچک [است] از اینجا گذشته، کوه های دست چپ و راست دورتر می شود. اما هرده هورده، باز هست. سوار اسب بودم. از طرف دست چپ کوه سنگی سختی کشیده [شده] است. ده کثیفی هم پهلوی آب تنگه بود، در این کوه سخت، معیر گفت دخمه داوود (۱) مقبره سلاطین قدیم عجم است. اما حالا مشهور به دخمه و دکان آهنگری داوود است، کوه افتاده است. زمین، مثل کره و کف صابون که، روی هم چیده باشند، و به این رنگ به این جور. در این نواحی به هیچ وجه سنگ نیست. از دور مثل یک بار پنبه می ماند.

می گویند: لرها، که این کره مال پیرزنی بوده است. حضرت داوود قدری از آن کره خواسته است. پیرزن نداده. کره ها سنگ شده است. بعد رفتم زیر تنگه یک خانه گلی کوچکی درویش، آن زیر ساخته است. مشغول عبادت است. یک درخت هم بود. درویش در توی دخمه ایستاده بود. از سطح زمین سنگ را تراشیده الی پانزده زرع رفته اند بالا، خیلی صاف [و] پهن [است] این جا دخمه را بسیار خوب حجاری کرده [و] سوراخ کرده اند. قبر پادشاه آنجاست از دخمه هم الی بالای قله کوه یک پارچه سنگ صاف است. صارم الدوله یک نفر آدم آورده بود از سنگ رفت بالا، به دخمه. بسیار کار غریبی کرد. درویش هم از دخمه آمد پائین. [۳۲۰]

خیلی کار بود. کار هیچ کس دیگر نیست. قدری ایستاده، آمدیم. باز سوار کالسکه شدم. میرشکار و صارم الدوله را فرستادم بروند، دراج ها را قرق کنند. بعد راندم. راه کالسکه سنگ و بد بود. تا رسیدیم به یک پلی است، سرچشمه کهنه قدیم. قدری خراب است.

اسم رودخانه الفه است. منبعش از کوه های بالای ریجاب می آید. کاروانسرای خوبی بود.

از بناهای شیخعلی خانی است. محمد حسن خان قراگوزلو تعمیر کلی کرده است. آبی که حالا می آمد، آب صاف خوبی [بود]. بقدر شش هفت سنگ آب می شد. بعد راندم. نیم فرسنگ بالاتر، از سرپل و ... قره بلاع از دور، افتاده است. دو سه سنگ آب، بلکه پنج شش سنگ آب بود که می رود قاطی رودخانه می شود. سه ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم.

ص: ۷۵

چاپاری به تهران فرستادم. بسیار کسل بودم. سرم درد می کرد کمرم [درد می کرد] سرما سرمام می شد. عصری یک دست اماله (۱) شد. شب را هم به کسالت خوابیدم. به سرپل نرسیده، علی رضا خان در طرف دست راست دامنه کوهی، لب رودخانه الوند را نشان داد. گفت:

وقتی که خشت های طلا را می بردم شانزده روز، با زن و مادرم و ... اینجا چادر زده، ماندیم.

می گفت: در سنگ دو صورت هم، کنده اند از قدیم. در زیر دخمه داوود که [ای] امروز دیدم یک شکل از سنگ در آورده اند اما حجاری خوبی نبود (۲)، شخصی است، رو به آفتاب ایستاده عبادت می کند. شکلش هم کوچک است، زیاد بزرگ نیست. دهاتی که در دست راست و چپ امروز واقع بود:

دست چپ دهی نیست، تا (دماغه داوود) از آن به بعد قلعه شاهین و محال آن است، که مال کلهر است. دست راست (بشیوه). چالکه، علی کرده، دولتیار، کدخدا فتاد، جلاله مند می نشینند. [۳۲۱] جماعت کیخسرو، بایره، سرپل، و این محال و گردنه سرطاق، مشهور است، به حلوان، همان حلوان است که هارون الرشید تقسیم کرده سرحد میانه ملک امین و مأمون قرار داده بود.

اسامی کوه های دست راست و چپ، دست راست تا اول جلگه سرپل: زنگالیان، بعد (بان زرده) محال ریجاب، و یاران و زرده، در پشت و حوالی این کوه، بان زرده واقع است.

دست چپ: (کل محرماو) و بعد کل داوود و بعد کل سرپل است. کوهی که قلعه شاهین در دامنه اوست. معروف به دونوشک است. محال دیزه و گیلان پشت کوه، دونوشک است. از آنجا راهی است به ایوان.

روز جمعه هفدهم [شهر شعبان]

در این منزل اطراق شد. احوالم خوب نبود. باز اماله شد. الحمد لله بهتر شد. عصری سوار شده به سمت مشرق، اردو به شکار دراج رفتیم.

احوالم کسل بود بسیار حیف شد و الا عجب شکار گاهی بود. ساحل رودخانه الفه که از پل زهاب می آید، دراج داشت، اما کمتر از مشرق آبی می آید محلق به این رودخانه می شود سرآب آب گرم می گویند. اما آب صاف زیادی خوبی دارد. کنار آب همه نی و درخت خرز

ص: ۷۶

۱- اصل: عماله

۲- اصل: نه بود.

هره است. خرزهره ها گل هم داشتند، بسیار قشنگ و سبز و خرم [بود]. در صحرا هم نزدیک این رودخانه نی زار کوتاه است. در ساحل آب، در توی نی ها، پر از دراج است.

خیلی داشت. با کسالت تمام، پنج عدد روی هوا زدم. تیمور، قوشچی و ... خیلی بودند.

شلوغ (۱) زیاد کردند. تفنگ می انداختند دراج متصل می پرید. ایل سنجابی هم بند چادر، به بند چادر، کنار این آب افتاده اند. [۳۲۲]

کنار آب افتادم. چای خورده، بنای لرز را گذاشتیم. برگشتم منزل الی شش ساعت لرز کردم. به طور بسیار بسیار بد. شب بسیار، بسیار، بسیار، نحس و بدی به ما گذشت. که از این بدتر نمی شود. دراج این منزل آن قدر بود که توی اردو پر بود، و شکار می کردند. در اردو یک دراج شب توی اندرون آمده بود. زبیده یک کرمی گرفته بود. دست که می زدند، مثل یک حب نشاط (۲) گرد می شد. بعینها حب می شد. در این منازل سار زیاد است. اغلبی را می دوانند. قدری که پرید، خود به خود، می افتد. دیگر نمی تواند راه برود، و پیرد با دست می گیرند.

روز شنبه هجدهم [شعبان]

امروز باید رفت به قصر شیرین. صبح، بسیار بسیار با کسالت، برخاسته خرجه به خود پیچیده با کمال کسالت، آمده سوار کالسکه، شدیم. راندم رو به مغرب، پنج فرسنگ راه بود. راه کالسکه بسیار بد، بلند و پست همه سنگ [و] خاک سیاه بدرنگ، دل تنگ با حالت کسالت، پناه بر خدا. راندم، راندم. طرفین دست راست و چپ همه کوه و تپه [و] دره و ماهور است. تیهوی بسیار دارد. یک تیهو آمد خورد به اسب کالسکه علی رضا خان با چوب زد افتاد. صادق شاطر گرفت، آورد. خلاصه (نوری) را جلو فرستاده بودم. در صحرا بیاید آتش سفید بیزد. دو فرسنگی که آمدیم محل آتش پیدا شد. رفتیم آن جا اما گیج بودم. هیچ نمی فهمیدم. بسیار بسیار بد حال بودم. اشتها ادا نبود. آتش آوردند.

بسیار کم خوردم. برچیدنند. عقب سر دیدم، چیزی تریبی، صدا کرد، پرزور. نگاه کردم. دیدم قهوه چی باشی قابلمه پلو در دستش بود، پایش به بوته گیر کرده، دمرو، زمین خورده است.

همان طور خوابیده دمر پلوه ریخته، نمی تواند بلند شود. سه چهار نفر آمده،

ص: ۷۷

۱- اصل: شلوق

۲- قرص هائی که برای تقویت قوای جسمانی می خوردند.

بلندش کردند، بردند، انداختند- مالیدند. سرش شکسته بود، خون می آمد. خلاصه بعد سوار کالسکه شده. باز رانندیم راه ها خیلی بد است. طرف دست راست محال (قوره توزهاب) است. دست چپ، محال جگرلو، آثار (۱) خرابه های (۲) قصرشیرین پیدا شد. دست راست نزدیک جاده (۳) دیوارهای سنگی بلند بزرگ مثل قلعه بزرگ پیدا بود، این آثار اول بود نتوانستم بروم از کالسکه بیرون. قدری که رفتم. آثار دیگر از دور پیدا شد. دروازه هم داشت. این دفعه سوار شده راندم، اما بسیار کسل، دو دروازه بود. دیوارهای سنگی با گچ و آهک کار کرده بودند. خیلی محکم، بعضی خراب شده بعضی سرپا بود پیشتر یک کلاه فرنگی چهار رو که هر طرفی، در هلالی بزرگی بود. سقفش هم مدور طاق زده بوده اند. اما سقف ریخته است.

دیوارها و صفاها باقی است. پی ها و قطر دیوارها بسیار بسیار محکم اطراف [۳۲۳] این قصر هم عمارت بوده است. بسیار بسیار محکم، آجرهایی آنجا کار رفته است به قدر نظامی های (۴) محکم بسیار بزرگ، آجرهای قرمز خیلی کلفت، با سنگ و آجر [و] گچ آهک ساخته اند. در اطراف و دور، هم باز آثار بسیار است نتوانستم بروم، آن آثار (۵) اول از راه دور، آبی است که از رودخانه زهاب آورده، از روی دیوار، سنگ ها را مثل نو ساخته، به این قصر و عمارت آب می آورده اند آن راه آب رانندیم. خلاصه، بعد باز سوار کالسکه شدم قدری، که آمدم پاشا خان، مظفر الدوله، با صد سوار مگری همه زره و کلاه خود و پره های بلند زده، طبل، و سرنا، داشته خوب می زدند سوارها بسیار جوان، خوب، با نیزه و اسلحه تمام مثل، شمر، خولی، سنان بن انس (۶) حارثه، بسیار خنده داشتند. اما حیف که کسل بودم. ده قصرشیرین هم پیدا شد. رودخانه زهاب این جا می آید. خیلی آب داشت. پیاده شدم. در کالسکه سوار شدم. زدم به آب گذشتم. تا سینه اسب آب بود. آب صاف خوبی [بود] ده قصرشیرین

ص: ۷۸

- ۱- اصل: آثارهای
- ۲- اصل: خرابها
- ۳- اصل: جعه
- ۴- آجرهایی با ابعاد بسیار بزرگ را آجر نظامی می گفتند.
- ۵- اصل: آثارهای
- ۶- اصل: عنس

بزرگ است. کاروانسرای بسیار خوب داشت. می گویند حسن خان قصری آباد کرده است.

این حسن خان اصلش، اصفهانی و عراقی است. بیست سال است این جاهاست. کم کم سرحددار قصرشیرین شده است. و برادرزاده پهلوان شریف کدخدای قدیم چال میدان تهران است. شخصی است سیاه چهره، ریش تویی، قطور، قدری به کریم خان سرتیپ سیلاخوری می ماند. سرداری ماهوت سیاه، قیطان دوزی پوشیده بود. با رؤسای سنجابی و ... استقبال آمده بود. یعنی قبل از ورود، به ده. امروز بین راه اقبال الدوله استقبال آمده بود با معیر الممالک صحبت شد. نوکرهای عجیب و غریبی داشت. با لباسهای غریب، عربی، هندی، رومی، خودش هم جیپو (۱) غریبی بود. ریش سفید، موی سر، سفید، لباس فرنگی، تازیانه بلند در دست، اسب جلفی سفیدی سوار، کلاه سیاهی، مثل شب کلاه های ماهوتی من در سر داشت.

شانه هایش را متصل تکان می داد می انداخت به هوا. ابو الفضل میرزا پسر ظل السلطان شیخ عیسی که چهل چراغ کاظمین دست او است آمده بودند. خلاصه وارد منزل شدیم بسیار بسیار بسیار کسل. الحمد لله نوبه نیامد. شب را خوابیدیم بد نبود. قدری راحت، صحرای امروز طرف دست راست آهو زیاد دارد تیهو حساب ندارد.

روز یکشنبه نوزدهم [شهر شعبان]

در منزل اطراق شد. چون احوال بسیار کسل بود [۳۲۴] نمک (۲) خوردم الی عصر، در کمال ضعف و نقاهت گذشت. عصری والده شاه [و] عزت الدوله و ... آمدند (خجول) مولود خواهرش (۳) بیگم خانم خاله، هم تازه دیشب از تهران وارده شده بود. ملاحظه شد. می گفت: با حاجی دلشاد میرزا آمده ام.

بنای اطراق فردا هم شد، که انشا الله حالی بیائیم. شب را بد خوابیدم کسل بودم امین السلطان، بشیر خان، هم ناخوش هستند.

روز دوشنبه بیستم (شهر شعبان)

در همین جا اطراق شد. بسیار کسل بودم و لاغر، میرشکار یک بره آهو آورد. گفت، رفتم الی نزدیک خانقین، اردوی عثمانی ها را هم با دوربین تماشا کردم. خیلی کثیف و بی معنی بودند. و برگشتن سره ماهوری را گرفته می آمدم.

ص: ۷۹

۱- کلمه با همین شکل و اعراب در متن اصلی نوشته شده و در جای دیگر به شکل (جینبو دلفک) آمده است.

۲- نوعی داروی شیمیایی

۳- اصل: خاشرش

آن طرف ماهور همه جا تپه تپه و در درّه های آن جا، نی و آب زیادی دارد. خاک ایران نزدیک قصر شیرین است. قدری که از قصر پائین تر می روی، آن جا است می گفت پر بود از آهو و کبک و تیهو آهوی آرام و همه جا دره تپه کوچک، می گفت در یک ساعت ده آهو می شد زد.

دو تا زدم. وقت غروبی بود آمدم. خلاصه اینجاها خیار خوبی دارد. هم سبز هم سفید. اما خیار سفید بیشتر است. شب را خوابیدیم. آهوهای این جا خیلی، تفاوت با آهوهای تهران دارد. این جا کوچک و ریزه [است] و دست و پاهای کوتاه [و] باریک مثل نی قلیان.

روز سه شنبه بیست و یکم [شهر شعبان]

امروز باید رفت به خانقین عرب و عجم که خاک روم است. امروز شش فرسنگ راه بود. صبح برخاسته رخت پوشیدیم. سوار اسب شده شیخ محمد عارف و همراهانش که از خاک روم آمده در زهاب می نشستند، دم در دیده شدند. شیخ محمد آدم خوبی بود. [خوب] مردمانی هستند. سوار اسب شده، از رودخانه گذشته قدری راه رفته به کالسکه نشستیم.

راه کالسکه امروز هم بد است. پست و بلند [است] صحرا همه دره ماهور خاک سیاه [و] کثیف [است]. طرفین راه از دور، همه کوه ماهور، آبادی چیزی هم در طرفین راه ندیدم.

امروز همه مردم از هر طبقه با لباسهای فاخر خوبی از سواره [و] پیاده ملبّس بودند. [۳۲۵] اصحاب جلو یدک و ... از همه جور بودند ساری اصلان، سپر و تپز (۱) مرصّع را برداشته بود.

محمد علی خان، گرز مرصّع، سیاچی تیر صندوق مرصّع، میرزا محمد علی خان تفنگ، یراق مرصّع، خلاصه رانندیم رانندیم. تا در دست چپ به ناهار افتادیم آفتاب گردان زری یعنی زری گجرات که در اصفهان تمام شده است [زده شد]. قدری ناهار خوردم. بعد از ناهار چون افواج ما دیر، راه افتاده اند در راه بودند قدری مکث شد. از تیر صندوق سیاچی قدری تیر انداختیم. به پوست نارنج همه پیشخدمت ها ملبّس بودند. پسر حاجی میرزا رحیم اینجا پیدا شد. عجب پسر تلخی است. تازه از تهران آمده است. هوا این جا خیلی گرم بود. امروز هوا بسیار گرم است. نمی شد سرداری الماس و ... پوشید. جقه و سرداری و ... را به کالسکه گذاشته سوار شدیم. قدری رانندیم کالسکه آوردند. سوار شدم راه کالسکه بسیار بد است. یک جائی یکپارچه تخته سنگ بود. اینجاها بعد از این یکپارچه سنگ [و] تپه است. مشهور به

ص: ۸۰

۱- . تپز- تپوز- دبوس- چوبدستی، که معمولاً سر آن نقره بود.

مرد آزما. که حالا سرحد ایران و عثمانی قرار داده اند. از پای طاق به این طرف تیرهای تلگراف همه آهنی است. از آنجا که سرحد عثمانی است دو سیم کشیده اند که تیر و سیم آن ها معلوم شود. خلاصه امروز بین راه مشیر الدوله، با اسب چپاری چاپارخانه عثمانی با لباس گردآلود [و] کلاه درهم، روی پر از گردوخاک ... آمده بود. پاره [ای] اطلاعات بدهد [و] برود. آمد صحبت شد، رفت. بعد راندم مستقبلین عثمانی، از دور پیدا شدند. توپ هم انداختند. ابتدا توپشان به گوش بی صدا آمد. بعد نزدیک که شدیم، سوار اسب شدم. اما گرم بود. کسالت می داد اول رسیدیم به سواره نظام عثمانلو، موزیکان سواره هم داشتند می زدند. موزیکان مَلَمَع (۱) بود از موزیکان فرنگی و کردی و لری، آهنگ صدایش خوب بود. اما موزیکان نمی شد گفت. چیز هجوی بود سواره هاشان هم، همه در سر چفیه اگال عربی بسته بودند. لباس نظامی بدی پوشیده، تفنگ کوتاه قدی در دست داشته، با اسب های بد. اما هر دسته یک رنگ [بود] صاحب منصبانشان، با لباس نظام در جلو سواره ایستاده بودند. از آنها گذشته به یک دسته سرباز قاطر سوار رسیدیم. این هم شیپورهای عجیبی داشتند، شیپورچی هاشان خوب میزدند. اما سربازشان هم بسیار بد لباس، کثیف تفنگشان سوزنی بود. بعد به پاشایان و ... رسیدیم پیاده ایستاده بودند (۲). سواره نزدیک آنها ایستادم. مشیر الدوله معرفی کرد، مدحت پاشا والی بغداد، کمال پاشا فرستاده مخصوص سلطان به سمت مهمانداری، با نامه رئوف پاشا که مامور امور سرحدیه ایران و عثمانی بود. اما حالا حاکم جزیره کریه شده می رود. علی بیگ تشریفات چی باشی، دیگر آجودان های سلطان و ... خیلی بودند بعد از اندکی صحبت حکم شد، سوار شوند. سوار شده بازآمدند. سواره قدری صحبت شد. بعد از آن باز سوار کالسکه شدم. [۳۲۶] عثمانی ها پشت کالسکه و جنبین نزدیک می رانند. کم کم دورشان کردند یک دسته هم سواره چرکسی، داشتند بدللباس، چرکسی که از سمت روس آمده، در ممالک رودخانه طونه رعیتی عثمانی را قبول کرده اند.

پاشای بغداد چون سابقا حاکم سواحل طونه بود، این چند نفر چرکسی را با خودش آورده است این جا سوارهای عثمانی و ... افتادند پیش. عمله جلو ما هم که زیاد بود گردوخاک زیادی شد.

ص: ۸۱

۱- . مَلَمَع به معنی: رنگارنگ، گوناگون

۲- . اصل: بودیم

هوا گرم [بود] راه هم بند آمد کم کم می رفتیم. علی بیگ هم جلو افتاده بود. چند یدک به یراق و سبک عثمانی ها، در جلو می کشیدند جلودار پیاده، جلو یدک های را گرفته بود. این قدر پیاده رفته که مردند. خلاصه رانندیم تا نزدیک قصبه خانقین از کالسکه پیاده شده، سوار [اسب] شدم.

کاش سوار نمی شدم. به طوری گردوخاک از جلو بود که پناه بر خدا، از یکی دو پل کوچک گذشتیم، به پل بزرگ رسیدیم پلی بود بسیار بسیار عالی. دوازده چشمه، پل آبادی بود شبیه به پل اللهوردی خان، که در اصفهان است بود. رودخانه عظیمی از زیرش می رفت از مشرق شمالی به مابین شمال و مغرب می رود این آب حالا با این کم آبی، سی سنگ آب دارد.

این رودخانه همان آب رودخانه زهاب و قصرشیرین است. خانه های خانقین و باغاتش در طرفین این رودخانه است. خانوار خانقین خیلی است. هزار خانه می شود. کاروانسرای قدیمی ساز دارد. پل را می گویند: محمد علی میرزای مرحوم ساخته است. کاروانسرا را هم او تعمیر کرده است. خلاصه این تلگرافخانه هم از ایرانی و عثمانی هردو، اسباب مکالمه هست. درخت نخل خرما زیاد داشت. درخت نخل چیز عجیبی است. پوست درختش مثل میوه درخت کاج است. خط خط و برآمده، خیلی قشنگ است. اغلبی کوتاه بودند کمی بلند بود. توی باغات لیمو، پرتقال، مرکبات، خیار، درخت تبریزی، توت، حاصل می شد. خلاصه با هزار خستگی، و گردوخاک، مرارت، از باغات و ده خارج شدیم.

اردو در طرف شرق افتاده است. از قصبه به اردو، یک فرسنگ راه بود. بسیار بسیار خسته [و] کوبیده وارد اردو، و جلو خوان اردو آلاقایو، شدیم، الحق افواج ایران و شکوه اردوی خودمان، مردم ایران (۱)، رفع خستگی را کرد و عثمانلوهها، خجالت زده شدند. بعد وارد شدیم. قدری خیار و سنکنجین خوردیم. حال آمدیم. به غروب چیزی نمانده بود. در باغات خانقین، کنار رودخانه درّاج هست. شب را هم بعد از شام مردانه شد. از جانب سلطان چند مجموعه (۲) شام. [۳۲۷] آوردند. عوض مجموعه، رسمشان طبق چوبی است.

قاب بندی های خوب [و] محکم داشت. ظروف چینی فرنگی، قدری نقره خوراک های عجیب و غریب داشت. از همه [به] عکاس باشی دادم، خورد. آقا علی هم خورد. بعد بردند

ص: ۸۲

۱- مردم، در این جا مقصود همان اطرافیان شاه است.

۲- سینی های بزرگ را مجمعه یا مجموعه می گفتند.

اندرون، تقسیم کردند. بعد از شکر و حمد باری تعالی خوابیدیم. اهل خانقین مرکب از:

عرب، کرد، ترک، عجم، عثمانی و ... و ...

روز چهارشنبه بیست و دوم [شهر شعبان]

در خانقین اطراق شد. به علت خستگی دیروز پاشایان با تشریفات و ... به حضور آمدند، لباس رسمی پوشیدیم. اول مدحت پاشا آمد، نطقی کرد. با ناظم افندی و حمدی بیگ کارگزار خارجه بغداد و رئوف پاشا صحبت شد.

مدحت پاشا والی بغداد شخصی است کوتاه قد، سرخ و سفید، ریش توپی، مایل به بلندی، نصف بیشتر وسط ریش سیاه، طرفین ریش همه سفید [است]. عینک به چشم می گذارد.

قدری به (کونستان) (۱) نقاش فرانسوی شبیه است. حمدی بیگ مردی بود، کوتاه کثیف، زرد بدریش، در پاریس تربیت شد [و] به حکیم الممالک شباهتی داشت. پسر دوم پاشاست، رئوف پاشا قدی بلند و صورت میمونی، درشت، ریش کم، نشان زیادی داشت والی کریمه، شده است. آدم دانای زرنگی به نظر می آمد. این ها که رفتند کمال پاشا و علی بیگ تشریفاتی باشی با ناظم افندی آمدند. نطقی کرد پاشا و نامه را داد کمال پاشا، کمال افندی بوده است، سی و پنج سال پیش از این به سفارت تهران نزد شاه مرحوم (۲) رفته بوده است. مردی است پیر ریش سفید کمی دارد. فارسی خوب حرف می زند، علی بیگ تشریفاتی باشی، جینودلفک (۳) غریبی است. ریش توپی سیاهی دارد، جنم (۴) حاجی علی خان مرحوم را بعینها دارد بعد این ها هم مرخص شده، رفتند هوا بسیار گرم است. الی غروب به استمرار گذشت.

شب بعد از شام مردانه شد. آقا علی به اردوی رومی ها، رفته بود به لباس تبدیل، شناخته بودندش، تعریف می کرد سربازشان که می گفتند: چادر مبال (۵) می زند و ... چیزی نداشتند. غذای پخته دادندشان را خواسته بود ببیند عذر آورده بودند. سیاچی یک زنگوله بال، یک درّاج، یک قول قوروق، آورده بود بعد خوابیدیم... enis

ص: ۸۳

۱- Constant.

۲- منظور محمد شاه است.

۳- اصل: چنبو دل فک.

۴- جنم یعنی: صورت. هیأت-قیافه. ذات. سرشت. طبیعت. (فرهنگ معین)

۵- مبال: آبریر گاه. مستراح.

روز پنجشنبه بیست و سوم [شهر شعبان] امروز باید رفت به قزل رباط.

چهار فرسنگ می گفتند، اما شش فرسنگ راه است. [۳۲۸] صبح سوار شدیم حاجی وزیر کچین (۱)، بسیار بلندی گفت، وقتی که بیرون آمدم معلوم شد آقا برای ایستادن پاشایان رومی و ... این طور کچین گفته است. کالسکه کوچک قشنگی، زمستانی، از جانب سلطان آورده اند. کالسکه چی، بالای جعبه جلو کالسکه نشسته [بود] تازیانه بلندی در دست داشت. لباس قلاب دوز زرد، به طور رومی های قدیمی، و مثل چوخاچیکن قدیم است.

سوار اسب شدم. قدری راه با پاشایان، حسام السلطنه و ... صحبت شد بعد به کالسکه سلطان نشستیم. خیلی کوچک و تنگ بود. اما بسیار قشنگ است دو فرسنگی سوار کالسکه رانندیم، الی ناهارگاه. بعد از کالسکه درآمده سوار شدیم. دست راست رفتیم به آفتاب گردان ناهار آوردند، خوردیم. هنوز چندان احوالم خوب نیست. بخصوص سینه ام دیشب خیلی درد می کرد. امروز هم درد می کند. اذیت کرد پیشخدمت ها همه بودند. الی ناهارگاه زمین پست و بلند کمی دارد. اما اغلب صاف بود راه کالسکه هم خوب بود. دست راست بعضی دهات و آبادی بود و خیلی از دور، بعضی کوه های کوچک مثل تپه پیدا بود. دست چپ هیچ آباد نبود و خیلی مسافت راه منتهی میشد، به کوه و تپه زمین هم بوته کمی داشت. بعد از ناهار سوار کالسکه خودم شده رانندیم. هوا گرم است، ماهوری از جلو پیدا بود، که از توی آن باید عبور شود. رسیدیم به ماهور، خیلی دره، تپه شد از آنجا عبور کردیم. باز به صحرا افتادیم که کمی پست و بلند داشت خیلی رانندیم. باز به درّه [و] تپه دیگر رسیدیم. خیلی دره [و] تپه بود.

از آن جا که گذشتیم جلگه قزل رباط، پیدا شد. اردو هم طرف دست چپ ده افتاده بود. اما از اینجا هم خیلی دور بود، به اردو، قدری که رانندیم، دو میدان به قزل رباط مانده، نهر عظیم [و] گودی عمیقی یعنی دو طرف گال (۲) بزرگی، بلندی داشت، پیدا شد. عرض آن کم است. متنها دو زرع. اما خیلی عمیق است. که بجز راهی، یعنی پلی داشته باشد، اشکال عبور هیچ چیز ندارد. دیگر نمی دانم از بالا-تر پائین تر راهی، دارد یا نه. یک پل تازه خاکی برای عبور کالسکه سر نهر ساخته بودند. خلاصه از دم ده قزل رباط، گذشتیم. اینجا هم

ص: ۸۴

۱- به نظر می رسد از اصطلاحات قشون عثمانی باشد. شاید به معنی خبردار

۲- گال: گودی- گودال

نخل خرما دارد زیاد هم داشت. [۳۲۹]

آبادی این جا کمتر از خانقین است. به نظر دویست خانه می آید کاروانسرا داشت. اهالی اینجا هم از عرب کرد عثمانی و ... قاطی است، قدری از اهالی این جا مذهب خوارج دارند خلاصه رفتیم منزل. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. رفتیم حمام. بعد بیرون آمدم. قدری کسل بودم. (آئی) آهوپی فرستاده بود. امروز صحرای قزل رباط آهو [و] تیهو و ... داشت عصری آقا سید حسن و ... منزل آقا ابراهیم روضه می خواندند شب بعد از شام مردانه شد. از شهروان انار خوب آورده بودند. با لیموهای درشت، آقا سلیمان ناخوش شده است. دست راست، تا کوه قزل رباط، در دو طرف بیرون قراء و مزارع بسیار است. آنچه کنار جاده پیدا بود از این قرار است: علی آباد، آبادی مهدی بیگ، امامزاده محمد، آبادی خانه بیگ، که باغ ندارد. دهکده حاجی، قله این قریه باغات دارد. نهری مخصوص دارد. از کنار پل، (حاجی قره) موضوع میشود (۱) طرف چپ تنها مزرعه کهریز است که اردو، آن جا بود. در خانقین کوه ها سمت دست چپ، اول موسوم است به: باغچه بعد، نی کنه، دیگر پلکانه، دیگر دشته، کوه دست راست ابتدا بسیار دور است. به غیر از جبل مروارید، که میانه مغرب و شمال خانقین است قریب به قزل رباط، کوه نزدیک می شود. موسوم است و به مرجانیه که آب دیاله در دامنه اوست. در این دامنه دراج و جنگل نی دارد. شکار گراز بسیار دارد. نزدیک قزل رباط آثار ده خرابه ای است که ده (کوءور)، می گویند یعنی ده ارمنی آثار و خانه قدیم دارد. مذهب اهالی خانقین و قزل رباط و نواحی آن سنی، شیعه، ناصبی، نصیری (۲) چراغ کش، که زن هم را با خویش های، هم، چراغ را خاموش می کنند [و] می کنند.

روز جمعه بیست و چهارم [شهر شعبان]

باید [به] شهروان رفت امروز پنج فرسنگ راه بود صبح برخاسته، اول سوار اسب شدم. قدری راه با وزیر خارجه مشیر الدوله [و] حسام السلطنه [و] پاشایان صحبت کرده، بعد به کالسکه سلطان سوار شدیم، رانندیم. راه جلگه است. دست چپ و راست به مسافت زیادی به ماهورهای کوچک می رسد. بعد به کوه های

ص: ۸۵

۱- جدا میشود.

۲- اصل نسیری. نصیری: فرقه ای که به الوهیت حضرت علی علیه السلام معتقد هستند.

بزرگ، اما خیلی دور است. صحرا بوته دارد. راه کالسهک خوب بود. زنجیره ماهوری در جلو بود، که بعد از راندن دو فرسنگ و نیم از این صحرا به آن ماهور، می رسیدند. راندم.

امروز از تلگراف اسلامبول خبر به پاشاهای بغداد رسیده بود، که دولت روس [۳۳۰] نقض عهدنامه پاریس، بعد از جنگ سیواستاپول، را کرده است. پاشایان دماغی نداشتند.

خلاصه هوا بسیار گرم بود. مثل تابستان تهران نهار را فرستادیم زیر ماهورها انداختند.

رسیدیم. رفتیم، به آفتاب گردان همه پیشخدمتها بودند. تیمور میرزا، درنای زنده آورده بود.

دوباره پراند. چرخ انداخت [و] گرفت. بعضی، آفتابه لگن نقره و قاشق یشم مرصع مجموعه و ... که از جانب سلطان آورده بودند. اینجا چیده بودند. امین السلطان تحویل گرفته است.

دیشب هم یحیی خان اسباب زیادی آورد. زیر فنجان الماس [و] یاقوت بعضی پولک دوزی ها مجموعه پوش مروارید مفتول دوزی، قلیان مرصع، بطور کرنائی عثمانی ها از یک چیق (۱) مینا مرصع کار فرانسه، اعلا. بعضی چیزهای دیگر حتی فوته (۲) زری حمام مجموعه نقره و ...

خلاصه بعد نهار سوار شده دست راست ده (زاویه) بود. تازه از قزل رباط که در آمدیم پیدا شد. خلاصه از هر ده ماهورها این درّه ماهورها و این جبل را جبل حمزین می گویند سواه رفته ملک نیاز خان را مشیر الدوله آورد. مرخص شد رفت برای کار احمدونداها. بسیار گرم شد.

رفتیم به کالسهک نشستیم راندم. الی یک فرسنگ راه، همه هر ده هورده، ماهور [است].

راه در دره تنگ، طرفین راه سنگ های صاف هم داشت. تا از این دره ها رفتیم، بیرون خفه شدیم. بعد افتادیم به جلگه، شهروان از دور پیدا بود. بعد نزدیک شهروان به دو نهر رسیدیم نهر اولی، دو زرع عرض داشت بسیار عمیق [و] گود، طرفینش خاک ریز، اطرافش نی، به جز از راه پل، امکان عبور ندارد. از قدیم این نهر را از دیاله جدا کرده برای زراعت آورده اند.

اسم این نهر (بلدروز) است بعد به نهر دیگر که کوچکتر از این بود رسیدیم اسم آن هم مهروز بود. بعد راندم تا رسیدیم به ده شهربان، یک پل و یک نهر هم نزدیک ده بود. سواره رد شدم نخل دارد، خانوار کمی دارد. باید پانصد خانه باشد زوار محال قراسکوئی آذربایجان خیلی برمی گشتند، دیده شدند. دیروز هم در قزل رباط زوار قراداغی می رفتند، یعنی برگشته

ص: ۸۶

۱- اصل: چوپوق

۲- فوته: نوعی پارچه

بودند. حاجی علی خان چلبیانلو پیرمرد ریش سفید هم بود. آمد دم کالسکه. [۳۳۱] صحبت کرد. خلاصه از دم اردو و باغات و ده رد شده، رفتیم چادر. امروز قائم مقام یعقوبیه و اجزای آنجا و ... با سواره نظام یک دسته، و سواره حایطه استقبال آمده بودند. سواره حایطه مثل سواره نانکلی شهریار ایران است. قدری بدتر از نانکلی و هداوند و خلاصه وارد منزل شدیم.

انار، خیار سکنجین، خوردیم. میرزا علی خان احوالات جنگ نهروان، مرتضی علی علیه السلام را خواند شب بعد از شام مردانه شد. بنا شد آقا ابراهیم، امین السلطان امشب برود یعقوبیه، چادرها را کنار شط یعقوبیه بزنند. به کالسکه حسام السلطنه سوار شده رفت. خوابیدیم. bakerli.

روز بیست و پنجم [شهر شعبان]

امروز باید رفت یعقوبیه. هشت فرسنگ راه بود.

صبح از خواب برخاسته سوار شدیم. به اسب رخس خراسانی. پدر سوخته اسب بلند، دیوانگی هم می کرد با پاشاها [و] وزیر خارجه و ... صحبت کنان رفتیم. اسب رخس بی مزگی (۱) می کرد. سوار کالسکه کوچکی شده، رانیدیم. امروز صحرا وسیع است علف و بوته هم دارد. راه کالسکه خوب است پست و بلندی نبود. قدری راه که رانیدیم طرف دست راست پنبه زاری بود. کنار جاده دیدم تیمور میرزا، قوشچی ها و ... آن میان گردش می کنند. دراج هم برمی خیزد. اسب خواستم. اسب خراسان را آوردند. از تفنگ رم می کرد تا رفتند اسب و تفنگی بیاورند، خیلی دیر شد. یدک را جلو برده بودند. کج خلق شدم.

عثمانلوها هم بودند. دراج متصل از توی پنبه زارها می پرد. چند تفنگی انداختم نخورد. تا اسب آوردند بی مزه شد. مردم قوش زیاد انداخته. چیزی نردم. بعد رانیدیم. قبر مقداد از دور پیدا بود. دست چپ راه رانیدیم. رفتیم دم مقبره پیاده شدم سلامی شد. بعد سوار شدم قبر مقداد، خراب است. حکم شد مشیر الدوله درست بکند. بعد نهر بدی بود پیاده شده گذشتم.

نهر و پل دیگری هم بود، گذشته، سوار کالسکه شدم تیمور، بود قدری که رفته نهری بود، موسوم به نهر ابو صبری تیمور گفت: کنار این نهر دراج دارد. باز سوار شدم. علی بیگ و ...

بودند. دراج تک تک برمی خاست. از توی نی و بوته کنار نهر، چند تیر انداختم، نخورد. بعد

ص: ۸۷

یک دراج نر، پا شد روی هوا خوب زدم، افتاد. بعد رفتم آن طرف جاده (۱) [۳۳۲] که گردو خاک بود به ناهار افتادیم. امروز خوگ زیادی شکار کردند، به قدر سی عدد خوگ، مردم زدند. اما من در صحرا ندیدم. یک قبان بزرگی را غلام های حرم آوردند. خیلی بزرگ بود.

بعد از ناهار سوار شدیم به کالسکه قدری که رانندیم، میرشکار آمد که در این پنبه زار دراج زیاد است. پنبه زاری طرف دست راست بود. سوار شد. رفتیم پنبه زار، علف زار بود. دراج زیادی داشت. زیاد برخاست یک دراج نری هم زدم، نمی شد زد. برمی خاستند زمین که می نشستند، دیگر پا نمی شدند. گم می شد. خلاصه دست بعد باز آمدیم، به کالسکه نشسته رانندیم. نهر ابو صبری، همین طور از طرف دست چپ کنار جاده می رود الی کاروانسرای کوچک بدی. در حقیقت قلعه ای است موسوم به خان ابو صبری آن جا این نهر می رود به ده سنجیه (عقر) در دست چپ. زراعت می شود خلاصه طرف دست راست دهات و نخلستان زیادی بود. دست چپ آبادی زیادی بود. غاز، قل قویروق شکار صحرائی زیادی بود.

خلاصه هی رانندیم، هی رانندیم، منزل ابداء پیدا نبود. اثری نبود. قدری پرتقال خورده، هرچه کردیم به منزل نرسیدیم. همه مردم خسته شده، عقب مانده بودند. تا رسیدیم بالاخره، یک ساعت به غروب مانده اول نخلستان آبادی یعقوبیه. نزدیک آبادی سوار اسب شدم. اما از بس باغات نخل و لیمو و ... و ... دارد، خانه [ای] چیزی پیدا نبود. مردمش بیرون آمده تماشا می کردند. زن های خوبی داشت. رسیدیم به سواره و موزیکانچی عثمانی. جلو هم سر صبر (۲) معرکه بود. حرم و کالسکه ها می خواستند بروند بار، مردم، جمعیت غریبی بود. راه بند بود. ایستادیم موزیکان هم متصل می زند راه گدار خوبی داشت که به آب زده شود اما از توی ده و ... باید می رفتیم ایستادیم زیاد، تا کالسکه یکی یکی رد شدند. از عقب هم پاشایان، وزیر خارجه، حسام ... و ... رسیدند. ایستادیم زیاد بالاخره رفتم دروازه ماندی بود.

گذشته، باز سواره مردم زیاد ایستاده بودند. خیلی شلوغ (۳) بود صبر هم کهنه و مندرس و لق بود. گذشتیم. گردو خاک غریبی شد اردو را هم به قدر نیم فرسنگ بیشتر پائین تر برده،

ص: ۸۸

۱- اصل: جعه

۲- صبر: پل

۳- اصل: شلوق

زده اند. آفتاب غروب شد. هی رانیدیم هی رانیدیم. تا غروبی وقت اذان رسیدیم منزل.

چاردها را کنار رودخانه زده اند. جای گود پستی [است] آب هم ایستاده، می رود، بی صدا.

قدری چای خوردیم، خیار سکنجبین حال آمدیم. شب بعد از شام قورق شد. محمد علی خان و ... آمدند محمد علی خان امروز عقب کفتاری رفته بود با غلام علی خان، شب خوابیدیم.

هوای اینجا گرم است... dejemal امشب قبل از شام یک قازالاقی آمد توی چادر. گربه چیتی بزرگ جست از بالای چادر پنجه زد افتاد. ببری خان گرفت [و] خورد. [۳۳۳]

روز یکشنبه بیست و ششم [شهر شعبان]

به علت خستگی دیروز، امروز این جا اطراق شد. به تنبلی گذشت. الحمد الله تعالی احوال ما بسیار خوب است. صبح حمام سروتن شوری رفتیم. شب یوسف هرچه آتش بازی داشت آن طرف رودخانه آتش زد. از قزل رباط الی شهروان، پنج فرسنگ است و راه خوبی است. یعنی به خوبی می رود دو فرسنگ تا ابتدای جبل حمر بن و دو فرسنگ از ابتدای جبل، تا زمین بسیطه و یک فرسنگ از بسیطه الی شهروان.

در یمین و یسار این راه آبادی نیست. بجز سمت راست، قریه ای است موسوم به (زاویه) رودخانه دیاله از سمت راست به فاصله یک فرسنگ از جاده به آن طرف به سمت جنوب جاری است. و کوه حمرین را بریده می گذرد و چون از کوه بگذرد، به قریه [ای] رسیده، موسوم به منصوریه ده بزرگی است با باغات زیاد اطرافش جنگل است شکار گراز، دراج زیاد دارد. رود معروف خراسان نزدیک به این قریه، از دیاله خارج می شود و از اینجا اول بلوک خراسان است. در راه یک میدان به شهروان مانده نهر عظیمی است، معروف به (بلدروز) که به محال بلدروز می رود. بعد از آن به فاصله اندک، نهر دیگر است معروف به هارونیه، که به محال هارونیه می رود. بعد از این دو نهر اراضی (جاموس سوکن) که محل اردو بود، شهروان از آبادی های قدیم و در سوابق ایام حاکم نشین ایالت خراسان بوده است. ولی حالا خراب است، و زیاده بر یکصد و پنجاه خانوار ندارد. از آبادی قدیمش جز مسجد جامع چیزی نمانده است. خراسان نهر عظیمی است که در زمان قدیم از رودخانه جدا شده ابتدای طول آن از دامنه جبل حمرین است. و انتهای آن (ابو خمیس) است که زیارت گاهی است. از اولاد امام موسی کاظم (ع). زیاده از چهل قریه از این نهر مشروب می شود. که از آنجمله یعقوبیه است و همه این دهات موسوم به بلوک خراسان است. رودخانه دیاله این بلوک را از بلوک خالص جدا

کرده است، و بلوک خالص زیاده بر دویت قریه و مزرعه نخلستان است. و شہروان به یعقوبیہ ہشت فرسنگ است [۳۳۴].
دہاتی کہ در دو طرف چپ و راست است، از این قرار است: سمت راست کہ طرف غربی است، سن سل، حمّص، سود، پروانہ، ذباب اواشق در حوالی این قریہ رودخانہ دیالہ و خراسان بہ یکدیگر نزدیک شدہ در فاصلہ آن دو نخلستان و باغات است. کہ بسیار باصفاست. کرآزہیرات، ابو سعیدہ، مخیصہ، نہر چلبی ابو کرمہ مزار، ابو مشاعل کہ می گویند چراغچی حضرت پیغمبر (ص) بودہ است زہرہ، دورہ، سالہ، نہر شیخ، از مغرب بہ مشرق می رود خرن آباد حوید منصوریہ حویدز این قریہ در میانہ حویدز و یعقوبیہ، واقع است. کہ از بناہای منصور دوانقی بودہ، اکنون خراب است. مقابل یعقوبیہ در ہمین سمت دو قریہ نزدیک است، کہ باغات زیاد دارد. این قراء دست راست، اغلب صد خانوار، صد و پنجاہ خانوار رعیت دارند اکثر این دہات وقف امام اعظم ابو حنیفہ و شیخ عبد القادر است و در تصرف آقا سید علی نقیب است. این باغات خرما- لیمو- نارنج- پرتقال- انار بعضی جاہا ہم شلیل زردآلو، بعضی قراء توتستان برای ابریشم دارد. قراء سمت دست چپ: ناحیہ بلدروز، ہارونیہ، ماہردو، شہروان (وجہیہ)، عمرانہ، برقانیہ، سنجیہ، عقر. عشایری کہ در نواحی شہروان و یعقوبیہ ہستند تمام عرب ہستند.

مذہبشان مختلف است. شیعیہ، سنی، نصیری (۱) و ... بنی تمیم، دہنیہ، کرخی، جعرانی، دہلکیہ، جبور (البوحمیہ)، البوفرچ، بنی زید، زہیری، البوصایس، مالیات بلوک یعقوبیہ و خراسان چہل ہزار تومان و دہ ہزار خروار جنس [است]. [۳۳۵]

روز دوشنبہ بیست و ہفتم [شہر شعبان]

امروز باید بہ مشیریہ رفت، واورتہ خان، یا خان بنی سعد سہ فرسنگ و نیم راہ است. صبح سوار شدہ بہ اسب. گردو خاک زیادی بود.

راندم طرف راست جادہ (۲) صحرا و زمین بسیار ہموار و مسطح است. شبیہ بہ کویر (۳) حوض سلطان، راہ کالسکہ بسیار خوب است. اما خیلی سوارہ راندم. والی بغداد، دیشب رفتہ است بغداد. کمال پاشا، وزیر خارجہ، مشیر الدولہ، حسام السلطنہ صحبت کنان رفتیم.

ص: ۹۰

۱- اصل: نسیری

۲- اصل: جعدہ

۳- اصل: کبیر

ناظم افندی هم بود. خلاصه خرگوش زیادی داشت صحرا. بعد از راندن زیاد سوار کالسکه شدیم. از نهر خشکی، پلی هم داشت گذشتیم. می گفتند خرابه نهروان قدیم است، که حضرت [علی] با خوارج جنگ فرموده است. خلاصه خیلی راندم به ناهار افتادیم. بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده، راندم پنج ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم. اورته خان دست چپ جاده است. باغ و نهر مشیریه دست راست. اردو، وسط افتاده است. قدری دراز کشیدم. عصری [تیمور] میرزا آمد درنا، غاز، هوبره درّاج، گرفته بود، آورد. پسر عباس میرزا را یحیی خان آورد پسر یازده دوازده ساله ای است. بسیار خوشگل پسری است.

سمت راست امروز بلوک خالص است. بعضی از قراء آن که به راه نزدیک بود از این قرار است: چرو (هاشمیه) (حب حب) جزانی (نهر خدریه)، مرادیه، سمت چپ (سفته) (بهروز)، ابو فمین عشایری که اینجا هستند بنی تمیم کرخه زید، الفره (مجمع) البو عامر، بنی زید شب خوابیدیم. ۶۳۳ [Hamedani]

روز سه شنبه بیست و هشتم [شهر شعبان]

باید رفت به بغداد، پنج فرسنگ راه بود. صبح زود از خواب برخاسته رخت پوشیده سوار شدیم. زیاد سرد بود. سوار کالسکه شدیم راندم. راه مثل دیروز کویر (۱) است و مسطح، برای کالسکه بسیار خوب است.

راندم، همه مردم لباس رسمی پوشیده اند. با کمال تنقیح از معیر و پیشخدمت و صاحب منصبان و ... و ... راندم. دو فرسنگ و نیم که راه رفتیم به ناهار افتادیم. کنار نهر مشیریه، نهر بزرگی است آب زیادی داشت.

دو نفر قوشچی عرب، دو قوش چرخ آهوگیر، تربیت کرده اند که آهو گرفته آورده بودند. یکی نریکی ماده، بسیار بسیار آهوهای کوچکی بودند. آهوی ماده به قدر خرگوش بود. تیمور میرزا این ها را می شناخت. بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده راندم.

سرنهارگاه آیت (۱) الماس سرداری الماس، شمشیر و ... استعمال شد. راندم صحرا همه جا صاف همه بر است کویر. پاشای بغداد مشیر الدوله که در بغداد بودند، آمدند قدری صحبت شد. باز پیش رفتند. اقبال الدوله آمد صحبت شد. اقبال بسیار سفیه است. شهریار جاده ها متن ۹۰ روز سه شنبه بیست و هشتم [شهر شعبان]

ص: ۹۱

۱- آیت: ظاهرا حمایل یا نشان بوده است.

می گفت: به مردم استقبالچی بغداد که سلام می کنند جواب سلام بدهیم و فردا به زیارت امام اعظم ابو حنیفه و شیخ عبد القادر بروید، کاظمین علیه السلام نرفته، یعنی به این صراحت نمی گفت اما از ارشادی که می کرد این معنی مفهوم می شد. خلاصه راندم تا نزدیک استقبالچی های بغداد رسیدیم. مناره های کاظمین علیه السلام دو فرسنگ به بغداد مانده از میان نخلستان های آن طرف، این طرف شط پیداست. بسیار محظوظ شدم و شکر خداوند عالم را کردم. از دیدن گنبد مطهر و مناره های کاظمین علیه السلام [۳۳۷] خلاصه قدری نزدیک شدیم سوار اسب شدم اهالی بغداد زیاد از حد، از دو طرف راه استقبال آمده بودند.

بسیار مردم بی بضاعت، پریشانی به نظر آمدند. ساکت و آرام بودند. عسکر عثمانی جلو مستقبلین، سربازشان تک، تک ایستاده بودند. بعد سواره و افواج عثمانی، در طرفین راه ایستاده اند، اهالی بغداد و ... عقب سر آنها بودند. امروز افواجشان و سواره بهتر از اول سرحد بودند. موزیکانچی زیاد هم داشتند. اما به همه جهت (۱) اگر چهار هزار نفر می شدند، خیلی بود. چادری عجیب و غریب و ترکیبی بسیار غریب داشت، در کنار راه زده بودند.

پاشای بغداد، و کل وجوه عسکریه و قلمیه (۲) و قاضی و مفتی و شیوخ و اعراب و ... دم چادر ایستاده بودند. ما هم که رسیدیم پیاده شده رفتیم در چادر، قدری نشستیم، امراء، اعیان [و] شاهزادگان خودمان همه ایستاده بودند. قهوه خوردیم، تا عثمانی ها بقول خودشان آلائی جلوراء، درست کردند همه پاشایان و ... جلو افتادند، بعد ما سوار شدیم. راندم تا رسیدیم به طاق نصرت، که فرنگیان، آرک دوتریونف، می گویند که تازه ساخته بودند. بسیار قشنگ بود. ارمنی ها، کشیش هاشان در وسط ایستاده، بقدر سی نفر بچه ارمنی خوشگل، طرف دست راست، سی نفر طرف دست چپ، با لباس های فرنگی، طور بسیار خوشگل، منقح و تمیز دلربا، با حمایل های آبی، بسیار، بسیار، قشنگ. سرهای باز خوشگل، به آهنگ خوش ایرانی می خواندند و تعظیم خوبی می کردند. به طوری قشنگ و خوب بود که آدمی نمی توانست از پهلوی آنها بگذرد برود. بعد بچه های یهودی ها و ارمنی، باز زیاد بودند. و همان طور می خواندند، ایرانی بسیار، خوب می خواندند و بچه های یتیم مسلمان،

ص: ۹۲

۱- اصل جبهه

۲- منظور اعضا دیوان و ادارات و مستوفیان است.

که همه رخت سفید پوشیده بودند، به طور خوشگل که پاشای بغداد تازه تعلیم آنها را قرار داده است. به طور خوبی دعا می کردند و داد می زدند. آن ها هم خیلی خوب بودند بسیار خوشایند بودند. فرنگی، ارمنی، مسلمان، یهودی و ... و ... از هر جور بودند [۳۳۸] به طاق نصرت که رسیدیم پاشایان و ... همه پیاده شده، در جلو می روند. طرف دست چپ یک بنای عالی بود گفتند سابقا کرانتین (۱) بوده است. دیوار سردر آجری محکمی داشت بالای آن زن زیادی بودند. بجز این ها دیگر زن ندیدیم. خلاصه از طاق نصرت که گذشتیم فوج قزوین و ... سوادکوهی با کمال شکوه ایستاده بودند، بسیار با لباس خوب. بعد وارد باغ منزل شدیم. سواره رفتیم. همه بودند. درخت خرما [و] نارنج و ... بسیار داشت. این باغ را قدیم نجیب پاشا ساخته است. حالا دوباره عمارت ساخته و تعمیر کرده اند. خیابان ها ریگ ریخته، درختهای نارنج بسیار موزون (۲) و خوب، کلاه فرنگی چوبی در وسط ساخته بودند. بعد رسیدیم به عمارت جدید که قصر ناصری می گویند. که در آخر باغ نزدیک شط ساخته اند. بسیار عمارت عالی [و] خوش ترکیب قشنگ. بالایش بام و مهتابی بسیار بسیار با روح و قشنگ که، کل شهر بغداد و صبر و شط و کشتی ها و، اردو، و صحرا و باغ راه کاظمین و ... و ... همه از این پشت بام مهتابی پیداست. بغداد کهنه [و] نو و ... خلاصه وارد عمارت شده پیاده شدم. پله ها را از ماهوت و پارچه مفروش کرده اند. در اتاق ها کاغذ فرنگی چسبانده، و بسیار خوب مفروش کرده، صندلی و نیم تخت های خوب مزین گذاشته اند.

آئینه های بزرگ، چهل چراغ و ... گذاشته و آویزان کرده اند رفتیم به اتاق پستو. خیارهای سبز بغداد بود. با میوه ها و ... پیشخدمت ها تیمور و ... بودند سه ساعت به غروب مانده وارد شدیم. عرق داشتیم. مدحت پاشا کل اعیان [و] وجوه عسکریه [و] قلمیه و ... بغداد را معرفی کرد. نیم ساعت بلکه یک ساعت هم به این گذشت. مظهر پاشا که سابقا والی سلیمانیه بوده و حال حاکم کربلا است بسیار بسیار شبیه به آئی برادر میرشکار بود. زیاد زیاد شبیه بود [۳۳۹] قاضی القضاة بغداد، و متولی قبر شیخ عبد القادر هم هردو کور بودند، از یک چشم. خلاصه اشخاصی که پاشا معرفی کرد از این قرار است:

ص: ۹۳

۱- . کرانتین - قرنطینه

۲- . اصل: موزون

امراء و ضابطان عسکریه، فریق نافذ پاشا، میرلوا، حمدی پاشا، میرلوا صالح پاشا، میرالای (۱) حاجی مصطفی پاشا، میرالای حاجی فیض الله بیگ، میرالای حسن بیگ، قائم مقام ارکان حریه حسن بیگ، قائم مقام حسین بیگ، ایضا محمد بیگ، ایضا احمد بیگ، حاجی عمران سرهنگ، بهاء الدین افندی سرهنگ، عمر افندی سرهنگ، مفتش میرلوا حسین پاشا این از اسلامبول آمده است برای حساب عمل قشون این جا.

میرلوا عبد الله پاشا، میرلوی مقاعد پاشا، ایضا صالح بیگ میرالای است، ایضا عبد الرحمن بیگ، مستوفی نظام حافظ افندی یاور سرعسکری قائم مقام فیضی بیگ حاجی مصطفی بیگ قائم مقام، ایضا مصطفی بیگ، حسین بیگ مین باشی اطباء فانوافندی، شاکر افندی، حسن افندی. اهل قلم و ... متفرقه بغداد، شاکر بیگ یعنی بیگلربیگی، دفتر دار عیدی بیگ، مفتش محمد زهابی افندی، اصلش زهابی رعیت ایران است. منشی باشی صائب افندی، مدیر اوقاف درویش افندی، شیخ سابق ... شیخ منصور معاون قشون بغداد، احمد بیگ رئیس اداره بلدیه بغداد، ابراهیم افندی نایب بغداد، مظهر افندی رئیس مجلس جنایت نظامی، ابراهیم افندی، اعضای اداره نظامی، محمود افندی معاون والی بغداد، رائف افندی. حاکم کربلا مظهر پاشا که به آئی برادر میرشکار بسیار شبیه است. مفتش حکام زین العابدین افندی، نقیب علی افندی مدیر امور خارجه، حمدی بیگ شیخ قبیله شمّر (اطاعتی ندارد به پاشا) فرهان، تلگرافچی، دیم تراکی افندی مدیر قرانتین (۲) مصطفی افندی اعضای مجلس اداره ولایات، سعید افندی متولی امام اعظم، مصطفی افندی رئیس تلگراف بغداد، احمد افندی. تیرهای تلگراف از پای طاق الی یک فرسنگی بغداد از آهن است. بعد چوب و تیر است، الی بغداد. و، الی اسلامبول، اما الی کربلا باز تیرش آهن است. در نزدیکی بغداد یک فرسنگ دو فرسنگ مانده، طریق راه صحرا کویر (۳) است و زمین قاچ قاچ است به طوری که محال است، بتواند اسب دواند. خیلی به احتیاط باید راند. مگر از جاده (۴)

ص: ۹۴

۱- . درجه های نظامی در ارتش عثمانی

۲- . کرانتین - قرنطینه

۳- . اصل: کبیر

۴- . اصل: جعده

بروند خوب است [۳۴۰] عصری قورق شد. زن ها آمدند. چرتی ها دو روز بود [که] پیش از ما به کاظمین آمده بودند. برای آمدن جلال شاه، پسر آقا خان محلاتی، عصری آمده بودند، دیدم. خلاصه قرق شد بیری خان [و] گریه ها آمدند. من مهتابی پشت بام بودم. بسیار، بسیار، بسیار، مصفا بود. شط، کشتی ها، بغداد، صبر، باغات، اردو، همه پیدا بود. آدم از تماشا سیر نمی شد. همه زن ها آمدند بالا. موزیک می زدند. شب را چراغان کردند، شهر را. آمدم پائین شام بخورم، در بین شام آتش بازی ها را در کردند. به یحیی خان، گفته بودم: تا من نگویم شیپور نزنند در نکنند. این پسر سه سفیه گویا غفلت کرده است. اخبار نکرده بود. یکبار هرچه آتش بازی بود. در بین شام [که] می خوردم در کردند. من هیچ تماشا نکردم. بسیار جر آمدم. خلاصه امروز صبح هنوز سوار نشده در مزکه، در چادر ما دبیر الملک، شیخ محمد برادر شیخ عبد الحسن، رحیم را حضور آورد. بیرون هم دم سراپرده شیخ الشریعه پسر آصف الدوله و بعضی کلید دارها و ... بودند، دیده شدند، امروز عصری هم رفتند زیارت کاظمین. یعنی پیشخدمت ها و ... ساری اصلان، سیاچی، میرزا حسن خان، محمد علی خان امروز اسباب جواهر برداشته جلو ما بودند. اسب عربی سیاچی آنقدر بازی کرد، که آخر سیاچی رفت اسب را عوض کرد. در وقتی [که] وجوه اعیان بلدی را به ما معرفی می کرد، مفتی بغداد که مشهور به زهابی است فارسی می داند. این فرد شعر را خواست بدیهتا بخواند، فرد اول را، درست خواند در فرد ثانی گیر کرد. بسیار خنده داشت. ریشش هم کم و سفید بود و فرد شعر این است:

هزاران شکر کز فضل و عطای ایزد مَنان شد از تشریف شه بغداد، رشک جمله بلدان در روی طاق نصرت، این یک فرد شعر را نوشته بودند: قدومت شهریار آباد مسعود [۳۴۱] روی قصر عمارت هم نوشته اند قصر ناصری. مسجد براسا که معروف است حضرت امیر المؤمنین آن جا نماز کرده اند، از در طرف بغداد کهنه کنار شط قدری پائین تر از عمارت ما است. مثل ایوانی می ماند. جسر، تازه خوبی تازه ساخته اند. در وسط شهر سه کشتی بخار نه بزرگ، نه کوچک اما مایل به بزرگی در شط روبروی عمارت لنگر انداخته اند.

کشتی بخار کوچکی هم راه می رفت. قفه زیادی دارند که عبور [و] مرور می شود. عوض نو، قفه مثل لگن گرد از تخته، تویش گود است. دو پاروزن نشسته، پارو می زدند. یکی هم

می نشیند. آتش بازی زیاد حاضر کرده بودند شهر را هم چراغان کرده بودند. بسیار تماشا داشت کشتی ها و ... چراغان بود. اما گفته بودم که هر وقت شیپور زدند، آتش بازی بکنند.

در بین اول شام خوردن، یکبار بی خود آتش بازی کردند. هیچ تماشا نکردم. بسیار جر آمدم.

خیلی هم طول کشید، آتش بازی. زن ها هم بالای بام تماشا می کردند. من نرفتم. بعد خوابیدم اطاق های اینجا قدری بوی گچ می دهد. سردرد می آورد... enis

نوشتم بنائی قدیم در مقابل قصر ناصری است که می گویند مسجد براسا اما این مسجد براسا نیست. بنائی است از عمارات خلفای عباسی، می گویند چندی هم مجلس امام موسی کاظم بوده است.

چهارشنبه بیست و نهم [شهر شعبان] امروز صبح از خواب برخاستم نهار را منزل خوردم. بعد لباس رسمی [پوشیده] نشان حمایل ... آپیت الماس و شمشیر و ... زده، شش ساعت به غروب مانده، سوار قایق کوچکی از آنجا به کشتی بخار کوچک بدی، سوار شدیم. مشیر الدوله، والی پاشا، پیش ما بودند. وزیر خارجه حسام السلطنه و ... در قایق دیگر، قدری رفتیم. از زیر آثار قدیم که گفتند، از قصور خلفای عباسی، و چندی هم مجلس امام موسی کاظم علیه السلام بوده است، کنار شط بود، از محاذی او گذشته، رفتیم به خشکی سوار کالسکه شدم. معیر و ... همه بودند.

دیشب از دزدان اعراب و ... از اسباب کالسکه خانه برده اند. از چادرهای صارم الدوله که در کاظمین است، دزدی کرده اند. او دزدها را گرفته بود. چادر قوشچی باشی را برده اند.

او هم دزد را گرفته بود. خلاصه راه کالسکه را هم خوب ساخته اند. قدری رفتیم دست چپ مسجد براسا بود محوطه دیواری و مسجد کوچکی (۱) دو نخل خرما چرکین گردآلود [۳۴۲].

جلو سر در مسجد، قبر معروف کرخی هم آن طرف مسجد براسا است که بغداد کهنه را هم کرخه می گویند گویا به این مناسبت [است] قدری رفتیم. از دم باغ حاجی میرزا هادی، می رفتیم که باغ طولانی است. درخت خرما زیادی دارد. اطراف هم خرما نخل زیاد بود. راه گردو خاک غریبی بود. از بغداد یعنی از منزل ما الی کاظمین یک فرسنگ راه است خلاصه نزدیک شدیم به قصبه کاظمین، اردوی معیر هم در صحرا نزدیک به کاظمین افتاده بود.

ص: ۹۶

اقبال الدوله در صحرا نزدیک کاظمین عمارتی ساخته است، شبیه به کاغذگر خانه قدیم تهران است. سوار اسب شدم از دور از صحرا آثار قدیمی پیدا بود. دست چپ، تیمور میرزا گفت: قصر خورنق معروف همین است. خلاصه اهالی کاظمین که همه شیعه مذهب هستند، بیرون آمده بودند. بسیار شعف داشتند زن هاشان هلله عربی می کشیدند. تا وارد کوچه کثیفی شدیم. طرفین خانه بود تا رسیدیم در صحن حضرت پیاده شده رفتیم خدام زیادی، بودند.

شیخ طالب کلیددار با شیخ عیسی برادرش و ... بودند. همه نوکرها با لباس رسمی و ...

بودند. وارد حرم شدیم. مثل بهشت بود. شکر خداوند تعالی کردم، که به این نعمت عظمی فیض یاب شدم. دو طرف گنبد مطهر را که به خرج من شیخ عبد الحسن تهرانی مرحوم، ایوان و ستون و سقف ساخته و کاشی کاری های خوبی کرده است. دیدم الحق بسیار خوب ساخته است. از خشت های طلای گنبد مطهر عسکرین علیهما (۱) السلام هم خیلی زیاد آمده است، مشغول طلا کردن ایوان های کاظمین هستند. انشا الله.

فرش های حضرت خوب نبود. گفتم اندازه بگیرند انشا الله تعالی. از قالی فراهان و ...

بافته بیاورند بپردازند. انشا الله تعالی بعضی تعمیرات از دیوارهای دور صحن و غیره داشت.

حکم شد به شیخ محمد که همه را برآورد کرده بعرض برساند. انشا الله تعالی ساخته و تعمیر شود. خلاصه رفتیم توی ضریح (۲) دو گنبد طلا به یک اندازه کوچک دارد طلای گنبد، از آقا محمد خان مرحوم است. بنای گنبد از شاه اسمعیل صفوی است. آینه کاری میان از میرزا شفیع صدر اعظم است. امامین کاظمین علیهم السلام هر دو در یک ضریح هستند.

ضریح بزرگی است. گویا فولاد است. اما، میان آن ضریحی نقره دارد. توی گنبد آینه کاری است. ازاره (۳) کاشی معرق است. بسیار خوب مثل مینا و جواهر [است]، نماز زیارت، نماز ظهر و عصر را بالای سر کردیم. [۳۴۳] آقا علی از پیش آمده قرق کرده بود. معیر، علی رضا خان، نوکرها همه بودند. نماز خوبی خوانده شد. بعد رخت سرداری پوشیده، حاجی رحیم خان هم بود برگشته سوار شدیم. راندم برای مقبره ابو حنیفه که امام اعظم

ص: ۹۷

۱- اصل: علیه

۲- اصل: زره

۳- اصل: هزاره

می گویند. مشیر الدوله و ... بودند رانندیم بعد سوار کالسکه شده، الی لب شط رفتیم.

میرزا احمد خان، ابراهیم خان، سیاچی، امین السلطان، وزیر خارجه، حسام السلطنه، مشیر الدوله، حاجی عمو، و ... بودند. من سواره آنها پیاده آمدند. کوجه ها را خلوت و تمیز کرده بودند. این جا دهی است که در اطراف امام اعظم قدری آبادی کرده اند. اهالی این جا همه سنی متعصب هستند. تا رسیدیم به نزدیک قلعه امام اعظم. قلعه کوچکی چهار برجی سختی با آجر ساخته اند. خیلی محکم است از درش داخل شدیم. بالا خانه مزینی، در سردر ساخته بودند، که یعنی من بروم آنجا بنشینم. خدام زیادی همه با ترکیب های نحس نجس صف کشیده بودند. مصطفی افندی که امام مسجد این جا و متولی قبر است، با شنل (۱) ماهوتی یقه (۲) گلابتون، بخوری در دست، جلو بود. مرد سیاه چهره [ای] شبیه به هندی ها با ریش سیاه توپی، کمی کوتاه و لاغر، چشمهای درشت شهلای سیاه، عمامه (۳) کوچک، معلوم بود خیلی متعصب و پدر سوخته است. یک نفر دیگر هم قبای گلابتون پوشیده او هم گویا متولی و خادم بود. اول داخل مسجدی، شدیم. به طور مساجد سنی ها، طاق زده طولانی، بنای خوبی بود. منبری داشت بطور اهل سنت. قالی های کوچک کوچک کردستانی زیادی انداخته بودند. از آن جا داخل توی گنبد ابو حنیفه می شود. بنای عالی است. بنا از سلطان مراد است ضریح نقره دارد، که سلطان مراد ساخته است. قنديل نقره خوبی هم، سلطان عبد العزیز خان فرستاده است بالای سرش بود، یک جفت شمعدان نقره بزرگی هم که بسیار خوب زرگری کرده اند، سلطان مجید مرحوم فرستاده است. در گوشه [ای] بود شمع هم داشت قنديل و اسباب زیاد بود. قدری ایستادم. نمی دانستم چه بگویم. خود پاشا و متولی ها هم خجالت می کشیدند. که برای چه این جا آمده ایم خلاصه بیرون آمده رفتیم باز سوار کشتی بخار شده رانندیم. اما کشتی بوی بدی می داد. حرکتش هم بسیار بطئی (۴) بود. مشیر الدوله، پاشا پیش من بودند. تیمور، پیشخدمت ها در همین کشتی بودند. با پاشا خیلی صحبت شد از همه

ص: ۹۸

۱- اصل: شینل

۲- اصل یخه

۳- اصل: امامه

۴- اصل: بطیع

طرف. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. از همه بدتر این است که، حالا باید سوار شده برویم به اردوی عثمانی ها [۳۴۴] برای تماشای مشق و از همه بدتر این است، که حالا- حرم باید برود کاظمین. امین السلطان را گذاشتم که حرم را هر طور است، با نظم ببرند.

خودم قدری نارنگی خورده، سوار اسب شده. معیر، تیمور، یحیی خان، و ... بودند جلال شاه پسر آقا خان محلاتی که از هند آمده است، عریضه [ای] آورده بود. یحیی خان آورد عریضه اش را گرفتم. (چرتی ها) هم همراهش بودند. جلال شاه پسره فربه‌ی بود. ترکیب حرکات و آوازش به میرزا کاظم شمس برادر چرتی بزرگ شبیه بود. اما این قدری چاق تر و بلندتر بود. خلاصه سوار کالسکه شده راندم، برای اردو، اردو هم خیلی دور بود. تا رسیدیم به اول صف قشون عثمانی ها که طرف دست چپ ایستاده بودند. با همه پاشایان و ...

والی پاشا، وزیر خارجه، حسام السلطنه، شهاب الملک [و] سایر صاحب منصبان ما، قتیقر مهندس، نایب روس، اقبال الدوله. ایرانی، عثمانی از همه جور اشخاص بودند.

در اول صف نظام سوار اسب شدم. صف نظامشان خیلی ممتد بود. هر فوجی را به قدر دویست و پنجاه نفر قرار داده اند. موزیکان در بعضی افواج [و] شیپورچی در بعضی افواج داشتند. اسلحه خوب [و] لباسشان هم خوب بود روی هم رفته خوب بودند. چند عراده توپ و چند قاطری هم داشتند، چادری که برای ما زده بودند، خیلی دورتر از انتهای صف نظامیان بود. خیلی راه رفتیم تا به چادر رسیده پیاده شده نشستیم. چای خوردیم اما حالا یک ساعت به غروب مانده بود. تا قشون که خیلی دور بود، آمدند. مشق جزئی کرده سربازشان مشق مجزائی کردند. چند تیر شلیک آتش قطار و ... کردند. غروب شد باروتشان (۱) بسیار بد بود.

دود گند غریبی می کرد. و صدا هم نداشت. بسیار بد باروتی داشتند. بعد به طور دفیله (۲) آمدند. از جلو گذاشتند. نافذ پاشا، میرلوا، در آخر همه آمد. تعظیم کرده، اتمام مشق را به عرض رساند. بعد از اتمام [مشق] به پاشای بغداد و کمال پاشا و مشیر پاشا و سایرین حمایل و نشان داده شد. مشیر الدوله آورده گردنشان انداخت. بعد شب شد. سوار کالسکه عثمانی شده، آمدیم یک ساعت و نیم از شب رفته وارد منزل شدیم. حرم هم هنوز از زیارت

ص: ۹۹

۱- اصل: باروط

۲- دفیله: رژه

نیامده بودند. خیلی گرسنه بودم. بعد انیس الدوله و ... آمدند. دسته دسته بعد از شام رفتیم پشت بام. [۳۴۵]

آتش بازی خوبی کردند. اگرچه در بین شام [که] هنوز نخورده بودم، باز، خودسر، آتش بازی کردند و ضایع. فی الجمله کرده بودند. باز خوب بود. الحمد لله خوش گذشت.

بعد خوابیدیم. Nauch afrin.

روز پنجشنبه سلخ شعبان،

امروز خیال رفتن حضرت سلمان و تماشای کاخ کسری را با کشتی بخار از روی آب دجله داشتیم. صبح از خواب برخاسته، دیر سوار شدیم. رفتیم به کشتی بخار بزرگ که مال عثمانی هاست. کشتی کثیفی است. جمعیت زیاد بود. هاشم، امین الملک، آقا علی، سیاچی، آقا وجیه، عکاس باشی، علی رضا خان، محمد علی خان، یحیی خان، ساری اصلان، میرشکار، میرزا علی خان، محمد علی خان، میرزا حسین خان، محمد تقی خان گشاد، وزیر خارجه، دبیر، حسام السلطنه، دبیر الملک، عباس میرزا، کشیکچی باشی، آقا سلیمان، مدحت پاشا، کمال پاشا، میر محمد تقی خان گشاد (۱)، عرفانچی، امین السلطان، دهباشی، سقاباشی، آقا دائی، محقق، عبد القادر خان، مظفر الدوله، پاشا خان، حسن خان، قره پاپاق، مجد الدوله، قهوه چی باشی، حسن قهوه چی، خلاصه خیلی بودند. کلب حسین، ملیجک، میرزا عبد الله، راندم طرفین بغداد بسیار بناهای خوب پیدا بود. از صبر گذشتیم. صبر را باز کرده بودند. طرف دست چپ که بغداد نو باشد. سربازخانه خوبی تازه پاشا ساخته است. پیدا بود. سرایه پاشا هم نزدیک به سربازخانه بود اما چندان خوب نبود.

مکتب دار الصنایع که تازه ساخته بودند، پیدا بود. عمارت (اداره کشتی های بحریه) (مدرسه مستنصریه) خانه حاجی میرزا هادی جواهری رفتیم. مدرسه مستنصریه که از بناهای (۲) المستنصر خلیفه است، دیوارش با کتیبه هائی که از آجر درآورده بودند بدخط، خوب پیدا بود. ظاهرا بی عیب به نظر آمد. از درونش خبری نشد. مجلس حضرت امام موسی کاظم را هم جائی در این جاها تیمور میرزا نشان داد. کنار شط قونسول خانه انگلیس ها، عمارت

ص: ۱۰۰

۱- اسم مجددا تکرار شده است.

۲- اصل: آثارها

بسیار خوبی بود. باغ و باغچه داشت. زن های فرنگی ... ایستاده بودند پیدا بودند. بعد خانه اقبال الدوله، که از همه جا بهتر بود دیده شد. خانه میکائیل ترجمان انگلیس، خانه قشنگی بود. بعضی از یهودی ها خانه خوب داشتند. بعد کم کم خانه ها بد و پست [شد] بعد به نخلستان و باغات می رسد. [۳۴۶] طرف دست راست که بغداد کهنه و کرخ هم میگویند، بیمارخانه تازه [ای] پاشا شروع کرده و ساخته است. کشتی ساز خانه دارند. خانه عباس میرزا بود خانه قشنگ محقری بود. بعد خانه های دیگر. و بناهای دیگر بود. در آخر او هم به خانه های محقر و بد به نخلستان باغات می رسد. قدری که رانندیم باغات و نخلستان ها هم تمام می شود. طرفین شط، همه جا چاه کنده و با اسب و دلو، آب می کشند. هرچه باغ و زراعت و ... طرفین شط، هست همه را با دلو چاه آب می دهند همه جا اعراب و بچه عرب ها وقفه بودند. بچه های عرب لخت دم شط بازی می کردند. همه جا صدای دلو که آب می کشیدند، متصل می آید. جرجر صدای غمناکی دارد. در شط بعضی جزیره ها پیدا می شود، که روی او را سبزیکاری و زراعت کرده اند. مرغ آبی، پرلا، غاز، مرغ سقا، حقار، در کنار شط شغال زیاد دیده می شد چند تیر گلوله و ... انداختم نخورد. دو مرغ ماهی خور که در انزلی هم زیاد بود، در هوا زدم. کشتی چون آب کم است خیلی با احتیاط می رفت. گاهی هم به گل می نشست دیر حرکت می کرد. هی رانندیم، موزیکان هم می زدند. خلاصه خیلی رانندیم. تا رسیدیم به جایی که رودخانه دیاله، داخل شط می شد. از طرف چپ از آنجا هم خیلی رانندیم و به محاذی سلمان نمی رسیدیم. به غروب هم سه ساعت مانده بود. مشیر الدوله را خواستم، با پاشا حرف بزند که امروز برگردیم، روز دیگر به سلمان می رویم. پاشا گفته بود تا اینجا آمده ایم نزدیک است. باز، رانندیم قدری رفتیم طرف دست چپ شط طاق کسری، پیدا شد.

حضرت سلمان هم پیدا شد. طرف دست راست بعضی آثار (۱) بود. گفتند شوره خانه و باروت (۲) خانه عثمانی هاست. سواره ها و ابراهیم خان نایب با اسب من، که دیشب آمده بودند، کناره پیدا شدند. قهرمان خان تفنگدار با تفنگداران دیگر که، آنها هم شب آمده بودند، با بعضی غلام ها. کشتی ایستاد اول من، مشیر الدوله، پاشا به قایق نشسته رفتیم. من سوار

ص: ۱۰۱

۱- اصل: آثارها

۲- اصل: باروط

اسب شده دواندم. آفتاب گرمی بود. چتر (۱) نبود اذیت کرد. از عقب رساندند. صحرا همه بوته های خار بزرگ و سایر جنس بوته است زیاد مثل جنگل اما اسب خوب می رود. درّاج در میان بوته ها مثل گنجشک است. حساب ندارد. تفنگ دهباشی را از عقب آورد، نزدیک طاق کسری یک دراج نر [۳۴۷] پرید، روی هوا زدم افتاد. رفت توی بوته، دیر پیدا کردند، آوردند. خوب زدم. پاشا هم دید اما وقت [و] فرصت نبود. حیف حیف به تعجیل رفتیم تماشای طاق را کردم. دیگر این بنا به تعریف و توصیف قلم نمی آید. اول آثار دنیا بوده است.

خراب شده است. اما وضع ایوان، و ارتفاع طاق و صنعت بنا و معماران زمان حالا پیدا است.

خیلی مرتفع است و خیلی عرض و طول دارد. انشاء الله معینا بعد از این خواهم نوشت. به تعجیل اطرافش را گشته از کنار شط دو میدان اسب فاصله دارد. مقبره سلمان، در طرف مابین غرب و شمال طاق است. به فاصله یک میدان اسب. مقبره حدیفه (۲) بالاتر در طرف شرق طاق است. به حدیفه فرصت نشد بروم ... به سلمان رفتم. فاتحه مختصری خوانده شد. مقبره محقری دارد دوسه نخل دارد خدام عرب فقیر هیچ ندانی دارد. اغلب مردم در کشتی ماندند.

بعد از زیارت به تعجیل رو به کشتی راندم. اشخاصی که نیامدند به سلمان و در کشتی ماندند، امین الملک، محمد تقی خان گشاد، عرفانچی، عکاس باشی، میرزا محسن خان، مجد الدوله، می گفتند وقتی که می خواست بیرون آمده، سوار اسب بشود، شلوغ شده بود، کم مانده بود توی شط بیفتد. تا کمر هم به آب فرو رفته بود. این هم نیامد به سلمان، پاشایان دیگر هم نیامدند آقا علی هم نیامد آقا سلیمان هم نیامد خلاصه خیلی نیامدند آن هائی هم که آمدند، پیش و پس، شلوغ، دست پاچه. وقتی که نزدیک کشتی شدم. ساری اصلان، تیمور میرزا، امین نظام، یوسف سقاباشی، کلب حسین، عبد القادر خان، حسن خان، دیدم می روند. گفتم اگر می روید که به کشتی باز بیاید برگردید به کشتی، و الا بروید. زیارت کرده، از خشکی بیاید. آن ها هم رفتند از خشکی بیایند. بعد فردا معلوم شد شب را در سلمان مانده بودند. فردا آمده بودند، از خشکی. خلاصه سوار کشتی شدیم باز تا مردم به قایق بنشینند و بیایند طول کشید یک ساعت به غروب مانده قدری بیشتر روانه

ص: ۱۰۲

۱- اصل: چطر

۲- حدیفه: یکی از یاران حضرت علی علیه السلام است.

طرف بغداد شدیم رانندیم و رانندیم. آفتاب غروب کرد. عکس ستاره‌ها بسیار مشعشع توی شط پیدا بود. ماه شب اول رمضان المبارک را در توی آب دیدم. وقت رفتن نماز ظهر و عصر را توی کشتی خواندم. نماز مغرب و عشا را هم توی کشتی کردم. عرفانچی در رفتن و آمدن، روزنامه (لاتورکی) فرانسه را می‌خواند. نارنگی پرتقال، چای، همه چیز الحمد الله خورده شد. با صحت مزاج الحمد اله تعالی، آب دجله انصافا برنده است. خلاصه شب تاریک شد.

هی رانندیم آثاری از بغداد و چراغ و نخل خرما پیدا نبود. بسیار مشوش بودیم از خیالات اهل اردو. در این بین کشتی متصل به گل می‌نشست. باز خلاص شده می‌رفتیم اما یک بار بد به گل نشست [۳۴۸] امید خلاصی نبود. بسیار مشوش شدیم همه، که آیا الی صبح چطور در این جا بمانیم. بسیار هم گرسنه بودیم. از شب هم چهار ساعت رفته بود. آخر از برکت سید الشهداء علیه السلام، کشتی از گل درآمده به راه افتاد. اول آبادی بغداد که رسیدیم، فشنگ زیادی از کشتی ما انداخته، که بدانند ما رسیدیم. من هم رفتم بالای بام کشتی، که همه پاشایان و ... و ... آنجا بودند بسیار سرد بود. وزیر خارجه غذائی خورده خوابیده بود. باز بیدار شده بود. خلاصه رسیدیم از بغاز بغداد، گذشته از صبر گذشتیم. چراغان‌ها خاموش شده بود. دبیر الملک هم شب در سلمان مانده بود. صبح از راه خشکی آمده بود باز قدری بود.

رسیدیم به اسکله، و منزل، زن‌ها همه چادر به سر. از اول غروب که از زیارت آمده بودند آنجا جمع بودند. مشوش بودند، زیاد، خواجه‌ها، غلام بچه‌ها و ... و ... همه مشوش بودند. بسیار گرسنه بودم، شام آوردند الحمد الله با اشتهای تمامی خورده، دراجی که زده بودم کباب کرده خوردیم. بعد خوابیدم. الحمد الله تعالی علی السلامه بالاتر از عمارت ما به پانصد قدم یا هزار قدم کارخانه ای پاشا ساخته است [که] با بخار حرکت می‌کند. برنج رزازی (۱) می‌کند و پاک می‌کند. پنبه را از غوزه درآورده پاک و حلاجی (۲) می‌کند. و آب هم از شط کشیده به باغ نجیب پاشا، که منزل ما است می‌ریزد.

روز جمعه غره رمضان

در منزل بودم ناهار گرم خوردیم. بعد از ناهار قونسول‌های فرانسه، انگلیس، ایتالیا، هولاند، ایران و ... که در بغداد بودند، مشیر الدوله و والی پاشا،

ص: ۱۰۳

۱- رزازی برنج کوبی. سفید کردن برنج

۲- اصل: هلاجی

آوردند حضور معرفی کردند. عکاس باشی، عکس همه را هم انداخت. اسامی قونسول ها و وابستگان آنها از این قرار است: کرنه هربرت جنرال قونسول انگلیس، دکتره هی حکیم سرکاری، دکتره کالویل حکیم قونسول، مستر اولم نایب قونسول، میکائیل مترجم.

بستامو، شبیه است به عصمت خانم، چشم ابرو، رنگ، کوتاهی قد، اما این چاق است.

موسیو کیز قونسول فرانسه، روزیه، نایب، اشیل مورا، مترجم، قونسول ایتالیا، مسیو وارطان. قونسول، حبیب مترجم. قونسول هولند که در بوشهر می نشیند، او هم این جا آمده بود موسیو آنکله انگلیسی که از تهران همراه آمده است. [۳۴۹] خلاصه بعد از رفتن قونسول ها، قونسول و اتباع قونسول ایران را آوردند. بعد قدری معطل شدیم اخبار شد برویم زیارت. اسباب دیر حاضر شد. بالاخره رفتیم به قایق نشسته مشیر الدوله، یحیی خان، بودند رفتیم. سوار کالسکه شدیم، رانندیم. نوکر کمی بود. همه زیارت و جاهای دیگر بودند.

گردو خاک زیادی بود. رسیدیم به زیارت. امین الملک، علی رضا خان، آقا علی در زیارت بودند. زیارت کردیم نماز کردم. بعد توی ایوان چای خورده، قدری پرتقال خوردم.

دو ساعت به غروب مانده بود، دری نقره میراخور ساخته بود فرستاده بود کاظمین، امروز دیدم. نصب کرده اند بعد سوار کالسکه شده، به تعجیل رانندیم، به منزل ملا عباس روضه خوان که اصلش تهرانی است، سالها است در کاظمین است، دیده شد. خلاصه رسیدیم منزل. رفتیم بالای مهتابی. کشتی کوچکی ساخته بودند، در کنار شط می خواستند به آب بیندازند برای تماشای او رفته بودم. والده شاه، مادر عباس میرزا زن ها آمدند بالا. مادر عباس میرزا، چیز غریبی شده است. زرد و لاغر چشمها و قیده، مثل این است که از کاسه می خواهد در آید. لاغر، بیچاره دلم سوخت. قدری صحبت از قدیم شد، بعد رفتیم پائین مادر عباس میرزا می گفت: هفت سال است به زیارت کاظمین نرفته ام ده سال است به کربلا نرفته ام. بسیار خباث است. خلاصه شب شد شام خورده خوابیدیم... enis

روز شنبه دوم رمضان

امروز ناهار را منزل خورده. بعضی کارها داشتم، به ملتزمین رکاب انعام داده شد. قریب هفت هزار تومان به مدارس و سایر عثمانی ها انعام داده شد، به قدر پنج هزار تومان. بعد اسب حاضر شد. از در بالا سوار کالسکه شده رانندیم برای مزار شیخ عبد القادر گیلانی، و از آنجا به اردوی عثمانی باید رفت. سرداری ماهوت سیاه،

هیكل های مروارید انداخته بودیم. شمشیر جهانگشا، خلاصه وزیر دبیر، مشیر، یحیی خان، شهاب، رحمت الله، برادرهایش و ... و ... پیشخدمت ها و ... همه بودند.

رانندیم از بالای اردوی عثمانی ها راه کالسکه بود. کالسکه عثمانی را هم سوار بودم. از دروازه خراب بغداد وارد شدیم. قلعه بغداد کلیتا خراب است. بعضی دیوارها هست اما قلعه غریبی (۱) بوده است کلا از آجر و مستحکم دیوار رو به طرف شهر، دورتادور، کلا- طاق نمای دو مرتبه مسقف و جای مستحفظ و قراول و قلعه دارها بوده است، که دایم منزل مستحفظین در همان جا بوده است و از سوراخ ها دایم بیرون قلعه را تماشا می کرده اند. توی قلعه همه جا صحرا و بیابان و خراب است. آبادی بغداد همان [۳۵۰] در کنار شط است.

پشت ها همه خراب و ویران است. دست راست گنبدی بود. بالای گنبد را به طور درازی ساخته بودند تا به حال این قسم بنائی در عراق و آن صفحات ندیده [بودم] گفتند مزار شیخ عمر است بعد یحیی خان گفت: قبر شیخ شهاب الدین سهروردی است پاشا به او گفته بود، خلاصه قدری هم رانندیم. داخل کوچه و محله شدیم. اما من همان طور در میان کالسکه نشسته ام و بی جهت سوار [اسب] نشدم. قدری که رفتم به کوچه بسیار تنگی رسیدیم. که یک پیچ هم کالسکه باید بخورد. چهار اسب بزرگ کبود هم که از اسلامبول آورده اند به قدر فیل بودند. اسبها از پیچ نرفتند. ایستادند هرچه کالسکه چی زور زد نشد. خدائی شد دست راست یک کوچه بود. کالسکه محاذی همان گیر کرده بود. در کالسکه را باز کردند خودی به آن کوچه انداختم. بوی بدی از آن کوچه می آمد. بسیار بد. کالسکه هم نمی رفت آخر با دست کالسکه را این ور آن ور کردند. به زور کالسکه رفت و کالسکه عیب هم کرده، از معجزه شیخ عبد القادر، بعید نیست این نوع امور. خلاصه سوار اسب شدم. رانندیم رسیدیم به در مقبره. پیاده شده وارد شدیم. حیاطی صحنی، دورتادور طاق نما جمعیت زیادی از زن و مرد عثمانی و ... در صحن حیاط [و] پشت بام ها بودند پاشایان و حسام السلطنه و ... همه بودند دور مقبره، جلو خان، و غلام گردش، تازه سلطان عبد العزیز ساخته است.

طره های (۲) بزرگ دارد. منار بزرگی، هم برای گفتن اذان ساخته بودند. از دری وارد شدیم

ص: ۱۰۵

۱- اصل: قریبی

۲- قسمت های جلو آمده پشت بام، در ساختمان ها را طره می گفتند. باران گیر.

خدمه و ... زیادی داشت. متولی مقبره آقا سید علی و پسرش که می گفتند شیعه است.

اسمش سید سلمان بود در جنب مقبره مثل امام اعظم مسجد عالی ساخته اند محراب و منبر دارد. اینجا زیاد جمعیت در رمضانها و ... می شود. مردم سنی بسیار به شیخ اعتقاد دارند.

خود مقبره هم [دارای] گنبد عالی بود. ضریح نقره داشت. قندیل، شمعدان و ... بنای این گنبد و مسجد و ... از سلطان سلیمان، و سلطان احمد و سایر سلاطین گذشته روم است. گفتم زیارتی بخوانند. گفتند: چیزی نداریم. بعد یک نفر به عربی زیارت نامه [ای] ساخته بود که اتحاد دولتین اسلام را شیخ زیاد بکند. و چه بکند، بعد از این مزخرفات رفتم مسجد. درویش کلفت بلند مهیب سیاهی ریشش سفید و کم، پیر هم بود. از اهل مغرب (۱) بود گوشه مسجد نشسته بود. رفتم، پیش او، ایستاد. گیج بود. حرف های پرت می زد.

می گفت: مالکی هستم و این مغربی ها گربه و سگ [و] موش همه چیز می خورند. گربه براق فربهی، متولی قبر شیخ دارد، که این درویش چندی است، اصرار دارد، او را گرفته، بخورد. در این فقره گربه که به او بدهند بخورد زیاد صحبت شد. پاشا، وزیر خارجه، حسام السلطنه، دبیر الملک، مشیر الدوله و ... و ... خیلی دور درویش بودیم. و صحبت گربه بود. بعد برگشتیم. سوار اسب، بعد کالسکه شده به تندی راندم [۳۵۱] برای اردوی عثمانی ها، چادری بالا زده بودند رفتم آنجا. قدری هندوانه خوردم، چای خوردم.

توپ های عثمانی را آوردند، نشانه در راه دور گذاشته بودند. توپها بعضی خان دارد.

بعضی از ته پر می شد. با گلوله های پیکانی نارنجک که در نشانه که می رسید می ترکید، انداختند. با درجه قراول می رفتند (۲). خوب انداختند. اما یک تیر که درست به نشانه بخورد نینداخته، همه کوتاه و سر می کرد. گاهی کمانه می خورد. من هم رفته دو تیر قراول رفته انداختم. شلوغ می کردند درجه می آوردند. فلان نشد که به نشانه بزنم. بعد باز قدری توپ انداختند. بعد یک نصفه فوجی آمد. قدری مشق سرنیزه بی مزه کردند. مثل مشق سربازهای کوچک نایب السلطنه. بعد سوار شده به کالسکه، رفتم منزل. در بین راه توی کالسکه یک هیکل مروارید پاره شد، جمع کردم. شب را شام خورده به حسب استمرار

ص: ۱۰۶

۱- . مغرب: مراکش

۲- . قراول رفتن - نشانه گرفتن

امروز تلگرافی، یحیی خان از مستوفی الممالک آورد، که سهام الدوله درتگه (۱) فتحی کرده است. اسیر و سری آورده است. گوسفند [آورده است].

روز یکشنبه سوم [شهر رمضان]

باید از دجله گذشته، اردو برود کاظمین علیه السلام. از یک فرسنگ کمتر راه است. صبح برخاستم هوا ابر و سرد بود رخت پوشیده آمدیم اتاق. تا حرم سوار قایق و روانه شوند، بسیار طول کشید. بعد که رفتند از دسته شش ساعت گذشته بود. ما هم رفتیم بیرون. باید در کشتی بخار بزرگ نشسته گردش کنیم.

دم اسکله، کشیش های ارمنی و خاخام های یهودی آمده بودند ایستاده بودند. تعارف بکنند.

کشیش ارمنی پدر سوخته یک نطقی به زبان عربی ساخته بود. نوشته را دست گرفته هی می خواند. روده درازی می کرد. هوای سرد، وقت دیر، می خواهم به کشتی بروم، گرسنه هم هستم. حالا- این متصل چس نفسی می کند. بالاخره زود رفتم، نشستم به قایق رفتم کشتی، مشیر الدوله، پاشای بغداد، علی بیگ، بودند. یحیی خان هم بود. رفتم کشتی، سیاچی، باشی، علی رضا خان، میرزا علی خان، عرفانچی معیر الممالک، هاشم، میرزا محمد خان، یک برادر انیس الدوله، پسر امین الدوله رختدار، امین السلطان، دهباشی، شاهزاده و ... بودند. نهار را در کشتی خوردم. الی دم خانه اقبال الدوله رفتم قدری به تانی گردش کردیم. دوربین به زن های فرنگی و ... انداختیم تماشا داشت.

بعد برگشتم رو به بالای دجله رفتیم. از محاذی کاظمین علیه السلام خیلی گذشته، الی باغ فرجات رفتیم. دست راست ما بود اطراف این باغ می گویند، دراج زیاد است. پاشا به اصرار ما را به باغ فرجات برد. بسیار باغ کثیفی بود. عمارت بدی ساخته بودند معلم فرنگی آنجا آورده اند. بعضی اسباب فلاحت با چرخ که، اسباب در او است پهلوی [هم] ریخته بودند. چیزی ندیدیم [و] نفهمیدیم نخل زیادی داشت. زود برگشتیم. باز به کشتی الی این جا از کاظمین از یک فرسنگ قدری کمتر است. طرفین رودخانه همه جا آبادی و نخل و باغ دارد. دست راست سدی هم از قدیم ساخته اند، برای طغیان آب. خیلی از دیوارش حالا هست. اغلبی هم خراب شده است. خلاصه در کشتی میوه همه چیز زیاد خوردیم.

ص: ۱۰۷

الحمد لله تعالى گردش بامزه شد. برگشتم نیم ساعت به غروب مانده، از اسکله که آن روز به امام اعظم رفتیم سوار اسب شده، رفتیم اردو که نزدیکی کاظمین افتاده است. امروز نشد به زیارت مشرف شویم. منزل خاک آلودی غریبی بود. شب بعد از شام خوابیدیم. eruse

روز دوشنبه چهارم [شهر رمضان]

امروز باید به منزل حر برویم. سمت کربلا، صبح برخاستم. رخت سرداری الماس و و ... پوشیده سوار اسب شده رفتیم زیارت. از راهی که کوچه تنگی بود. گردو خاک غریبی بود رفتیم داخل صحن شدیم. به زیارت مشرف شدیم.

همه آن جا بودند بعد از زیارت آمدیم در ایوان ایستادیم. آقا سید صادق علمای کاظمین را به حضور آورد. شیخ الشریعه قاجار، و شیخ محمد، برادر شیخ عبدالحسین مرحوم هم گاهی معرفی می کردند. خیلی ایستادیم. دور ما را علما و ... احاطه کردند. مشیر الدوله انعام و خلاع (۱) علما و ... را رسانده بود. [۳۵۳]

به توسط آقا سید صادق انعام به فقرا و ... زیاد داده شد. به دستگیری شیخ محمد یس عرب که از اجله علمای کاظمین است. انصافا مرد وارسته (۲) عالمی است تقسیم شود.

ریش شیخ هم سفید است. قد کوتاهی دارد. خلاصه اسامی علمائی که بودند از این قرار است: شیخ محمد حسن یاسین عرب، شیخ حسن شوشتری، آقا میرزا اسمعیل پیش نماز، آقا سید احمد، آقا شیخ محمد ولد آقا شیخ محمد علی، آقا شیخ صالح پیش نماز، آقا سید محمد ولد آقا سید محسن، آقای حاجی میرزا باقر، آقا میرزا محمد همدانی، آقا شیخ مهدی شیخ عبد الغفار، آقا شیخ محمد (۳) پسر مرحوم سید العلماء، آقا سید ابو الحسن داماد شیخ محمد حسن قزوینی خدام کاظمین علیهما السلام، شیخ طالب کلیددار، شیخ عیسی برادر کلیددار، شیخ حسن پسر کلیددار، شیخ جواد رئیس خدام، شیخ سلمان سرکشیک، حاجی محمد هادی چراغچی باشی، شیخ محمد مؤذن باشی، شیخ هادی، قاپوچی باشی، شیخ محمد، برادر دیگر کلیددار، خدام هفتاد نفر، بعد از آن آمدیم بیرون سوار شدیم از کوچه در آمده سوار کالسکه شده رانندیم.

ص: ۱۰۸

۱- . خلعت ها

۲- . اصل: وارسطه

۳- . ظاهرا باید (سید محمد) باشد.

برای آثار (اکرگوف) که قصر نمرود و خورنق هم می گویند. اما اعراب اکرگوف، می گویند. اغلب سواره ها را مرخص کردیم. با صد سواری، ساری اصلان، میرشکار، آئی، امین نظام، تفنگدارها، علی رضا خان، محمد علی خان، سیاچی، آقا وجیه، ملیجک، میرزا عبد الله، میرزا علی خان. الی سر ناهار بود. تیمور میرزا، یحیی خان، شاهزاده، میرزا محمد خان، مملی، پسر نصرت الدوله، حبیب الله خان، مظفر الدوله، خلاصه در صحرا به ناهار افتادیم. قبیله اعراب بنی تمیم، در اطراف خیلی بودند. آنجائی که ناهار خوردیم نزدیکی دو سه چادر سیاه عرب بود. با دوربین دیدم. گربه سفید و سیاه کوچکی در توی چادر هست. عربی که مرد این چادرها بود آمد. ریش کوسه داشت. اسمش عوسجه، بود.

خیچک آبی تعارف آورد. گربه اش را هم آورد، ول کرد باز رفت چادر. خلاصه ناهار خوردیم بعد رانندیم، برای آثار. راه کالسکه بسیار بد بود. این زمین ها را در طغیان شط فرات آب می گیرد. مثل دریا می شود معلوم بود که این زمین را آب باید بگیرد. گوش ماهی کوچک زیاد داشت. زمین ها همه سوراخ موش و جای پای شتر و ... در وقت باران بسیار بسیار، بد راهی است. شغال دسته دسته در این صحرا راه می رود، و می دود. چیز غریبی است. قافله شتردار از حلب می آمد. خیلی مال التجاره داشت. سی و پنج روز است از حلب در آمده بودند.

تیمور میرزا، با اعراب به زبان عربی خوبی حرف می زد. مرغی اینجا دیده شد ما بین ما قراقرا، و قل قویروق چیز عجیبی است. خلاصه رسیدیم پای اکرگوف. بنای عجیب و غریبی است. به قدر کوه دوشان تپه است. حالا که خراب شده آنچه از آثار باقی است [۳۵۴]، دورش دویست و ده قدم بود. همه این آثار را از خشت خام ساخته اند. اما چه خشت خامی که قطرش یک وجب می شود. طول به قدر [آجر] نظامی و هر چند که ده خشت بالا-رفته است، لای آن حصیر و بوریا گذاشته اند. برای استحکام که الحال بی عیب باقی است آن بوریا. ارتفاعش حالا بیست و پنج ذرع باید باشد. مثل کوهی است در صحرا.

در اطراف هم آثار خرابه بسیار است، که بالمره منهدم شده است. اما آجرهای بزرگ در زمین است، معلوم می شود بنای آجرکاری هم بوده است. و در نقشه فرنگیان به همین اسم اکرگوف در این مکان معین کرده، در همه نقشه ها نوشته اند. خلاصه در سایه این بنا نشسته نماز کردم، میوه، چای خوردیم. آقا دائی و ... بودند زن های عرب آمدند. تیمور میرزا با آنها

حرف زد. پول دادیم. کثیف بودند. زن های عرب رقص غریبی می کنند یک دختر بزرگ، می رود دوش یک زنی می ایستد. رقصی می کند، دور هم زنهای زیاد، تزیین میخوانند با آهنگ خوش، آخرش را یا اما یا اما یعنی ای مادر می گویند. تیمور میرزا به زن های کثیف عرب پول می داد، که محمد علی خان را بوسه بدهند. محمد علی خان را ماچ می کردند.

خلاصه از دور دو گنبد پیدا بود. سمت ما بین شمال و مغرب. زن های عرب گفتند امام زاده هستند. اسم یکی صالحین و دیگری ابراهیم بن علی. سه ساعت چیزی کم به غروب مانده سوار شدیم رو به منزل، اما بلدی نداریم و این جا که آمده ایم سه فرسنگ و نیم از منزل دور شده ایم. از کاظمین تا خر دو فرسنگ است اما از این جا کنار افتاده ایم. خیلی راه است و من به خیال خودم که خر در صحرا واقع است و، اردو آن جاست اما خر در کنار دجله بغداد است.

خلاصه قدری رو به صحرا رانیدیم. گاهی می نشستیم. گاهی راه خیلی بد بود. همه سوراخ موش و جای پای مال، سوار اسب می شدیم. حالا رو به جنوب می رویم چند درآجی پرید از نی زارهای کمی، یکی را آقا خلیل زنده گرفت. یکی را هم من زدم یک گربه کوهی صحرائی، وقتی هم از صحرا درآمد قدری می دوید. می ایستاد. آدم (۱) سیاچی زنده گرفت.

آورد دم کالسکه بسیار بزرگ بود. باز، ولش کردم رفت. بیچاره خیلی ترسیده بود.

شغال زیاد بود. یک دسته آهو هم دیدیم. اما کم کم وقت تنگ و غروب می شود. [۳۵۵]

و هیچ اثری از جاده و اردو نیست. بسیار اسباب وحشت شد. اگر آفتاب غروب می کرد محال بود اردو پیدا شود و تا صبح در صحرا باید بمانیم. ساری اصلان [و] سواره ها را فرستادم، بدوانند جلو هر یکی به طرفی بروند اردو را پیدا کنند. میرشکار فضولی می کرد برخلاف جهت می گفت: بیائید من میدانم، اردو کجاست. و حال آن که این جاها را هرگز ندیده و بلد نبود. خلاصه خودم به کالسکه چی در جلو شیشه بود گفتم او را بیاید و برود همه مردم دست پاچه شده بودند. خیلی واهمه کردیم. مبادا اردو پیدا نشود. بالاخره غلامی آمد.

گفت اردو را دیدیم. غروبی اردو از دور دیده شد. رانیدیم یک ساعت از شب رفته رسیدیم.

شام خوردیم. خوابیدیم. از راه متعارف که به خر می روند. از این قرار آبادی و آثار دارد، سمت راست مکانی است، که متصل به شط فرات می شود و آبادی آنها بدین تفصیل است

ص: ۱۱۰

[اتبیا] پشت کوره ها قشلاق اعراب (وهلکله) است و همه دزدند، رضوانیه تا کاظمین چهار فرسنگ است و شکارگاه است. قلعه جوهر آقا تازه ساخته اند. ده انبار است از بناهای جعفر برمکی است. که آنجا می نشسته، حالا آبادی قلیلی دارد آبش [را] از فرات می آورند.

آبادی ابو قریب، که از راه دور است چپ مسجد براسا، مزار شیخ جنید، مقبره زبیده زن هارون قبر معروف کرخی، در بغداد جنده خانه، و بچه خانه، و میخانه زیاد است.

اغلب اهل اردو شب ها به لباس تبدیل به هرزگی می رفتند. قفه چی های بغداد، همه لحاف کش هستند. هرکس قفه سوار می شد، قفه چی می گفت: حاجی ... (۱) می روی یعنی به جنده خانه می روی. که برویم، یا جای دیگر. قرمساق باشی (۲) بغداد صالح چاووش است. حکیم الممالک چندی است ناخوش است. حکیم طولوزون می گفت زبان کوچکش بزرگ شده است. باید بیرم. و الا خفه می شود از مرا صد الاطلاع نقل شد و مؤلف معجم البلدان و مرا صد الاطلاع هردو یاقوت است. ولی مرا صدرا مختصر کرده. بعد نوشته است بعضی فواید دارد، و تفصیل عقر قوق، را این طور نوشته است عقر قوق او، عقری است که اضافه شده است به قوق که یک کلمه شده است و گفته اند که او قریه ای ست از نواحی دجیل و چنین نیست. بلکه او قریه ای است از نواحی نهر علیل میان او و میان بغداد چهار فرسنگ است و در جانب او تل عظیمی است که دیده می شود از پنج فرسنگ، بلکه بیشتر. و در وسط او بنائی است از خشت و نی که آن بنا مرتفع تر از آن تل است و منهدم شده است. آن بنا از باران و آنچه که از آن بنا خراب شده است در اطراف او مثل یک تل مرتفعی است. این نقل قول از صاحب مرصد شد. اما صحیح آن است که من خود نوشتم. این هم خوب نوشته است و از این معلوم می شود که این بنا بسیار بسیار قدیم است. چرا که ششصد سال متجاوز است که یاقوت این بنا را مخروبه نوشته است. کی آباد بوده است؟ الله اعلم بحقایق الامور [۳۵۶]

روز سه شنبه پنجم [شهر رمضان]

امروز باید رفت به مسیب که در کنار فرات باشد ۹ فرسنگ راه است. صبح زود از خواب برخاستم سوار اسب شده، بسیار سرد بود.

پاشایان، حسام، وزیر، مشیر و ... بودند. قدری صحبت شد. بعد سوار کالسکه خودم شده

ص: ۱۱۱

۱- یک کلمه رکیک حذف شد.

۲- اصل: قرمصاق

رانندیم، رو به مغرب راه کالسکه بسیار خوب بود. صحرا صاف، رانندیم، رانندیم، عقب کالسکه، تیمور میرزا و جمعی می آمدند. متصل عباس میرزا و تیمور میرزا با هم حرف می زدند. دست تکان می دادند دعوا داشتند، سرخانه [ای] که عباس میرزا از ورثه رضا قلی میرزا خریده است. تیمور می گوید خانه مال من است. او می گوید خریده ام.

محمد علی خان می گفت که تیمور به عباس میرزا می گفته است، تو چه چیزی [هستی] محمد تقی میرزا در تهران است. پنج [برابر] مثل تو، در شکمش پیه دارد. عباس میرزا گفته بود: سگی دارم در بغداد به اندازه تو می ریند. خلاصه اول رسیدیم به یک خان خرابه، بعد از خرابه نیم فرسنگی که رفته، چاه آبی بود. آبش هم گفتند بد نیست. قدری تلخ بوده است. از آنجا که دو فرسنگی رفته به خان میرزا هادی [که] سمت دست راست جاده (۱) است رسیدیم. قدری خراب است چند خانوار هم دور خان هست. از آنجا که دو فرسنگ دیگر رفتیم خان محمودی است. معیر الممالک چادرهایش را این جا زده بود. گویا شب این جا می ماند. دبیر الملک هم چادر پوشش را توی صحن خان زده است. او هم گویا شب آن جاست این خان را تازه تعمیر و ساخته اند. خوب ساخته اند. ناتمام است خانوار هم داشت. دو فرسنگ هم که از این جا گذشتیم خان (بئرنوس) است خان خوب آبادی بود.

خانوار هم داشت. از آنجا که می رود الی دو فرسنگ دیگر می رود خان مزراقچی است.

خان آبادی است خانوار دارد، نهر خشک بزرگی داشت مشهور به نهر اسکندریه. اعراب زیادی در این خانات بودند. در محاذی خان مزراقچی دست چپ، مسافت دو میدان اسب، خانی پیدا بود مسما به صباوه. راه حله از آنجاست. و از این خان مزراقچی نخل های کنار مسیب پیدا بود امروز توی کالسکه، نارنگی [و] پرتقال خوردیم. دو قلیان کشیدیم.

گنبد طفلان مسلم بن عقیل هم پیدا بود طرف دست چپ دو گنبد است، از کاشی. از بناهای حسین خان سردار است. خلاصه رانندیم به ده مسیب بعضی سواره نظام متوقف این جا که، میانش خوشگل هم داشت. [۳۵۷] آمده بودند با قائم مقام این جا (مصطفی بیگ) یک بار رسیدیم به کنار فرات. بسیار عریض به نظر آمد. رودخانه بزرگی است. قدری آبش گل آلود است. مثل دجله بغداد صاف نبود. اما جریانش معلوم بود. و تند هم می رود. آب بغداد

ص: ۱۱۲

جریانش معلوم نیست. سوار اسب شده رانیدیم. تا به چادر رسیدیم. کنار فرات زده اند جای باصفائی است. امروز هوا ابر بود یک ساعت به غروب مانده رسیدیم. نماز کردیم. شب هم ابر بود. قدری هم بارید. گربه ها همه کنار فرات بازی می کردند. یک کشتی بخار بزرگ، و یک [کشتی] بسیار کوچک بخار به قدر کشتی سلطنت آباد، در این جا هست. بعضی ناوهای بادبانی هم مثل کشتی های انزلی، بعضی ها دارند. درآج زیادی توی اردو زنده گرفتند.

اطراف طفلان مسلم و ... خیلی درآج دارد شب را خوابیدیم ... enis

مریمی، امروز در توی تخت، مهمان گوز گلدی شده بود. توی تخت بول کرده بود.

روز چهارشنبه ششم [شهر رمضان]

در مسیب اطراق شد.

حاجی میرزا علی نقی عرب شیخ زین العابدین مازندرانی، آقا سید حسین کلیددار حضرت عباس، آقا سید احمد شیخی پسر آقا سید کاظم رشتی، شیخی معروف، و بعضی علمای دیگر زیاد بودند. از کربلا آمده بودند. آقا سید صادق آمده، معرفی کرد اما آقا سید احمد شیخی، بعد از آن ها تنها آمد، به حضور. همان جور شیخی های کرمان و ...

به همان سبک پاشای بغداد آمد برود کربلا با مشیر الدوله. رؤف پاشا هم آمد، مرخص شد.

از همین شط فرات با کشتی می رود اسلامبول. عصری رفتیم زیارت طفلان مسلم.

نزدیک بود. معیر با زن و بچه تازه رسیده بودند. این گنبد صحن و ... همه خراب است.

گفتیم معیر الممالک، بسازد. توی ضریح قدری بوی رطوبت و تعفن می داد. زود برگشتیم.

یکی از طفلان، ضریح برنجی دارد. وزیر لشکر ساخته است. دیگری ضریح ندارد. خلاصه برگشتن از صحرا انداختیم، خلوت رفتیم منزل. در صحرا قبیله [ای] از ایل شمرفتاده بودند.

ایستادیم. خیلی تماشا کردیم. جوجه، کره، سگ، خروس، گوسفند، خر و ... داشتند بچه های لخت، زنها به بینی شان حلقه بزرگی به قدر قفل بزرگ آویزان کرده اند. [۳۵۸]

دهباشی نذر کرده بوده است، پیاده برود کربلا، رفت. علیرضا خان هم امشب رفت کربلا سیاحتی پیش قهوه چی باشی، تیمور میرزا، امین الملک. آقا علی و ... و ... و همه رفته اند. اما راه را شب اغلب بنه و ... گم کرده بودند. قهوه چی باشی شب با بارهائیش، در میان صحرا الی صبح خوابیده است. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی آمد روزنامه خواند. متولی مقبره طفلان مسلم محمد رضا بیگ است. شخصی است بسیار فضول،

متصل می گفت: اگر این جا را شهر نکنم از چشم هایم التزام می دهم. دستی هم روی چشم می گذاشت. شب خوابیدیم Blolinde. سید یا جدا) از کاظمین به این طرف پیدا شده است.

روز پنجشنبه هفتم [شهر رمضان]

انشا الله تعالی باید رفت به کربلای معلا.

پنج فرسنگ میگویند راه است. چون که خواستم از صبر مسیب برویم، کشتی بخار بسیار کوچکی آوردند. سه چهار نفر عثمانی تویش بود. خیلی سبک هم بود. یک نفر انگلیسی هم که چرخ ها را راه می انداخت بود. من، یحیی خان، محمد علی خان، امین السلطان، رفته نشستیم. بوی روغن [و] زغال می آمد عفونت داشت. راه هم نمی رفت. بسیار به تانی.

تا از محاذی حرم خانه گذشتیم، یک ربع طول کشید. بسیار خجالت کشیدم. بعد رد شده به کشتی بخار بزرگی رسیدیم. اسمش فرات است. کشتی تازه خوبی بود. دو لوله بخار داشت.

یک نفر انگلیسی کپیتانش بود. کشتی آراسته [ای] بود از آن هم که گذشتیم، کشتی ما به گل نشست قدری معطل شد. عملجات (۱) به آب رفتند، با رخت. با دست کشتی را بلند می کردند.

از عقب از کشتی فرات با قایق، شخصی آمد. معلوم بود زغال هم آورد. تدبیری کرد، رفتیم، آن طرف آب سوار اسب شدیم. مجد الدوله، معیر و ... بودند. آن طرف آب این رودخانه اغلب جاها خیلی گود است. بعضی جا [ها] عمق ندارد تا زانوی آدم است. خلاصه سوار شده از دم کاروانسرائی گذشتیم. حاکم مسیب هم گویا در همین کاروانسرا بالاخانه [ای] است، آنجا می نشیند. مسیب آبادی چندانی ندارد. گذشتیم سوار کالسکه شده رو به مغرب رانندیم.

از روی پل نهر حسینی، که به کربلا می رود گذشتیم آب زیادی داشت ده سنگ بیشتر، که از فرات بریده اند. سلطان سلیمان رومی ساخته است. صحرای صافی شن، بوم کویری (۲) دارد. دیشب قدری باریده بود. گردوخاک کم بود. صحرا کم کم بسیار مهموم و مغموم می شود. دلگیر صحرایی است بسیار! طرفین راه مثل کویر مسیله، تپه تپه دارد، رویش بوته گز سبز شده است.

قدری راه رفته ناهار را در طرف چپ راه خوردیم. وضو هم گرفتیم، بعد سوار کالسکه

ص: ۱۱۴

۱- اصل: عمله جات

۲- اصل: کبیری

خیلی رانندیم. صحرا حالتش یک جور بود تا از دور باغات نخلستان کربلا پیدا شد. سر راه مقبره عون پسر حضرت زینب که اینجا شهید شده است. طرف دست چپ بود. پیاده شده زیارت کردیم. این راه زوار نیست، که آمدیم. زوار هرگز از این راه نمی آید، و عون را زیارت نمی کند، از ترس عرب. از این جا تا شهر کربلا دو فرسنگ است. رفتم توی صحرا، شن زارها نشسته، تجدید وضو کرده. شمشیر بسته سرداری الماس پوشیدیم. باز رفته به کالسکه نشستیم رانندیم. بین راه، میرزا حسن کلیددار حضرت سید الشهداء علیه السلام با خدام آمدند.

میرزا حسن مرد ریش سفیدی است. ریشش هم زیاد است. مرد خوشروئی است می گویند آدم خوبی است. رانندیم، رانندیم بین راه به قدر ربع ساعت باران تگرگ آمد. مردم را تر کرد.

امروز هوا ابر بود. بعد باران زده، ایستاد. رسیدیم به اول راه و باغات کربلا مشیر الدوله، مدحت پاشا، کمال پاشا و ... بودند. پلی بود مشهور به پل سفید که روی نهر حسینه است، گذشتیم. بعد سوار شدیم به اسب، نهر حسینه دست راست می افتد. که به فاصله پنجاه قدم از نهر حسینه نهری کوچک درآورده، به طرف دست چپ که همه نخلستان خوب و باغات است، می برند. سابق این راه بسیار سنگ و بد و همه نهر بوده است که [با] بسیار زحمت مردم می رفتند. برای آمدن ما این راه را ساخته اند. حالا- عرض راه ده ذرع است و نهرها را هم همه از زیر این راه برده اند. که حالا کالسکه و ... خوب می رود طرفین راه همه باغات و نخلستان است. خوب نخل هائی دارد این راه از پل سفید الی دروازه نجف. یک فرسنگ بیشتر است و از پل سفید الی دروازه نجف طرفین راه را همه آدم بود. از زن و مرد همه عجم بودند. مثل این بود که وارد شهر کاشان یا اصفهان شدیم. داد و فریاد غریبی می کردند یک علم و دهل هم آورده بودند. می زدند. داد و فریاد غریبی بود. بسیار مشعوف بودند. علم های حضرت عباس را جلو آوردند. حالت غریبی داشتیم. گنج بودم نمی دانستم کجا می روم.

عرب، عجم، هندی، عثمانی از هر طایفه، هر جور اشخاص بودند. خلاصه از دروازه نجف وارد شدیم.

کربلا قلعه ای دارد از آجر سخت. حسین خان سردار ایرانی (۱) یعنی قزوینی حاکم ایروان

ساخته است. کوچه [ای] بود قدری وسعت داشت و قرق بود، اما باز تماشاچی زیاد بود.

خانه ها را روی هم ساخته اند. کوچه های تنگ، چیز غریبی است. تا رسیدیم در صحن پیاده شدیم. داخل صحن شدیم حالت غریبی دارد. داخل رواق و روضه و ضریح و تخت قبه شدیم. [۳۶۰]

شکر باری تعالی را کردیم. میرزا حسین کلیددار زیارت نامه می خواند. چون مرد پیری است بد می خواند. کلمات فهمیده نمی شد. در بالای سر حضرت نماز ظهر و عصر را کردم.

نماز زیارت خوانده شد. حضرت علی اکبر در توی ضریح حضرت، در پائین پای حضرت، همه زیارت شد. شهدای هفتاد و دو تن در پائین پای حضرت علی اکبر در صحن یعنی توی گنبد دفن هستند. زیارت شد. بعد برگشتم سوار شده، به زیارت حضرت عباس (ع) رفتیم.

یک راسته بازار تنگ بدی است، الی دم صحن حضرت عباس. داخل شدیم آنجا هم صحنی است وسیع، گنبد کاشی بلند که از بناهای امین الدوله صدر اصفهانی است. آنجا هم زیارت شد. آن جا هم زیارت نامه را آقا سید حسین کلیددار حضرت عباس خواند این هم بد خواند. برگشتیم از همان راه و کوچه، جمعیت زیادی بود. یک قطار قاطر بار هم نمی دانم مال که بود، جلو کوچه را گرفته بود. کالسکه های حرم هم جلو [را] گرفته بودند مدتی آنجا ایستادیم توی کوچه. بعد رفتیم اردو، نزدیک شهر است. سمت راه نجف اشرف زده اند.

عرفانچی و ... بودند حرم بسیار دیر آمد. شب شام را مردانه خوردیم. عرفانچی روزنامه خواند بعد حرم آمد شب را خوابیدیم. زعفران باجی خورشید، پیرزن ها همه رفته اند کربلا مانده اند.

گلی سیاه، بی بی پیرزن، مادر بزرگ شیرازی کوچکه، دختر آخوند که شهرستانک، اسب پایش را زد، ننه غلام رضا، زینب باجی، گیس سفید (۱) گلبن خانم، میرزا باجی، گلبن خانم و این ها از تهران پیش آمده بودند. این جاها هستند. زن هندی انیس الدوله که در گرگان اسیر سواره های ما شده بود. مرخص شده کربلا بود. آمد اندرون [او را] دیدم.

ننه غلام رضا کرمانشاهان آمد [ه بود] از کربلا، دوباره با حرم آمد این جا.

روز جمعه هشتم [شهر رمضان]

ناهار را منزل خوردیم. چهار به غروب مانده زیارت رفتیم. سر راه زیاد شلوغ بود. ما رسیدیم به صحن مقدس زیارت کردیم. نماز کردیم

ص: ۱۱۶

دعا کردیم. انشا الله مستجاب است. بعد رواق حضرت را گشتم، خراب است. انشاء الله باید تعمیر شود. فرش، قالی و نمد [است] گنبد مطهر بد است. باید انشاء الله نو بشود. بعد رفتم دور حجرات صحن را گشتم، شیخ عبدالحسین مرحوم [۳۶۱] با پول ما تعمیر کرده است.

خوب ساخته است. اما ازاره (۱) های کاشی باید سنگ بشود، انشاء الله. رطوبت زیاد است ازاره ها ریخته، مقبره خود شیخ هم در یکی از حجرات است. مقبره میرزا موسی وزیر طهران در ایوانی است بزرگ در سمت حجرات رو به جنوب، شمعدان و چراغ [و] مستحفظ [و] قاری داشت. قبر معیر الممالک مرحوم در رواق حضرت اطاق کوچک آینه کاری قشنگی است.

قبر (میرزا تقی خان امیر) مرحوم، ساعد الملک، پسرش میرزا حسن خان برادرش هر سه در حجره [ای] از رواق است. قبر محمد خان امیر مرحوم، محمد علی میرزا، حاجی میرزا آقاسی و ... و ... خیلی است در رواق، قبر میرزا آقا خان را ندیدم. گفتند، امروز به قتلگاه رفتیم. آن طرف حبیب بن مظاهر، پله می خورد خیلی گود [است]. اطاقی است کوچک آینه کاری نقاشی [شده] متولی دارد؛ در توی آن گودی هم باز دری است، دراز. بلند می کنند مثل قلمدان. زمینی است، گود در این جا، حضرت که از اسب افتاده بودند، در محل مدفن، حالا زانو، زانو، تشریف به این گودال آورده بودند. زیر پای حبیب بن مظاهر دری است بزرگ، که از رواق بازمی شود. حجره ای است کوچک، قبر حاجی آقا یوسف آقا باشی آنجا بود. (شیخ کوره) حافظ قرآن، روی قبر حاجی نشسته بود. می گفت حاجی یوسف به من چیزی نداده است. من خودم این جا بیخود قرآن می خوانم. خلاصه برگشتیم. باز در صحن می گشتم، سقاخانه [ای] مادر سلطان عبدالمجید خان ساخته است، خادم داشت.

قند داشت. شربت می دادند. سقاخانه خوبی ساخته است. بعد از سقاخانه تکیه درویش هست. جای خوبی بود. تالار بزرگی [و] تمیزی بود. دراویش زیادی بود [ند].

بزرگی داشتند. بزرگان آنها را دده (۲) می گویند، بکتاش هستند. طریقتشان به سلمان فارسی، و جناب امیر المؤمنین می رسد، مذهبشان سنی است. اما هیچ مذهبی ندارند. بجز خوردن [و] خوابیدن و تنبلی و مفتخوری، چیز دیگر ندارند. هیچ مذهب ندارند. بعد سوار شده برگشتم

ص: ۱۱۷

۱- اصل: حضاره

۲- اصل: ده ده

منزل. از دیشب بیری خان گم شده بود. رفته بود توی اردو. رفته بود چادر والده شاه، روی پوش خوابیده بود. از صبح الی وقتی که زیارت رفتم، هر چه گشتند. پیدا نشد. بعد پیدا شده بود. بسیار ذوق کردم. شب را بعد از شام عرفانچی آمد. روزنامه خواند. بعد خوابیدم. zaki

دلبر ناخوش است. امین السلطان تب دارد، حاجی میرزا علی حکیم الممالک را از روز آخر کاظمین الی حال ندیده ام.

روز شنبه نهم [شهر رمضان]

امروز صبح سوار شده، از صحرائی انداخته به حر رفتیم.

پاشایان وزیر خارجه، حسام السلطنه، یحیی خان، پیشخدمتها یعنی محمد علی خان، رضا خان، میرزا علی خان، امین الملک هاشم، محمد تقی خان گشاد، میرزا حسین خان و ...

مشیر الدوله تب کرده است. تیمور میرزا هم بود همه جا از صحرا مابین مغرب به شمال راندم.

یک فرسنگ چاقی راه بود [۳۶۲] میرشکار، ساری اصلان سایر نوکرها همه بودند. بین راه کلاغ زیادی بود. صحرا هم صاف بود. جای اسب انداختن بود. جلفه را هم سوار بودم دو کلاغ نشسته بود، اسب انداختم. سر تاخت یک کلاغ را روی هوا زدم، افتاد. همه عثمانیها می دیدند. بسیار خوب زدم. بعد راندم دو سه تیر دیگر در تاخت به کلاغ انداختم، نخورد، تیمور میرزا هم انداخت، نزد. علی بیگ افندی را گفتم بزنند. روی اسب نمی توانست تفنگ بیندازد. پیاده شده یک کلاغ زده بود. خلاصه رسیدیم به حر دورش دیواری مربع دارد گنبدی در وسط صحن است، از آجر و خاک. دو نفر عربی متولی بودند. توی گنبد بیرون صحن بسیار بد نگاه داشته بودند. نامیز بود. گویا مردم مثل کاروانسرا هر چه مال داشته اینجا می بستند. پهن و ... زیاد بود. زیارت نامه [را] عربی خواند. اما خیلی طول داد. بعد آمدیم بیرون قبر حر، ضریح (۱) برنجی داشت. به پاشا سفارشی شد نگذارد مال (۲) آنجا ببندند.

مستحفظ درست بگذارد. بعد رفتیم بالاتر در صحرا، سر نهر حر، که از نهر حسینیه سوا کرده اند. به نهار افتادیم. آن طرف نهر ایلات عرب (زکارید) زیادی افتاده بودند. یک نفرشان را آوردند. به تیمور عربی حرف زد. معلوم شد زکارید پانصد، ششصد خانوار هستند. و زارع و گوسفنددار هستند. به زیارت قبر حر، زوار بسیار کم می آیند. اینجاها مخوف است. دزدگاه

ص: ۱۱۸

۱- اصل: زریح

۲- چهارپایان

است. اهالی کربلا سالی یک روز به هیئت اجتماع بیرون آمده. به زیارت حر می آیند.

خلاصه بعد از ناهار سوار شده. همه جا از کنار نهر حر از دروازه حر، رو به شهر رفتیم، این اراضی و زمینها خالصه دولت است. پاشا ارزان به مردم می فروشد. که کم کم باغ و نخلستان بکنند.

می گفت اراضی که امسال در کربلا فروختم با وجود [این که] ارزان فروختیم پنجاه هزار تومان شد. قدری که رفتیم به اول باغات رسیدیم. این نهر حر از کوچه وسیعی می آید. طرفین کوچه باغ و نخلستان است، زمینش سبز [است] نخلها زیاد، درخت انار، انجیر، توت، توت ابریشم و ... زیاد داشت. خیلی راه، باغات رفتیم بعد از پل کوچکی گذشته پیچیدیم [وارد] کوچه دیگری شد، رسیدیم به دروازه حر داخل شهر شده کوچه ها تنگ خانه ها مطبق (۱) [بود]. [۳۶۳]

تا رسیدیم به در خانه مولود سلطان خانم، مشهور به عمه مقبوله (۲) که والده شاه اینجا منزل دارد. از آن جا داخل صحن حضرت شدیم. مشیر الدوله حاجی رستم خان و ... بودند زیارت کردیم. نماز کردیم. آقا سید کاظم روضه خوان حضرت ایستاد. روضه مختصری خواند، گریه شد. اما در حضور حضرت درست نمی توان گریه کرد. بعد آمدیم منزل از راه متعارفی، دو ساعت به غروب مانده رسیدیم منزل. حرم هنوز نرفته بود. داد و فریاد غریبی بود. اندرون رفتند. عصری زود آمدند. باز قال و مقال غریبی، آقا سلیمان از دست زاغی، حاجی بلال از دست شمس الدوله، و هما خانم داشتند. زیاد کج خلق شدم.

از تلگراف کرمانشاهان الحمد لله، خبر رسید [که] در کرمانشاهان و توابع شش ساعت باران باریده است، کامل. بسیار بسیار مشعوف و خوشحال شدم. از التفات خدا و توجه ائمه هدی صلوات الله اجمعین، شب بعد از شام قرق شد، محقق آمد قدری کتاب خواند، از احوالات سید الشهداء. بعد خوابیدیم.

از راهی که به حضرت عباس می رود. از صحن حضرت سید الشهداء به یک صفا می رسد.

سقف، که دست چپ و راستش حجره دارد در حجره دست چپش، ملا آقای دربندی، آقا سید مهدی طباطبائی دفن هستند. در حجره دست راست، آقا سید مهدی

ص: ۱۱۹

۱- . مطبق - طبقه، طبقه

۲- . اصل: مغبوله - مقبول به معنی زیبا و خوش سیما هم آمده است.

برادر آقا سید ابراهیم مجتهد قزوینی و خود سید ابراهیم قزوینی و شیخ محمد حسین قزوینی مدفون هستند و شیخ محمد حسین صاحب فصول اصفهانی.

روز یکشنبه دهم [شهر رمضان]

صبح دیر از خواب برخاستیم. پنج به غروب مانده نهار خوردیم آقا سید صادق، مشیر الدوله، علمای کربلا را حضور آوردند. حاجی میرزا علی نقی، آقا میرزا زین العابدین گویا برادر آقا میرزا صالح کربلائی است که تهران است، حاجی میرزا ابو القاسم، آقا میرزا تقی شهرستانی، حاجی میرزا حسین، آقا سید مصطفی استرآبادی، شیخ زین العابدین، ملا حسین اردکانی، که از اجله علما و مجلس درس دارد در کربلا، آقا شیخ محمد رضا، آقا شیخ صالح. بعد از رفتن علما پسر آقا خان محلاتی جلال شاه دو گلدان خوب، یکی طلا یکی نقره که در اسب دوانی بمبئی (۱) برده بود. از جانب آقا خان آورده بود. خوب گلدانهایی بودند [گلدانها] تحویل امین السلطان شد. آقا سید احمد شیخی هم آمد. ادیب الملک، برای جمیع شیخیهای عراق و عرب، پول تعارف، کاغذها نوشته با آداب تمام به (دولچه) داده است. او هم می رساند. به همان آدابی که ادیب الملک یاد داده است. خلاصه سوار شده رفتیم زیارت.

زیارت سید الشهداء علیه السلام را کردم. نماز خواندم توی ضریح مقدس رفتم. خط جناب امیر را بالای ضریح گذاشتم. قرآن خط امام زین العابدین (ع) کوچک بود توی ضریح حضرت بود، میرزا حسن آورد زیارت کردم. یک قرآن بزرگی خیلی بزرگ، که در هند تمام شده است، محمد علی خان افتخار الدوله هندی که یکی از راجه ها یا شاهزادگان هند بوده است و در آخر [عمر] در کربلا- مجاور بوده [است] همین جا او گذاشته است. عجب چیزی است همچه قرآنی در دنیا [۳۶۴] کسی تمام نکرده است. از خط و تذهیب و پرکاری چیز غریبی است. پانزده هزار تومان [باید] خرج شده باشد. تماشا کردم. روضه خوانی ایستاد، روضه خواند. سمت بالای سر حضرت در جری دو نیم ستون کوچکی است از مرمر، سرگردی دارد. یک ذرع طول کمتر دارد. آنجا را مقام مریم، که حضرت عیسی را زائیده است آنجا می دانند. یعنی مولودگاه حضرت عیسی است. یک سنگ سیاه مایل به قرمزی، سنگی هم گرد، وسط بالای این جز چسبانده اند. گفتند این سنگ خودش از خراسان می غلتیده است

ص: ۱۲۰

با زوّار آمده است این جا. پانزده سال قبل از این، و آن جا کار گذاشته اند.

بالای این پرده مرواریدی، انیس الدوله، پیش از این فرستاده است، آویزان کرده اند.

تاجها جقه های مرصع از هند سلاطین فرستاده اند. آویزان کرده اند. پنجه طلا، نقره، شمشیر، سپر، و ... زیاد آویزان کرده اند. در ضریح گنبد حضرت عباس زیاد شمشیر و سپر آویزان است. با پنجه نقره و طلا یک دست [و] یک سر از نقره شبیه سر و دست غلام سیاهی، از گنبد حضرت عباس آویزان است. سیاه هم شده است نقره اش. می گویند سیاهی نذری کرده بود. ادا نکرده بود. دستش و سرش ... (۱) و افلیج شده بود، بعد این دست و سر را ساخته، فرستاده است. خلاصه دم در صحن حضرت ایستادیم. عکاس باشی عکسی از بالا، ما را و جمعی را انداخت. سرداری الماس بزرگ تن من بود، از آنجا رفتیم حضرت عباس.

بعد از زیارت توی ضریح رفتیم. بعد تیمور میرزا گفت قبر حضرت عباس زیر ضریح در سردابی است. اما بسیار مشکل است رفتن [به آنجا]، کلیددار هم گفت: نمی توان رفت. همت کرده، گفتم برویم. من، حسام السلطنه، ایشیک آقاسی باشی، امین الملک، یحیی خان، علی رضا خان، محمد علی خان، کلیددار، پسر کلیددار، سیاچی، آقا وجیه، تیمور میرزا، ملیجک هم با میرزا عبد الله آمده بودند، کشیکچی باشی. رفتیم از در رواق دری بود زمینی، قفلی (۲) داشت. در را باز کردند. پله زیادی می خورد. به زمین می رفت. خیلی گود بود [و] تاریک. در دست هریک شمعی بود. رفتیم پائین. سردابی [با] راهرو تنگی بود. قدری که رفتیم نقب (۳) درازی [و] مَطُولی کم عرض [با] سقف کوتاه، که یکنفر به زور می رفت خم خم و خیلی ترسیدم. قدری تردید [۳۶۵] در رفتن کردم، بالاخره رفتیم. از نقب طولانی گذشته، وارد محوطه شدم. اما هیچ منفذ (۴) دیگر نداشت. کم ماند [ه بود] خفه بشویم.

پله می خورد و بالاتر محوطه دیگری بود. قبر مطهر حضرت عباس که در روی خاک بود.

پیدا بود. رویش هم خاک بود. یحیی خان را گفتم، جهت رفتن یک مشت خاک از روی

ص: ۱۲۱

۱- . یک کلمه نامفهوم.

۲- . اصل: قفلی

۳- . اصل: نغم

۴- . اصل: منفذ

قبر برداشت. خاک را به دستمالی ریخته زود آمدیم، بیرون. هوا بسیار خفه بود. اما علی رضا خان از نقب نیامده بود به سر قبر مطهر من که رفتم باقی آمده بودند. خاک برده بودند.

امین الملک یک آجر آورده بود. خلاصه برگشتیم منزل. امروز حاجی هاشم نمازی، حاجی ابو الحسن بهبهانی، که از تجار معتبر ایران، ساکن بمبئی (۱) هستند، به حضور آمدند.

با جلال شاه آمده بودند. بنای گنبد متبر که امام حسین (ع) اولاً از آل بویه بوده بعد از خلافت عباسیان مخفف و محقر ساخته بودند. آقا محمد خان مرحوم از نو ساخته، بزرگ کردند.

گنبد را طلا گرفتند. نقره ضریح از خاقان مغفور (۲) است. طلائی مناره ها که از نصف به بالا است از زن خاقان مرحوم، از دختر مصطفی خان عمو، آینه را مردم به شراکت ساخته اند. نقره ضریح حضرت عباس از والده شاه مرحوم محمد شاه است. اما نقره اش بسیار نازک است که همه ریخته است.

شب را خوابیدیم. **chirasi petit**. زاغی را امروز زیارت برده بودند، به علت جنگی که با سلیمان دیروز کرده بود. دختر مولود سلطان خانم را زیاد تعریف می کنند، که خوشگل است.

هنوز ندیده ام حیف که زن یکی از خدام است.

روز دوشنبه یازدهم [شهر رمضان]

ناهار را منزل خوردیم. صبح حمام سرتن شوری مختصری رفتم. حاجی حیدر بود. بعد آمده ناهار خوردیم. بعد از ناهار طرف عصری سوار کالسکه شده رفتیم به زیارت ابا عبد الله الحسین صلوات الله علیه و آله اجمعین الطاهرین.

نماز را در بالا سر حضرت کردیم. بعد از نماز حرم را قرق کردند. در را هم بستند. من و میرزا حسین کلیددار جسارت کرده به توی ضریح حضرت رفته از توی ضریح هم دری بود، کوچک میرزا حسین باز کرد شمعی در دست میرزا حسن بود. رفتیم توی ضریح. اما قبر منور مطهر دورش یک ردیف آجری بود. که باید پای را روی آجر گذاشت. و الا نمی شد روی قبر گذاشت. من از طرفی میرزا حسن از طرفی، به زحمت رفتیم میرزا حسن شمع را کج میکرد من از دست او می گرفتم. کتاب دعا را میرزا حسن گم کرده بود. بعد به زحمت پیدا کرد. تنگ نفس هم داشت. خیلی اذیت به او شد. خس خس غریبی می کرد. من به طور عجیبی روی آجرها

ص: ۱۲۲

۱- اصل: بنبائی

۲- خاقان مغفور - فتحعلی شاه قاجار

نشسته بودم. جا تنگ بود، سرم به تخته ضریح می خورد. جای نشستن بسیار مشکل بود. به زحمت زیادی نشستیم. اما دیوانه شده بودیم. نمی دانستیم چه کنیم. حضور قلب هم به هم نمی رسید. کتاب دعا را گرفته خودم خواندم، [۳۶۶] تخته روی قبر مطهر را میرزا حسن کشید [و] دست برده دو سه مшти تربت صحیح، از روی قبر مطهر برداشتم. همان جا به دستمال سفیدی ریخته، میرزا حسن مهر کرد. آمدیم بیرون. عبای سفیدی میرزا حسن از جانب حضرت سید الشهداء خلعت به من داده بود. پوشیدم بیرون آمدم حالت غریبی دست داد. بسته تربت را به جیب گذاشته، منزل به امین السلطان سپردم. خودم هم مهر کردم. رخت هائی که در بدن داشتم کلجه (۱) ترمه زمردی زیر سنجاب، قبای زری سفید بوته کوچک اصفهانی شلوار برک سفید، کلاه ماهوتی جوراب سفید، همه را در منزل کنده توی بقچه [ای] پیچیده گذاشته، به رختدار سپردم که نگاه دارند عبای خلعتی هم سفید شانه زر است. به امین السلطان سپرده شد. خلاصه آمده دم در صحن یعنی دم در گنبد مطهر ایستادیم. همه بودند.

حاجی ملا باقر واعظ تهرانی روضه خواند. ملا باقر واعظ شیرازی هم روضه خواند. بعد آمدیم بیرون که برویم. گفتند حرم آمد. یک دور صحن را گشتیم. پاشایان ایرانی [و] عثمانی همه بودند. مجید پاشای بابان که مرد پیر لاغری است، حاکم حلّه است، آمده بود او هم بود، پاشای بغداد و ... همه بودند. قدری گشتم طرف قبر میرزا موسی و ... بعد حرم آمدند. ما رفتیم منزل.

ملا- آقا بزرگ تهرانی را علی رضا خان آورد. امروز قبل از زیارت حاجی میرزا جواد، برادر مجتهد مرحوم تبریز از نجف اشرف آمده بود، مشیر الدوله به حضور آورد. از تهران خبر رسیده است. حاجی مشهدی قلی آقای قاجار، نصر الله خان پسر امین الدوله، میرزا عبدالباقی منجم باشی گیلانی، آقا سید جعفر روضه خوان مرده اند. محقق امروز از راه آب به نجف اشرف رفته است. یعنی عصری رفت. آجودان باشی مرخصی مکه رفته است.

می خواهد برود. شب خوابیدیم. ۷۶۳ [tardji]

روز سه شنبه دوازدهم [شهر رمضان]

امروز باید انشاء الله تعالی به نجف اشرف رفت. منزل اول خوان شور است شش فرسنگ راه است سنگین، صبح سه ساعت از دسته گذشته بود، سوار شدیم. همه جا رو به مشرق می رانندیم. سوار کالسکه شدم. حسام السلطنه،

ص: ۱۲۳

وزیر، مشیر، پاشای بغداد و ... آمده [بودند] صحبت کردیم. راه همه ریگ بوم و صاف برای کالسکه بسیار خوب است. رانندیم در راه امروز توی صحرا چند ریشه و کنده خرما بود جوانه (۱) زده بودند، سبز بود. معلوم نشد چطور شده است. در صحرا بی خود درآمده است. گاهی هم صحرا بوته می شد، کم. اغلب ریگ بود. الی دو فرسنگ و نیم که رفتیم، دست چپ ابتدای برکه و آب و نی و چمن ایلات اعراب با حشم و مال زیادی افتاده بودند. از قبیله هندیه از طایفه بنی حسن و خزاعل این ها مال حرآن هستند جای همیشه این ها نیست، اعراب امروز اغلب تفنگ هم داشتند. تفنگ فتیله [ای] چخماقی مسقطی بود. دست راست جاده توی رمل به ناهار افتادیم. طولوزون روزنامه خواند. عرفانچی و ... بودند ممالک (۲)، حاجی میرزا علی پیدا نیستند. بعد از ناهار با کالسکه از جاده گذشته دست چپ طرف آب و نی و ... رفتیم.

تیمور میرزا پیدا شد. و سیاچی میاچی و ... [بودند] قدری راه رفتم باز برگشتیم. از راه نیزار، لجن بدی زده دوباره از جاده (۳) گذشته، دست راست رفتیم. سوار کالسکه بودیم. پیش از این که سوار کالسکه بشویم یک غاز تیمور میرزا باقوش گرفت، با تماشا. یک کلاغ هم من روی هوا خوب زدم. قدری که با کالسکه راندم، باز تیمور آمد گفت غاز در صحرا نشسته است.

سوار اسب شدم. دویده تیمور قوش انداخت. غاز دیگری هم گرفت، خیلی با تماشا، بعد خیلی رانندیم، غاز، مرغ سقا، حقار، زیاد از حد در توی رمل می نشیند. حقار هم تیمور گرفت.

بعد باز به کالسکه نشستیم رانندیم. بریا کنار آب آنطرف جاده دست چپ کنار آب برکه نمرودی، بسیار باصفا، آب صاف شیرین توی آب نی زار زیادی بود. کنار آب همه جا چمن است، به طول، اما عرض چمن صد قدم صد و پنجاه قدم می شود. چمن هم حالا خشک است. خلاصه یوسف سقاباشی را اسب گفتم سوار شد، راند توی آب، خیلی با اسب توی آب رفت گل و لجن ندارد. اسب همه جا می رود. کوه هم نیست چندان، این آب از فاضلاب فرات گویا راهی پیدا کرده است، اینجاها را مرداب کرده است. برج و تپه نمرودی که در اوایل شهر بابل است، از دور آن طرف مرداب پیدا بود با دوربین نگاه کردم. برج بلندی روی تپه، که تپه هم گویا دستی

ص: ۱۲۴

۱- اصل: جانه

۲- احتمالا حکیم ال ... از قلم افتاده است.

۳- اصل: جعه

باشد ساخته اند. فرنگیان برس نمرود می گویند. مقبره ذا لکفل پیغمبر هم محاذی همین برج، آن طرف آب است که یهودیها آنجا زیاد هستند. لب آب هندوانه خورده، چای خوردم.

نماز کردم. عرفانچی [۳۶۸] میرزا علی خان امین السلطان و ... بودند بعد سوار شده، با سواره ها به آب زد. خیلی توی آب راندم، الی خان شور که منزل است. مملی، حبیب الله خان ...

سیاچی و ... جلو بودند. به مرغهای کنار آب تفنگ می انداختند، و نمی زدند. سیاچی و تیمور [و] علی بیگ که شکار صحرا رفته بودند آمدند. غاز، آنقوت و ... آوردند. خلاصه نیم ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. چادرها را توی رمل بالای خوان شور زده اند. خوان شور مثل قلعه خیلی محکمی است. برج و ... (۱) دارد. همه را از آجر ساخته اند. گفتند مرحوم شیخ مرتضی با پول حاجی شهاب الملک ساخته است. کاروانسرای دیگری کوچکتر از این که چسبیده به همین است، از بناهای حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی بوده است. خلاصه راه امروز زیبا و باصفا است. شب بعد از شام قرق شد. عرفانچی آمده روزنامه خواند شب را خوابیدیم. Bakeri کلاغ زیادی امروز در راه بود.

روز سیزدهم [شهر رمضان]

چهارشنبه امروز باید به نجف اشرف رفت. صبح سوار شدیم به کالسکه راندم. رو به جنوب پنج فرسنگ راه است. پاشای بغداد، مشیر الدوله، پیش رفته بودند. کمال پاشا، حسام السلطنه، وزیر خارجه و ... بودند صحبت شد. قدری راه که با کالسکه رفتم، تیمور میرزا آمد. غاز زیادی در توی صحرا بود سوار شدیم. معیر، امین الملک، امین خلوت، مجد الدوله، تیمور، سیاچی، میاچی ها، میرشکار، علی بیگ و ...

و ... همه بودند. راندم. چند قوش تیمور به غاز انداخت یکی را گرفت، آخر از دستش ول شد رفت. یکی دیگر برد دور گرفت دسته غاز پانصد پانصد می پریدند. توی صحرا می نشستند. دست راست جاده است. این صحرا که می رویم و همچنین مرغ سقا زیاد از حد.

تا چشم کار می کرد غاز و مرغ سقا بود. دسته غاز زیادی نشسته بودند. پیاده شدم با گلوله تفنگ محمد زمان بیگ تیر اول [را] در زمین انداختم، نخورد. تیر دوم [را] روی هوا زدم. از بال یکی افتاد خیلی دور بود. هزار قدم می شد. بسیار خوب زدم رفتند سرش را بریدند. یک گرگ بزرگی در صحرا درآمد. سیاچی اسب انداخت، متصل به گرگ می رسید تفنگ نمی انداخت. اسبش از

ص: ۱۲۵

گرگ رد می شد. باز می رسید، تفنگ نمی انداخت، بزند. آخر پسر ابراهیم خان نایب زد، گرگ را. بعد به ناهار افتادیم. صحرای امروز صاف و ریگ بوم است. یعنی ماسه بوم [۳۶۹] اما بوته شور که شتر می خورد، و علف کمی دارد. رد آهو زیاد بود. اما خودش را ما ندیدیم.

بعد از ناهار سوار کالسکه شده رانیدیم. هوا گرم بود. میر شکار، سیاچی، میاچی، تیمور و ...

رفتند به صحرا برای آهو، آهو دیده بودند. میر شکار، سیاچی اسب هم تاخته ماغ (۱) آهو را گرفته بودند. اما نزده بودند. آقا وجیه یک کفتار زده بوده است، حبیب الله خان سرتیپ یک نر آهو زده بود. تیمور میرزا در منزل آورد. خلاصه طرف دست چپ باغات و نخلستان مسجد کوفه و ... از دور پیدا بود. گنبد و مغازه ها و خانه های (ذی الکفل) پیغمبر هم نمایان بود. به اردو رسیده، دیدم.

امروز صبح قبل از سواری در سراپرده، بعضی از علمای نجف که به استقبال آمدند، به حضور آمدند البته دیدم. از این قرار بودند: حاجی سید محمد تقی بحر العلوم، ریش سفید محرابی، خوش رو، آقا سید علی بحر العلوم، ریش قرمز داشت، بسیار خوش رو، سید جلیل القدری است. برادر آقا سید محمد تقی است، آقا سید جواد بحر العلوم، شیخ محمد حسین نواده شیخ جعفر، حاجی شیخ جعفر تهرانی، آقا سید محمد پسر حاجی سید محمد تقی بحر العلوم، آقا سید باقر پسر آقا سید علی بحر العلوم آقا سید ابو القاسم کاشانی، آقا سید صادق هم بود. خلاصه رانیدیم، رانیدیم دو فرسنگ مانده، گنبد و مناره های حضرت علی ابن ابی طالب، اسد الله الغالب صلوات الله علیه و اله اجمعین نمایان شد. حالت غریبی دست داد. رانیدیم یک فرسنگ مانده پیاده شده، تجدید وضوئی شد. پرتقالی خورده شد. قلیانی کشیده شد. باز سوار شده رانیدیم. تا نزدیک شهر رسیدیم.

پاشا، مشیر الدوله و ... آمدند صحبت شد. از دم (وادی السلام) رد شده، علمای نجف و مشایخ، طلاب زیاد استقبال آمده بودند، مثل شیخ رازی و سایر، که اسامی آنها نوشته خواهد شد انشاء الله. جمعیت زیادی بود اما همه، آخوند و معمم. رسیدیم به دروازه کوفه.

شهر قلعه [ای] دارد محکم از آجر، حاجی محمد حیدر خان صدر اصفهانی ساخته است.

دم دروازه از کالسکه پیاده شده با همه نوکرها [و] وزرا [و] پاشایان و ... همانطور پیاده

ص: ۱۲۶

۱- . برای کلمه ماغ معنی مناسب پیدا نشد، ظاهراً در اصطلاح شکارچیان به معنی ردّ شکار باشد.

می رفتیم. داخل دروازه شده، راسته بازار وسیع پاک تمیز قشنگی داشت به بازار نرسیده، اول میدانی است طولانی، در گوشه آن سربازخانه است. بالاخانه جلو میدان است. حاکم عثمان آن جا می نشیند. خلاصه بازارها قرق بود اما، جو [و] کاه زیادی در بازار ریخته بودند.

همان طور رانیدیم. یعنی پیاده رفتیم تا به در صحن مبارک رسیدیم، داخل شدیم. در حقیقت به بهشت برین [وارد شدیم]. صحن گشاد با روحی، دو مرتبه، از کاشی معرق از بناهای صفوی است. گنبد و بارگاه حضرت در وسط ایوان طلا، مناره های طلا. اما بالای سر درب صحن اسم نادر شاه را نوشته اند. می شود بنای صحن از نادر باشد. سه سمت صحن باز است. یک سمت صحن که رو به مشرق است بسته است. به رواق حضرت و طاق زده اند مثل دالان راه دارد. [۳۷۰] گنبد طلا که از کارهای نادر شاه است، روحی داده بود. از دست چپ به کفش کن رسیده، رفته بالا کلیددار که آقا سید جواد، پسر آقا سید رضای مرحوم است، که پدرش را شب در خانه اش سه سال قبل کشته اند. پسری است جوان، ریش دارد، اما دلچسب، و آدم خوبی است. اذن دخول و زیارت نامه خواند، خوب و شمرده می خواند. داخل ضریح که شدیم مثل بهشت بود. روح و صفائی داشت، که محال است هیچ جای دنیا هیچ باغی به این صفا باشد.

بنای گنبد، گویا از صفوی است. کاشی معرق غربی توی گنبد کار کرده اند. که هیچ همچو کاشی در دنیا نمی شود. مثل مینائی که در سرقلیانهای اعلا درست می کنند. از او هم بهتر قندیل طلا، نقره، شمعدان و ... بسیار است، پرده های زیاد از اطراف آویزان، ضریح حضرت از نقره است گویا پیشکش صفوی ها باشد فرشهای ابریشمی قالی که صفوی یعنی شاه عباس انداخته است و رقم هم دارد (کلب آستان علی عباس) مثل این است که امروز از کارخانه درآمده است.

بسیار فرشهای خوبی است که ساعت دو به غروب مانده وارد شدیم بالای سر حضرت، نماز ظهر و عصر و نماز زیارت خوانده شد الحمد لله تعالی به این توفیق رسیدیم، شکر خدا را واقعا حظی کردیم، که کمتر همچو چیزی نصیب می شود. بعد رفته سر قبر آقا محمد شاه مرحوم، صاحب قران میرزا که متولی سر قبر است عمامه سفید کوچکی به سر بسته بود همان صاحب قران میرزاست که طهران بود هیچ تفاوتی نکرده است، به جز عمامه. قبر آقا محمد شاه مرمر بزرگی منبت در رویش، پهلویش قبر مادر فتحعلی شاه مرحوم قبر والده والده ما هم

اینجاست، قبر سلیمان خان قاجار جد ما هم این جا است. قبر قاسم خان پدر والده ما هم این جا است. اما در اطاق کوچکی است، شمعدان و ... دارد (۱) از آن جا رفته جلو در ضریح رواق را تاجری ترک حاجی حمزه تبریزی آینه کار [ی] بسیار بسیار بسیار خوبی کرده است خیلی خوشم آمد هنوز ناتمام است خیلی همت و کار کرده است آنجا ایستادم زیاد تعریف کردم، خود حاجی حمزه هم حاضر بود آوردند، خیلی التفات شد به او. نشان التفات شد، با خلعت؛ مردی است کوتاه عمامه دارد ریش داشت. ترغیب شد که باز آینه هائی که ناتمام است بسازد.

انشاء الله خواهد ساخت. حکیم الممالک را توی ضریح دیدم گلویش باد می گیرد. گوشت زیادی دارد. خلاصه باز برگشته پیاده رفتم. دم دروازه سوار اسب شده از توی وادی السلام عبور کرده، وادی السلام یک شهری است از مرده، چهارطاق (۲) زیادی، قبور زیادی، یک گنبد کاشی کاری در وسط دارد، قبر هود و صالح است [۳۷۱] خیلی راندم تا از میان این قبور گذشتیم. حرم با کالسکه در صحرا ایستاده بودند. رفتند، به زیارت. سوراخ زیاد از قبور داشت با احتیاط راندم. پیاده بودند. اردو و چادرها را نزدیک قبرستان وادی السلام زده اند.

سمت مغرب شهر، جای بسیار بدی خاک، بی آب، خفه، چادر زده اند به دریا دویست قدم راه نیست. لب دریا را گذاشته، این جا افتاده اند. زیاد کج خلق شدم شام را هم مردانه خوردم. عرفانچی روزنامه خواند، میرزا علی خان، گربه ها همه بودند. مهتاب خوبی بود.

شب حرم دیر آمد. شب را خوابیدیم. آقا یعقوب امروز در ضریح دیده شد. از راه پشتکوه و حله به نجف اشرف آمده است.

روز پنجشنبه چهاردهم [شهر رمضان]

صبح، اسب دیر آوردند. جلو آمدم.

بعد اسب آوردند سوار شده، رفتم کنار دریا، قدری که از چادرها دور شدم، تپه کثیف خاکی کوچکی دور دریا را احاطه دارد. از آن تپه پائین آمده، مسطح میشود. بعضی جاها تپه مثل گالی شده. مشرف به دریاست. امین السلطان، پسر فراشبازی، یک نفر نایب، یحیی خان، میرزا علی خان و ... بودند. رفتم قدری راه نزدیک لب دریا جای چادرها و اردو

ص: ۱۲۸

۱- در میان سطرهای اصلی چنین آمده است: قبر قاسم خان این جا نیست. قبر حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه است. که همه جمع هستند بزرگان قاجار

۲- ساختمان هائی که در گذشته در گورستان ها ساخته می شد.

را مشخص کردیم. رفتند چادرها را آورده، لب دریا جای خوب زدند. اسب الی دویست قدمی توی دریا می رود. بعد گود می شود. معقول دریائی است. موج هم دارد، آب صاف خیلی باصفاست بی بو و نقص، مرغهای زیاد ماهی خوار، روی دریا می پریدند. طول دریا از شمال به جنوب است عرض دریا از مشرق به مغرب است. طول این دریا دو برابر مرداب انزلی است. عرضش پاره جا کمتر. آبش را می توان خورد. تلخ نیست. قدری شور است.

آخر این دریا جزیره زیاد دارد. اما از این جا دیده نمی شود. در آخر این دریاچه رودخانه جاری می شود. می رود به دریاچه کوچک دیگر می ریزد. بعد از آن هم رودخانه درمی آید، داخل فرات می شود سماوه در آن جا واقع است. اصل این دریاچه و آب هم از فاضلاب فرات است. خلاصه آفتاب گردان زدند ناهار خوردیم. قدری نشسته بعد سوار شده رفتیم، از دروازه کوچکی که رو به مغرب است و [رو به] دریا به زیارت. این قلعه دو دروازه دارد.

یکی همان دیروزی بود که وارد شدیم، یکی هم این است از کوجه بسیار تنگی رفتیم. اما تمیز و خوب بود. زیارت کردیم. همه بودند. نماز کردیم. رفتیم توی ضریح. در بالای سر حضرت. جای دو انگشت (۱) حضرت را که ضریح را درانده است بوسه داده، زیارت کردم. نشان صورت حضرت را در آجا گذاشتم تبرک بشود. شمشیر جهانگشا را هم گفتم آنجا بگذارند انشاء الله تبرک بشود [۳۷۲] باز رفتیم سر قبر آقا محمد خان، قدری نشستیم قبر فرمانفرمای فارس هم در رواق است، قبر محمد حسن خان برادر شوهر فخر الدوله هم گفتند این جاست، در رواق است، پائین آمده سر قبر شیخ مرتضی رفتیم. در سر راهرو یعنی دری که به صحن وارد می شود، رو به مشرق اطاقی است، دو پله می خورد بالا می رود دفن است.

بعد برگشته آمده سوار شدیم. از لب دریا از میان جمعیت مختلف که رخت می شستند، شنا (۲) می کردند، گذشته رفتیم منزل. کاهوی بسیار خوب اعلائی دارد نجف. با سکنجبین خوردیم. شکر باری تعالی را کردیم. حرم یک ساعت از شب رفته آمدند. دو باغ در لب دریای

ص: ۱۲۹

۱- . معروف است که شخصی بنام (مره بن قیس) در برابر ضریح مبارک حضرت امیر المومنین (ع) جسارتی کرد در همان حال دو انگشت مبارک حضرت از ضریح بیرون آمده و او را به دو نیم کرده است و بعد از آن جای انگشت مبارک حضرت را به جواهر تزئین کرده اند.

۲- . اصل: شنو

نجف، تازه احداث دو باغی کرده اند. نخل های تازه، سبزی کاری زیاد از هر جور مثل دولاب عمل می آوردند. این باغی بوده است آبش را با گاو چاه می ریزند، به زمین باغ، خلاصه شب خوابیدیم. nouchafrin.

شب بعد از شام مردانه شد بغیر از موچول خان کس دیگر نبود. از ناخوشی خودش که در سفر کشیده بود تعریف میکرد.

روز جمعه پانزدهم [شهر رمضان]

امروز صبح سوار شده رفتیم به مسجد کوفه، مسجد قبر مسلم بن عقیل، هانی بن عروه. شهر کوفه رو به مشرق رفتیم، از صحرای بالای وادی السلام انداختیم رفتیم، تا رسیدیم به نهر وکیل الملک مرحوم که میخواهد آب شیرین از فرات بیاورد، به نجف. اما حاصلی الی حال نبخشیده است بی فایده شده است. انشاء الله تا بعد چه شود، پلی خاکی داشت از آجا عبور کردیم. تیمور میرزا، امین الملک، هاشم، میرزا علی خان، عرفانچی، پاشایان، یحیی خان و ... امین السلطان بودند قدری که راه رفتیم.

گرسنه شدم. در صحرا نهار افتادیم نهار خورده بعد سوار کالسکه شده، رو به مسجد کوفه رانیدیم. تا رسیدیم به نهر بزرگ قدیمی یا خندق و قلعه کوفه بوده است. الله اعلم. آنجا سوار اسب شده، داخل خرابه های کوفه شدم الحمد لله تعالی که شهری است خراب. بجز تل خاک چیزی نیست. مثل شهر ری آجرهای کوچک ریخته است. رسیدیم مسجد کوفه.

وزیر خارجه، حسام السلطنه، پاشایان، والی پاشا، کامل پاشا، علی پاشا، دم در مسجد ایستاده بودند. پیاده شدم. اول بعضی محوطه هاست برای بستن مال (۱) و ... چاه آب و آب انبار و شیر گذاشته اند، آب انبار جای متعفن بود. بعد داخل مسجد می شود. جایی است بزرگ، دورتادور پنجره و مثل طاق نما طور، [۳۷۳] شبیه اطراف مدرسه دار الفنون تهران.

اما بی ستون دراز، این جا پایه و طاق نما طوری است، دورتادور یعنی شبستان است.

وسط مسجد که حیاط (۲) باشد مقامهای اولیا و انبیا و امام هاست. که در هر یک سکونی از آجر ساخته اند. با یک محراب (۳) بلندی که قبله را مشخص کرده اند. باید در هر مقام دو رکعت

ص: ۱۳۰

۱- مال: چهارپایان

۲- اصل: حیات

۳- اصل: مهرباب

نمازی کرد. یک میل سنگی به ارتفاع دو زرع در مقام امام محمد تقی علیه السلام بود که به کلفتی یک بغل آدم است. هرکس او را بغل می کرد اگر دستش بهم نمی رسید، می گفتند حرام زاده است. یعنی همچو می گویند. والی پاشا مردم را برده بود آنجا می گفت: میل را بغل کنند، شوخی می کرده است. محرابی که حضرت امیر المومنین (ع) را ضربت زده اند، در سمت دیوار رو به جنوب که قبله است بود. مردم و وزرا آن قدر یادگار در اطراف محراب و دیوارها و غیره نوشته بودند. با زغال و مرکب و ... که حساب نداشت. کمال فضولی و بی ادبی است.

بعد رفتیم. از دیوار سمت مشرق مسجد، دری است می رود به مقبره مسلم ابن عقیل. آنجا هم حیاطی بزرگ و محوطه ای است، طاق نما طور، دورتادور امام، مقبره در گوشه است. گنبدی دارد ضریحی دارد برنجی که مادر آقا خان محلاتی ساخته است. خادم و زیارت نامه خوان داشت. زیارت کردیم. چهار تا تخم مرغ شتر مرغ از میان ضریح از بالا آویزان کرده بودند، گویا وقف کرده اند. از اره توی گنبد انشاء الله باید سنگ شود. توی گنبد هم با بالای گنبد باید کاشی بشود. فرش هم باید از تازه بیندازند. روبروی مسلم مقبره و گنبد دیگر است. قبر (هانی) است. آن جا هم رفته زیارت شد، اما قبرهائی ضریحی چیزی ندارد. همان قبر است فقط پیدا است. حکم شد اینجا را امین الملک تعمیر کند و ضریح چوبی بگذارد. بعد آمدیم در محراب و مقام حضرت امیر علیه السلام. نماز ظهر و عصر را خواندم. بعد سوار شده رفتیم کنار ... (۱) و فرات یک میدان اسب بود. کنار این آب را تازه بنای آبادی گذاشته اند. ده سال پیش از این هیچ آبادی نبوده است. از آب فرات نه از رودخانه اصلی فرات بلکه از فاضلاب [آن] و شعبه ای است از فرات که نشر کرده است به این جا نهر می کشند. به زمین می نشیند. باغ و نخلستان سبزی کاری های خوب از هر قسم [دارد] پنبه، درخت هلو و ... میوه جات، کاهو، درخت گزهای بزرگ، از هر جور درخت کاشته اند بسیار خوب زراعت می شود. کل رعیتش هم از عجم است بوشهری، خراسانی، اصفهانی، تبریزی از همه ولایات آمده این جا زراعت می کنند.

چند دراجی هم از توی باغات پرید. امین خلوت باقوش گرفت حالش خوب نیست. برای شکار از باغات گذشته رفتیم، کنار آب چمن بود. عرض آبادی و باغات کم است. اگر دویست ذرع بشود. اما به طول رودخانه آبادی است این ور و آن ور آب [است] [۳۷۴] مقبره حضرت

ص: ۱۳۱

یونس (ع) این طرف آب لب آب بود گنبد و بارگاهی داشت. نرفتم به زیارت. یک مرغ سقای خری در آب نشسته بود. سیاچی سوار رفت نزدیک با چهار پاره زد افتاد روی آب. آدم (۱) آقا وجیه محمد قزوینی که خیلی ناپاک است، گفتیم لخت شد، اسب را هم لخت کرده سوار شد زد به آب. قدری که اسب رفت به شنا، افتاد. باز بیرون آمد الی آن طرف آب رفت. در این بین مرغ سقائی که سیاچی زده بود توی آب بود. محمد از اسب پائین آمده، مرغ را با یک دستش گرفت. با یک دست هم دم اسب را گرفت اسب، شنا کرده اسب و آدم و مرغ همین طور آمدند.

این طرف خیلی کار کرد. خلاصه کسانی که از کربلا از روی آب به نجف می آیند، باید از همین جا از پهلوی مقبره یونس بیرون آمده، در مسجد کوفه سوار الاغ بشوند، یا پیاده بروند شهر نجف. اما محقق که یک روز پیش از ما از کربلا در آمده بود [کذا] از راه آب به نجف بیاید هنوز نرسیده است بسیار تعجب کردم. نمی دانم چه شده است. خلاصه سوار شده از کوچه باغی کوچک و کم طول گذشته به صحرا افتادیم رفتیم، مسجد سهله اینجا هم مثل مسجد کوفه است اما کوچکتر به همان ترکیب است وسط این هم مقامات انبیا و اولیا دارد که همان طور سکو و محراب ساخته اند قدری ایستاده برگشتم سوار کالسکه شده از دم مقبره کمیل بن زیاد که بسیار چهار دیوار کوچکی بود، گذشته از همان راهی که صبح آمده بودیم رفتیم به منزل شب خوابیدیم. iuchi

روز شنبه شانزدهم [شهر رمضان]

امروز صبح که برخاستم هوا ابر و تر و تازه بود.

از نصف شب دریا به تلاطم (۲) آمده امواج زیادی پیدا شده بود. دریا صدا می کرد. بسیار بسیار باصفا هوائی بود، مثل بهشت. امواج مثل دریای مازندران می زد. از امروز بنا شده است، قرق حرم های مبارک از صبح الی ظهر برای حرم خانه و ما بشود. که دیگر رفتن و آمدن حرم به شب نیفتد. حرم ها زود رفتند، به زیارت ما ناهار خوردیم بعد از ناهار علمای نجف را مشیر الدوله به حضور آورد که اسامی آنها نوشته می شود از این قرار است (۳) [۳۷۵] بعد که این علما رفتند آقا سید حسین ترک تبریزی که عالم فاضلی است و ریشش قرمز است و قدری طبیعتا

ص: ۱۳۲

۱- . آدم: نوکر و خدمتکار

۲- . اصل: تلاطم

۳- . در اصل نامی ذکر نشده است. این نام ها در صفحات بعد آمده است.

به ملا آقای دربندی شبیه است، با حاجی میرزا جواد برادر مجتهد مرحوم تبریز به حضور آمدند بعد رفتیم به زیارت یعنی حرم برگشت. ما رفتیم زیارت کرده، نماز کردم. توی ضریح رفتم.

جای دو انگشت مبارک را زیارت کردم. شمشیر جهانگشا را آنجا برای تبرک گذاشته بودند، دیدم. تربت سید الشهداء علیه السلام را که خودم برداشته بودم. با خاک مرقد حضرت عباس، در دستمال ها بود. مهر شده بود بالای ضریح حضرت گذاشتم که باز بردارم. جقه برلیان الماس سرم را پیشکش آستانه حضرت امیر المومنین (ع) کردم. در بالای سر حضرت روی دیوار که دست نرسد جائی معین شد که کار بگذارند، رویش آئینه باشد. امروز حکم شده بود خزانه حضرت را که از ایام وهابی الی حال درش بسته است و کسی باز نکرده است قریب هفتاد سال می شود باز کنند. و ثبش را بردارند و دوباره مهر دولت ایران و عثمانی بشود. که حیف و میل نشود. درش در رواق است. رو به ما بین جنوب و شرق خراب می کردند و [دری] باز می کردند. میرزا زکی مستوفی وزیر درب حرم مامور شد که ثبت بردارد. پرده یعنی روپوش گلابتون دوز از عهد عضد الدوله دیلمی که برای مقبره حضرت در وقتی که از گچ بوده است فرستاده اند، یعنی عضد الدوله فرستاده است، الی حال در روی ضریح حضرت آویخته است.

بدون عیب، هشتصد سال می شود که پیشکش کرده اند. ضریح نقره حضرت هم که اول نوشتیم از صفوی است امروز امین الملک، خطوط ضریح را خواند به اسم منوچهر خان معتمد الدوله نوشته اند. خلاصه آمدیم بیرون. یک ناودان طلائی هم از بام حضرت روبروی مغرب، آویزان است. ناودان رحمت می گویند. از آن جا رفتم قدری صحن را گشتم. از دالان پشت صحن بالای سر حضرت که می روی، در حجرات رو به مشرق جائی است [که] دراویش بکتاشی می نشینند. شیخی داشتند اسلامبولی، مردی بود بلند قامت، خواجه منش، به رحمت الله شکارچی مرحوم شبیه بود. ریش کوسه سفیدی داشت بسیار کم، خال های زیاد گوشتی در صورت، رنگ زرد، مذهب حنفی سنی، مخلوط به درویشی [داشت]. خلاصه برگشته سوار شدیم. بیرون دروازه سوار کالسکه شده، تند رانندیم به منزل یک ساعت نیم به غروب مانده وارد منزل شدم، کاهو خوردم. عرفانچی روزنامه خواند. گربه کوچک های ما دیشب در قفس نبوده اند [۳۷۶] نصف شب رفته اند آبدارخانه بازی می کردند، آقا دائی دیده [بود] و دوانده بود به سراپرده. آقا ابراهیم باز تب می کند. علی رضا خان تب و لرز کرده است در نجف.

حاجی ابراهیم خان پسر فراشبازی نایب السلطنه مرحوم که چندین سال است این جا مجاور است، درویش است. شب ها سه ساعت از شب رفته می گویند می آید به صحن مقدس آن طرف تکیه بکتاشی ها روی طاق نمائی می نشیند. بسیار [ی] از مردم اردو و نوکرها مثل وزیر لشکر و سایر خرها و الاغ ها اعتقاد غریبی (۱) به این مرد خر دارند. او هم در کمال تکبر می نشیند. کسی را هم اذن جلوس نمی دهد. مردم دستش را می بوسند [و] از ضرته و فسقه اش می خورند و می روند. عجب مردمان خر ناهمی هستند. خدا همه را انشاء الله هدایت کند، اما نه میرزا هدایت. شب باران آمد هوا ابرست. اسامی علمائی که امروز به حضور آمدند و در نجف هستند از معاریف (۲) و در سیاهه (۳) سابق این [را] نوشته ام از این قرار است.

سواى علمائى که در خان شور به حضور آمدند که اسامى آنها نوشته شد:

شیخ رازی عرب، مردی است ریش سفید بلند قد، شیخ مهدی عرب از اجله علماست، آقا سید حسین بحر العلوم، ملا محمد ایروانی، شیخ منصور برادر شیخ مرتضی، حاجی میرزا محمد صادق اصفهانی بسیار مرد فضولی است، در تهران مکرر به حضور آمده، فضولی ها کرده [است] حالا چندی است در نجف مجاور است، حاجی میرزا ابو القاسم همشیره زاده حاجی سید اسد الله، نوه حاجی کلباسی پسر آقا سید مهدی اصفهانی، شیخ محمد حسین نوه شیخ محمد حسن نجفی، شیخ محمد کاظمینی، آقا سید حسین ترک کوه کمری، از اجله علماست، آقا میرزا حسن شیرازی از اجله علما است، در استقبال آمده بود.

اما امروز نبود (۴). خلاصه شب خوابیدیم باران زیادی آمد. [۷۷۳] jenis

تفصیل مسجد کوفه و سهله و مقامات و بنای آن که به خط میرزا علی خان نوشته می شود:

(محوطه بزرگ مسجد کوفه که قلعه مانند با آجر ساخته شده است. معلوم نیست کی بنا کرده [است] و در چه تاریخ ساخته اند. آن چه از روی تحقیق می گویند دیوار سمت قبله، که

ص: ۱۳۴

۱- اصل: قریبی

۲- اصل: معارف

۳- صورت یا لیست نام و اسامی افراد را سیاهه می گفتند.

۴- در وقایع روز نوزدهم رمضان بر خلاف این می گوید که میرزای شیرازی نه به استقبال آمده و نه به حضور رفته است. وقایع روز نوزدهم رمضان دیده شود.

محراب حضرت ولایت مآب علیه السلام آن جا واقع است از قدیم مانده لکن از دو طرف دیوار کشیده. بنای کهنه را حفظ کرده اند. پایه های جلو صدفه قبلی هم قدیمی است. دو مرتبه سقف آن افتاده است. سقفی که حالا موجود است از بنای سید بحر العلوم مرحوم است. سمت شرقی طاق های دور را شخصی، تاجر مسقطی تقریباً صد و بیست سال پیش از این ساخته است.

در سمت غربی هفت حجره از مرحوم ملا- محمود کلیددار نجف است. چهار حجره حاجی صالح تاجر نجفی ابو... (۱) بنا کرده باقی را متدرجا ایرانی ها ساخته اند. بنای طاق های سمت شمال فقط از تجار و زوآر ایرانی است. تعمیرات حجرات دوره که همه خراب و شکسته بود و محل کشتی نوح که در وسط مسجد است، بالتمام به توسط مرحوم شیخ عبدالحسین و از وجوه جمعی او ساخته شده است. مقامات مسجد که در هریک دو رکعت نماز وارد است از این قرار است:

۱- مقام ابراهیم علیه السلام ۲- مقام حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله که در ليله المعراج در آسمان چهارم محاذی این مقام نماز خوانده اند ۳- مقام آدم (ع) ۴- مقام جبرئیل (ع) ۵- مقام حضرت زین العابدین (ع) ۶- مقام نوح (ع) ۷- محراب امیر المومنین (ع) که مقتل آن حضرت است ۸- محراب دیگر آن حضرت که به فاصله سی قدم در صدفه دیگر واقع است و اختلاف کرده اند که شهادت در این محراب واقع شده باشد ۹- مقام حضرت صادق (ع) ۱۰- دکه القضا که محل مرافعه و حکومت امیر المومنین (ع) بوده است ۱۱- بیت الطشت موضع معجزه معروف حضرت در باب دختر حامله ۱۲- مقام خضر علیه السلام آنچه به حدس معلوم می شود این مسجد مسقف بوده و این مقامات موضع بعضی ستونها است. بنای محرابها که در مقامات ساخته اند مختلف است [۳۷۸] و معلوم نیست کی ساخته است. غالباً به توسط مرحوم سید بحر العلوم تعمیر شده سنگهای مقامات که اعمال هر مقام را نوشته و در محرابها نصب کرده اند، خط میرزا عبد العلی یزدی خوشنویس معروف است. علی نقی خان پسر محمد تقی خان یزدی فرستاده است، مگر دو سنگ که حاجی اسمعیل نام نصب کرده است.

بقعه حضرت مسلم (ع) در ضلع مسجد مابین مشرق و جنوب واقع است. اصل بنای بقعه

ص: ۱۳۵

از مرحوم (۱) شیخ محمد حسن مجتهد از پول هند ساخته [است]. ایوان و تعمیرات و طارمی و غیره از جناب شاهنشاه مرحوم شیخ عبدالحسین مباشر بوده است. در سمت مشرق بقعه هانی بن عروه است، به شرح بقعه مسلم. اصل بقعه شیخ محمد حسین و اضافات را شیخ عبدالحسین ساخته است. در سمت شمال مقبره حضرت خدیجه صغری دختر امیر المومنین (ع) است.

در سمت قبله، متصل به بقعه مسلم مقبره مختار است، و به فاصله صد قدم خانه امیر المومنین واقع است، که برای علامت گنبد کاشی کبودی ساخته شده است. درب این خانه پهلوی قبر حضرت بوده که نزدیک مقام هفتم معین است، و حالا برای علامت سنگی نصب کرده اند. سه باب دکان خارج مسجد که سمت باب الفیل واقع است، مرحوم شیخ عبدالحسین از پول جمعی خودش ساخته [است]. حوض آب شور که باز همین جا واقع است از سید محمد تقی بحر العلوم است. حوض آب شیرین را آقا سید اسمعیل بهبهانی مجتهد از جانب حاجی اسمعیل بهبهانی اعمی (۲) بانی شده است. (۳) مسجدی هم هست (که آن) صعصعه می گویند اما کوچک و مخروبه است و مسجد خانانه.

روز یکشنبه هفدهم [شهر رمضان]

امروز در منزل بودیم. صبح هوا ابری بود.

خوب هوایی بود. آب دریا موج غریبی داشت. بعد از ناهار باد تند آمد. باران هم آمد رعد و برقی شد. هوا سرد شد. باد همه تجیرها (۴) را انداخت چادرها را انداخت، اما حرم کلا به مسجد کوفه رفته بودند. محقق امروز دیده شد. با خانلر خان افشار با هم از راه آب آمده بودند.

چون خانلر خان، در قبایل اعراب سمت ذی الکفل و ... آشنا و دوست داشته است، چند شبی در چادرهای اعراب مهمان شده اند. حاجی میرزا علی مقدس ناخوش است.

میرزا ابو الفضل کاشی را [۳۷۹] فرستاده بودم او را ببیند. می گفت ابتدای استسقای دقّی (۵)

ص: ۱۳۶

۱- مقصود محمد شاه قاجار است.

۲- یک کلمه نامفهوم

۳- تا این جا نوشته ها به خط میرزای علی خان است و بعد از آن مجدداً به خط نویسنده اصلی است.

۴- پرده های از نی بافته شده

۵- آب آوردن شکم را استسقا گویند.

است. اگر معالجه نکند خطر دارد. باید شراب بخورد. میرزا علی خان محمد علی خان مرخص شدند بروند پیش حاجی و او را معالجه کنند. رفته بودند عصری آمدند. حاجی را راضی به معالجه کرده بودند و حتی به خوردن کنیاک (۱) که از جمله مسکرات سخت است. انشاء الله معالجه می شود. خلاصه، افشار بیگ را در منزل گذاشتم [تا] چادرهای حرم را که آب دریا گرفته بود، بکند، عقب تر بزند. بعد سوار کالسکه شده رفتم زیارت. چاپار تهران آمده بود.

کاغذهای آنها را خواندم. می گفت همه جا در راه باران آمده است. بسیار ذوق کردم. خلاصه باران زمینها را تر کرد. گردو خاکی الحمد الله امروز نبود. رفتیم زیارت، نماز کردم.

بعد از آداب زیارت رفتم سر قبر آقا محمد خان، یک جعبه جواهری که از خزانه حضرت درآمده بود، پاشای بغداد، وزیر خارجه، مشیر الدوله، آمدند حضور آورده، باز کردند. تماشا کردم.

خیلی اسباب جواهر نفیسه داشت. اغلب از نادر شاه افشار بود که بعد از فتح هندوستان فرستاده بود. از جمله دو الماس بزرگ بود. یکی سیکانی، دیگر تراش هندی. روآینه. زیر تراش کوچک، کلفت. بسیار الماسهای خوبی بودند، پر قیمت. البته دو الماس پنجاه هزار تومان ارزش داشت. زمردهای خوب، یاقوت کبود خوب، لعل خوب، یاقوت، خیلی چیزهای خوبی بود. بعد از تماشا از در باز بالا- که روز اول آمده بودم، سوار شده از توی وادی السلام رفته، سوار کالسکه شدم. باز از دم دروازه کوچکی رو به دریا به تندی زیاد رانده، رفتیم منزل کاهو خوردم. عرفانچی، بود روزنامه خواند. میرزا علی خان و ... بودند. حرم یک ساعت از شب رفته از مسجد کوفه، برگشته، خلاصه شب را خوابیدیم. Esfehani بزرگه.

روز دوشنبه هجدهم [شهر رمضان]

امروز ناهار منزل خورده شد.

هوا ابر بود، بعد از ناهار سوار شده رو به مغرب کنار راه دریا را گرفته، به گردش رفتم.

از در اندرون سوار شدم. وقتی که اندرون رفتم، حرم هم زیارت رفته بودند. رسیدم، به چادر شکوه السلطنه، سه زن چادر به سر دیدم. از قراین فهمیدم شمس الدوله، دختر خاقان مغفور است. از تاج الدوله به عمل آمده [است] دو نفر دیگر، عروسهای او بودند.

یکی دختر مرصع خانم زن حاجی محمد قلی خان آصف الدوله است. دیگر [ی] قد درازی بود.

می گفت دختر محمد خان قرائی کله کن است. [۳۸۰] هر دو بد گل بودند، یعنی نه چندان.

ص: ۱۳۷

از ما رو می گرفتند. قدری ایستاده صحبت کرده، رفتم. خلاصه سوار شده رانندیم. سیاچی، آقا وجیه، مملی، میرزا علی خان، عرفانچی، موچول خان، میرزا عبد الله، بودند، ابراهیم خان. نیم فرسنگ رفتیم، کنار دریا پیاده شدم که قلیان کشیده شود. پرتقال بخورم.

وضو بگیرم. از طرف پائین دریا، رعد و برقی شد هوا منقلب شد. ترسیدیم بارد. برخاسته به تعجیل رو به منزل رانندیم. بین راه یحیی خان را دیدم. رفتم از دریای روبروی اندرون با اسب، دم دیوانخانه پیاده شدم. حرم برگشت. وضو گرفته، سوار کالسکه شده رانندیم.

برای زیارت وارد شدیم. همه بودند زیارت کردم. ضریح را باز کردند، رفتم اندرون.

شمشیر جهان گشا، نشان صورت حضرت، تربتهای مخصوص سید الشهداء (ع) (و) حضرت عباس، دعای صباح خط جناب امیر المومنین، که همه را گذاشته بودم، تبرک بشوند، در آوردم. عبای سفید خلعتی، حضرت را پوشیده، آمدم بیرون. نماز کردم.

بالای سر حضرت، با قرآن رحلی بزرگ خط ثلث، که بسیار بسیار خوب نوشته اند، با قلم درشت. سوره الرحمن را خواندم. والده شاه هم، جقه خوبی پیشکش کرده بودند، روی ضریح بود. عزت الدوله، هم جقه گذاشته است. یک صفحه جواهر خوب، که روی طلا- داشت، مثل نصف جلد کتاب، از خازن الدوله مرحومه، زن فتحعلی شاه، در پهلوی جای دو انگشت حضرت، دیدم. وزیر خارجه چادر مخملی (۱) گل دوزی اعلا- تمام کرده بود، برای خودش در سفر داشت. امروز دیدم. هندیهها، یعنی دیوارهای چادر را پیشکش حضرت کرده بود. در ازاره (۲) توی گنبد میخکوب می کردند. اما یک طرف را بیشتر نمی بیند. باقی را هم قرار شد وزیر درست کرده، بفرستد. اما تعجب این جاست همین پرده چادرها به اندازه قد ازاره گنبد بود. مثل این بود که اندازه گرفته، ساخته اند. خلاصه دو پسر سپهدار که آمده در نجف مجاور شده اند، با عمامه دیده شدند یکی حسن جان است که در مدرسه نظامی تهران تربیت شد، و شاگرد (گیر شیش) معلم توپخانه بود. و بهترین شاگردهای علم توپخانه بود و هندسه، حالا اینجا از طلاب و آخوندهای فکسنی (۳) شپش کش شده است. دیگری یوسف خان است

ص: ۱۳۸

۱- اصل: مخمری

۲- اصل: حضاره

۳- فکسنی: از کارافتاده. غیر قابل استفاده.

برادر میرزا عبد الله ناظم میزان، او هم اینجا داخل طلاّب است گویا اسمش میرزا علی اکبر است، او را هم حضور آوردند. خلاصه [۳۸۱] رفتیم سر قبر آقا محمد خان، جواهراتی که دیشب از خزانه حضرت درآمده بود، مدحت پاشا، مشیر الدوله، آن جا گذاشته بودند، دیدم.

از طلا سفلدان مانند قنديل است. خیلی بزرگ چیزی ساخته بودند. فیروزه های بزرگ زیادی داشت. اما چندان خوب نبود. جواهرات دیگر هم داشت. پیشکش علی مراد خان زند بود.

چهار قبه مرصع، بسیار خوب اعلا برای چهار گوشه ضریح از شاه سلطان حسین صفوی، شمشیر جواهر و ... از نادر پاره ای جواهرات، عطر سوز بزرگ مرصع خیلی اعلا از نادر شاه، قنديل مرصّیح، زنجیر طلای بزرگ خیلی اعلا با جواهرات و مرواریدهای درشت جورغلطان خوب، پیشکش زینب بیگم دختر شاه طهماسب صفوی، این قنديل را حیفم آمد در خزانه بگذارم. دادم بردند، از بالای ضریح جای خوبی آویزان کردند. رفتم دیدم، بسیار خوب شده است. بعد آمدم سوار کالسکه شده راندم به منزل. انیس الدوله، زبیده رفته بودند وادی السلام و زیارت، الحمد لله، در بالای گلدسته طلای حضرت، در پنج وقت نماز، مودنها بانگ اشهد انّ علیا ولی الله (۱) را به آواز بانگ بلند می گفتند.

خلاصه شب را خوابیدیم. امشب باران زیادی آمد دریا صدا می کرد. chirasi.

روز نوزدهم [شهر رمضان]

سه شنبه امروز از خدمت حضرت با کمال ملال و تاسف و زیاد از حد، تکدر و دلواپس مرخص شده رو به کربلا رفتیم. صبح از خواب برخاسته، رفتم حمام رخت پوشیدیم. زمینها، چادرها همه تراست. سوار کالسکه شده دم دروازه دریا سوار اسب شده رفتم زیارت، همه بودند. زیارت با افسوس کرده، میرزا حسن شیرازی که از اجله علماست و به استقبال هم نیامده بود. حضور هم نیامده بود، و ندیده بودم. در صحن، مشیر الدوله او را آورد، دیدم. ملای وارسته ای است. به نظرم آدم خوبی آمد بسیار هم می گویند فهیم است. شباهت به شکل شیخ سعدی شاعر مرحوم شیرازی دارد. قدری صحبت شد. به گوش ما هم دعائی خواند. بعد سوار شده از دروازه وادی السلام رفتم بیرون. جمعیت زیادی بودند در شهر. بازار بیرون شهر در روی کوه یا تپه مشهور به جودی، که می گویند کشتی نوح اینجا قرار گرفته است. صلوات زیادی بطور عجیب

ص: ۱۳۹

می کشند. معلوم بود که هیچ دلشان نمی خواست ما برویم. خلاصه سوار کالسکه شده رانندیم، همه جا از پهلوی نهر وکیل الملک می رفتیم. [۳۸۲] یک فرسنگ که رفتیم نهری است که شیخ محمد حسن نجفی مرحوم، از پول هند آب فرات را به شهر نجف می خواسته است بیاورد. ناقص مانده بود وکیل الملک می خواست به اتمام برساند و آب او را بیاورد تا خیلی راه هم آب آن نهر قدیم نهر وکیل الملک را پر کرده بود. دیدم آب زیادی داشت صاف [و] خوب.

نهر وکیل الملکی را گود انداخته اند که به زمین نجف ... نهر شیخ محمد حسن از روی کف زمین می آید. گودی ندارد خلاصه به آب زبیده کنار نهر در زمین خشک به نهار افتادیم.

عرفانچی و ... بودند طولوزون با نایب روسی و معلم موزیک، از راه آب به سیاحت ذی الکفل، حله، شهر بابل، رفته است. محقق از مهمانی [ای] که به خانه شیخ عبد المحسن بن هزال، شیخ وانیزه، رفته بود تعریف می کرد با مهمانی شیخ طایفه چلوب، که همه شیعه هستند.

بعد از نهار سوار کالسکه شده، رانندیم هوا گرم (و) خفه بود. مگس و پشه زیادی بود.

رانندیم، رانندیم. ذی الکفل، را با دوربین تماشا کردم یک مناره بلندی دارد، گنبدش مخروطی بسیار بلند است، دورش قلعه دارد میان آن یهودی ها منزل دارند. بیرون قلعه خانوار زیادی بودند محقق می گفت شیعه هستند.

عرفانچی، پهلوی کالسکه روزنامه می خواند. امروز حاجی میرزا علی مقدس، را دیدم جلو کالسکه می دوید. با اسب می گریخت، از ما. فرستادیم میرزا علی خان را آوردند. دیدم خیلی زرد و لاغر شده است. بیچاره یک ساعت به غروب مانده از خان شور گذشته، قدری بالاتر توی جمعیت چادر زده بودند. به منزل رسیدیم. هندوانه ابو جهل (۱)، امروز در صحرا زیاد بود کوچک تازه گفتند، دوا است، زیاد چیدند. آقا ابراهیم چند روز ناخوشی دل پیچه داشت.

حالا خوب است. می خواست مکه برود، مانع شدیم. در وادی السلام قبور بسیار است.

بعضی را گفتند، اسامی آن ها را. حاجی عمه والده میر آخور، عمو جان مرحوم، پدر علی رضا خان، خان خانان، دائی حاجی سلمان، خواجه آقا محمد حسن بزرگ، آقا محمد حسن کوچک، حیدر قلی خان، یوزباشی، قاسم خان قولر آقاسی،

ص: ۱۴۰

۱- . هندوانه ابو جهل - حنظل میوه بسیار تلخ و بد مزه ای است و از تلخی ضرب المثل است سعدی فرماید: اگر حنظل خوری از دست خوشخوی به از شیرینی از دست ترشروی

میرزا علی اکبر خان قورخانچی. [۳۸۳] خلاصه وارد منزل شدیم. پائین تر از خان شور بود.

آب گوشتی بار کردیم. شب خوابیدیم. امشب هم باران آمد. صدای رعد و برق زیادی امشب می آمد. okolbeke.

روز بیستم [شهر رمضان]

چهارشنبه. امروز باید به کربلا برویم. صبح زود از خواب برخاستم رفتیم حمام. بعد سوار شدیم. پنج فرسنگ راه است. صبح بسیار بسیار سرد بود باد سردی می آمد. به کالسکه عثمانی نشستیم [و] رانندیم والی پاشا، کمال پاشا، حسام السلطنه، وزیر خارجه، مشیر الدوله، تیمور و ... بودند، صحبت شد.

قدری که راه رفتیم خواستم سوار بشوم برویم شکار غاز و ... قدری که رفتم باد بسیار سرد می آمد، برگشتم. به کالسکه نشستم قدری که رفتیم به ناهار افتادیم تا چادر بزنند، توی کالسکه نشستیم. بعضی کاغذهای وزیر خارجه را ملاحظه کردم، خودش هم بود. با مشیر الدوله حرف زدیم. دندانم امروز درد میکند. دولت روس به دول انگلیس و ...

اعلام کرده است، که عهدنامه بعد از جنگ (سواستیپول) را حالا قبول ندارم کسر شأن من است.

حالت عثمانی خیلی بد است. بعد رفتم توی سراپرده آفتاب گردان، در کباب خوردن دندان پیش رو خیلی درد گرفت. به طوری که زیاد اذیت کرد، الی منزل بسیار اذیت کرد. بعد از ناهار سوار کالسکه شده، رانندیم برای منزل. عرفانچی دم کالسکه روزنامه فرنگی می خواند. دندانم خیلی اذیت می کرد. سیاحی روی اسب کلاغی (۱) زد. دسته اعرابی با علم و دهل پیدا شدند. فرستادیم، معلوم شد عجم هستند. از طایفه بلوچ سواحل [خلیج] فارس.

خاقان مغفور این ها را این جا فرستاده است. بعد از وهابیی، که حول نجف را محافظت کنند، رئیسشان حالا محمد علی خان نامی است. در سواحل آب کوفه می نشینند. می گفته است:

هزار خانواریم خلاصه کالسکه ما به راه افتاد. نزدیک کربلا کالسکه ایستاد. توی کالسکه وضوئی گرفته، سرداری گلابتون زردی پوشیدیم. میرزا علی خان و ... بودند. پرتقالی خوردیم قلیانی کشیدیم. به راه افتادیم کالسکه ما به رد کالسکه والده شاه افتاد. از بی راهه رفته بودند. زمین چمن، نهر، نهر خشک زیادی بود. زمین ناهموار بسیار بد گذشت.

آخر سوار اسب شدم. باد سردی می آمد. دو ساعت هم به غروب مانده است. اردو جای اولی

ص: ۱۴۱

نیست. دورتر افتاده است. راندمیم برای زیارت سواره، همان جمعیت آخوند [و] مردم و ... و بعینها بودند. رفتیم زیارت. حاجی رضا قلی خان برادر سپهسالار پیدا شد. گفت سه روز است آمده ایم با سلطان خانم همشیره حسام السلطنه. به مکه می خواهند بروند. وارد صحن مقدس شدیم. رفتیم توی ضریح نماز کردم. [۳۸۴] بنا شد الی روز بیست و سوم [شهر رمضان] انشا الله این جا بمانیم. بیست و چهارم [رمضان] برویم معیر و ... بودند بعد از زیارت آمدیم منزل.

کاهو خوردم. زن ها آمدند و حرف زدند. وقتی که می آمدم انیس (۱) را دیدم سوار خر سفیدی بود. زیارت می رفت. بسیار خنده ام گرفته، پیرزن ها، زعفران باجی، و ... پیاده از عقب می رفتند. چون امروز حرم به زیارت نرفتند. شب را خوابیدیم بسیار بسیار سرد بود.

روز پنجشنبه بیست و یکم [شهر رمضان]

صبح برخاستم باز، دندان گاهی درد می کرد. گاهی خوب بود. خیلی اذیت می کرد. سر حمام مردانه رفتیم. عرفانچی و ... بودند. جارچی داد می زد. گفتم [او را] بزنند. گفتند قاطر عکاس باشی با بار گم شده است.

جار می زند. بسیار سرد بود باد سرد بد زننده [ای] می آمد. ناهار خورده. بعد از ناهار کاغذهای زیادی از خراسان، سیستان تهران که بود، خوانده شد. جواب می نوشتیم. حرم دیر رفتند زیارت، دیر هم آمدند. دو ساعت به غروب مانده رفتیم زیارت. قاضی و اعضای مجلس کربلا در دم سرپرده بودند. وکیل الملک از کرمان، دو قوش طرلان، پانصد تومان، شال، نمد، قالی فرستاده بود. نایب آجودان از راه بندر عباس و آب دجله آمده بود. به حضور آوردند. خلاصه رفتیم زیارت. دم کفش کن حضرت، شاهزاده هندی برادر محمد نجف میرزای مرحوم که در ایران بود این جا مجاور است. اسمش زاهد الدین شاه است. دم کفش کن، ایستاده بود. یحیی خان آورده بود. پاشا و ... همه بودند حسام السلطنه، و ... شاهزاده را که دیدم، چیز غریبی [و] عجیبی بود، که انسان از دیدن او (۲) بی اختیار چنان خنده می کرد، که فرضاً [اگر] یک عزیزش در روبرویش بمیرد، در آن ساعت این شخص را باین هیئت ببیند، محال است که خنده نکند. جبه زردی، گلابتون دوز، کهنه، تنگ، مندرس کوتاهی در برداشت کلاه غریب و عجیبی که به وصف و تحریر نمی آید [در سر داشت] نه عمامه بود نه

ص: ۱۴۲

۱- نام در متن اصلی به لاتین نوشته شد.

۲- اصل: آن

چفیه عگال (۱) عربی بود، نه عجمی بود، نه رومی، نه فرنگی بود نه هندی، از اطراف کلاه هم پارچه دور گوش و سر و بر شاهزاده آویزان بود. کلاه گشاد شل مل یک جقه بزرگ کثیف مندرسی، همه تخمه ها بدلی بزرگ، بر روی برنج کار کرده بودند. جقه هم شل [و] کج شده روبروی سرش زده بود. ریش نه سفید نه سیاه، نه بلند نه کوتاه، نه محرابی نه مورچه ای، رنگ نه بنفش، نه سفید، نه سیاه، نه فهوه [ای] نه آبی، نه زرد، تنبان سفید چرک، جورابه‌های پشمی کلفت کثیف کهنه. خلاصه شاهزاده به طوری جلوه کرد [۳۸۵] که به هیچوجه [از خنده] خودداری نمی شد کرد. به طوری مرا خنده گرفت که کم مانده بود خفه شوم. دو شیشه عطری با یک انفییه دان طلای فرنگی کهنه مندرس، بعد از تعظیم هندی تقدیم کرد. نمی توانستم نگاه به صورتش بکنم. تا آمدم در حضرت، زیارت نامه خوان اذن دخول می خواند. خدام زیادی در اطراف ایستاده بودند. مردم زیادی از امراء [و] اعیان بودند. شاهزاده هم پشت سر من ایستاده است. خنده چنان بر من مستولی شد، که کم مانده بود خفه شوم و اشک از چشمان من می آمد. کم مانده بود نعره بزنم. زیارت نامه خوان هم هی طول کلام می دهد. کم مانده رسوایی بار بیاید. به یک طوری خودداری کردم رفتیم توی ضریح، شاهزاده هم باز آمد ایستاد.

باز هم در زیارت خنده ام گرفت. در سر نماز خنده ام گرفت. بعد از نماز، به حضرت عباس رفتیم. آنجا هم شاهزاده بود. باز اسباب مضحکی شده بود. امروز به واسطه همین شاهزاده حقیقتا همه به خنده گذشت، و شیطانی شده بود برای ما، و نمی گذاشت به هیچوجه حالتی دست بدهد. خلاصه از حضرت عباس برگشته، رفتیم منزل. غروبی رسیدیم کاهو خوردم.

زنانه شد زن ها آمدند ماه تابان خانم، قمر السلطنه آمد با انیس الدوله و ... حاجی قاسم بیگ یاور فوج دوم امشب رفته است زیارت. آمده چای خورده مرده است. آجودان باشی می گفت، یعنی فردا می گفت: چوخ لی کجه بیات یدی الدی. یعنی شام شب مانده خورده مرده است.

خلاصه شب خوابیدیم... enis

روز جمعه بیست و دوم [شهر رمضان]

صبح از خواب برخاسته مردانه حمام رفتیم.

عرفانچی روزنامه خواند. بعد آمدم بیرون. حرم دیر، به زیارت رفتند. یعنی اسب دیر آوردند.

ص: ۱۴۳

۱- اصل: اگال- چپیه. چفیه عقال. عگال: دستار بزرگی است که بر سر می بندند و بر روی آن عگال یا عقال می اندازند.

متصل آدم می رفت که اسب بیاورد. والده شاه آمد. شاهزاده های کربلائی را حضور آورد.

یعنی حرم که رفتند والده شاه رسید. چادر گلین خانم، گلین خانم زیارت نرفته بود. به همین جهت دیوانخانه را قوروق کردیم. والده شاه آمد هزار پیرزن مندرس کهنه، عقب سرش.

حاجی شاهزاده معروف زن حاجی میرزا آقاسی، سلطان بیگم خانم دختر نایب السلطنه مرحوم که خواهر (۱) نصرت الدوله است. زن عیسی خان والی مرحوم. ام الخاقان، دختر فرمانفرمای فارس. واقعا زن بامزه ای است. تیمور میرزای ماده ای است. نوه ام الخاقان دختر خوبی بود. بانمک بود. عمه مقبوله (۲) زن مرحوم سید سعید کلیددار حضرت عباس، با دخترش که زن یکی از خدام است. دخترش رخت عربی خوشگلی پوشیده، گیسوها ریخته، سرخ و سفید بود خوش قد و بالا و ترکیب [بود]. اما در هردو رو یک سالک داشت. یعنی جای سالک مانده بود. روی هم رفته چیز خوبی بود. دختر اسمعیل میرزای پسر حاجی محمد ولی میرزای مرحوم هم بود. دختر بانمک خوبی بود. او هم رخت [۳۸۶] عربی پوشیده بود و شوهر هم داشت. مهنوش خانم که قدیم زن ایلخانی بود در عهد شاه مرحوم، با همین ابرو و چشم او را مکرر دیده بودم. حالا هم با همان غمزه و ابرو و چشم آمده بود. اما پیر یائسه (۳) غریبی است. اسمعیل میرزا از پسرهای بزرگ حاجی محمد ولی میرزاست. یک چشم احوال (۴) بابا [قوری] عمامه کوچک سفید، بسیار کریه منظر است. بسیار کثیف شاهزاده ای است. شاهزاده شمس الدوله که در نجف بود حاجیه والده سیف الملک که در نجف بود. زن ها هم آمده بودند. زن پیر تلخی بود. والده شاه [به او] می گفت شاه بی بی.

تا باز پیرسم که دختر کیست. اینجا خواهم نوشت. شاهزاده رشتی خودمان، چند نفر زن دیگر بودند. که در خاطرمان نماند فرستادم دولچه را، تیمور میرزا را آورد با ام الخاقان و ... قدری صحبت بی مزه کردند. تیمور تب داشت. ناخوش بود. بعد والده شاه و ... رفتند

ص: ۱۴۴

۱- اصل: خاهر

۲- اصل: مغبوله

۳- اصل: یاسه

۴- احوال: چشم چپ

باز مردانه شد. به شاهزاده هندی دیروزی انگشتی لعل زرد داده بودم. با همان جقه و لباس آوردند حضور، در سراپرده. اما مثل دیروز خنده نشد. رضا خان، خواجه دروغی قدیمی، که معروف است و سال هاست اینجا مجاور است، یحیی خان آورد دیدم چیز غریبی است.

ریش کوتاهی از زیر گلو در آورده، قطار موی سفید، عمامه کوچک، بسیار کوچک. خان همان خواجه است که قدیم بود. پدر سوخته حالا صاحب ریش و اولاد است. به علی بسیار شبیه شده بود. بسیار خنده داشت. عکس شاهزاده هندی و رضا خان را حکم شد بیندازند. بعد سوار کالسکه شده رفتم زیارت. موافق معمول هر روزه برگشته آمدیم منزل.

الحمد لله تعالی علی کل حال. برادرهای انیس الدوله از بغداد که ما آمدیم رفته بودند زیارت سامره. حالا در کربلا ملاحظه شدند. تازه برگشته اند. امروز حاجی میر محمد حسین ناظم التجار آذربایجان که اصفهانی است زیارت آمده است. به حضور رسید. ملاحظه شد.

تا مدتی این جاها خواهد بود. خلاصه شب خوابیدیم. با دامادش که او هم تاجر معتبر است.

روز شنبه بیست و سوم [شهر رمضان]

امروز صبح که برخاستم دندانم، پیش رو، به شدت درد می کرد. امروز الی شب خیلی اذیت کرد. و زیاد از این جهت کسل بودم. نمی دانم از چه چیز است ناهار و غیره نمی توانستم بخورم. خلاصه حرم امروز کلا- به حر و خیمه گاه رفته اند، که از آنجا برگشته به زیارت حضرت بروند. من ناهاری با دندان درد خوردم.

بعد سوار کالسکه شده رفتم زیارت. زیارت شد. در توی ضریح بالا سر حضرت نمازی کردم.

بعد بیرون آمده باز در بالا سر نماز ظهر و عصر را کردم. قدری ایستادم آخوند ملا حسین [۳۸۷] اردکانی را خواسته بودم، برای پول فقرا که داده بودم برساند. قدری صحبت علمی هم شد. بعد رفتم زیارت حبیب بن مظاهر. به قتلگاه هم رفتم. در حقیقت معراج بود. بعد رفتم در صحن گردشی کردم. چسبیده به رواق رو به جنوب مقبره شاهزاده های هند است. آینه کاری کرده، جای کوچکی بود. یک متولی هندی هم داشت. قدری صحبت شد. از آنجا دور چرخ زده، از دم مقبره شیخ عبد الحسین گذشتم. حجره (ای) بود رو به مغرب، آینه کاری خوب کرده، قبر آقا محمد صالح کرمانشاهانی است. بعد از آن حجره (ای) بود گفتند قبر اعتماد الدوله عیسی خان مرحوم است. درش بسته بود از دم قبر میرزا موسی و ... گذشته رفتیم به حضرت عباس زیارت کرده برگشتم منزل، دم سراپرده شیخ عبد المحسن ابن هزال

شیخ انیزه، که سنی است و شیخ چلوب که شیعه است، هر دو خیلی معتبر هستند. به منزل محقق چند شب بود آمده بودند، به حضور رسیدند. حاجی محمد صادق تاجر کسمائی که از تبریز به زیارت آمده بود. به حضور آمد میرزا حسنعلی یوغورت در تهران مرده است.

محمد تقی بیگ نایب کالسکه خانه که در قصر فیروزه هنگام آمدن عتبات اسب [او را] لگد زد به رویش، او هم مرده است. دندان درد زیاد اذیت می کند. انشاء الله سید الشهداء حکم به معالجه بفرمایند. بد دردی است. الحمد لله تعالی خوب شد دندانم. الحمد لله الحمد لله. از حرم حضرت عباس که می روی از راه دیگری است نزدیکتر از راه اولی، که به حضرت سید الشهداء رفتم. قدری از بازار می روی، بعد می روی از دم تلگرافخانه که در دست راست است می گذرد دست چپ هم خانه حاکم نشین کربلا است. میانه تلگرافخانه و سرایه حاکم میدانی است، آقا سید حسین نامی از اولاد صفوی، در صحن حضرت عباس نماز جماعت می خواند. آدم خوبی بود. شباهت صوری و معنوی با نظام العلمای ما دارد.

روز یکشنبه بیست و چهارم [شهر رمضان]

امروز مراجعت از کربلاست، به مسیب است. صبح از خواب برخاستیم سوار شده از سمت شرقی شهر کربلا از دم کوره ها صحرائی شده، راندم. نخواستیم روز آخر از راه شهر و کوچه باغ و جمعیت زیاد مردم بروم.

از بس عرضه چی (۱) گدا قال و مقال دارد [که] آدم بیزار می شود. به زیارت هم مشرف نشدم.

سوار که شدم ظهیر الدوله انگشت به مقعد کنان آمد. عمزه می کرد پیاده راه می رفت. مثل شتر. مرخصی مکه معظمه داشت. در کربلا می ماند. که بعد از راه دریای فارس (۲) می خواهد برود. یعنی از شط بغداد به بصره و از آن راه مرخص شده، ماند. شاهزاده هندی سوار کره مادیان بسیار کوچکی بود. با کلاه، و تاج جقه زده بود و با جوراب بدون کفش سوار شده بود مشایعت آمد و مرخص شد. آجودان باشی هم در کربلا مانده از راه جبل و بر عرب (۳) و نجد به مکه معظمه برود. سید خیاط قدیمی ما هم ماند که به مکه برود [۳۸۸] افشار بیگ هم با نظاره مانده اند، که باز به نجف اشرف بروند بعد از عقب بیایند، تهران. زن

ص: ۱۴۶

۱- کسانی که عرایض و مطالب خود را نوشته و شکایت به شاه می کردند.

۲- مقصود خلیج فارس است.

۳- صحرای عرب

عموی انیس الدوله و مریمی هم ماندند کربلا. که بعد بیایند. برادرهای انیس الدوله هم مانده اند که بروند نجف اشرف. خلاصه هرچه می گفتند از این سمت راه نیست، نهر است، فلان است، گوش نکرده بلد هم نخواستم، جلو افتادم گفتم مردم می آیند والی پاشا و پاشاها و همه نوکرها یحیی خان، میرزا علی خان، عرفانچی و ...، آقا علی بودند راندم همه جا دورتر از باغات کربلا- صحرائی، می راندم همه این صحرا زراعت بوده است، و هست زمین های بد نهر زیاد، نهرهای گود غیر گود کوچک، بزرگ که همه از نهر حسینه جدا شده است، متصل از نهر می گذشتم، دو تا قل قویروق روی هوا خوب زدم. راندم دو فرسنگ که رفتم به اصل نهر حسینه رسیدیم. از یک نهر بزرگ و یک پل کوچک گذشتیم به اصل نهر حسینه رسیدیم. آن طرف نهر جاده راه مسیب بود. راهی پیدا کرده زدیم به نهر بسیار گود بود، اما گل نداشت. اسب خوب گذشت. آب الی نصف چکمه ما را گرفت. رفتیم آن طرف. همه جا از صحرا رفتیم متصل نهر بود بزرگ [و] کوچک بسیار اذیت کرد. کاروانسرائی بود سر راه مشهور به خان آتشی. علی رضا خان، سیاجی و ... هم بودند صحبت می کردیم در صحرا به ناهار افتادیم. امین السلطان و ... بودند. باد، می آمد گردو خاک به آفتاب گردان می تپاند. به زحمت ناهاری خوردیم. دندانم هم درد می کرد. اما بهتر بود. بعد از ناهار سوار شده باز به راه افتادیم. صحرا از بس نهر بود، از اصل راه می رفتیم. این راه راه زواری است. اما کالسکه نمی رود. آن بود که راه عون، را ساخته بودند برای کالسکه. و ما از این راه آمدیم. امروز همه جا سواره می رفتیم با پاشایان [و] یحیی خان زیاد صحبت شده مشیر الدوله، کربلا و عقب مانده است. تا رسیدیم نزدیکی مسیب. اردو پیدا شد. سه چهار درّاج پرید. یکی را زدم. ماده بود. بعد باز رانده از پل نهر حسینه گذشته، رفتم منزل. اردو این طرف فرات افتاده است. چادرهای ما را لب آب جای خوبی زده بودند. از بس خسته بودیم، حکم به اطراق فردا شد. امروز عرب ها ریخته بودند، سر پیش خانه، دو فراش را زده بودند. چادر گلدوزی والده شاه را پاره کرده، برده بودند.

از قراری که پسر فراشباشی تقریر میکرد، بعضی تکه چادرها را پس گرفته بودند. دیشب خیلی دزدی در این جا شده است. [۳۸۹] شب بعد از شام مردانه شد. علیرضا خان، میرزا علی خان، محمد علی خان، سیاجی، بودند. صحبت شد بعد خوابیدیم. محمد حسن خان یوزباشی،

پدر محمد علی خان هم در کربلا مانده است، که بعد بیاید. حاجی آقا بابای حکیم در کربلا بود.

ناخوش بود. همراه ما هم به نجف نیامد. کربلا مانده است، که بعد بیاید.

شیر محمد میر غضب باشی، هم در کربلا مانده است. رضا قلی خان نایب ایشک آقاسی باشی هم مانده است. آقا سید صادق هم کربلا تشریف دارند، بعد خواهند آمد.

روز دوشنبه بیست و پنجم [شهر رمضان]

امروز در مسیب اطراق شد. صاحب دیوان بارخانه [ای] پیشکش، خربزه، گز ترشی، و ... فرستاده بود. آدم امام جمعه اصفهان هم آمده بود. معمم بود. مشیر الدوله از کربلا آمد. می گفت در شهر کربلا، دو میخانه، یهودی های پدر سوخته باز کرده بودند. همه را خراب کرده [و] یهودی ها را حبس کرده است. ناهار خورده شد. چهار ساعت به غروب مانده سوار کشتی کوچک بخار شدیم. پاشا هم آمد نشست.

سیاچی، یحیی خان، محمد علی خان، امین السلطان، عرفانچی، قهوه چی باشی، بودند.

بوی بخار هیزم و کثافت کشتی را می زد به ما. سر درد آورد. خربزه اصفهانی، پرتقال خوردیم.

کشتی بسیار یواش یواش می رفت. سربالای رودخانه رفتیم الی ابتدای نهر حسینی. عرفانچی روزنامه می خواند، کشتی بسیار محقر و کوچکی بود. بدبو، سردرد آور، خلاصه برگشتیم بمنزل، تند. این دفعه آمدیم رفته منزل. اغلب بارها امشب می رود. قال و مقال غریبی بود. بار صندوق خانه، جواهرات و ... آبدارخانه، همه متفرقه نصف شب راه افتادند. متصل صدای تفنگ می آمد. اهل اردو می انداختند. معرکه غریبی بود. دزد و عرب هرزه مسیب هم معروف است. خیلی هم شب جلو بارها آمده بودند. حکیم طولوزون که به حلّه و ذی الکفل و ... بابل رفته بود، امروز آمد. از احوالات آنجا تعریف می کرد. سیاحتی که کرده است، گفتم بنویسد در آخر این روزنامه انشاء الله نوشته خواهد شد.

روز سه شنبه بیست و ششم [شهر رمضان]

امروز باید یکسر رفت به عمارت قصر ناصری بغداد. صبح زود برخاسته هوا ابری بود. باران هم می آمد. رخت پوشیدیم.

گره ها را وقت اذان، بیچاره ها را بردند. بسیار هم سرد بود. سوار شدم. راندم. نوکرها حسام السلطنه، مشیر الدوله، یحیی خان، امین السلطان را گذاشتیم حرم را رد بکنند.

از صبر (۱) راندم. آن طرف صبر، از بازار کثیف گذشته، توی صحرا سوار کالسکه شده راندم.

رانندیم، به همان ترتیب که آمده بودیم، از خانات عرض راه می گذشتیم. آن طرف خان محمودی به ناهار افتادیم. آن طرف مرزاقچی (۱) ناهار خوردیم. در صحرا عرفانچی روزنامه خواند طولوزون هم بود. پیشخدمت ها اغلب بودند. علی رضا خان، حکیم الممالک، عکاس باشی ... و ... حکیم الممالک باز کسل است. تیمور میرزا هم بود. ناخوش است. می گفت امشب در خان محمودی می مانم. بعد از ناهار سوار کالسکه شدم مجد الدوله هم بود. با کمال کثافت. خلاصه رانندیم، رانندیم، رانندیم، بسیار راه دوری است.

در راه زوآر زیادی از خراسان مسقط تهران و ... می رفتند کربلا. عباس بیگ تفنگدار قره باغی ما هم، با عیالش از تهران می آمد. [۳۹۰] به مکه می خواهد برود. ملاحظه شد.

محمد رحیم خان نر را دیدم تا سیر من رای (۲) همراه است بعد می رود به نجف. از خشکی به مکه می خواهد برود می گفت زمن از تهران آمده است، کربلا گذاشته ام. زنش که دختر اعتضاد السلطنه است. خلاصه توی کالسکه کتاب گلستان [و] بوستان شیخ را می خواندم. پرتقال خورده شد. قلیان و ... هرچه می کردیم راه تمام نمی شد.

تا آخر از کاروانسرا مخروبه [ای] که آخرترین خانات است، گذشتیم دو ساعت به غروب مانده بود از خور گذشته رفتیم به اسکله بنا بود ما به کشتی نشسته به بغداد برویم. حرم (۳) هم کلا در کشتی دیگر بنشینند. بغداد بیایند. وقتی که رسیدم به اسکله همان یک کشتی برای ما بود.

پاشای بغداد هم آنجا بود. بسیار خجل بود که کشتی حرم نرسیده بود. اما الحمد لله که نرسیده بود. خوب شد. حرم سوار کشتی نشد. در آخر که کشتی آمد بسیار کشتی بخار کوچک کندروئی بود. اسمش (الوس) بود حرم نصفش در او جا نمی گرفت. ابراهیم خان را فرستادیم که برود حرم را از راهی که می آمدند ببرد به اسکله بغداد، با قایق. و ... ببرند عمارت صفاهان. رفتیم کشتی. در خور، حاجی جابر خان حاکم محمره را که از محمره آمده بود، مدتی بغداد بود، یحیی خان به حضور آورد. قدری صحبت شد. حاجی، معقول کاری کرده است.

دو کشتی بخار بزرگ خوبی خودش خریده، به آب دریای فارس انداخته است. بعد او رفت.

ص: ۱۴۹

۱- اصل: میرزاقچی

۲- ساآرا

۳- اصل: خر

خلاصه در کشتی، محمد علی خان، علی رضا خان کشیکچی باشی و ... بودند. نماز کردم.

هندوانه خوردم. راندم یک ساعت و نیم از شب رفته، به عمارت ناصریه رسیدیم. آب شط گل آلود زیادی شده بود و آبش هم خیلی بود بغداد تاریک بود. رسیدیم به عمارت نماز کردیم.

حرم بسیار دیر آمد. سه ساعت و نیم از شب رفته حرم آمد. شام خوردیم، عمارت بوی گچ و نم می داد. سردرد می آورد. شب [در] تالار خوابیدم بسیار بسیار اذیت کرد، بوی عفونت گچ.

صبح مثل آدمهای گچ با سردرد شدید، از خواب برخاستم. بی اختیار رفتم بیرون. ببری خان و بچه هایش را الله گربه خوب آورده بود. چیتی بزرگ را سقا، بسیار دیر آورد. صبر را برای آمدن کشتی تاوه بریده بودند. مردم زیادی معطل شدند. یکی دو نفر هم باز به توی شط پرت شده بود [ند] اما گفتند آدم تلف نشده بود. الی صبح قال و مقال بود. بار هیچکس نرسیده بود. همه بی شام، بی رخت خواب و ... بودند. خیلی هم دزدی شده بود. سرداری های مقتول دوزی امین خلوت و پسرش را و پسر امین الدوله را با قدری اسباب نقره آنها را برده بودند. آدم حاجی آقای فراشخلوت را زخم زده بودند. [۳۹۱] اموالش را برده بودند. معرکه، شلوغ بوده است. کاظم خان فراشباشی صاف و پاک دیوانه و مصرع شده است. امروز در صحرا دم کالسه آمد چیزها گفت، خنده های بی معنی کرد. پناه بر خدا، خیلی حالتش بد است. گویا هیچ چیزی نشود. دم صبر مسیب بعد از حرم حاجی میرزا علی مقدس با رختدار می خواستند، از صبر بگذرند مالی (۱) تنه زده بود به حاجی، حاجی افتاده بود زمین. سرش، رویش، بینی شکسته بود. رختدار می گفت خون زیادی آمد از حاجی مقدس. خلاصه اتاق های قصر ناصری بوی گچ و رطوبت زیادی می داد به طوری که سر را گچ می کرد، خیلی بد.

با وجود این شب را [در] همان تالار خوابیدم. نصف شب کم مانده بود غش کنم، از بوی رطوبت. در را باز می کردند سرد می شد خلاصه صبح با کمال سردرد و گچی برخاستم.

روز چهارشنبه بیست و هفتم [شهر رمضان]

امروز رفتم چادر و اسباب ها را به آلا-چیق و چادر بردیم. در وسط باغ، زده اند. ناهار خورده بعد از ناهار قرار رفتن زیارت داده شد. رفتیم، حاجی جابر خان پسرش، میرزا مهدی، وزیرش در باغ بودند. دیدم. رفتم زیارت، نماز کردم. زیارت کردم. تلگراف از تهران زده بودند که بیست ساعت باران و برف

ص: ۱۵۰

باریده است. بسیار بسیار ذوق کردم. در خدمت امامین علیهما السلام (۱) اظهار تشکر کردم.

بعد آمده در جلو ایوان طلا که خودم ساخته ام، نشستیم پرتقال [و] چای خوردیم.

پسر سید طالب کلیددار پسر کوچکی است. هفت ساله بسیار شیرین است. خوش رو.

با پسر شیخ عیسی برادر سید طالب حرف عربی، فارسی می زدند. گوش کردیم. بعد سوار شده از راه بازار کاظمین که آمده بودیم، دوباره رفتیم. معقول بازاری دارد. خیلی خوب. همه چیز دارد از خوردنی و غیره قدری عطر میخک و ... خریدم. چادر والده شاه در صحرا بود.

رفتم منزل. شب بر سیبل استمرار، خوابیدیم. **chirasi** امروز در ضریح حضرت که بودم، شخصی آمد تو، می جست هوا می رقصید. به طور و لحن غریبی ذکر و دعا و توصیف امامین را می کرد. که بسیار خنده داشت به این عبارت می گفت و می جست نقی تقی زکی فلان و ... و ... و بعد می رفت گوشش را دم ضریح می گذاشت. یعنی امامین جواب او را می دهند.

بسیار دیوانه بود. اسمش شیخ ابا بکر است. از سلسله دراویش است. در بغداد می نشیند.

می گفت خدمت محمد شاه مرحوم رسیده ام.

روز پنجشنبه بیست و هشتم [شهر رمضان]

امروز می رویم به سلمان و طاق کسری.

اسب و چادر آشپزخانه مختصری فرستادیم. از راه خشکی خودمان با کشتی می رویم. یک کشتی بزرگ بخار ما نشستیم. کشتی بخار کوچک الوس نام را حرم نشست. از حرم خانه تنها انیس الدوله است. زعفران باجی، زییده، اقل بگه، فخری جان، چهره، زرین تاج، خلاصه رخت پوشیده رفتم بیرون، اما دیر بود. چهار و نیم از دسته رفته بود. مریم جهود دلال که در قدیم در ولیعهدی، همیشه اندرون سروستان می آمد حالا پانزده سال است [۳۹۲] به این طرف ها آمده، دم در بود روی باز، به همان فربهی بود. دعا می کرد او را دیدم. تعجب کردم که هنوز زنده است. پاشا هم بود، به قایق نشسته رفتیم، کشتی بزرگ. پاشا، مشیر الدوله، یحیی خان، و ... همراه بودند وزیر خارجه را هم حاضر بود همراه بردیم. کار داشتیم بنا نبود او بیاید، اما همراه بردیم. رفتم توی کشتی امین الملک، علی رضا خان، عرفانچی، حکیم طولوزون، عکاس باشی، حکیم الممالک، سیاچی، آقا وجیه، ملیجک رختدار، میرزا عبد الله، دهباشی، آقا دائی، در کشتی بودند. امین السلطان همراه من آمد. رسیدیم

ص: ۱۵۱

در اتاق نشستیم. باد سردی می آمد. صبح که می آمدم، حاجی جابر خان، دو خواجه سیاه کوچک فرستاده بود. یکی اسمش آقا فرج است، سیاه خوبی بود. دیگری آقا فتحعلی قدری ناخوش بود. اسمش را آقا صندی (۱) گذاشتم. عکاس باشی شیشه های عکس، که دیروز انداخته بود آورد دیدم. دیدم عکاس باشی متغیر است. گفت: مرا چرا حکیم طولوزون باید بزند. بسیار تعجب کردم از این حرف، که حکیم طولوزون چطور می شود، عکاس باشی را بزند. تحقیق شد از محمد علی خان و ... گفتند: قبل از آمدن من، به کشتی طولوزون، عکاس، پیشخدمت ها، امین الملک، همه روی نیمکت در اطاق کشتی نشسته بودند. حکیم به عکاس باشی گفته است، عکس قونسول فرانسه مقیم بغداد را چرا نمی دهی. عکاس گفته است نمی دهم. حکیم گفته بود حکما باید بدهی. گفته بود نمی دهم. حکیم گفته بود اگر ده تومان بدهد می دهی. یا نه؟ عکاس جر آمده گفته بود نمی دهم. قونسول فرانسه چه داخل آدم است [که] من به او عکس بدهم. شأن من اچیل از آن است. اگر قونسول پروس بود می دادم. حکیم برآشفته بود. عکاس را به تخت سینه اش زده بود. که برخیز از اینجا به جهنم برو. اینجا نشین. عکاس هم نشسته بوده است. باز حکیم گفته بود: چرا با من شوخی می کنی؟ و باز کج خلق شده بود. عکاس عذرخواهی کرده بود. گذشته بود.

بعد حکیم الممالک وارد شده بود حکیم گفته بود. به برادرت بگو با من شوخی نکنند. و حکیم برافروخته بود. عکاس برخاسته بود، حکیم بیخ گلوی عکاس را گرفته [۳۹۳] فشار داده چسبانده بود، عکاس را به کنج دیوار. دو سیلی مضبوطی به عکاس آشنا کرده بود. عکاس هم فحش داده بود. امین الملک و ... اصلاح کرده بودند. خلاصه چیز بامزه عجیبی شده بود.

کشتی به راه افتاد. امین نظام را به کشتی انیس الدوله فرستادیم که آنجا ریش سفیدی بکند.

ساری اصلان، حسنیقلی خان، عباد الله خان هم بودند کشیکچی باشی و ... رانندیم ناهار خورده شد. آب زیاد است و گل آلود. از شهر بغداد گذشته، رفتیم. وزیر خارجه مشیر الدوله، امین الملک حضور آمدند. کاغذهای مفصل میرزا محبعلی، که از سر حد پشتکوه نوشته بود. خوانده شد. که با پاشا حرف بزنند خیلی طول کشید. در این بین کشتی بخار بزرگی از بصره، آدم و مال زیادی می آورد، گذشت. من ندیدم. خرقة ترمه سفید بوته درشت

ص: ۱۵۲

۱- اصل: سندی. نام این شخص که در صفحات بعد می آید (صندل) است.

زیر خز خودم را. به پاشا دادم، پوشیده بود. بافین (۱) سرش خیلی خنده داشت. وقتی که می آمدیم، در شط بغداد کشتی بخار بزرگی، به قدر همین که ما نشسته ایم، مال حاجی جابر خان بود آمد، گذشت، رفت، به بغداد. باد سردی می آمد. حکیم روزنامه خواند. عرفانچی

روزنامه خواند میوه [و]

پرتقال خورده شد. دو ساعت و نیم به غروب مانده، رسیدیم، به ساحل سلمان. چادرها را تازه کنار شط می زدند. قایق نشسته رفتیم، به خشکی.

ابراهیم خان نایب اسب آورد. سواره های ساری اصلان و ... بودند رفتیم طاق کسری، درآج پرید دو عدد دراج زدم قدری رفتم، طرف صحرا، ساری اصلان گفت آهو است. قدری گشتیم که آهو را پیدا کنیم، ندیدیم. بعد طرف دیوار قلعه قدیم مدائن، که حالا تل خاکی است.

آن دیوارها از خشت بوده است. آنجاها قدری گشتیم. دیوار طولانی مدوری بود. نزدیک به شط دندانم خیلی درد می کرد. اذیت می کرد. خواستم بروم سلمان زیارت خیلی هم راه رفته بودم. سیاهی از عقب دوان دوان آمد زمین هم خورده بود از اسب. گفت درآج زیادی پائین است. دو تا یوزپلنگ هم خوابانده ام آدم خودم را گذاشته ام. بیائید. ما هم رفتیم. زمین های این جا خیلی بد است همه سوراخ موش و ... نمی توان اسب را حرکت داد. رفتیم، رفتیم، وقتی رسیدیم، آدم سیاهی نشان داد. زیر بوته، گفت خوابیده اند. ما را که دیدند، برخاسته رفتند. شغال بودند. هوا هم سرد بود. کم مانده [بود] غروب بشود رفتم چادر، نماز کردم.

حرم رسیده بودند. سلمان رفته بودند. عرفانچی روزنامه خواند بعد حرم آمد شام خوردیم بعد از شام باز مردانه شد. عرفانچی [فانچی] آمد روزنامه خواند. علی رضا خان محمد علی خان سیاهی و ... بودند. بعد خوابیدیم. سرباز سواد کوهی را توی کشتی گذاشته بودند، که با طناب (۲) می کشیدند. هفت ساعت بلکه بیشتر از شب گذشته وقتی ما خواب بودیم رسیده بودند.

غلام بچه ها، باشی، سنقری و ... آقا علی، بشیر خان، بودند بعد خوابیدیم... enis

چند فرسنگی که از سلمان بالا می رود، به عزیزیه می رسد و سلمان هم جزء توابع عزیزیه است. [۳۹۴]

روز جمعه بیست و نهم [شهر رمضان]

صبح دیر از خواب برخاستیم رفتیم حمام.

ص: ۱۵۳

۱- . فین: کلاهی که مردمان عثمانی بر سر داشتند.

۲- . اصل: تناب

بعد سوار شده رفتیم حضرت سلمان [را] زیارت کردیم. هاشم از راه خشکی آمده بود. قوش هم داشت. دیشب رسیده بود. از سلمان رفتیم حدیفه یمانی، و قبر عبد الله انصاری (۱). در یک محوطه بود. چهار نخل خرما هم در توی حیاطش (۲)، بود یکی را تازه باد انداخته بود. هنوز برگش سبز بود. خلاصه از آن جا برگشته آمدیم، هنوز به حدیفه نرفته، به طاق کسری رفتیم.

امین سلطان را فرستاده بودم. طول و عرض و ارتفاع طاق را با طناب ذرع کند. چند نفر بالای طاق فرستاده بود ذرع و پیمان کرده بودند. رستم بیگ تفنگدار و ... از این قرار است که می نویسم:

طول فرش انداز قطر پایه دیوار طاق قطر پایه درگاه قطر پایه درگاه دست چپ ایوان ۴۸ ذرع دست راست ۷ ذرع سمت شط ۴ ذرع و نیم ۷ ذرع و یک چارک و یک چارک عرض دهنه طاق ارتفاع طاق دهنه پایه طاق از ابتدا تا انتها ۲۴ ذرع و نیم ۳۲ ذرع ۹۰ ذرع طول درگاه سمت شمال عرض هر درگاهی سمت شمال ۶ ذرع ۴ ذرع

عکاس باشی، عکس همه جا را انداخته بود. بعد آمده سوار کشتی شدیم. سربازهای مازندرانی را هم به کشتی صفاهان آوردیم. اضافه امروز که در کشتی شده است، هاشم، محمد زمان بیگ تفنگدار، سربازهای مازندرانی است. در بین راه رسیدیم به کشتی بزرگ بخار انگلیسی که در کنار شط به گل نشسته بوده است. گویا دیشب راه افتاده بود. بسیار بسیار بد به گل نشسته بود. به بصره می رود. آدم زیادی از فرنگی عرب مسافر و بار در میانش بود. اسب زیادی هم تویش بود. همه معطل و سرگردان بودند بسیار مشکل بود، بیرون برود. از نزدیکش گذشتیم. خیلی تماشا کردم. بیچاره ها مضطرب بودند.

همان طور ماندند ناهار خوردیم، به اشتها. دندانم هم خوب است. یک حواصیل (۳) در کنار شط نشسته بود. خیلی هم دور بود. با گلوله زنی محمد زمان بیگ، سر دست

ص: ۱۵۴

۱- از اصحاب خاص حضرت علی علیه السلام است.

۲- اصل: حیاطش

۳- اصل: هواصیل

انداخته زدم. جابجا خوابید و مرد. کنار شط گربه های خانگی، چند تا دیدم راه می روند گربه های قشنگی بودند. یکی به ببری خان زیاد شبیه است. خلاصه راندم بچه ها [در] کناره قال و مقال و بازی می کردند. باغات خوب در طرف دست راست بود. از نخل و مرکبات درختهای کنار که سدر می گویند، خیلی بزرگ سبز و خرم توی باغات بود. تا رسیدیم به دم خانه اقبال الدوله، تیمور میرزا را با یک نفر فرنگی دیدم، توی باغچه حیاط (۱) ایستاده اند. اشاره به تیمور کردم. او هم اشاره کرد چیزی نفهمیدم. از وقتی که به کربلا رفتیم الی حال، اقبال الدوله را ندیده ام. می گویند ناخوش است گویا تمارض کرده است. [۳۹۵]

از راه خشکی که به سلمان می روند، رودخانه دیاله سر راه است که حکما مردم باید از آنجا بگذرند با کشتی، و به سلمان بروند. نه این است که همه را از خشکی بروند. خلاصه غروبی منزل رسیدیم. حاجی رحیم خان و ... دم اسکله بودند. رفتم اندرون. به چادر ببری خان. گربه ها همه را آوردند. خیلی ذوق کردم. حرم ها آمدند. امروز مشیر الدوله در کشتی عرض کرد که جلال شاه پسر آقا خان محلاتی می خواهد داماد سلطنت واقع شود.

چون خانواده هستند قبول شد. تا بعد چه شود. خلاصه شام خورده خوابیدیم. pechendi.

روز شنبه غره شوال عید رمضان، ناهار را در تالار یعنی در عمارت قصر ناصری خوردیم. پیشخدمت ها و ... بودند تیمور میرزا می گفت، من به سامره نمی آیم. می خواهم بروم [به] شهبان. گفتم برو. (میرزا علی اکبر کارخانه) هم مرخص شد برود تهران.

حکیم الممالک هم باقسوه الممالک کجاوه ساخته به تهران می خواهند بروند. چون حکیم ناخوش است، مرخص شد، برود. تیمور میوه درخت موز از خانه اقبال الدوله آورده بود. شهریار جاده ها متن ۱۵۴ روز جمعه بیست و نهم [شهر رمضان]

شه انگور با هم، آویزان است. اما میوه اش بعینها مثل بامیاست که گبرها در سلطنت آباد کاشته اند. خلاصه بعد از ناهار سلام عام شد. جقه آویز الماس [نشان] استعمال شد. همه نوکرها با لباس رسمی بودند. همه حاضر شدند. رو به طرف خیابان و باغ سلام شد.

حکیم الممالک، قهوه چی باشی با شال [و] کلاه و ... بودند قلیان سلام تهران را حکیم الممالک آورد. ساری اصلا با سپروتیز (۲)، میرزا محسن خان، سیاچی، با آلات

ص: ۱۵۵

۱- اصل: حیات

۲- به ضم ت و پ: چوبدست

جواهر ایستاده بودند. باشی غلام بیچه، دولچه غلام بیچه. با عصاهای مرصع در سمت رحمت الله خان و ... ایستاده بودند. پاشای بغداد، کمال پاشا، کل پاشایان و اعیان و اشراف و وجوه بغداد، با لباس های رسمی ایستاده بودند. والی پاشا، کمال پاشا، ناظم افندی بالا ایستاده بودند، سایرین پائین. با افواج رومی، صاحب منصبان ایرانی، شاهزاده ها و ... همه بالا پائین پر بودند. فوج ایرانی توپچی، ایرانی و ... هم طرف دیگر ایستاده بودند. خیلی سلام باشکوهی بود. مخاطب سلام وزیر دول خارجه بود. خیلی حرف زدیم. بعد نقیب باشی ما، خطبه عربی و فارسی بسیار خوبی، که دیروز در کشتی وزیر خارجه مسوده (۱) کرده بود، دست گرفته خوب خواند بعد از نعت پیغمبر (ص) و اسمی از خلفای راشدین برده، اسم مبارک جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب را به آواز بلند ادا کرد. کمال فرح و انبساط به همه اهل تشیع دست داد. بعد اسم ما را ادا کرد. در آخر اسمی هم از سلطان عبد العزیز خان پادشاه روم ذکر کرده.

مفتی و قاضی و علمای سنی هم همه در پائین سلام ایستاده بودند. خلاصه همه سلامی در هیچ زمانی نشده بود الحمد لله تعالی. [۳۹۶] بسیار خوش و باشکوه گذشت. بعد از اتمام سلام رفتیم، زیارت کاظمین (ع). بعد از زیارت نماز کردیم. بعد در گوشه ایوان طلای خودمان نشستیم. یوسف بیگ قهوه چی والده شاه چای آورد. با پرتقال خوردیم. حرم ها رسیدند.

ما هم رفتیم دوباره از همان در ایوان طلا توی ضریح. انیس الدوله کنیزها، زن و خانواده معیر الممالک، حرم دسته دوم هم همه آمدند. شلوغ (۲) شد. خیلی ایستاده، تماشای زیارت زن ها را کردم. زن سید طالب کلیددار که دختر هلاکو میرزای پسر شجاع السلطنه مرحوم است، این جا بود. رو بندش را بالا کردند. زن فریبهی [و] جوان خوشگلی است. اما چشمش یک خوابیدگی گویا داشت. شیخ عیسی، برادر کلیددار، زیارت نامه برای زن ها می خواند، خواجه سیاه معیر الممالک هم زیارت نامه می خواند. زبانش نمی گشت. بسیار خنده داشت.

شیخ عیسی یک پسر چهار ساله کوچک بسیار بامزه داشت. میان زنها می دوید [و] بازی می کرد، با رخت عربی. خلاصه آمدن بیرون سوار شده رفتیم. امروز هم سیصد تومان (۳)

ص: ۱۵۶

۱- پیش نویس

۲- اصل: شلوق

۳- اصل: عدد با رقم سیاق نوشته شده است.

به علاوه انعامات سابق، باز به خدام داده شد. یعنی گرفتند. طمع اینها چیز غریبی است. رفتیم منزل، تالار عمارت ناصری. معیر الممالک اسباب جواهر و چیزهای دیگر آورده بود. قدری اسباب خریدیم. تیمور میرزا و همه بودند. میرزا هادی معدل، پیشکار مشیر الملک از فارس آمده بود. پیشکش دیده شد. عجب مرد قرمساقی (۱) است. با همان کشتی آمده بود، از بصره که آن روز ما به سلمان می رفتیم. آمد از ما گذشت، رفت، بغداد. جلال شاه یک جعبه تفنگ خوب، که هر لوله گلوله زنی دو لوله ساچمه زنی، در یک جعبه بود. پیشکش آورده بود. بسیار خوب تفنگی بود. عکاس باشی یک آلبوم بزرگی از عکس های اسکندریه و مصر و سویس آورده بود.

شخصی فرنگی آورده بود. تماشا کردم. الی یک ساعت از شب گذشته رفتند. میرزا علی خان، حکیم الممالک، سیاچی، عکاس باشی، بودند. حرم دیر آمدند، بعد رفتیم. شام خوردم.

بعد از شام آمدیم بالای مهتابی عمارت، زن ها هم بودند. آتش بازی کردند تماشا شد.

اما دیر کردند و کم و بد بود. بعد آمده خوابیدیم. مادر عباس میرزا نارنگی زیاد، و دو تا تو سرخ فرستاده بود. یک تو سرخش را پاره کردم، خوردم. عجب میوه [ای] بود. الی حال به این طعم و مزه خوبی توی سرخ ندیده بودم. تویش هم سرخ [و] خوش رنگ بود. به عباس میرزا یک نشان تصویر و خلعت داده شد. یک شال و انگشتر هم برای مادر عباس میرزا فرستادم. امروز [به] مشیر الدوله هم خلعت، شمسه مرصع، و انگشتری الماس التفات شد، وزارت عدلیه اعظم وزارت وظایف و اوقاف به او التفات شد.

روز یکشنبه دوم شهر شوال

امروز باید از بغداد رفت رو به سامره. صبح از خواب برخاستم شش فرسنگ راه است. اول گفتند به نیکجه منزل خواهد شد. که از توابع بغداد و عظیمیه است. بعد منزل (رادخاله) شد [۳۹۷] قرار شده، قدری بالاتر از نیکجه بوده است.

خلاصه سر حمام رخت پوشیده آمدیم به باغ. مادر عباس میرزا، شال و انگشتر التفاتی را استعمال کرده بود. با انیس الدوله در خیابان بودند. قدری صحبت شد. بعد من رفتم بیرون.

سوار قایق شده رفتیم، به کشتی بخار، که از راه آب به منزل برویم. راحت تر بود. حرم و مردم اردو همه از ساحل همین، شط از راه خشکی می روند. وضع راه خشکی را نفهمیدم که چطور است رسیدیم به کشتی. میرزا علی خان، عرفانچی، میرزا محمد خان، موچول خان،

ص: ۱۵۷

حاجی رحیم خان، یحیی خان، مشیر الدوله، امین السلطان، محمد نقی خان گشاد، مشیر الدوله، مکرر شد، کشیکچی باشی، عکاس باشی، محقق، دهباشی، قهوه چی باشی، ملیجک و ... بودند. پسر امین الدوله، قدری در کشتی معطل شدیم. والی پاشا آمد.

عباس میرزا آمد. مرخص شد رفت، خانه اش. به قهوه نشسته رفت. بعد راندم.

ناهار را در کشتی خوردیم پنج ساعت از دسته رفته بود که به راه افتادیم. از سواحل کاظمین (ع) و امام اعظم و فرجات و ... گذشتیم. اما همه جا طرف دست راست ما کنار شط آباد بود. با اسب و دولچه آب می کشیدند. اغلب جاها خانوار [و] باغ، نخل و آبادی بود. طرف دست چپ، که سواحل کاظمین باشد، چندان آباد نبودند. ندرتا چاه و دلو آبکش و خانوار و باغ، پیدا بود. والی پاشا یک گلوله (۱) در جمعیت زیاد غازها که روی آب نشسته بودند انداخت. با تفنگ زد. کشتی را نگه داشته، قایقی رفت غاز را گرفت، آورد. مرغ زیاد روی آب بود. مرغ آبی، سقا، قره غاز متعارفی، حواصیل، کلاغ، پرلای کم، خلاصه راندم راندم، حاجی شهاب الملک را با سواره هایش، کنار شط دیدیم بعد رفتند. بعد خیلی که رفتیم سیاجی، آقا وجیه، میرزا عبد الله، باشی غلام بچه، مملی، را دیدیم در کناره اسب می دواندند. دراج زیادی بوده است، در کناره ساحل شط، خوک هم بوده است، مردم شکار می کرده اند، خلاصه هی راندم، خوردنی، عصرانه، چای صحبت، روزنامه عرفانچی همه، تمام شد و به منزل نمی رسیدیم آخر غروب، چادرها پیدا شد، که اردو خیلی خوب در کنار شط افتاده بود.

چراغ ها می سوخت عکس چراغ ها، افتاده بود، به آب. نیم فرسنگ به اردو مانده، جزیره درازی در شط پیدا شد. بعد نزدیک اردو باز جزیره تمام شد. شط وسیع شد. کشتی ما از محاذی چادر و سراپرده ما خیلی گذشت. بالاتر تاریک و شب بود. به قایق نشسته، امین السلطان آبگوشتی هم در کشتی پخته بود. به قایق گذاشته، پاشا، مشیر الدوله، امین السلطان، [بودند] نشستیم رفتیم دم سراپرده [۳۹۸] پائین آمدیم شام خوردیم الحمد لله بسیار خوش گذشت.

شب خوابیدیم. مادر عباس میرزا پتاوی (۲) زیادی با چند دسته گل بنفشه فرستاده بود.

ص: ۱۵۸

۱- اصل: یک غاز نوشته شده است قیاسا اصلاح شد.

۲- پتاوی - بتاوی - بتابی: نوعی از مرکبات است.

روز دوشنبه سوم [شهر شوال] امروز باید برویم به غازانیه (۱). چهار فرسنگ و نیم راه است. یعنی از روی آب به این مسافت بود [از راه] خشکی باید نزدیک تر باشد. صبح سوار قایق شده، رفتیم به کشتی بزرگ. پاشا، مشیر الدوله و اشخاص دیروزی همه بودند.

بجز محمد تقی خان گشاد به علاوه سیاچی، آقا وجیه، میرزا عبد الله، مجد الدوله، معیر الممالک و پسرش، علی رضا خان و ... نشستیم نهار خوردیم پنج از دسته گذشته، راندم دو ساعت و نیم به غروب مانده به منزل رسیدیم. طرف دست راست، امروز باز آبادتر است.

دست چپ کمی آباد بود. اول به آبادی منصوریه رسیدیم. خیلی آباد بود. نخلستان زیادی هم داشت. بعد به سعدیه [رسیدیم]. بعد منزل، که غازانیه است. این آبادی ها وصل به هم نیست. در هر فرسنگی یک آبادی است. خلاصه عرفانچی روزنامه خواند. ناهاری به اشتها الحمد لله خوردیم. مجد الدوله قصیده خوبی گفته بود. آمد به لحن غریبی خواند. معیر هم بودند. بسیار خنده شد. به منزل که رسیدیم، کشتی لب آب پهلوی چادر رفت، چسبید. رفتیم بیرون. هنوز حرم نرسیده بود. نماز کردیم. بعد نیم ساعت به غروب مانده باز به قایق نشستیم عرفانچی، عکاس باشی، سیاچی، حسین قهوه چی بودند. رفتیم آن طرف شط پیاده، قدری گردش کردیم. روبروی اردو خیلی گشتیم. بعد باز سوار قایق شده، بالا رفتیم بعد باز پائین آمدیم. حرم رسیده بود. دم آب کنیزها راه می رفتند، جر آمدم قایق را پائین تر بردیم.

از زیر چادر عزت الدوله راندم. کنیز ترکمان عزت الدوله از گال (۲) لب شط پائین آمده، می خواست آب بردارد. ما را دید، هیچ، رو نمی گرفت. بسیار خجالت کشیدیم. شخصی هم لب شط نشسته بود. عمل قبیحه میکرد. در بین کار رسیدیم، پدر سوخته همه چیزش پیدا بود.

سرباز [و] دیگران هم مشغول بودند. بسیار خجالت کشیدیم. رفتیم منزل زاغی، تاج الدوله، بلنده با هم جنگیده بودند، بلنده با تاج الدوله ... (۳) بوده است. دیروز عرض و داد شد. جر آمدم زاغی را دواندم. دیروز در کالسکه توران آغا (۴) با دختر ندیم السلطنه جنگ کرده بودند.

ص: ۱۵۹

۱- اصل: قازانیه

۲- گال: گودال بزرگ، زمین شکافته، زمینی که آب آن را کنده و گود کرده باشد. (فرهنگ عمید)

۳- یک کلمه ناخوانا

۴- اصل: آقا

عزت الدوله بچه [ای] از یحیی خان امروز سقط می کرده است. یکی از خواجه هائی که حاجی جابر آورده بود و اسمش را صندل (۱) گذاشته بودم ناخوش بود امروز فوت شد. [۳۹۹] شب enis... باشی غلام بچه، یک دراج زده بود. در کربلا امروز آجودان باشی علی قلی خان افشار ارومی که در رکاب بود، و در کربلا مرخص شد به مکه معظمه برود فوت شده است. از قرار خبری که در یعقوبیه از تلگراف رسید.

روز سه شنبه چهارم [شهر سوال]

امروز باید رفت به خان نجار، شش فرسنگ راه است. اما چون ما با آب می رویم. درست فرسنگ خاکی را نمی توان معین کرد. ساعت آب را این طور آمدیم، پنج ساعت و نیم از دسته رفته، سوار کشتی شده، رانندیم. یک ساعت و نیم به غروب مانده بود، وارد چادر شدیم. چون رودخانه اعوجاج دارد دیر رسیدیم. خلاصه صبح اسب سوار شده، خیال شکار داشتیم. مشیر الدوله آمد کسل بود. می گفت والده شاه با عزت الدوله امشب این منزل باید بمانند [از] عزت الدوله خون زیاد رفته است. ضعف دارد.

احوالش بد است. اوقاتم تلخ شد. در این بین نوری، نایب ناظر آمد. میان مردم داد می زد.

الحمد الله احوالش خوب است. صبح بچه خوره انداخته است. خلاصه قدری راه، کج کرده به صحرا رفتیم. به بوته زاری رسیدیم. بوته هائی مثل جارو داشت. درآج زیادی این جا پرید. نوری، چرتی ها، قوشچی ها، سواره ها، هاشم باقوش و ... همه بودند. قوش انداختند ایلدرم را انداختم برد، اما برگشت. امین خلوت آدمش، قوش انداخت. دراج را زد به بوته، توله (۲) چرتی، از دهن توله گرفت، زنده بود، دادیم به آدم هاشم، انداخت هوا، قوش انداخت. قوش رفت. دراج افتاد توی بوته، هاشم، داد زد به آدمش به آواز بلند که:

پسر چرا همچو (۳) می کنی. قوش ضایع شد. بعد خوکی درآمد. چند سواری عقب کردند.

نتوانستند کاری بکنند. جلو این بوته زارها، گال بزرگی بود. آن طرف گال زمین مثل هزار دره، پست و بلند بود. پائین رفته از راهی رفته بالا. به جلگه صافی کویر (۴) مانند افتادیم. باد سردی

ص: ۱۶۰

۱- اصل: سندل

۲- اصل: توله

۳- جمله با همین اعراب در متن اصل آمده است.

۴- اصل: کبیر - کویر

از پیش رو می آمد. همه پیشخدمتها، حسام السلطنه و ... و ... بودند دیدم صحرائی است صاف، بوته بوته هم ندارد، که احتمال دراج باشد. امین السلطان و ... را گفتم بروند کشتی را نگاه دارند. ناهار را هم ببرند توی کشتی. خودم هم دوانده، از تختهای حرم گذشتم، رسیدیم کنار شط. کشتی طرف منزل پشت سرما مانده بود. رانندیم باز، رو به طرف منزل، قدری رفتم کشتی آمد کناره تخته گذاشته، رفتیم توی کشتی. همراهان هم آمدند.

اشخاص دیروزی همه بودند به جز مجد الدوله، سیاچی، مملی، یحیی خان که مانده است پیش عزت الدوله، موجهول خان، اضافه بر دیروزی امین الملک، ابراهیم خان نایب، حاجی حکیم، آقا علی، که چند روز قولنج بوده است حالا خوب شده است. خلاصه ناهار خوردیم. عرفانچی روزنامه خواند. عکاس باشی چند شیشه از عکسها را به قید (۱) روی کاغذ انداخت. قدری از اشعار سعدی را منتخب می کردم. میرزا علی خان می نوشت، تفنگ زیادی، به مرغ سقا و ... انداختم، نخورد. طرف دست راست، امروز آبادی نخل دار بود. اما ایلات عرب خیلی بودند. چادر زده بودند. همه جا با دلو و اسب و گاو. از شط آب می کشیدند. و هم چنین طرف دست چپ. خلاصه رانندیم طرف دست راست شط، امروز، اغلب گال های بلند بزرگ بود. صارم الدوله با جمعی کنار گال [۴۰۰] گویا ناهار می خوردند. ایستاده بودند. گذشتیم یک فرسنگ به خان نجار مانده طرف دست چپ شط، جمعی دیده شدند. با دوربین نگاه کردم. میرزا ... (۲) را شناختم ایستاده بود جمعی زن و مرد و غیره هم بودند چند قفه هم بود. قاطر [و] اسب توی قفه می گذاشتند. به این طرف شط، چادر و اردو زده بودند. می خواستند بیایند، منزل کنند. ایلات عرب زیادی هم بود.

در این طرف که چادر زده بودند آنها از راه یسار شط، از طرف کاظمین (ع) آمده اند. از راه دجیر یا دجیل و در این مکان لابد، باید با قفه از آب بگذرند. به طرف خان نجار رو به سامره بروند.

خلاصه حاجی حکیم رخت عربی پوشیده بود یک غزل شیخ را هم آمد، نشست آهسته خواند.

بعد رسیدیم منزل. کنار چادر، نزدیک به قایق نشسته، رفتم چادر، هنوز حرم نیامده بود.

نماز کردم. چادرها را جای خوب کنار شط زده اند. امروز در سواحل اینجا سنگ و ریگ بود.

ص: ۱۶۱

۱- یکی از وسائل که عکس را با آن چاپ می کردند.

۲- یک کلمه ناخوانا

جای اردو دراج زیادی بوده است. خیلی زنده گرفتند. یکی غلام بچه کرد آورده بود.

یکی حاجی بلال آورد. امروزه راه خشکی هر ده هورده زیاد داشته است. و از یک آبی هم که اسمش عظیمه است باید مردم بگذرند.

هر وقت کوه های سرحد را برف بزنند، این آب جاری می شود. از گذارش اسب می زدند.

می گذشتند. کالسکه و ... هم گذشته بودند. عرب های زیادی با ... و ... (۱) باز زیاد توی آب می آمده اند، که مردم را بگذرانند ... (۲) های مختلف عجیبی مردم از عرب ها نقل می کرده اند.

شیرازی کوچکه عصری پرحرف می زد [او را] زدم. رفت. کج خلق شدم. باشی غلام بچه، باز یک دراج آورده، گفت زده ام. سیاچی هم آمد می گفت دراج زیادی امروز دیدیم.

و زیاد مردم شکار کرده بودند. البته سیصد دراج گرفته بودند، و زده بودند. شب خوابیدیم.

ایلات عربی که امروز این دست شط بودند: البو فراج، از طوایف عشیره العزه عشیره (۳) خسرج، بوجواری. سعود، حبور. امروز ساری اصلان عقب گراز اسب دوانده، پرزور زمین خورده است.

روز چهارشنبه پنجم [شهر سوال]

امروز باید به سامره برویم شش فرسنگ راه است.

می گویند، از خشکی. صبح دیر از خواب برخاسته، رفتیم حمام. ببری خان را امروز به زییده گفتم توی کالسکه بگذارد بیاورد. بعد آمدیم بیرون، سوار کشتی شدیم. اشخاص دیروز همه بودند. به جز محمد علی خان [این ها] اضافه [بودند] حسام السلطنه، وزیر خارجه، مجد الدوله، میر شکار، باشی غلام بچه، کوچولو، بی خود، مردک، راندم راندم همه جا طرفین راه از عشایر عرب بودند. چهار فرسنگ که راندم، دست راست قلعه خرابه [ای] به نظر آمد. دیوار و بروجش بود. خیلی بزرگ است. اسمش را پرسیدیم. گفتند (جالسیه) یا (جالوسیه) است که هارون الرشید، بنا کرده بود. قبل از اینکه به این قلعه برسیم باز در دست راست، کاروانسرائی قریب به شط دیده شد. گفتند اسمش مزراقچی است. [۴۰۱]

امروز جزیره و شعبات در شط زیاد بود. دست راست جزیره کوچکی بود که به خشکی هم

ص: ۱۶۲

۱- دو کلمه حذف شد.

۲- یک کلمه حذف شده

۳- اصل: عیشرت

راه داشت. نور محمد خان پیشخدمت از بالای کشتی، گفت دراج دارد. گفتم کشتی ایستاد.

رفتیم لب آب. از تخته گذشتم. آن طرف آدم زیادی هم با من گذشته، فضولتا: معیر، امین الملک، عرفانچی، آقا وجیه، ملیجک، میرزا علی خان، محقق، ناصر قلی خان، میر شکار، باشی غلام بچه، کوچولو، علی رضا خان، عکاس باشی، آقا علی، دهباشی، آن طرف که رفتیم سیاحتی رسید. عبد القادر خان پیدا شد. پیاده رفتیم. آنجائی که بوته زیادی بود. غلام علی خان رفت. دراج پیرانیدیک خوک بزرگی، از زیر بوته برخاست دوید.

تفنگ چهار پاره [را] تا از میر شکار گرفته، انداختم، دور شد. قدری راه رفتیم. یک دراج پرید.

انداختم. دور بود نخورد. ریگ های بسیار، بسیار، خوب در کناره و سواحل بود. بهتر از ریگ های کنار دریای مازندران. خیلی خوبتر. قدری جمع کردند. کشتی از کناره، دورتر رفته بود. کوچولو را دادم، آدم سیاحتی سوار کرد، برد منزل، سیاحتی آمد [به] کشتی، خلاصه من سوار قایق شده، رفتیم، [به] کشتی. حضرات هم مانده اند در ساحل. محقق، (۱) امین حضور، عکاس باشی، دهباشی، با من آمدند. آن های دیگر ماندند. قایقی بردند، همه توی یک قایق پر شدند. یکی یکی را از ساحل، به دوش گرفته می آوردند. بسیار خنده داشت. زیاد خندیدم.

خیلی طول کشید تا حضرات را به کشتی آوردند. قایق به گل نشست. به زور حرکت دادند.

آخر آمدند. رانیدیم. امروز در بین راه نزدیک همان قلعه خرابه جالیسه، در شط آثار پل قدیم پیدا بود. هنوز چند پی از آجر در میان شط دست راست بود، خلاصه رانیدیم یک ساعت به غروب مانده است طرف دست راست، نزدیک شط، از دور آثار برج بلند کم قطری پیدا شد. و در این بین در شط جزیره بزرگی پیدا شد، که شط را دو قسمت کرد. کشتی ما به علت کمی آب تردید در رفتن پیدا کرد. آخر از طرف شاخه دست راست راند. قدری که رفت در محاذی چادرهای زیادی از اعراب، به گل نشست. نیم ساعت به غروب مانده، به گل نشست. هرچه منتظر شدیم، بیرون نیامد. بالاخره بالای کشتی را قرق کردند. رفتیم بالا- ناخدا هرچه می کرد کشتی تکان نمی خورد. غلام علی خان، و بعد دهباشی را عقب او به قایق گذاشته، طرف سامره و اردو، فرستادیم. که به مردم خبر بکنند، که کشتی به گل نشسته است. و اسب و ... بیاورند.

بعد آمدم پائین به اطاق، چند فشنگ هم انداختم. چاره نشد. نماز کردیم. بعد شامی،

ص: ۱۶۳

۱- در اصل روی این اسم خط کشیده شده است معلوم می شود محقق حضور نداشته است.

الحمد لله تعالى خورده شد. کباب جوجه، نان خوب، تخم مرغ آب پز، اما مردم کشتی هیچ چیز ندارند. و این روزنامه (۱) را حالا که سه ساعت و نیم از شب رفته است می نویسم، متصل عمله کشتی کار می کنند و صدای زنجیر و خرطخرط می آید. اما کشتی حرکت ندارد. محقق می گفت عرفانچی در کاظمین، وقتی که می خواستیم، به کربلا برویم، یک نفر زن گدای عرب را ... (۲) است. خیلی خندیدیم. هنوز هیچ اثری از اسب یا اردو نیست. امشب را در این کشتی لابد باید ماند الی صبح. [۴۰۲] در این بین دادوفریادی شد. کشتی قدری به راه افتاد. باز مثل خر، به گل نشست. و در این بین صدای ابراهیم خان نایب و اسب ها، و ...

آمد که به کناره رسیدند. غلام علی خان هم رسید. آمد توی کشتی با محمد علی خان، تفنگی هم دوش محمد علی خان بود. گفت غلام علی خان آمد. ما هم آمدیم. سواره های زیادی، اسب های مردم در کشتی بودند با اسب های من. گفتیم که اسب ها بروند، در چادر عرب ها بمانند. صبح می رویم چون ابراهیم خان [و] غلامعلی خان گفتند سه فرسنگ راه است. [و] شب تاریک [و] سرد. اسب ها را بردند. بنا شد حسام السلطنه، حاجی رحیم خان بروند، اردو. آنها اسب آوردند. الی لب کشتی سوار شده، رفتند. بعد عزم ما جزم شد که خودمان هم برویم. رخت و چکمه پوشیده، آدم فرستادیم، اسب ها را دوباره آوردند. شلوغ (۳) شد.

سگ صاحبش را نمی شناخت. اغلی با ما آمدند. من سوار قایق شده، قدری رفتم. اسب آوردند، سوار شدم. کلاه فرنگی دو گوش زیر خز، سرم گذاشتم. کسانی که با ما نیامدند، و کشتی ماندند، عثمانی ها یکجا، وزیر خارجه با اتباع، معیر الممالک، با پسرش.

علی خان پسر والی، مشیر الدوله، سقاها با اسباب آبدارخانه، آقا حسینقلی قهوه چی باشی با آقا حسن قهوه چی، آقا حسن رختدار، استاد عبد الله خیاط، آقا دائی، محمد زمان بیگ و رضا قلی بیگ تفنگدار، میرزا محمد رضای شربت دار. خلاصه سوار اسب جلفه، یا کردند حسام السلطنه شده رانندیم. از فانوس های کشتی هم به دست پیشخدمت ها و ...

دادیم. ابراهیم خان، غلام علی خان با یک عرب جلو بودند. بلدی می کردند. قدری رو به

ص: ۱۶۴

۱- مقصود همین یادداشتهای روزانه است.

۲- یک کلمه حذف شد.

۳- اصل: شلوق

شمال رفتیم. به جاده رو به مغرب رفتیم. بسیار کسل خواب بودیم. اما شب بی مزه [ای] بود. مهتاب کم مانده بود غروب کند. یک فرسنگ که رانیدیم، مهتاب غروب کرد. عرب را هم مرخص کرده، رانیدیم. تا رسیدیم به یک چراغی که از دور روشنی می داد. نزدیک که شد دهباشی بود. برای من رختخواب و شام می آورد. آقا علی خواجه را هم انیس الدوله فرستاده بود. دو فرسنگ دیگر کمتر که رانیدیم، دست راست منار متوکل در تاریکی بود، دیده می شد. گنبد مطهر هم پیدا بود. تا رسیدیم نزدیکی قلعه شهر سامره قلعه آجری سختی بنظر آمد.

از پهلوی قلعه، گذشته پائین رفتیم. اردو نیم فرسنگ پائین تر کنار شط افتاده است. بالاخره هشت ساعت از شب رفته بود، به در سراپرده رسیدیم. آقا محراب، بعضی خواجه ها بودند. [۴۰۳] هما خانم، باقری، زبیده، انیس الدوله، بلنده، زبیده، فلان و ... بودند.

بسیار به زن ها و ... بد گذشته بود. نارنگی خورده قلیانی کشیده خوابیدیم در منزل خان نجار و این منزل آذوقه بسیار کم است. به مردم زیاد بد گذشته است. کاه خرواری بیست تومان، گیر نمی آمد و قس علیهذا. شب در راه با حسام السلطنه و ... صحبت می کردیم.

حرم امروز زیارت کرده بودند. امروز والی پاشا، یک تفنگ یک لوله، کار ینگی دنیا پیشکش کرد. که فشنگ برنجی دارد. با گلوله که هر دفعه ده گلوله از بغل تفنگ تو می کنند.

ده تیر پشت هم می اندازند. تفنگش دو تاست با فشنگ زیاد. سپرده شد به آبدارخانه.

روز پنجشنبه ششم [شهر سوال]

صبح با کسالت از خواب برخاستم. از بی خوابی دیشب. نهار را منزل خوردم. آه و ناله مردم از بی آذوقگی (۱) به آسمان می رفت. پاشا هم در کشتی مانده، نیامده است. از ترس مطالبه سیورسات (۲) شاکر بیگ نایب والی، با مشیر الدوله آمدند اما کاری از این ها هم ساخته نشد. اشخاصی هم که در کشتی مانده بودند، عصری غروبی وارد شدند. خلاصه، بعد از نهار سوار شده رفتیم، زیارت. قلعه، دروازه، دارد از در دروازه [ای] که طرف اردو بود وارد قلعه شدیم. توی قلعه همه خراب، چند خانواری هم که هستند، همه از آجر و سقطهای (۳) شهر خرابه سامره آورده، خانه های بد [و] کثیف ساخته اند.

ص: ۱۶۵

۱- اصل: بی آذوقه گی

۲- سیورسات- سورسات: زاد و توشه، خواربار که برای لشکر در موقع حرکت فراهم کنند. (فرهنگ عمید)

۳- آجر خرد شده.

کوچه های بسیار تنک [و] بد. دویست سیصد خانوار توی قلعه اگر باشند. باقی توی قلعه، همه باز است و خالی.

وارد صحن مقدس شدیم. گنبد حضرت عسکرین (ع) را که طلا کرده ایم.

بسیار بسیار خوب و قشنگ و خوش ترکیب است. گنبد بزرگ خشت طلا زیادی برده است.

حضرت سه صحن دارد. دو تا بزرگ یکی کوچکتر. صحن ها را همه ما تعمیر کرده [ایم]. طاق نماها را کاشی خوب کرده اند. به دست شیخ عبد الحسین مرحوم. اغلب تعمیرات این جا را الحمد لله تعالی، من به دست شیخ عبد الحسین مرحوم کرده ام. خلاصه خدّام کمی، یعنی به قدر سی نفر با سید علی کلیددار، که ریش محرابی سیاهی، و روی آبله و ابروی سیاه و چشم شهلای سیاهی دارد، با قدری علم ها در دست آمدند. همه این پدر سوخته ها، سنی هستند. اما کلیددار می گفت من شیعه هستم. شیخ محمد برادر شیخ عبد الحسین مرحوم، و آخوند میرزا محمد باقر سلماسی پسر ملا زین العابدین سلماسی، که مدت مدیدی است در اینجا توطن دارد، آمدند عالمی از شیعه همین است. در اینجا وارد به رواق [و] از آن جا وارد ضریح و تحت قبه عسکرین شدیم. زیارت خوانده [شد و] توی ضریح رفته، طواف مراقد مطهره به عمل آمد [بعد] بیرون آمده زیارت حلیمه خاتون، خوانده، بعد بالای سر، نماز ظهر و عصر خوانده شد بعد رفتیم به مقام غیبت حضرت صاحب الامر (ع). ابتدا گنبد کاشی کاری از بناهای مرحوم محمد علی میرزا مرحوم حاکم کرمانشاهان زیر گنبد مسجد است. تویش همه گچ کاری، یادگار زیادی، باز مردم نوشته اند. بعد دری است که داخل زیرزمین می شود، که حضرت غایب شده اند. بیست پله می خورد تا پائین. بعد محوطه ای است کوچک به سقف یک روزنه دارد. بعد از آن هم [۴۰۴] محوطه مسقف کوچکی است مثل ایوان که یک روزنه درازی از بغل دیوار دارد، که روشنی می افتد و آینه کاری است. (۱) آنجا دری است، در چوبی از بناهای الناصر بالله (۲) خلیفه عباسی که تاریخش ۶۰۶ هجری قمری (۳) که ششصد

ص: ۱۶۶

۱- در زیر سطر در متن اصلی آمده است: ۱۳ قدم طول این اطاق [آینه است] دری دارد، توی یک محوطه دیگر می رود، که در حقیقت مسجد زنانه است. کوچک و گرد [است].

۲- نسخه اصل در زیر همین سطر چنین آمده است: الناصر لدین الله ابو العباس احمد.

۳- در اصل بالای همین سطر این عبارت است: شش صد و شش سال از هجرت

و هشتاد و یکسال است پیش از این بنا شده [است]. هنوز آن در بی عیب مانده، و اطراف در که تاریخ و غیره نوشته اند، چنان خوب منبت کاری و از چوب در آورده اند، که عقل حیران می ماند. و این آیات و عبارات که بعضی خوانده شده (۱) [است] آنجا نوشته اند (در ضلع سمت راست) (بسم الله الرحمن الرحيم) قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (سوخته است) (نزوله حسنا) دوره در: اِنَّ الله غفور شكور هذا ما امر بعمله سيدنا و مولانا الامام المفترض طاعته على جميع الانام، ابو العباس احمد الناصر لدين الله، امير المومنين و خليفه رب العالمين الذي طبق البلاد احسانه و عدله و عمر العباد بّره و فضله قرن الله اوامره الشريفه استمرارا بالتنحج و اليسر و جنوده بالتأييد و النصر و جعل لايامه المخلدّه حدا لا يكون اجوده و لا برايّه الممجده سعدا محتوا بزياده في عز يخضع له الاقدار فيطعه عواصيها و ملك خشع له الملوك ليملكه نواصيها يتولى الملوك الحسين بن سعدا الموسوي يرجو الحيات) ضلع سمت چپ (في ايامه المخلدّه و يتمنى انفاق بقيه عمره في الدعاء لدولته المؤيده استجاب الله ادعيه في ايامه الشريفه السنيه) زير در بعد از وضع آنچه سوخته است (من سنه ست و ستمائه الهاليله و حسبنا الله و نعم الوكيل و صلى الله على سيدنا و خاتم النبيين و على اله الطاهرين). (۲) و اين در، پربزرگ نيست و تركيب در مربع بالاي در، هلالی وسط درها شبكه [ای] است، از چوب طول يعنى ارتفاع در، تخمیناً دو زرع عرض در هم بهم چنين، بعد داخل محوطه بسيار کوچکی که جای چهار نفر آدم

ص: ۱۶۷

۱- اصل: خانه

۲- . اين نوشته در متن چاپی که در همان زمان منتشر شده است، به اين صورت آمده است: (بسم الله الرحمن الرحيم) قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ. هذا ما امر بعمله سيدنا و مولانا الامام المفترضه طاعته على جميع الانام ابو العباس احمد الناصر لدين الله الميين امير المومنين و خليفه رب العالمين الذي طبق البلاد احسانه و عدله و عمر العباد بّره و فضله قرن الله و اوامره الشريفه. بالنحج و اليسر و جنوده بالتأييد و النصر جعل لايامه المخلدّه حدا لا- يلوى جواده و لرايه الممجده سعدا محتوما بزياده في عرتخضع له الاقدار فيطعه عواصيها و ملك تخشع له الملوك فتملكه نواصيها يتولى المولى الحسين ابن سعدا الموسوي الذي يرجو الحياه في ايامه المخلدّه و يتمنى انفاق عمره في الدعاء لدولته المؤيده. استجاب الله له دعوته، في ايامه الشريفه، السنيه من سنه ست و ستمائه الهاليله [۶۰۶ هجرى قمرى].

است، که بزور بنشینند، می شوند. آنجا را شیخ محمد، کاشی کاری کرده است. اسم ما را هم نوشته است. آنجا چراغی روشن کرده، آنجا رفتیم. در آنجا یک چاهی است، دور چاه مرمر است. دهن چاه کوچک است. همین قدر است که یک نفر توی چاه برود. گودی چاه دو زرع می شود، که حضرت آن میان غیبت فرموده اند. بوی عطر خوشی از توی چاه می آمد.

دو رکعت نماز آن جا کردم. قدری نشستیم به شیخ محمد حکم شد شبکه مطالائی ساخته روی چاه بگذارد، که کسی من بعد توی چاه نرود. بعد آمدم بیرون، رفتم بالای پشت بام. گنبد را درست تماشا کرده، الحق گنبد مطهر ثانی ندارد. بسیار بسیار خوب است. از بالای بام اطراف و توی قلعه سامره هم پیدا بود. توی قلعه بسیار خراب است. اطراف شهر قدیم سامره همه خرابه است. و پیدا بود بسیار شهر عظیمی بوده است. قلعبات زیادی که همه دیوارهای آن، و بروجش باقی است. از آجر و خشت پیدا بود. آن طرف شط [۴۰۵]

آثار قلعه و بروجی از دور پیدا بود. خلاصه بعد پائین آمدیم. مشیر الدوله و حسام السلطنه، را برای آذوقه خواسته بودم. حسام آمد مشیر الدوله را، هی می گفتند می آید، معلوم شد دیشب در کشتی شیطانی شده است، یا چه شده است، نمی توانست داخل حرم شود. بعد آمد.

خلاصه سوار شده از دروازه دیگر، که رو به شمال است، از در و جلو خانه خوبی که حاجی محمد صالح کبه که از تجار معتبر است، و در بغداد مقام دارد و برای زوار ساخته است. کرایه می دهد. خانه خیلی قشنگی است. در قلعه سامره منحصر است، خانه خوب به همین خانه.

معیر الممالک هم آنجا منزل کرده است. او امروز عصر از کشتی آمده است. ناخوش هم شده است. خلاصه رفتم بیرون. از قلعه خرابه آجری بسیار خوش ساختی گذشتم. خیلی بنای عالی بوده است. حال هم دیوارها و بروج باقی است. بسیار خوش وضع بوده است. آن طرف قلعه و بیرون برج بلندی است. مثل مناره [ای] که متوکل عباسی ساخته است. مناره ای است از بیرون مارپیچ است. که راه دارد آدم بالا می رود الی کله برج، و در سر برج مثل تخته فیل جای نشیمن است. برج از ته کلفت است. کم کم که بالا می رود باریک می شود. ده مرتبه دارد، همه از آجر است. تخته و این پیچ پیچ راه را چنان با وقوف و خوب ساخته بودند، که مال و اسب و قاطر یقینا الی بالای برج می رفته است. حال چون راه خراب است مال نمی رود.

اما آدم حالا هم خوب می رود. اما راه خراب است. آدم به وحشت بالا می رود، و در وقت

بالا رفتن سر گیج می خورد. خیلی مشکل است، تا بالا [ی برج] رفتن. اما مردم خیلی آن بالا بودند [آنها را] پائین کردند. خان پیرمرد آن بالا بود. عکاس باشی عکس می انداخت.

خان پیرمرد واقعا بی عار است. من هم الی دو مرتبه بالا رفتم. اما سرم گیج خورد. نتوانستم بیشتر بالا بروم. همان جا ایستادم. عکاس باشی یک عکس ما را همان جا انداخت. از پائین انداخت. علی رضا خان، آقا وجیه، غلامعلی خان، اسحق خان، یوسف سقاباشی، ملیجک، میرزا عبد الله، میرزا علی خان، بودند. در همان پیچ پیچ جای (۱) [و] پرتقال خوردم چرتی و سیاچی هم بودند بالا- رفتند. بعد پائین آمدند. عربی آمد. به عربی گفت: ساربان عباى مرا برد، می شناسم ساربان هم می گریخت. من سیاچی و چرتی و ... را فرستادم [که] ساربان را بگیرند [او] گریخته بود. با سیاچی و چرتی هم نزاع کرده بود. محمد رحیم خان زند، زیر مناره آمده مرخصی مکه می خواست. گفتم برود. از آنجا سوار شده، از خرابه ها، رانده غروبى رفتیم منزل. شب را بعد از شام گویا مردانه شد. بعد خوابیدیم. ۶۰۴ [Bakeri]

جمعه هفتم [شهر شوال] صبح از خواب برخاسته (۲) سوار شده، رفتیم، رو به بالای شط. به گردش خرابه های شهر سامره و ... کسالت زیاد از نبودن آذوقه و سیورسات داشتیم. میان مردم همه غریبی بود. اغلب مردم مال هاشان و خودشان، چه از راه خان نجار به یعقوبیه [و] چه از راه قراتپه، به قصر شیرین رفته، و فرستادند. معرکه [ای] بود خلاصه رانیدیم، اول به خرابه عمارتی که از آجر ساخته بودند، رسیده، ترکیب طاق کسری بود، اما کوچک. قلعه خرابه و دیوار خرابه زیاد بود. اما هیئت قلعه ها معلوم بود. جمیعا خرابه شهر است الی دو فرسنگ راه که رفتیم باز به دو قلعه رسیدیم، که در کنار شط روی بلندی ساخته شده است. دیوار و بروجش بودند. آنجا کنار یک شاخه از شط ناهار خوردیم. سیاچی میاچی، علی رضا خان، عکاس باشی، باشی غلام بچه، یوسف و ... اینجاها، شط در بعضی جا [ها] مثل رودخانه کرج [و] جاجرود به سنگ های زیاد می خورد، [و] صدا می دهد. یک جا گدار هم داشت. اسب هم زدند، آن طرف رفتند. دهی در این نزدیکی بود سناس نام [مردم] زیرزمین کاه سراغ کرده بودند، قاطرچی ها آدم حسام السلطنه عسکر و ...

ص: ۱۶۹

۱- اصل: چاهی

۲- اصل: برخاسته

ریخته بودند، گاه را می بردند پول هم می دادند. پسر شاطر باشی هم از قاطرچی حسام السلطنه کتک خورده بود. آنجا بالای شط همه جا گال های بزرگ بود. که آن طرفش همه خرابه شهر و قلاع است. جزیره گز داری، به نظر آمد، که حالا به علت کم آبی می توان آنجا رفت. اسمش زنگور بود احتمال شکار داده شد. رفتیم تیهوی زیادی توی گزها بود. دراج هم پرید. دوتا من زدم. عبد القادر خان قوش می انداخت. یک دراج کج پرید، من هم کج شدم، از عقب، کون گوشه تیز قنناق تفنگ را هم گذاشتم، روی استخوان بازو تفنگی بی خود انداختم. لگد بدی زد به استخوان دست [و] بازو بسیار بسیار درد کرد. به طوری که دست را حرکت نمی شد داد. چند تیر هم بعد از درد دست انداختم. بدتر شد. دیگر نتوانستم شکار کنم.

لب شط آمدم. پائین فرش انداخته آفتاب گردان زدند. نماز کردم. عکاس باشی چند شیشه عکس ما را کروپ (۱) انداخت. عربی را با خیک آوردند دو خیک داشت باد کرد [و] سرش را بست. انداخت توی آب خودش هم افتاد روی خیک مثل قورباغه (۲) شنا کرد (۳) رفت آن طرف آب باز برگشت این طرف. عکسش را انداختند بعد سوار شده از ده سناس [و] الحاوی گذشته رفتم منزل. غروبی یعنی وقت اذان، وارد چادر شدیم حرم تازه از زیارت برگشته بودند.

من امروز زیارت نرفتم. والده شاه هنوز با عزت الدوله نیامده اند. امشب رسیدند با حالت بد.

عزت الدوله خوب شده است. اما دو روز و دو شب [۴۰۷] در کشتی الوس مانده بودند.

کشتی به گل نشسته بود. خیلی از مکان کشتی ما پائین تر، قایق کشتی هم شکسته بود. مراوده با ساحل نداشتند. یحیی خان، طولوزون، والده شاه، عزت الدوله با اتباع، همه مانده بودند.

شام [و] ناهار نداشتند. رختخواب نداشتند گریه می کرده اند. آخر یک قهقهه گیر آورده بودند.

بواسطه قهقهه کم بیرون آمده بودند. بعضی پیاده، بعضی سوار خر بعضی کالسکه [و] اسب اینطور آمده بودند، سامره. شب را خوابیدیم. هوا هم مهتاب و خوش است.

روز شنبه هشتم [شهر سوال]

امروز باید به خان نجار برویم. و مراجعت است به سمت تهران انشا الله تعالی. صبح رفتم حمام سر تن شوری. صبح سوار اسب شده رانندیم،

ص: ۱۷۰

۱- . عکس دسته جمعی - گروهی

۲- . اصل: قریقه

۳- . اصل: شنو

برای زیارت. امروز صبح سر حمام طولوزون را دیدم. صحبت های عجیب از توقف خودش و والده شاه در کشتی، تعریف می کرد. زیاد بد گذشته بوده است. خلاصه رسیدیم به زیارت، اول رفتیم به مقام غیبت صاحب الامر، حسام السلطنه، مشیر الدوله، پاشا و ... و ... بودند.

وزیر خارجه و ... [بودند.] بیست پله را پائین رفتیم. از مرمر است. زن معیر، عصمت الدوله آنجا بودند. زنها را تپاندند توی محوطه کوچکی، من رفتم بالای چاه، دو رکعت نماز کردم.

میرزا علی خان نوشته های دور در را خواند و نوشت. [من] رفتم پیش زن معیر، قدری ایستادیم. آمدم که بروم بیرون، گفتند حرم آمده است. قدری هم ایستادیم. بعد رفتیم. حرم در مسجد زنانه بودند. من با زیارت نامه خوان رفتیم تو. زیارت ها خوانده شد. نماز کردم.

زنها همه آمدند. زیارت می کردند. من هم آنجا بودم. باز در بالای سر نماز کردم. ضریح امامین [از] فولاد است. از بناهای شاه سلطان حسین صفوی [است]. بسیار خوب ساخته اند.

اول مرقد و صندوق امام علی النقی است. دوم صندوق امام حسن عسکری. سوم در توی همین ضریح، صندوق نرجس خاتون، والده صاحب الامر است. رو به طرف مشرق، ضریح حلیمه خاتون است، دختر امام محمد تقی است. چسبیده به ضریح حضرت. ضریح از برنج است. بنای گنبد حضرت و صحن و ... از بناهای احمد خان دنبلی است. توی گنبد آینه کاری خوبی است. از محمد علی خان هندی، پادشاه لکنهور، یا وزیر بوده است.

گنبد مطهر از بناهای ما است. عجب گنبد طلای خوبی است. یک چهل چراغ هجده لاله هم از ما با روشنائی پیشکش شده است. آویزان از رواق [است]. قندیل و ... هیچ [چیز دیگر] نیست، لخت است. [۴۰۸] بعد آمدم سوار شده، از در دروازه دیگر رفتم [به] کالسکه نشسته راندم. خیلی دور نرفتم. کنار راه به ناهار افتادیم. امین السلطان و ... بودند. زواری از جلو می گذشت پرسیدند، زوار شیرازی و ... بوده اند، میرزا جانی مشرف اصطبل، دوستی بیگ جلودار ترکمان به مکه می خواهند بروند. با اردو بوده اند. در کربلا اقامت کردند. حالا آمده اند صاحب زیارت. بعد به مکه خواهند رفت. بعد سوار کالسکه شده، راندم در محاذی برجی کنار شط، که کشتی ما به گل نشسته بود، سوار اسب شده، یک آهو هم در آمد. سیاحتی تازی کشید. چیزی نشد. قلعه خرابه [ای] بود دورتادور برج و دیوارش بود. به قدر ارگ تهران می شد. همان قلعه جالیسه است، که نوشته بودم. از میان قلعه گذشته، رسیدیم لب شط.

جنگل و گراز، خار، و ... بودند. دراج زیادی بود. خیلی بود. از بس زیاد بود. هرچه انداختم نخورد. خوک زیادی هم درآمد. نشد بزنیم. دراجی زیر بوته گزی نشست. توی جنگلی به دهباشی گفتم از آنجا بیایران. یکبار از زیر پای اسب او، خوک بزرگی درآمد. دهباشی زیاد ترسید، داد زد. تفنگ دو لوله ساچمه زنی دست من بود، هر دو لوله را نزدیک زدم به شکم گراز نیفتاد. گریخت. رفت جنگل دیگر. بعد ساری اصلان و ... بیرونش آورده بودند، زده بود به رودخانه، شط و گذشته بود، آن طرف آب با آن زخم. بعد عرق زیاد داشتم. آمده به جاده (۱) به کالسکه نشستیم. راندم. همه جا نهر بزرگ خشک قدیم، که معروف به نهروان است. خیلی عریض [است] از دست راست می گذرد. این نهر را یک فرسنگ از منزل به این طرف دیدم. اما این نهر گویا خیلی از بالاها می آید. در قدیم، حالا خراب است.

دست راست مقبره کوچک نزدیک همین نهر بود. پسر شاطر باشی گفت: مقبره ابراهیم بن مالک اشتر است. شاطر باشی بزرگ هم امروز بود. خدمت می کرد اما احوالاتش به [آقا] عباس پیشخدمت مرحوم شبیه شده است. امروز از پهلوی خان مزراچی گذشتیم. دست راست بود. آباد است. اما سکنه [ای] ندارد. اینجا راه نصف می شود. خلاصه نزدیک غروب پیاده شده، با حالت عرق در صحرا نماز کردیم. محمد علی خان، علی رضا خان و ... بودند.

حرم که گذشت بعد ما سوار شده، راندم رسیدیم منزل. [چادر] لب شط زده اند شب را خوابیدیم. [۴۰۹]

روز یکشنبه نهم [شهر سوال]

باید به غازانیه (۲) برویم. پنج فرسنگ راه است. صبح برخاسته (۳) سوار کالسکه شدیم راندم. از خان نجار گذشته، طرف دست راست در صحرا به ناهار افتادیم. سیاچی میاچی، باشی کوچک و ... پیشخدمت ها بودند. آهوی زنده آوردند. بعد از ناهار ول کردم. پهن دشت بیابان را گرفته، رفت. بعد باز سوار کالسکه شده، راندم. جلگه صافی بود. بعد افتاد به یک دره سیلاب، بزرگی بود. طرفین گال بزرگ بود.

بوته کاروان کش زیادی بود. سیلاب را، الی یک فرسنگ گرفته، رفتیم. آخر سیلاب

ص: ۱۷۲

۱- اصل: جعهده

۲- اصل: قازانیه

۳- برخواست

میرشکار آمد که شکارگاه درآج و ... طرف دست راست، کنار شط است. سوار شده رفتیم.

از نهر عظمیه گذشتم. آبش کم شده است. زمین شکسته و پست و بلند بدی داشت. [از آنجا] رد شده، داخل جنگل گرززار (۱) قوشچی ها و ... حاجی علی نقی بودند. اول ایلدرم (۲) را چرتی کوچک انداخت، به درآجی خوب برد، زد به بوته، رسیدیم. قوش را گرفتیم. بوته را خود قوش پیدا کرد. انداختم رفت گرفت. بعد تفنگ دست گرفتیم. متصل درآج بود، که می پرید مثل گنجشک، مردم قوش انداختند. من هم سه تا، زدم. خوک زیادی هم درآمد.

خوک مرا معطل کرد. والا- پنجاه دراج می زدم. آخر یک قبان بزرگی درآمد اسب بونین یوغون (۳) را سوار بودم. عقب کردم. نیم فرسخ دوادم. گرززار [و] جنگل بود. نمی شد اسب دواند.

ابراهیم خان هم سوار اسب کهر خانه زاد بود. زمین پرزوری خورد. آئی، دهباشی، هم عقب من بودند. رسیدیم به خوک. ایستاد. من هم اسب را نگاه داشتم، که با گلوله بزنم. خوک آمد برای من، که اسب را بزند. من از جلو خوک عقب رفته، رد کردم. رفت طرف دهباشی و ...

با گلوله زدم. پایش زخمی شد. باز دوید، به عقب میرشکار و ... آمدند، جلویش را گرفتند.

ایستاد. چهارپاره زنی میرشکار را از صادق گرفته، زدم به کمرش جابجا خوابید. زنده بود.

سرش را بریدیم. بسیار عرق کرده بودم. رفتیم به جاده (۴)، که برویم منزل. کالسکه ما را جلو برده بودند. خیلی بد گذشت. عرق زیاد داشتم. باد هم می آمد. زمین هم گاهی صاف بود. گاهی زمین خراب شده بود، مثل اینکه زلزله از هم پیاشانند. به اشکال اسب می رفت. راه کالسکه طرف دست چپ از دور پیدا بود. همین طور الی دو فرسنگ، عرق دار رانیدیم. از تخت حاجی میرزا علی مقدس گذشتیم. امین حضور آقا وجیه رفته، بعضی سوالات از حاجی کردند. بالاخره کالسکه رسید. [۴۱۰] سوار شده رانیدیم به منزل.

صحرا کاروان کش های بزرگ، زیاد داشت. اغلب صحرا نزدیک به شط خراب شده بود. زمین پارچه، پارچه بود. نزدیک غروبی وارد منزل شدیم. چادرها را لب شط زده اند. حمام را دادیم

ص: ۱۷۳

۱- . گرززار- محل روئیدن گیاه گز

۲- . ایلدرم نام پرنده قوش است

۳- . بونین یوغون: نام اسب است و بمعنی گردن کلفت.

۴- . اصل: جعهده

گرم کردند. رفتیم، [حمام] رخت عوض کرده، آمدیم بیرون. سر خوک را آورده بودند. دادم عکاس باشی، عکس [آن] را صبح بیاندازد. شب شام می خوردیم، کشتی پاشا آمد، گذشت.

موزیکان زدند بعد از شام مردانه شد. عکاس، میرزا علی خان، محمد علی خان و ... بودند.

حاجی میرزا علی آمد، نشست. از زمین خوردن خودش در جسر مسیب، تعریف می کرد.

بینی اش، یک طرف رویش، کج شده بود. خیلی خندیدیم. مهتاب خوبی بود.

بعد خوابیدیم. tardji

کاظم خان فراشباهی، در سامره آمده است. توی ضریح زیارت نامه خوان های والده شاه را زده و بیرون کرده است. [و] گفته است من باید برای والده شاه زیارت نامه بخوانم. بیاضی (۱) در آورده زیارت نامه مفصلی خوانده است. سید بیگم زن باشی، دختر شهربانو خانم مرحوم، در تهران مرده است.

روز دوشنبه دهم [شهر سوال]

باید برویم به یعقوبیه، چهار فرسنگ راه بود. صبح سوار کالسکه شده رانیدیم. پاشا و مشیر الدوله [و] حسام السلطنه و ... بودند، صحبت شد.

رو به طرف مشرق آمده، از شط جدا شدیم. امروز میرشکار محمد رحیم خان زند، حاجی شیخ علی ناظر، تاج الدوله بازنش، از منزل سوار شده، رفته طرف بغداد، که به مکه بروند.

هریک از دایره جمع به راهی رفتند ما بماندیم و خیال تو بیک جای مقیم رانیدیم. بین راه تیمور میرزا دیده شد. تعجب کردم. بنا بود شهبان برود در یعقوبیه مانده بود. صحبت شد. رسیدیم به ده علی آباد. نخلستان و باغات زیادی دارد. جای معتبری است. از کوچه باغ ها گذشتیم. یعنی به علی آباد نرسیده از نهر و پلی، گذشتیم.

سوار اسب شدم. همین طور سواره می رفتیم. نهر گودی و پل دیگری، توی کوچه باغ بود.

یک نفر شتر دیوانی را با بار انداخته بودند، توی نهر و می خواستند، در آورند نمی شد. اوقاتم تلخ شد. یحیی خان را گذاشتم آن جا. شتر را در آوردند. از باغات ده بیرون آمدیم. نخلستان بی دیواری بود. آن جا به ناهار افتادیم. حرم ها آمده گذشته [و] رفتند. حاجی حیدر ریشی زد.

ص: ۱۷۴

۱- اصل: بیاض بمعنی سفیدی و همچنین نسخه هائی از ادعیه بوده است که در اماکن متبرکه تلاوت می شده است.

بعد از ناهار سوار اسب شده، قدری که رفتیم، نهر دیگری جلو بود. یک پل کوچک داشت. این طرف جمعیت غریبی ایستاده بودند. کالسکه، فروقون، کجاوه، تخت بار شتر، قاطر، پیاده، معرکه بود. ایستادم، خیلی. تا همه را رد کردم. رفتند آن طرف، آن وقت خودم رفتم. پاشا هم چفیه اگال کرده، پیاده ایستاده بود. بار رد می کرد. خلاصه گذشتیم. قدری رفتیم.

یک پل دیگر هم بود. از او هم گذشته، سوار کالسکه شدم. دست چپ طرف صحرا گفتند: درآج دارد. اما باد می آمد. [۴۱۱] نرفتم. دست راست ده بزرگی موسوم به حدیبیه بود. دست چپ کاروانسرائی بود، مشهور به خوان گناطر (۱) یعنی قناطر، به عربی یعنی پل ها. خلاصه آفتاب گردان های ناهارگاه، حرم را دیدم. دست چپ زده اند. از کالسکه درآمده سوار [اسب] شده، رفتم، آن جا. دیدم سوار کالسکه شده، می روند. قدری خفیف شده، دوباره آمده سوار کالسکه شده راندم. رسیدیم [به] منزل. دو ساعت و نیم به غروب مانده رسیدیم.

یحیی خان گفت تلگرافی از کربلا، زده اند [که] در چهارم شهر شوال، آجودان باشی در آنجا فوت شده است. [و] در مقبره صادق خان برادر شهاب الملک دفن کرده اند. بسیار تعجب کردم. بعد غروب شد زن ها [و] گربه ها و ... همه آمدند. صحبت شد بعد شب [شد] بعد از شام مردانه شد. عرفانچی و ... بودند. عرفانچی مرخص شد. فردا به چاپاری برود کرمانشاهان عروسی کند، دختر عماد الدوله را. بعد خوابیدیم. **salat**

روز سه شنبه یازدهم [شهر شوال]

در یعقوبیه اطراق شد. به تماشای عکس های قدیم خودمان و تنبلی گذشت. دیروز پاشا می گفت: در عماره [و] بصره، ناخوشی وبای شدید پیدا شده است. در نجف و بغداد هم جزئی هست، تیمور میرزا هم دیروز می گفت: شبی که اردو، سمت سامره رفت، من در کاظمین بودم. اقبال الدوله هم بود، شاهزاده هندی تازه با کشتی از هند وارد بغداد شده است. برادر همان شاهزاده ای است که [در] تهران بود و برادر آن که در کربلا دیدم. تیمور می گفت شب آوردیم، کاظمین. زیاد خنده داشت. دو نفر آدمش، شب آفتاب گردان هندی بزرگ سر چوب کرده، هرطرف رویش را می کرد نگاه می داشتند ... که روی شاهزاده به روشنی نیفتد. دو نفر آدم دیگرش هریک، یک پر طاووس در [د] ست بادش می زدند.

بطور گبرگه زورخانه می چرخاندند، که پشه روی شاهزاده ننشیند. خودش هم تاجی سرش

ص: ۱۷۵

بود. جقه بزرگ بدلی، دو شمشیر هم بسته بود. خلاصه غروبی زنانه شد. همه زن ها بودند.

غلام بچه ها [بودند] گربه ها بازی می کردند. غلام بچه ها همه به علاوه لیلا و گوز گلدی، اشتراشتران بازی کردند. کون گوز گلدی را با سنقری بهم زدند، همهمه [ای] شد. بعد شب شام خورده، مردانه شد. بعد خوابیدیم. ۲۱۴] Chirasi]

روز چهارشنبه دوازدهم [شهر سوال]

از یعقوبیه باید رفت به شهروان. هشت فرسنگ است. صبح خیلی زود برخاسته رفتیم، حمام. رخت پوشیده، سوار اسب شدیم.

از صبر گذشتیم. علی رضا خان، ساری اصیلان، با غلامان سر صبر بودند. بنه را نگاه داشته بودند. صبر خلوت بود. آب شط یعقوبیه بسیار بسیار کم شده است. در زمانی که آمدیم، حالا سه ذرع بیشتر آبش کمتر است. [با] اسب خوب می توان [به آب] زد، از صبر گذشته، آن طرف سوار کالسکه شدم. پاشا، مشیر الدوله، وزیر خارجه، و ... بودند. صحبت شد.

در هندیه، اعراب مجددا طغیان کرده اند ... سمت مسجد کوفه، نزدیک مقبره یونس، که یک روز در توقف نجف اشرف، وقتی که به مسجد کوفه رفتم، عصرانه و چای خوردم. همان جا اعراب دویست نفر از عسکر نظام را کشته اند. پاشا از بغداد و ... قشون مأمور کرده است. اما این قشون که من دیدم از عهده اعراب نمی تواند برآید. خلاصه محمد رحیم خان قاجار شامبیاتی [و] محمد حسین خان قاجار دولو، صاحب چال طرخان، آمده مرخص شده، به مکه معظمه می روند. خلاصه در کالسکه نشسته رانیدیم. قدری که رفتم سمت دست چپ به ناهار، افتادیم. بعد از ناهار، باز سوار شده به کالسکه، رانیدیم. سر ناهار شعر غزل شیخ [را] منتخب می کردم. میرزا علی خان می نوشت. مجد الدوله، امین الملک و ... پیشخدمت ها بودند.

با مجد الدوله شوخی زیادی شد. بسیار خندیدم در وقت دست شستن. به یوسف سقا باشی گفتم، قرق بکند. لگدی به مجد الدوله و دیگران زد. قال و مقالی شد. بعد گفتند علی بیگ پشت آفتاب گردان است. قدری سکوت شد. علی بیگ چندی بود ناخوش بود. امروز راه افتاده است.

خلاصه یک ساعت و نیم به غروب مانده رسیدیم به منزل مال ها [و] مردم ... زیاد خسته شدند.

شب بعد از شام مردانه شد. یحیی خان، طولوزون آمده روزنامه انگلیسی مصور خواندند.

امشب قبل از شام چفیه اگال عربی بسته بودم عجب چیز گرمی است. بعد شب خوابیدیم ... enis نصف شب. [۴۱۳] صدای استخوان خوردن گربه، از پشت آلاچیق

می آمد. به فخری جان گفتم چراغ بردار برو، ببین کدام گربه است. رفت. دیر کرد. بعد آمد بیری خان را آورد. روی تخت یک گنجشک زنده، تازه گرفته بود. آن که استخوان می خورد چیتی بزرگ بود. یک قل قویرق مال سید اسماعیل خان بود. روی چادر گذاشته بود، چیتی آورده می خورده است. بیری خان گنجشک را گذاشت رفت بیرون مهتاب هم بود، بشیر خان را بیدار کردند. گنجشک را دادم. داد به بیری خان آمد. نمی دانم کجا گرفته است، گنجشک را. خیلی عجیب است. سیاچی امشب که آمد. غاز، قل قویرق، دراج یک ماهی گیر کوچک پر دم [که] رنگ آبی قشنگ [داشت] که در تهران گاهی جنس کوچکش را زده ام. این بزرگ تر بود. زنده آورده بود. از نوک (۱) پرش زده بود. گفتم زنده نگاه دارد. امروز توی کالسکه نزدیک منزل که می آمدم، طرف دست راست به صحرا نگاه کردم. دیدم قره قوش بسیار بسیار بزرگی، مثل چرخ فلک روی هوا، یعنی نزدیک زمین چرخ می خورد، به تندی تمام درست نگاه کردم. مرغ کوچکی را که قمری بود، عقب کرده، می خواهد بگیرد. مثل ترمای که قازالاق را عقب می کند. بعینها، همان طور. آنقدر چرخاند تا قمری را گرفت. نشست زمین، به خوردن. یک کلاغ هم از آسمان آمده جلو قره قوش با کمال ادب نشست. که هر وقت فضله (۲) [ای] از قره قوش زیاد بماند او بخورد. خیلی تعجب داشت. شب بعد از شام مردانه شد.

محقق و ... بودند. بعد خوابیدیم enis...

روز پنجشنبه سیزدهم [شهر سوال]

در شهروان اطراق شد وزیر خارجه [و] مشیر الدوله، آمدند. با معیر قرار انعام و خلعت عثمانی ها که از اسلامبول آمده بودند، داده شد.

خیلی شد. رفتم چادر والده شاه. یحیی خان، تیمور میرزا، مجد الدوله، بودند. شوخی زیادی با هم کردند. یعنی فحش به هم می دادند. تصحیح مسوده (۳) روزنامه سفر که باید در تهران چاپ شود کردم. خیلی طول کشید بعد آمدم منزل. شب شد بعد از شام مردانه شد محقق و ...

آمدند بعد خوابیدیم espehani کوچکه.

ص: ۱۷۷

۱- اصل: نک

۲- فضله: به ضم فاء زیادی از هر چیز را گویند سعدی فرماید: زکاه مال به درکن که فضله رز راچو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور

۳- مسوده: پیش نویس

روز جمعه چهاردهم [شهر شوال] رفتیم قزل رباط. چهار فرسنگ و نیم است.

امروز هوا خفه و ابر است، اما ابر خفیف و باد تندی می آمد. سرد [بود] گردوغبار زیادی بود.

توی کالسکه نشستیم. شکار می خواستم بروم. از جهت باد نشد. میرزا نصر الله گرکانی مستوفی، به مکه می رود. دیشب از تهران این جا رسیده بود. دم کالسکه آمد. زیاد صحبت شد.

شانزدهم رمضان از تهران آمده است. از پائین آمدن نرخ ها، و بارندگی تعریف می کرد.

شکر خدا را کردم. بعد او رفت [به] یعقوبیه. ما هم رانندیم. قدری که راه رفتیم، کنار نهری به ناهار افتادیم. نهر دیگری، بالاتر بود. یک پل داشت. باز، بنه و مردم زیاد جمع شده بودند.

مامورین زیادی رفت که مردم را [۴۱۴] رد کند. مشیر الدوله هم مامور شده بود. دهباشی هم رفت. حرم هم رسیدند. می روند. دهباشی آخر آمد، گفت: یک لنگه یخدان سرپل به مشیر الدوله و من و صاحب جمع خورد. هر سه افتادیم زمین. پای مشیر الدوله درد آمد.

یحیی خان روزنامه اسلامبول را می خواند.

بعد از ناهار سوار شده رانندیم، الی منزل. باد و گردوخاک بود. دم منزل ملک نیاز خان، حسن خان قصری، آمدند. دیده شدند. بسیار خوشحال شدم. رفتم منزل. وارد شدیم.

باد تجیرها (۱) را انداخته بود. نماز کرده حکیم [و] یحیی خان آمدند. روزنامه خواندند.

بعد شب شد. بعد از شام مردانه شد. علی رضا خان بود. محمد علی خان بود. درس می خوانده است. عکاس [و] محقق و ... بودند. هوای مهتاب بسیار خوب بود. چفیه اگال عربی بسته [بودم] چون هوا سرد بود رفتیم اندرون. زیاد گشتیم. بعد آمده، خوابیدیم. علی رضا خان، امشب می گفت: فرقونی که به خانه شاگردان داده اند، تویش معرکه می کردند.

ردالت (۲) غریبی می کردند، که همه کس به تماشا می ایستاد. سیاحی و رحمت الله خان، امروز شکار رفته اند، با این باد. امشب با خواجه ها کج خلق شده برای کشیک و ...

بعد خوابیدیم. حبیب الله خان تنکابنی (۳) به مشرق، منزل قزل رباط رفته بوده است.

از علف چمن صحرا، و زیادی آهو و مرغ های زیاد زیاد، تعریف می کرد. سه تا آهو هم زده بود.

ص: ۱۷۸

۲- اصل: رزالت

۳- اصل: تنكابونی

روز شنبه پانزدهم [شهر شوال] باید رفت به خانقین چهار فرسنگ راه است. صبح تیمور میرزا آمد. تکلیف می کرد، که همه جا از لب رودخانه برویم. الی خانقین شکار بکنیم.

هوا هم خیلی آرام و خوب بود. حقیقتاً تبلی کرده سوار کالسکه شده راندم. پاشایان و ... و ...

همه بودند. صحبت شد. راندم. تا رسیدیم به دره ماهورها بالای تپه. به ناهار افتادیم.

از باران سابق زمین ها معقول سبز و خرم شده بود. چشم انداز غریبی داشت. بنه و مردم جاده (۱) را پر کرده بود. با دوربین تماشا کردم. به صحراها، حرم ها و ... آمده گذشتند ناهار خوردیم.

یحیی خان، حکیم طولوزون، بودند. روزنامه خواندند. بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده راندم. علی مراد خان، (عزیز الله خان قلعه زنجیری) و ... آمدند. محمد حسن خان کلهر، آمده بود. دیده شدند. نخواستیم از توی ده خانقین و پل بروم. سیاچی و آئی را فرستادم، جلو بروند. از رودخانه گذار پیدا کنند [که] به ده نرفته از صحرا برویم. سیاچی رفت و آمد راه بوده است. [۴۱۵]

به قول نقال به خامه ریگی (۲)، رسیده بالای خامه ریگ خانقین پیدا شد. با اردو سوار اسب شده، از طرف دست چپ خانقین راندم. مشیر الدوله، والی پاشا، کمال پاشا، علی بیگ و ... بودند. صحبت کنان رفتیم از ده و ... قدری دور شده، پشت رودخانه پیاده شده، سوار اسب رخس شدم. زدیم به آب. آب زیادی بود. اما اسب خوب سینه زد. بعد، از چند نهری هم گذشته، رفتیم چادر. دو ساعت به غروب به این جا وارد شدیم. آن طرف رودخانه و پل اردو افتاده است. حاجی حیدر ریش زد. اسب بسیار خوبی کردهای جاف آورده، می فروختند. ابراهیم خان آورد. سیصد تومان خریده شد. بسیار اسب خوبی است. شش ساله است. قزل است. بسیار خوب اسبی است. اسمش هم جهان پیما، گذاشته شد (۳). آقا علی آشتیانی را فرستاده بودیم [که] سر پل و ده را قرق کند. می گفت اهل بنه آخر جمع شده، مرا سنگ می زدند. امین خلوت، نوری تیمور، قوشچی ها، و ... امروز همه از کنار رودخانه خانقین آمده بودند، می گفتند: درآج زیادی بود غاز، انقوت، اردک، درنا، تیهو و ... بوده است.

ص: ۱۷۹

۱- اصل: جعه

۲- معنی کلمه (خامه ریگ) در فرهنگ ها یافت نشد و ظاهراً معنی آن باید تپه خاکی باشد.

۳- اصل: اسمش راهم

شکار کرده بودند. کنار رودخانه جنگل و نی [و] بید و ... بوده است. ایلات و اکراد سنجایی، و ... همه جا کنار رودخانه قشلاق کرده بودند. چادر زیادی زده بودند. امروز سنجایی های زیادی، به عرض آمده بودند. حاتم خان سنجایی، محمد رحیم خان، پسر حسن خان سنجایی را کشته است. [و] فرارا به خاک روم آمده، از پاشا مطالبه شد. خلاصه، شب بعد از شام مردانه شد. یحیی خان و ... آمدند. بعد خوابیدیم. chemsdole امروز، زعفران باجی [و] زییده، برای جای چادر دعوا کرده بودند. امروز پاشا می گفت: در یمن طوایف اعراب اسیر به والی یمن، یاغی شده اند. او را محاصره کرده اند. از دولت عثمانی هشت هزار قشون مأمور دفع آنها شده است.

روز یکشنبه شانزدهم [شهر سوال]

در خانقین اطراق شد. چادر ترمه را هم به علاوه چادرزری زده بودند. بعد از ناهار، وزیر خارجه، والی پاشا، کمال پاشا، ناظم افندی، مشیر الدوله، را در چادر ترمه خواسته، بعد از اظهارات رسمی، همه را نشانده، خودم روی صندلی نشستم. صحبت زیاد شد. از حرفهای دوستی، و سرحدی و ... زیاد گفتگو شد. پاشا هم عرایضی کرد. بعد رفتند. الی عصری به صحبت و غیره گذشت، با پیشخدمت ها، و تیمور میرزا و ... عصری زنانه شد. شب بعد از شام، مردانه شد. محقق و ... آمدند.

محقق روزنامه خواند. امشب معیر الممالک، پاشا و عثمانی ها را مهمانی میز فرنگی کرده است.

پاشا بعد از شام نطقی در اتحاد دولتین کرده، (تواس) زده بود. یعنی شراب خورده بود. [۴۱۶]

امروز به همراهان علی بیگ، که از اسلامبول آمده اند، و به خود پاشاها و ...

باز قوطی های انفیة الماس اعلا، انگشتر الماس [و] شال [و] چهار هزار تومان پول، به نوکرهای سلطان و ... التقات زیادی شد. شب خوابیدیم... enis

سرکار علی (۱) امشب پیدا شده، سواره علی (۲) می زند، دور سراپرده. آخر خودش را به عثمانی ها رساند. عجب مردی است. بیچاره امین خلوت که پا ... (۳) را آنجا باز کرده است.

روز دوشنبه هفدهم [شهر سوال]

امروز روز بسیار مبارکی بود. باید به قصر شیرین، به

ص: ۱۸۰

۱- لقب یک نفر از اطرافیان بوده است.

۲- مقصود فریاد علی در اینجاست.

۳- یک کلمه نامفهوم

خاک خودمان برویم. صبح برخاسته، بعد از حمام و رخت پوشیدن، سوار کالسکه شدیم.

هوا ابر بود. اما بسیار خوش هوا بود. پاشایان و ... همه بودند. صحبت شد، قدری که رانندیم، در ماهوری به ناهار افتادیم. یحیی خان روزنامه خواند. بعد که خواستیم سوار شویم، پیاده، مدحت پاشا و ... آمدند. وداع کرده، مرخص شدند، رفتند. ما هم رانندیم. همه جا، دره و ماهور و پست و بلند است. بعد سوار کالسکه شده، رانندیم. قدری که رانندیم، به ناهارگاه حرم رسیدیم. سوار اسب شده، رفتیم ناهارگاه حرم. آقا سلیم خواجه، در سر درّه بول می کرد. من که گذشتم، همان جا نشسته بود. برنخاست. محمد علی خان هم بود.

خلاصه رفتیم توی زن ها. واقعا تماشای (۱) زیادی داشت. کلّ زن ها، خانم ها، کنیزها، پیرزن ها، و ... غلام بچه ها، خانه شاگرد [ها] همه در چادرها نشسته [و] ایستاده بودند.

قدری ایستادم. ببری خان، آنجا [در] چادر زبیده بود. قدری در صحرا راه رفت. بعد برگشتم.

سواره از صحرا و درّه [و] ماهور زده رانندیم. چرتی ها، تیمور، هاشم، حبیب الله خان، و ...

بودند. قدری تیهو پیدا شد. نشد بزنیم. بعد رانندیم. خیلی از درّه [و] ماهور رفته، تا باز، به راه رسیدیم. سوار کالسکه شدم. سواره احمدوند، که رئیس آنها است، فقیه قادر، و جوانمیر است، که در خاک روم همیشه هرزگی می کرده اند. ملک نیاز خان، اطمینان داده، آورده بود. به نظر رسید. فقیه قادر، بعینها مثل عمر است و [مثل] شمر ذی الجوشن، جوانمیر، سیل بزرگی دارد. ریش می تراشد. جوانی است. پدر سوخته غریبی است. قدری فرمایش شد. امروز پسر محمد بیگ جاف که اسمش محمود بیگ است، آمده بود. با پاشا، و ...

دم کالسکه آمد. صحبت شد. جوان خوب [و] خوشگلی است. سوار مادیان عربی خوبی بود. خنجری زده بود که دسته خنجر به زیر چانه اش می خورد. با تجمل آمده بود. باطنا بسیار میل خدمت به این دولت را دارد. خلاصه، بدیع الملک میرزا، پسر عماد الدوله آمده بود.

صحبت شد. خلاصه وارد منزل شدیم. اینطرف رودخانه الوند، چادر زده اند. جلو چادر به رودخانه و صحرا باز بود. بسیار خوش هوا و ملایم و خوش روح بود. خیلی خوب منزلی است. [۴۱۷]

قدری صحبت شد، علی رضا خان آقا علی و ... نماز کرده، زنانه شد. گربه ها همه

ص: ۱۸۱

بودند. بازی می کردند. شب بعد از شام مردانه شد. اقبال الدوله، تفنگ و طپانچه، تمام اسباب، در یک جعبه فرستاده بود. تفنگ و طپانچه اش نیزه دارد، و یک لوله هستند. تفنگش دهن گشادی دارد. خوب تفنگی است. گلوله زن است. یحیی خان روزنامه خواند.

بعد خوابیدیم mesume. و سر شام بودم. ببری کوچکه یک موش کوچکی گرفته بود. آورد بازی کرد، کشت. اما نخورد.

روز سه شنبه هجدهم [شهر سوال]

امروز باید به سرپل ذهاب، یعنی در آبادی قره بلاغ [که] اردو زده اند [برویم]. خلاصه صبح سوار اسب شده، رانیدیم. بالای تپه بلندی ایستادیم.

ده قصر پیدا بود. مشیر الدوله، وزیر خارجه، حسام السلطنه، بودند. دستور العمل باغی، در آن طرف رودخانه دادم. که انشاء الله تعالی بسازند. نخل [و] مرگبات بکارند. مشیر الدوله را فرستادم حسن خان قصری، و ملک نیاز خان را، ببرد نشان بدهد [و] التزام بگیرد، که بسازند.

کارپرداز بغداد هم، حاجی میرزا حسین خان آمد. مرخص شد، رفت بعد رانیدیم. از توی خرابه عمارتی قصرشیرین رفتیم. درست نگاه کردم. این عمارت گنبد و سقف [و] طاقی گرد داشته است. و میانش حوض بوده است. حوض خانه بوده است. و از روی دیوار سنگ های بزرگ، حجاری کرده، مثل نو. آسیاب آب را از دو فرسنگی از رودخانه بریده، به این حوض خانه و عمارات و قصور می آورده اند. که آن دیوارها و آثار نهر و در روی دیوار و ... هنوز باقی است.

قدری بالاتر از این عمارت، به ناهار افتادیم. هوای ملایم گرم خوبی داشت. یحیی خان [و] پیشخدمت ها و ... بودند. بعد از ناهار قدری سواره رفتیم. بعد، به کالسکه نشسته رانیدیم.

سنگ راه ها را خوب جمع کرده اند. سیاچی، تیمور میرزا، هاشم، باشی غلام بچه، و ...

رفته بودند، به رودخانه (ریجاب) شکار دراج. شکار هم کرده بودند. آب گرم گوگردی معدنی، هم می گفتند از زمین می جوشد. خلاصه رسیدیم، نزدیک اردو. سوار اسب شدم.

حاجی هاشم خان، پسر مصطفی قلی خان مرحوم، برادر شاطر باشی، ابو طالب خان، پسر شاطر باشی، پسر محمد حسین خان، برادر شاطر باشی، آمده بودند. از تهران به زیارت می روند. دیده شدند. رفتیم منزل. عصری رسیدیم. چادرها را کنار رودخانه زده بودند.

بسیار بسیار صفا داشت. جلو، آن طرف رودخانه درخت های کوچک [و] بزرگ خاردار و ...

بود. مرغ های قشنگ از جنس ماهی خوار، و آقاچ، دارد. ابلق سیاه و سفید بسیار مقبول (۱)، خوش آواز بودند. اما ماهی خوار بودند. تا به حال ندیده بودم، [۴۱۸] به این قشنگی.

چای خورده، نماز کردیم. اندرون گشتیم. بیرون خیلی گشتیم. بسیار باصفا بود. شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمت ها، یحیی خان، آمدند. معیر بود. یحیی خان قدری روزنامه خواند.

بعد خوابیدیم.

روز چهارشنبه نوزدهم [شهر سوال]

باید رفت به پای طاق. صبح برخاستم.

یحیی خان فرستاده بود، میرزا هدایت الله امام جمعه مشهد و میرزای ناظر حضرت، آمده اند، به عتبات و مکه بروند. رخت پوشیده، زن ها رفتند. حضرات آمدند. ایستاده، قدری صحبت شد. میرزای ناظر همان بنیه را دارد، ما شا الله خیلی پیر است اما با بنیه. عرق زیادی می کرد. که می ریخت از سرش. بعد از ناهار ما هم سوار شده از آب گذشته، رفتیم، به شکارگاه دراج. که وقت آمدن رفتیم. حسام السلطنه، وزیر خارجه، مشیر الدوله، یحیی خان، و ... بودند. توی نی ها و ... را گشتیم دو (یلبه) (۲) زدیم. یک دراج ماده روی هوا، خوب زدیم. دراج بسیار کم پرید. بعد به ناهار افتادیم. همان جائی که وقت رفتن به عتبات.

بعد از شکار عصری کنار رودخانه چای خوردم، بعد از شکار، و لرز کردم. ناهار خورده شد.

شکر و حمد خدا را به جا آورده. طولوزون بود. قدری روزنامه خواند. بعد سوار شده رفتم طرف منزل. همه جا از صحرا، در صحرا، روی تپه کوچکی آثار عمارتی بود از سنگ. در صحرا هم، دو دیوار سنگی، آثارش بود. از این گذشته از محاذی ده سلیمان بیگ، که جزء قلعه شاهین حاجی شهباز خان کلهر است، که در دست راست بود. گذشته رفتم، به زیر (دخمه داوود) علی رضا خان، آفتاب گردانی زده، آنجا به ناهار افتاده بود. نهر آبی هم می گذشت.

محمد خان، و پسر (تلخه) والی و ... هم، آفتاب گردان علیحده زده، به ناهار افتاده بودند.

زیر دخمه، قدری ایستادم. درویش ها در دخمه بودند. صیاد بیگ کرمانشاهانی، کوه رو، بیست ذرع هم بالاتر از دخمه، توی یک سوراخی ایستاده بود. که الی پائین که سی ذرع می شد.

همه جا صاف مثل دیوار بود. آمد پائین، به طوری که به عقل نمی آید. زیاد تعجب کردم.

ص: ۱۸۳

۱- اصل: مغبول- زیبا

۲- در اصل با همین اعراب آمده است.

بعد برگشته آمدیم، از تنگه (کل داوود) گذشته سوار کالسکه شدم. رانندیم، برای منزل. منزل در زیر تنگه، پای طاق افتاده است. توی اردو معتمد الدوله فرهاد میرزا ملاحظه شد. که تازه از کردستان آمده بود. قدری صحبت شد. جای مادر ما را خوب جایی زده اند. توی درّه است.

یک طرف جلو چادرهای ما، اندرون، همه باز (۱) است، به کوه می رود. امروز هوا زیاد گرم بود. اغلب مردم رفته اند میان طاق [و] کردند و ... حرم هم رسیدند. درخت بید و درخت خار دارد. زیاد است. پلی دادم رحیم کن کن ساخت. که آن طرف بگذریم. گربه ها آمدند بازی کردند. زن ها آمدند گشتند. صحبت شد. قدری از آب گذشته، [۴۱۹] بالای کوه رفتم شب شام خورده خوابیدیم.

روز پنجشنبه بیستم [شهر سوال]

در اینجا اطراق شد. [پای طاق] صبح رفتم حمام سرتن شوری. یحیی خان آمد [گفت] تلگرافی، مستوفی الممالک زده بود از تهران. که شب چهارشنبه هجدهم شوال سردار کل، عزیز خان در آذربایجان یعنی تبریز، بعد از بیست روز ناخوشی فوت شده است. سردار قریب هشتاد سال عمر داشت. بسیار افسوس خوردم.

بعد آمدیم بیرون. ناهار خورده، بعد از ناهار وزیر خارجه، مشیر الدوله، دبیر، حسام السلطنه، معتمد الدوله، آمده، نشسته، زیاد صحبت و گفتگوی دولتی شد. بعد الی غروبی به صحبت و ... گذشت. کالسکه ها را امروز به زور عمه و اسب توپخانه کرمانشاهان و ... معیر برد، به میان طاق امین الملک، و ... و ... هم رفته اند. شب حاجی حسن سقا، را معیر از (میان طاق) فرستاده بود. که این جا جا نیست. آب هم نیست. گفتم بروند پیش خانه به کنند. بعد از شام مردانه شد. بعد خوابیدیم enis...

روز جمعه بیست و یکم [شهر سوال]

باید به میان طاق برویم، انشاء الله. رفتن میان طاق موقوف شد. به کردند رفتیم. صبح از خواب برخاستم. باد سردی می آمد. بعد از حمام سوار اسب رخس شده، رانندیم. آدم والده نایب السلطنه چادر، [و] روبنده والده نایب السلطنه را، صبح با بارها داده، برده اند. والده نایب السلطنه، بدون چادر مانده بود. آقا سلیمان، آقا حسن، ماندند. او را از عقب همه حرم آوردند. تا رفته، دوباره چادرش را از توی بارش، آوردند خیلی خنده داشت. رانندیم. مشیر الدوله، بود. دیگر کسی نبود. پیش رفته بودند. از راه

ص: ۱۸۴

ساخته طاق که الحق خوب راهی است، گذشتم. هوا گاهی باد می آمد. خیلی سرد [بود] بعد که باد نمی آمد. گرم بود. رسیدیم، به میان دره. زمین ها هنوز از باران و برف سابق نم دارد. کوه دست راست هم، در قله اش برف هست. الی کردند. در زمین دره ها هم تک تک، هنوز برف بود. میان دره ها و ... سبز و خرم بود. بسیار باصفا. به ده میان طاق نرسیده، دست چپ، به نهار افتادیم. یک جاده، میرزا علی خان، سیاچی، آقا وجیه، و ... بودند معیر، و امین الملک هم [که] شب را [در] میان طاق بودند، آمدند.

در بین خوردن نهار، حرم ها سواره آمده، گذشتند. تماشا کردم. چرتی هم، بود.

عکاس باشی [هم] بود. بعد سوار کالسکه شدم. راندم. از والده شاه که توی کالسکه تعارفی سلطان نشسته بود، گذشتیم. کالسکه غربی است، مثل جعبه عطر می باشد. بسیار قشنگ و کوچک، و به زمین نزدیک. حرم هم به نهار افتاده بودند. گذشته، راندم. نزدیک ده کردند سوار شده، رفتم چادر دو ساعت [و] چیزی کم به غروب مانده، وارد شدیم.

هوا بسیار سرد بود. آتش کردیم. حرم و ... هم رسیدند. شب بعد از شام خوابیدیم. Bakeri.

روز شنبه بیست و دوم [شهر شوال]

در کردند اطراق شد. دیشب بسیار سرد بود.

ایاز (۱) بود. صبح سر حمام، تاج گل گفت: قجه پیرمرد ریش سفید، که همیشه جوجه [از] ده می آورد. قوجه بی عار [که] این سفر همراه ما بوده است، [در] همه زیارتگاه ها، صد سال متجاوز عمر داشت. [۴۲۰] در مشاهد مقدسه نماند. دیشب اینجا در کردند مرده است. و در کردند دفنش کردند. امروز نهار را اندرون خوردم. چادر قلندری نوی ماهوت را زدند.

آنجا نهار خوردم، الی غروبی آنجا بودم. مختلف گذشت، بعد از نهار مردانه شد. سرم قدری درد می کرد. کسل خیالی هم بودم. محمد صالح خان نام کلهر که در کار عماد الدوله، افساد می کرد، به یحیی خان حکم شد. گرفته آوردند. چوب زیادی خورد. طولوزون هم روزنامه خواند. بعد آمدم بیرون. مشیر الدوله، مظفر الدوله را به حضور آورد، از تعزیه سردار کل مرحوم. بعد صاحب جمع قاطر خریده بود آورد. به توسط حاجی رحیم خان، خلعت گرفت. بعد علی رضا خان، اسبی که به فراشان سواره داده بودیم و با ابراهیم خان از اسبان

ص: ۱۸۵

ملک نیاز خان، آوردند، دیدم. بعد زنانه شد. در گرد تونقال (۱) آتش نشستیم زن ها جمع شدند. گریه ها بودند. شب، عماد الدوله از ماهی دشت آمده بود. بعد از شام [مجلس] مردانه شد. یحیی خان، محقق، علی رضا خان، آمدند. بعد خوابیدیم

روز یکشنبه بیست و سوم [شهر سوال]

باید رفت به هارون آباد صبح سوار شده به کالسکه. همه نوکرها بودند به جز حسام السلطنه، که پیش رفته بود. معتمد الدوله، محمد باقر خان را که متصدی قلعه شاه آباد مریوان است، به حضور آورد. احوالات قلعه آنجا که تازه بنا شده است، پرسیده شد.

بعد، عماد الدوله که دیشب وارد شده بود دم کالسکه احضار شده. فرمایشات زیادی، از هر بابت به او شد. بعد قدری رانده، کنار راه دست چپ به ناهار افتادیم. هوا سرد بود.

حکیم طولوزون، یحیی خان، روزنامه فرنگی خواندند. زمین های این جا، الحمد لله تعالی همه از باران های سابق تر است. و همه جا را زراعت کرده اند. اکثر زراعات این جاها دیم است. و از قراری که عرض شد، تخمی پنجاه تخم می دهد. بعد از ناهار سوار کالسکه شده راندم. تا رسیدیم، به اول خاک کلهر. محمد حسن خان سرتیپ کلهر، محمد رضا خان سرتیپ زنگنه، با خوانین کلهر، و زنگنه و لر زنگنه، به حضور رسیدند. بعد قدری رانده به هارون آباد رسیدیم. دست چپ در بغله کوه، عمارت خوبی محمد حسن خان سرتیپ، ساخته است. سابقا نوشته بودم، حالا به اتمام رسیده بود. مهدعلیا منزل کرده بود، آنجا. اردو بالاتر از ده، افتاده بود. [۴۲۱] نزدیک ده، سوار اسب شده، رفتم، به اردو، به چادر. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. هوای هارون آباد، از کرد قدری گرم تر است. اما باز آتش و تونقال لازم بود، [آتش] شد. بعد از شام مجلس مردانه شد مشغول بعضی نوشتجات (۲) [که] وزیر خارجه، فرستاده بود. شدیم. بعد خوابیدیم Luchi. جوانمیر، احمدوند، از طاق بالا نیامده بود. باید ملک نیاز خان بیاوردش.

روز دوشنبه بیست و چهارم [شهر سوال]

باید رفت به ماهی دشت. صبح زود برخاسته، رخت پوشیده، سوار کالسکه شده، راندم. همه نوکرها حاضر بودند.

ص: ۱۸۶

۱- یک نوع منقل

۲- اصل: نوشته جات

با حسام السلطنه، وزیر خارجه، عماد الدوله، معتمد الدوله، مشیر الدوله، فرمایش می کردیم. هوا صاف و خوب بود. لکن باد سردی می آمد. چون در وقت آمدن، هیئت ارضی و فاصله کوه ها، و فراسخ و اسامی دهات، و ... همه بتفصیل نوشته شده است، در مراجعت دیگر لازم نیست نوشته شود. مگر منازلی که نوشته نشده باشد. از کنگاور به سمت ملایر و عراق که انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد. خلاصه رانندیم. دو فرسنگی که راه طی شد، به امین السلطان حکم شد، برود نهار بیندازد. کنار دست راست جاده، نزدیک گردنه نعل شکن، می خواست نهار بیندازد. نزدیک به نهارگاه حرم بود. آن جا نیفتاده، دوباره رانندیم.

رفتم بالای گردنه به نهار افتادیم. آفتاب گردان عقب بود. تا رسید و زدند، باد سرد شدیدی که می آمد، زیاد اذیت کرد. درخت بلوطی را امین حضور [و] میرزا علی خان [و] پیشخدمتهای دیگر، با فراش ها و ... خواستند، آتش بزنند. که گرم بشویم. هرچه کردند آتش نگرفت.

زحمت بی حاصلی کشیدند. دود زیادی خوردند. بعد رفتیم توی آفتاب گردان، گرم بود.

ناهار خوردیم. حکیم طولوزون، روزنامه (لا-تورکی) اسلامبول را می خواند. احوالات جنگ پروس و فرانسه بود. و حکیم طولوزون زیاد دلتنگ بود. و افسوس از بدبختی و طنش می خورد.

بعد از نهار سواره از گردنه، پائین رفتیم. چون راه ساخته را، کالسکه و عراده و بار گرفته بود.

از راه قدیم، مشهور به نعل شکن، که همه یکپارچه، سنگ است. رانندیم. قدری که رفتیم پیاده شده، پیاده رفتیم. سواره بسیار خطر داشت. سابقا کل زوآر، و قافله باید از این راه بگذرند.

در حقیقت نعل شکن نبود. گردن شکن بود.

آدم اگر سوار برود زمین خواهد خورد، شک ندارد. اما الحمد الله راه بسیار خوبی، از زیر راه قدیم ساخته اند، که کالسکه به راحتی می رود. [۴۲۲] در وقت آمدن در این کوه ها و جنگل های بلوط، کبک زیادی بود. اما حالا یک دانه نیست. همه رفته اند، سرحد زهاب به قشلاق. خلاصه از راه بد گذشته، دوباره سوار شدم. داخل جلگه زیبری شدم. سوار کالسکه شده، رانندیم. یک ساعت و نیم به غروب مانده وارد ماهی دشت شدیم. شب بعد از شام [مجلس] مردانه شد. پیشخدمت ها آمدند. حاجی میرزا علی مقدس، آمده بود. هنوز دماغ حاجی کج است، از صدمه صبر مسیب. انشاء الله کم کم راست خواهد شد.

بعد خوابیدیم... enis...

روز سه شنبه بیست و پنجم [شهر شوال] در ماهی دشت اطراق شد. صبح که برخاستیم [دیدیم] دیشبش باران زیادی مخلوط به برف آمده است. صبح هم که برخاستم، باز هوا ابری بود. و می بارید، برف و باران. اما زمین به طوری گل شده بود، که راه نمی شد رفت. به هر کفشی، نیم من گل، می چسبید اما الحمد لله، اتفاقا اطراق بود.

و الا نمی شد امروز، مردم و مال و بنه و ... برود و منزل فردا هم شهر کرمانشاهان است.

گل [و] فلان عیبی ندارد لازم شد، در این مقام شکر باری تعالی را به جا بیاورم، که الی امروز، بر سر چادرها، و اردوی ما، چه در خاک ایران و چه [در] خاک روم، ابدا باران و برفی نیامده بود. اما اوقاتی که در خاک روم بودیم، در خاک ایران همه جا باران های نافع و برف آمده بود. و اگر خدا نکرده یک باران شدیدی در سمت سرمن رأی، کربلا [یا] نجف یا در مراجعت از حضرت صاحب، در راه ها، بخصوص یعقوبیه و شهر (وان) و زهاب و ...

می بارید، اردوی به این سنگینی چه می شد، که یک کالسکه و یک عراده، و یک شتر، در این راه های طولانی و پست و بلند و زمین های نرم، که تا گوش اسب به گل می رفت بیرون نمی رفت، و همه تلف می شدند و یک بار، به منزل نمی رسید خلاصه کمال شکرگزاری از این جهت حاصل است. خلاصه امروز، وزیر خارجه [و] یحیی خان، به حضور آمدند. چون تردیدی، در عمل حکومت کرمانشاهان بهم رسیده بود. به وزیر خارجه حکم شد استخاره از قرآن بکند. استخاره در ماندن بدیع الملک میرزا، پسر دوم عماد الدوله. [استخاره] خوب آمد.

بسیار جوان قابل [و] عاقلی است. از خوب آمدن استخاره خوشحال شدیم، که هم شاهزاده بدیع الملک، شخص کافی است، هم خانواده عماد الدوله اوضاعشان بر هم نخورده است. خلاصه بعد از آن قدری راه رفتیم هوا گاه ابر گاهی آفتاب، گاهی [۴۲۳] می بارید. قدری شعر شیخ منتخب شد. شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمت ها مشاعره کردند. آقا وجیه، میرزا علی خان طرفی، پسر امین خلوت و عکاس باشی طرفی [دیگر] بیست تومان هم گذاشته بودیم هرطرف که طرف دیگر را بست و مغلوب کرد برد. حاجی میرزا علی مقدس هم ثالث بود که طرفین اشعار مکرر نخوانند، و شلتاق نکنند. بالاخره طرف میرزا علی خان مغلوب شد تنخواه (۱)

ص: ۱۸۸

را آن طرف بردند، ده دو (۱) به حاجی میرزا علی مقدس رسید از بابت حق السعی.

بعد خوابیدیم Semsedole .

روز چهارشنبه بیست و ششم [شهر سوال]

باید به عمادیه کرمانشاهان برویم. صبح از خواب برخاسته، هوا گرفته بود. شب هم، برف و باران آمده بود. صبح هم می آمد. رخت پوشیده، رفتیم، توی کالسکه، خرقة هم پوشیده، بسیار سرد بود. برف هم می آمد.

اطراف گرفته و مه بود. رانندیم، دو فرسنگی که رفتیم، دست چپ در دامنه کوهی، به ناهار افتادیم. زمین زیاد گل بود. هوا گاهی بازمی شد، گاهی ابر، گاهی باران، گاهی برف و تگرگ. هوای خوبی بود. حکیم طولوزون، یحیی خان، بودند. روزنامه خواندند.

بعد سوار شده رفتیم. به کالسکه نشسته رانندیم. هوا به همان ترکیب ها بود، الی عمادیه. در راه از شاهزادگان کرمانشاهان، علمای کرمانشاهان، مثل آقا عبد الله، آقا محمد ابراهیم و ...

استقبال آمدند. بعد نزدیک شهر، تجار [و] کسبه و اهل شهر استقبال آمده بودند. شیشه نبات، که رسم قدیم ایران است، به طرف کالسکه انداخته، می شکستند. الحمد الله که در کالسکه، بودیم. اگر سوار اسب بودیم. یقینا اسب، رم می کرد. چنانچه اسب های سایرین بسیار، رم می کردند. صدای شکستن شیشه نبات، ناله گوسفندهائی (۲) که قربانی می کردند، با فریاد و همهمه (۳) زن و مرد، مخلوط شده بود. سامعین را خوش نمی آمد. بخصوص از کشتن گوسفندها، که این هم رسم بی معنی قدیم است، که حیوانی را در سر راه، بکشند. بی جهت (۴) و جزء تشریفات ورود و خروج سلطان و ... قرار بدهند. زن های این شهر، روبندی سیاه، که از موی اسب می سازند، و اسم او را پیچه می گویند، بر روی خود، می آویزند. که کسی رویشان را نبیند. چنانچه رسم اسلام است، که زن ها در پرده باشند. اما این پیچه، طوری است، قدری که زن سرش را بلند می کند، که نگاه کند، بینی او مثل چوب (دهاچه) پیچه را بلند می کند.

کل روی زن آشکارا پیدا می شود. و هیچ این اسباب حایل صورت زن نمی شود. زن های

ص: ۱۸۹

۱- . یعنی ده تومان دو تومان

۲- . اصل: گوسفندهای

۳- . اصل: هم همه

۴- . اصل: جبهه

عراق عرب (۱) هم همه این نوع [۴۲۴] رویند، دارند. اگر این رسم را موقوف کنند، بسیار خوب است. چیزی اختراع کنند که حایل صورت باشد. خلاصه چون هوا سرد بود، گاهی برف و تگرگ می آمد. همه جا با کالسکه آمدیم. از سر قبر آقا گذشته، همه جا از طرف مغرب شهر گذشته، بطرف عمادیه، رفتیم. دیوار قلعه قدیمی به نظر آمد که دور شهر را محیط بوده است. حالا خراب است. از عماد الدوله سؤال شد، گفت از بناهای مرحوم محمد علی میرزا بود. عمارت های دیوانی شهر، که مشهور به کاخ است، خیلی بلند، از توی شهر پیدا بود.

بسیار به نظر عمارت معتبری آمد. شهر کرمانشاهان بسیار آباد و معتبر است. از شهر بغداد بسیار آبادتر است. اگر مثل شط بغداد رودخانه این جا بود، و این خانه ها را در طرفین رودخانه به درازی می ساختند، البته طول آبادی از سه فرسنگ متجاوز می شد. چون این شهر در توی دره، و روی تپه هاست. به نظر نمی آید. دو مساوی بلکه، بیشتر از آبادی بغداد است. چون کالسکه از پل قره سو، باید می گذشت و به عمادیه می رفت، قدری راه دور شد. از پل گذشتیم. نزدیک عمادیه، دره بود. اسب به واسطه گل لیز می خورد. پیاده شدم، رفتم. باز سوار شدم. دم در عمارت، سردر پائین، باز نهی بود، و گل هم بود. ابراهیم خان را جلو فرستادم، ببیند (۲) راه چطور است. سد کوچکی، در نهر بود، روی سد، گل و لیز بود. من هم سواره رفتم. اسب دست و پائی رفت. [و] کم ماند [ه بود] بیفتد، و ما زمین بیفتیم الحمد اله خودداری کرده، نیفتادیم. گذشته، رفتیم، عمارت در سر در کوچک پائین منزل کرده، بخاری بود. گرم [و] خوب [بود] نماز کردیم. عرفانچی پیدا شد. از یعقوبیه برای عروسی کردن [با]، دختر عماد الدوله پیش [از ما] آمده بود. ملاحظه شد. از این قرار از عروسی خودش تعریف کرد.

لازم شد اعمالی که کرده است، بنویسم. اول سه روزه، از یعقوبیه، به چاپاری، به کرمانشاهان آمده است. و در خانه مرتضی قلی میرزا، پسر عماد الدوله منزل داده بودند.

بلافاصله به عماد الدوله پیغام داده است: که میدانی من چرا آمده ام؟ برای عروسی دختر تو است. عماد الدوله اول عذر آورده بود، که حالا نمی شود. اگر هم بشود باید مهمانی [و] ساز و نقاره باشد. [۴۲۵] عرفانچی گفته بود، من پول نخواهم داد. اگر عماد الدوله خرجش

ص: ۱۹۰

۱- اصل: عراق و عرب

۲- اصل: به ببیند

را بدهد، بسیار خوب بکند. عماد الدوله هم قبول کرده، آتش بازی [و] مهمانی و ...

ساز و نوازی راه انداخته بودند. شب عروسی عماد الدوله، به سمت ماهی دشت به استقبال آمده بود. عرفانچی را، حمام دامادی با ساز و ... برده بودند. شب عروسی برادر عماد الدوله، که اسمش محمد رحیم میرزا، است دست بدست داده بود. اما عوض این که عروس را بیاورند خانه عرفانچی، عرفانچی را مثل عروس، با آتش بازی [و] ساز و نقاره برده بودند. قبل از دست به دست دادن، در جائی که همه شام می خوردند، او را هم برده بودند. آتش بازی می کردند. پاچه خیزک (۱) می انداختند. [که] به کلاه و گردن مردم می رفت. پدر و مادر عرفانچی را، و عماد الدوله را، فحش می دادند مردم. به عرفانچی گفته بودند شام نخور. [او که] گرسنه بوده است، یک نان بزرگ را لوله کرده، با پنیر خورده بود. بعد [که] برده بودند، اندرون، شیرین پلو آورده بودند. که با عروس بخورد. یک قاب شیرین پلو خورده بود. ینگه ها (۲)، گیس سفیدها (۳)، گفته بودند این گاو است، یا داماد. این چه چیز است. زنی که آفتابه لگن آورده بود. عرفانچی پنج هزار [دینار] توی لگن [برای او] ریخته بود. زنکه بد گفته [و] نگرفته بود. گل کمری که از جانب عروس، سر حمام با رخت باید می گذاشتند، خودشان نداشته اند. عرفانچی گفته بود، من دارم. گل کمر خودش را به پانصد تومان، [به آن ها] فروخته بود. دوباره [گل] کمر را هم صاحب شده بود. صبح عروسی عرفانچی، مقوم (۴) و دلال و ... آورده [بود و] آن چه عروس از هر چیز جهیز آورده بود، داده بود قیمت کرده بودند. خلاصه کارهای غریبی کرده است.

بعد از شام خوابیدیم. Bolende

روز پنجشنبه بیست و هفتم [شهر سوال]

توقف در عمادیه. صبح رفتم، پیاده به قصر بالا- زمین زیاد گل بود. نمی شد راه رفت. تا رسیدیم بالا- به زحمت بسیار، پیشخدمت ها بودند. اغلب مردم شهر هستند. عزت الدوله شهر است. والده شاه هم در خانه های، صارم الدوله در شهر است. امروز در همان بالاخانه بودیم. کاری نداشتیم. امین السلطان،

ص: ۱۹۱

۱- اصل: نون

۲- ینگه: یدک- دنباله، زنی که شب زفاف همراه عروس به خانه داماد می رود. (فرهنگ عمید)

۳- گیس سفید: کلفت و زنانی که در خانه ها به بانوی خانه همکاری می کردند.

۴- مقوم: قیمت گذار- کسی که قیمت اجناس را تعیین می کند.

قدری از اسباب های مختلف مثل دوربین ها، دستکش و ... خیلی اسباب که، هرچه تصور شود، بود. که در آبدارخانه آورده است. در این سفر نمونه [ای] از آنها را آورده بود.

تماشا کردم، از عطریات و ... بعضی را بردیم، اندرون. به حرم خانه تقسیم شد. امین السلطان، الحق نوکر بسیار قابلی است. از عهده هرگونه خدمات برمی آید. خصوص در خدمت مخصوص خودش مثل ندارد. نظم عمل سیورسات خانه که مناسب شغل او نداشت.

اما نظمش بسیار لازم بود. عمل قاطرخانه، [و] شترخانه، از بغداد، در مراجعت به او محول شد. در کمال نظم به راه برد. و می برد. که در قوه دیگری نبوده. خلاصه عصری رفتیم [۴۲۶] اندرون شب شام خورده خوابیدیم. zahrasoltan

روز جمعه بیست و هشتم [شهر سوال]

صبح رفتیم، باز سر در بالا. ناهار خورده، بعد از نهار، حسام السلطنه، معتمد الدوله، وزیر خارجه، دبیر الملک، شهاب الملک، امین نظام، حاجی سعد الدوله، و ... عماد الدوله، مشیر الدوله، معتمد الملک، مشیر لشکر، به حضور آمدند. بعضی کارها و فرمایشات داشتیم. حکم شد. فوج دوم (۱) را از این جا، مرخص کردیم. [که] از راه همدان به آذربایجان بروند، با سواره شاهسون. الی غروبی مشغول کار بودیم، غروبی رفتیم، اندرون. هوا صاف و سرد است. شب بعد از شام در باغ آتش بازی کردند. بعد خوابیدیم ... enis

روز شنبه بیست و نهم [شهر سوال]

امروز در شهر در خانه های صارم الدوله، مهمان مهدعلیا، هستیم، به نهار. رفتیم. اسب آوردند. دم حمام، سوار شده، رانندیم.

اسب حرکت قبیحی، کرد. زن ها یک دفعه خندیدند با صدای بلند. بعد رفتیم، بیرون باغ.

سواره از رودخانه گذشتیم. خیلی آب داشت. بعد سوار کالسکه عثمانی ها شده رانندیم.

نوکرها بودند. از عمادیه به شهر، یک فرسنگ سبک است. نزدیک شهر سوار اسب شدیم.

جمعیت زیادی از زن و مرد بود [ند] معرکه می کردند. داخل کوچه شده، کوچه ها را سنگفرش کرده اند. عماد الدوله می گفت امسال تازه سنگ فرش کرده ام. کوچه قدری تنگ بود دیوارهای بلند [داشت] روی دیوارها پر بود از زن. بسیار احتیاط داشت، که زنی یا بچه [ای] از بالا بیفتد روی ماها. الحمد الله به خیر گذشت. از پهلوی مسجد خوبی گذشتیم. گفتند

ص: ۱۹۲

از بناهای ... (۱) عماد الدوله هم، مسجد خوبی ساخته است. خلاصه از دم خانه محمد رضا خان سرتیپ زنگنه، و تلگرافخانه گذشته، داخل میدان توپخانه شدیم. میدان خوبی است. دور [آن] حجرات است، و جای توپها. اما این قدر جمعیت توی میدان و پشت بام های میدان بود، که نمی شد معلوم کرد میدان را، چه قسم ساخته اند. جمیع سطح میدان و بام ها و ... آدم بود.

افواج قزوین و ... بودند، موزیکانچی ها بسیار خوب می زدند. از میدان گذشته، کوچه تنگی را هم عبور کرده، داخل خانه صارم الدوله شدیم. حسام السلطنه، معتمد الدوله، یحیی خان، نوری، تیمور میرزا، سیاچی، آقا وجیه، مملی، عماد الدوله، صارم الدوله، مجد الدوله، ناصر قلی خان، و ... بودند، عمارت بدی نبود. معیلانه بود. حیاط (۲) بزرگی بود. با باغچه و حوض [و] نرده دور باغچه ها، یک طرف رو به مشرق، عمارت بلندی ساخته است. که پله زیادی می خورد [و] بالا می رود. ماه تابان خانم ... میرزا نبی خان [۴۲۷] از آن جا شهر و صحرا پیدا است. رفتم آن بالا. اما زیاد سرد بود. آمدیم پائین. خلاصه در تالار کوچکی رو به جنوب نشستیم. والده شاه بود. مریم شاه هم بود. نهار زیادی، چیده بودند، خوردیم، با شاهزاده ها. بعد از نهار رفتیم، حیاط دیگری، صارم الدوله، ساخته است، حیاط طولانی، چشم انداز به شهر و ... دارد. حوض ها دارد. جای خوبی است. سرد بود. زود برگشته، آمدیم. باز به اتاق، نشستیم. تیمور، مجد الدوله، قدری با هم شوخی کردند. صارم الدوله، آلبوم عکس های مختلف آورد، تماشا کردیم. الی غروب، آنجا بودیم. نماز کرده، آمدیم، بیرون. پیاده از میدان توپخانه رفتیم، به عمارت دولتی. باز همان طور، جمعیت بود.

دیوان خانه های بسیار خوبی، خلوت های خوبی، دالان های خوبی، ساخته اند. عمارت (بیدستان) که خود عماد الدوله می نشیند، رفتیم. به اطاق مخصوص عماد الدوله رفتیم.

اتاقی است گرم، زمستانی، ترکیب صفحه پیچاز (۳) ساخته شده است. کتابخانه عربی و فرنگی داشت. عکس صورت های ما، و ... زیاد بود. مخلفات زیاد، توی اتاقش بود. اتاق را هم کاغذهای خوب چسبانده اند. اندرونی شاهزاده هم، نزدیک همین عمارت است. اما نرفتیم،

ص: ۱۹۳

۱- . جای نام در متن اصلی سفید گذاشته شده است.

۲- . اصل: حیات

۳- . اصل: پی چاز- شطرنجی یا چهارخانه

آنجا دوباره برگشته، به دیوانخانه دولتی رفتیم. از آنجا، از زیرزمین، پله می خورد، می رود، به عمارت عرش آئین. عمارات خوب دارد. بخصوص حوض خانه دارد. ستون زیادی دارد.

حوض در میان [است] بسیار خوش ترکیب ساخته اند. تابستان باید خیلی سرد باشد. دو رو، است حوض خانه های، مرمر یکپارچه دارد، از آنجا گذشته، به زیر عمارت کاخ رفتیم. که خیلی بلند است. و شبیه است، ترکیبا به عمارت شمس العماره تهران، اما کوچکتر از آن است. هوا سرد بود. دیگر بالا، عمارت نرفتم. در دیوانخانه دولتی در تالارش، دو ستون یک پارچه، از سنگ معدن حاجی آباد کرمانشاهان، دارد. مثل سنگ سماق است. خلاصه وارد محوطه شدیم. مثل باغ بود. از آن جا گذشته داخل حیاط خلوت عمارت، و تالار باغ محمد علی میرزای مرحوم، شدیم. تالار خوبی است. رو به باغ. باغ بسیار بزرگ مشجرآباد خوبی است. از همه درخت ها و میوه ها، دارد. مرتبه، مرتبه، می رود الی پائین. جدول آب از میان خیابان، همه جا آبشار مانند، می رود. بسیار باغ خوش قطع خوبی است. پیاده با شاهزاده ها و ... صحبت کنان، الی آخر باغ رفتیم. آنجا سوار کالسکه شده، رانیدیم، به عمادیه [هوا] بسیار سرد بود. شب بعد از شام آتش بازی کردند. بعد خوابیدیم

mesume...

روز یکشنبه سلخ شوال

رفتم بیرون. امر تازه [ای] نبود. به کار و صحبت گذشت.

حکیم طولوزون دیروز به چاپاری به تهران رفته است. شب، ماه غره ذیقعه را رؤیت کردیم در اندرون بعد [سوره] یس را در کتاب دعا (۱) پیشکش عماد الدوله خواندم. شب آتش بازی خوبی بود. خوابیدیم. ۸۲۴ [enis]

روز دوشنبه غره ذیقعه

صبح سوار شده، رفتم طاق بستان. ناهار را بالاخانه خوردم.

بخاری [را] آتش کرده بودند. دود کرده بود. نوری، ناهار گرم بسیار خوبی، پخته بود.

عکاس باشی، محمد علی خان، سیاچی، میاچی، چرتی، امین السلطان، آقا دایی، آقا وجیه، بودند امین الملک، هوا امروز خوب گرم بود. آب چشمه بسیار کم بود. و لجن [و] بوی تعفن داشت. بعد از ناهار، سوار شده رفتم، دامنه کوه را گرفته، قدری رفتم. مشیر الدوله، مشیر لشکر، آمدند، قدری از کارهای، عماد الدوله، و اصلاحی که میانه او و رعیت کرده بودند، عرض کردند. و به جمیع عرایض رعیت شهری، یعنی کسبه رسیده بودند. و احقاق

ص: ۱۹۴

حق کرده بودند. عکاس باشی هم، مامور شد برود، خلعت عماد الدوله را ببرد. امین الملک نیامده بود. مشیر الدوله [و] مشیر لشکر، رفتند. ما رفتیم توی دره تنگ سنگی اطرافش کوه های، سنگی سخت بود. خوب جای محفوظی بود، از باد. و ... سبزه، و چمن هم داشت. جاهای نشیمن خوب داشت. نماز کردم. چای خورده، قدری میوه خوردم.

کبوترهای صحرائی، در شکاف های این کوه، آشیان داشتند. تعجب در این است [که] یک کبوتر سفید دم سیاه بازیکن شهری، آمده با این کبوتران وحشی، انس (۱) گرفته، جفت شده، با کمال خوشحالی، و تر دماغی پرواز می کرد. و از کید عدو، و بند و قید مردمان خوش ذات، جنس دوپا، آسوده احوال، سیر و گشت می نمود. و از اطراف این درّه، در سنگ ها اثرهای آبشار، و آبها زیاد بود. معلوم می شود. در بهار آبهای زیاد، از این کوه در جریان است. اما حالا آب کمی داشت. خلاصه عصری سوار شده، رفتیم، رو به منزل. از همین دره که نشسته بودیم، شهر کرمانشاهان و مزارع و ... همه پیدا بود. چشم انداز خوبی داشت. در صحرا، با تفنگ رضا قلی تفنگدار، پسر سهراب خان نقدی مرحوم، در سر تاخت اسب، یک کلاهی را در روی هوا زدم، افتاد. امروز صبح در سر سواری، بهرام بیگ، پسر سرخیل ایل جاف، اسب عربی بسیار خوب، پیشکش فرستاده بود. کردند، چهار دست [و] پا سفید بسیار است خوبی بود. آوردند. اسمش را غزه گذاشتم. چون در غزه ذیقعه آورده بودند. خلاصه، سوار کالسکه شده، راندم. در بین راه از کسبه شهری باز به عرض آمده بودند. بسیار کج خلق شدم. [۴۲۹] و سبب کج خلقی ما، از این قرار است: بعد از ورود به کرمانشاهان در روز ورود، عارض شدند. چند صنفی از اصناف شهری، که اگر در این روزنامه عرض آنها، و رسیدگی (۲) که شد، تفصیل داده شود، از مطلب دور می افتیم. اما مختصراً می نویسم که دقت های زیاد، در عرایضشان کردم. و آن چه را که محق بودند، احکامش (۳) موافق قاعده و عدل صادر شد، و از چند نفری که شاکی بودند، مثل دو نفر از شاهزاده های معتبر، و فراشباشی، حاکم و کلانتر شهر همه را حکم شد، که همراه اردو به تهران بروند، و هرگز در این شهر نمانند.

ص: ۱۹۵

۱- اصل: انث

۲- اصل: رسیده گی

۳- اصل: احکامش را

و یک نفر وزیر و پیشکاری مثل مشیر لشکر، نوکر کاردانی التفات شد. که میانه رعیت و حاکم، ثالث و حکم باشد. با وجود این احکام عدل، بنا به خبث طبیعت، و هرزگی، عارض بودند، که فلان حاکم را نمی خواهیم. دیگر [ی] را می خواهیم. چون بعد از احقاق حق، این عرض و جسارت خارج از تکلیف رعیت و نوکر است. حکم شد مفسدین عارضین را بگیرند، و به محبس دولتی ببندازند. جمعی را گرفته و به محبس انداختند. خلاصه، آمدیم منزل.

شب را بعد از شام خوابیدیم. امروز معیر الممالک، با عیال و ... از راه همدان رفتند [به] تهران.

دبیر الملک هم از این راه رفته است. Tardje

روز سه شنبه دوّم [شهر ذیقعدہ]

باید رفت به بیستون، انشاء الله تعالی.

صبح از خواب برخاسته، رخت پوشیده، سوار اسب شده، رفتیم. نزدیک قصر عماد الدوله پیاده شده، پیشخدمت ها و یحیی خان و ... بودند. پیاده شدم. آقا عبد الله، آقا محمد ابراهیم، و سایر علما آمدند، ایستاده، توی باغچه، قدری صحبت شد. عماد الدوله، خلعت شمسه داری، پوشیده [بود]. از قریه سیاه بید، گذشته، دست چپ به نهار افتادیم.

حاجی میرزا علی هم آمد. سر نهار عرفانچی روزنامه خواند. زنش را هم عرفانچی آورده است.

ناهارگاه را زیر درخت بادام تلخ کوچکی، انداخته بودند. در این صحرا، بجز این درخت هیچ درختی نیست، تعجب داشت. کهنه و فلان هم عوام الناس بسته بودند. که این درخت مثلا- نظر کرده است. خلاصه بعد از نهار سوار به کالسکه [۴۳۰] راندم یک ساعت و نیم به غروب مانده، وارد منزل شدیم. زیر کوه بیستون افتادیم. خیلی شکر الهی را بجا آوردم. پنجاه و پنج نفر مقصرین کرمانشاهی، که در دیروز حبس شده بودند، با قراول این جا آورده بودند. عماد الدوله واسطه شده، بخشیدیم. و مرخص شدند. دیگر وقایع رونداد. محقق، محمد تقی خان گشاد، کرمانشاهان مانده اند. خواهند آمد. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی و ... آمدند.

بعد خوابیدیم، فتح الله خان امرائی که حاکم لرستان بود، فوت شده است. میرزا علی خان، می گفت میرزا اسد الله، پسر میرزا موسی رشتی نایب مرحوم، که سابق وزیر مازندران بود، در تهران فوت شده است. اسکندر خان سردار قاجار که اغلب حاکم مراغه بود، او هم در آذربایجان فوت شده است.

روز چهارشنبه سوم [شهر ذیقعدہ]

[امروز] باید رفت به صحنه. صبح سوار شده به

کالسکه که خیلی سرد بود. هوای صاف، یخ بندان، رانندیم. از پل رودخانه گاماساب، و ده نادرآباد گذشته، عماد الدوله، مشیر الدوله، تیمور میرزا، پیشخدمت ها، معتمد الدوله و ...

بودند. یک حقار، نشسته بود. تیمور میرزا، بالابان انداخت. دور کرد حقار را، خیلی بالا-برد، تا بالای کوه بیستون، آنجا گرفت. آورد پائین. من توی کالسکه تماشا می کردم. همه مردم، هم دیدند. و همه حظی کردند. خوب گرفت، بعد رانندیم کنار دست چپ، خیر، در کنار دست راست راه، به ناهار افتادیم. پهلوی باتلاقی بود. اردک زیادی آمده، می نشست. نشد بزنیم.

هوا سرد بود. عرفانچی و ... بودند. بعد از ناهار از باتلاق گذشته سوار کالسکه شدم. قدری که راندم، تیمور میرزا، آمد. اصرار کرد، که حقار زیاد است، هوا هم خوب است.

سوار بشوید شکار بکنیم. من هم سوار شدم، به اسب جلغه، ناهارگاه حرم، نزدیکی دهی سر راه بود. کنار نهری، دست چپ بودند. رفتم ناهارگاه حرم، قدری ایستادم. خواجه ها و ... زن ها، همه بودند. محمد علی خان، هم با میرزا سید کاظم ریش، در آفتاب گردان بسیار بسیار کثیفی ناهار، میل می فرمودند. محمد علی خان هم آمد. یک حقار دیگر هم، باز روی هوا خوب گرفت. حقار، درنا، اردک های یاشل باش، و اقسام مختلف. در این جلگه چمچه مار (1) بسیار هست. خلاصه، زن عرفانچی کنار رودخانه آفتاب گردان زده، به ناهار افتاده بود. یک تخت دارد، دو کجاوه روپوش ماهوت قرمز دارند، تازه، خوش رنگ.

خلاصه اردک زیاد بود. آنچه تفنگ انداختم، دور بود نخورد. بعد از باتلاق خواستم رد بشوم.

روی لجن یخ کرده بود. اسب فرو رفت. می ترسید. خواستم از نصف راه اسب را برگردانم، زدم به دهنش اسب دستها را بلند کرد، پاهایش رفت به لجن، تفنگ هم دست من بود. از کون اسب لیز خورده افتادم زمین. تفنگ طرفی افتاد [و] خودم [هم] طرفی اما الحمد لله تعالی عیب و نقصی نکرد، بهیچوجه. جایی درد نیامد. [۴۳۱]

بعد در دامنه کوهی، در جلو، قره چادر زیادی، به نظر آمد. رفتم به آن طرف.

از دم چادرها گذشته، از ایل شاهسون اینانلو، بودند. وضعشان خیلی تماشا داشت.

بعد از رودخانه گذشته، باز سوار کالسکه شدیم، رانندیم الی منزل. از دم ده صحنه گذشته، رفتیم اردو. اردو خیلی کم شده است. اغلب چادرها را هم، از زور سرما، در تویش آتش کرده اند.

ص: ۱۹۷

سیاه شده است. به نظر نمی آید که چادر است. علی را از کرمانشاهان، امین خلوت از منزلش خودش بیرون کرده است. او هم رفته است، منزل امین الملک، و او را بیزار از زندگی کرده است. خلاصه هوا سرد بود. آتش کردند. شب بعد از شام مردانه شد. بعد خوابیدیم. Uchi.

روز پنجشنبه چهارم [شهر ذیقعه]

امروز باید رفت به کنگاور. ساری اصلان اصراری کرد، که باید در خانه توی قصبه بیفتید. صحرا سرد است. ما هم قبول کردیم. او پیش رفته است. خلاصه صبح بسیار سرد بود. سوار کالسکه شده رانندیم. عماد الدوله، فرهاد میرزا، امروز را هم الی کنگاور می آیند. سایر مردم هم بودند، رانندیم. صبح حمام سرتن شوری هم رفتیم. حاجی حیدر، ملک محمد، بودند. حرم پیش از ما رفت. خلاصه خیلی راه که رانندیم.

دست چپ در دامنه کوهی به ناهار افتادیم. باد سرد شدیدی می آمد. که آتش اثر نداشت.

هوا صاف است، اما سرد. در کوه های این جاها برف زیاد است. توی آفتاب گردان تپیده (۱)، ناهار خوردیم. عرفانچی روزنامه خواند. حاجی میرزا علی، با سروروی بسته آمد. خندیدیم، موچول خان، دکتر، آقا علی و ... و ... همه بودند. بعد از ناهار سوار شده، رفتیم. نشستیم به کالسکه. رانندیم. تا از گردنه بید سرخ با کالسکه بالا رفتیم. این جاها زمین کمی برف داشت.

و گل و تر بود زمین. اسب های کالسکه های حرم [و] والده شاه اغلبی مانده بودند. یک تخت از حرم هم، قبل از ناهار ما شکسته بود. آدم هایش را دادم سوار کردند. بردند. خلاصه آن طرف گردنه هم، دست راست برف زیادی بود. همه کوه ها برف دارد. اما کوه های دست چپ بعضی جاها اغلب برف ندارد. عرفانچی دم کالسکه روزنامه پتر را می خواند. خلاصه رانندیم، رانندیم، تا رسیدیم، به کنگاور. دو ساعت و نیم به غروب مانده وارد شدیم. نزدیک ده سوار اسب شده. رفتیم به عمارت پدری [و] اجدادی و ... ساری اصلان، که فرج الله خان و امان الله و ... و ... باشد پیاده شده، رفتیم داخل عمارت و حیاط (۲) باغچه شدیم.

سی و یکسال قبل از این که من ۹ ساله بودم، در رکاب شاهنشاه مرحوم، محمد شاه در سفر اصفهان، در مراجعت به کنگاور، آمدیم در همین عمارت، منزل کرده بودیم، با شاه مرحوم. و درست در خاطریم بود. بعینها آنچه آن وقت دیده بودم موجود بود [۴۳۲] رفتیم

ص: ۱۹۸

۱- اصل: تپیده

۲- اصل: حیات

در تالار (۱) نشستیم یک ایوان تالاری است در جلو تالار دیگر، در عقب بخاری هم داشت، آتش کرده بودند. دو بالاخانه در جنبین تالار بود. یکی از آنها تلگرافخانه بود. چند اطاق هم زیر بالاخانه بود. یک اطاق بسیار کوچکی سیاه شده هم، رو به جنوب گویا داشت. در قهوه خانه آن مبال (۲) ما را چادر زده بودند. حوض در جلو تالار بود. سکوئی بود، جلو تالار، زیر سکو، باغچه مربع طولانی بود. دیوارها کوتاه [و] صحرای کنگاور پیدا بود. سیاچی، را از سواری فرستاده بودم بیاید، گربه ها را گوشت داده، در اطاقی بیندازد، و درش را ببندد (۳).

گربه ها را، سیاچی آورد. قدری گشتند [و] چیزی خوردند، باز بردند به اتاق انداختند.

عکاس باشی، میرزا علی خان، محمد علی خان و ... بودند. از سیاچی پرسیدم، اندرون چطور جائی است. سیاچی گفت: اندرون نیست، صحرا است. محمد علی خان و دهباشی را فرستادم بروند ببینند (۴). رفتند [و] آمدند. گفتند خیلی مغشوش است. خودم برخاسته رفتم اندرون. یک صحرایی را [با] کوچه های (۵) زیاد و خانه های دور از هم [و] حیاطهای متعدد [دیدم]. که من نتوانستم همه را بگردم. بعضی جاها تجیر کشیده اند. بسیار بسیار بی حفاظ.

چیز غریبی بود. اگر ده تا زن آنجا گم می شد کسی پیدا نمی کرد. بسیار جر آمدم. به غروب هم چیزی نمانده است. اما الحمد الله حرم نرسیده بود. آمدم دست و پائی شد. تجیرهای جلوی سکوی حیاط (۶) را برداشته، بردند روی دیوارها کشیدند. چادر قلندری زیادی آورده، در باغچه جلو زدند. اندرون هائی که معین شده بود موقوف شد. در همین حیاط و بالاخانه ها و ... گفتم زن ها منزل کنند. در این بین که نشسته بودیم، در تالار سیاچی و ... گفتند، دود می آید. تالار هم دودی شد، گفتیم سقف سوخته است. دهباشی [و] ساری اصلان و ...

رفتند بالا. معلوم شد سقف تالار سوخته است. حالا در هوای سرما، دیگر جائی نداریم. خرقة

ص: ۱۹۹

۱- اصل: طالار

۲- مستراح - آبریزگاه

۳- اصل: به بینند

۴- اصل: به

۵- اصل: کوچها

۶- اصل: حیات

پوشیده، آمدم بیرون ها، در این بین یک دسته زن که، تخت هاشان عیب کرده بود.

حاجی فیروز جلو انداخته، آورد. همه را توی اطاق کردم. بعد دسته انیس الدوله [و] کنیزهای ما آمدند. توی تالار ما جمع شدند. بعد از آن دسته دیگر زن ها آمدند، ریختند توی حیاط.

همه غریبی شد. یک طرف قال و مقال زن ها و هرکس، پی جائی می گردد. همه چادر به سر فریاد می کنند. یک طرف فرّاشان توی حیاط چادر می زنند [و] فرش می اندازند.

می آورند [و] می برند. یک طرف خواجه ها قرق می کنند. فراش های در اندرون بار مفرش [و] یخدان حرم را می آورند [و] می برند [و] می دوند. یک طرف ساری اصلان و دهباشی، عمله، بنا ریخته اند پشت بام. ترق ترق (۱) پشت بام را خراب می کنند. و از بخاری آب می ریزند [به] زمین. صدا می آید. یک طرف موزیکانچی ها دم در موزیکان پرروزی می زنند، که گوش آدم می رود. یک طرف غلام بچه ها عقب گربه ها می روند، که بگیرند، ببرند، قایم بکنند.

یک طرف فرش کشی و اسباب کشی از تالار برای من می کنند، که بیاورند به همان اطاق کوچک سیاه که شب را لابدا آنجا منزل بکنم. یک طرف کشیکچی باشی، یحیی خان، دیگری، دیگری، عرایض می فرستند. خواجه ها می آورند می برند. یک طرف خواجه ها داد و فریاد می زنند.

من هم از بس داد زده ام صدایم گرفت [۴۳۳] یکطرف خانه شاگردان، اسباب چای (۲) [و] کرسی و اسباب می آورند. می برند، [و] داد می زنند. یک محشری بود. بالاخره دو ساعت، سه ساعت از شب رفته. هرکس آرامی گرفتند. و از صدا افتادند. به یک طوری جابجا شدند.

من هم در همان اطاق کوچک خوابیدم. الی صبح چنان سرد بود این اطاق که حساب نداشت.

خوابم نبرد، از سرما. دو پنجره هم داشت اطاق. الحمد الله [به] خیر گذشت.

همچه گفتند [که] میرزا حسنعلی خان، منشی باشی قدیم در تهران مرده است.

روز جمعه پنجم [شهر ذیقعدہ]

باید رفت به، ولاسجرد، که خاک توپسرکان (۳) است دو فرسنگ و نیم راه است. صبح سوار شده رفتیم. قدری راه که رفتیم، در صحرا سوار کالسکه شدم. ساری اصلان مرخص شد. [که] دو شبی در کنگاور بماند. عماد الدوله و فرهاد میرزا،

ص: ۲۰۰

۱- اصل: طرق طرق

۲- اصل: چائی

همراه هستند. خلاصه رانندیم، میل، به طرف دست راست، مابین شمال و مشرق، رسیدیم، به رودخانه خرم رود، که از کوه الوند می آید. و از تويسرکان و این کنار رودخانه خرم رود، دهات زیادی، مال حاجی مراد خان یاور فوج ملایری، است. این دهات حاجی مراد خان این جا پیدا نبود. خیلی بالاتر است. در این جا این رودخانه از ما بین ده (کوچه) (۱) که مال خدا بنده افشار است، و ده طاهر آباد [و] حسین آباد خالصه، که جزء کنگاور است، می گذرد.

کوچه، دست راست است. دو، ده خالصه [هم] دست چپ. پلی هم روی این رودخانه، تازه ساخته اند. پلی محکم است. چهار چشمه دارد. حاجی جواد تاجر اصفهانی ساخته است.

دست راست به ناهار افتادیم. ده دیگری بود، در دست راست، اسمش کودی بود (۲). جزء کنگاور است. ناهار خوردیم. بعد سوار کالسکه شده، باز رانندیم، رو به شمال. هوا صاف و آفتاب خوبی بود. گرم بود. رسیدیم نزدیکی منزل. ده ولاسجرد، بسیار آباد و خوب است.

خانوار زیادی داشت. دست چپ بود. باغاتش کم است. در نزدیک دامنه کوهی، مثل تپه ماهور بزرگ، بالا-تر از ده، اردو افتاده بود. پنج ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم.

چادر سرپرده جمع قشنگی بودند. قدری شعر شیخ منتخب کردیم. نوشتجات (۳) وزیر خارجه، میرزا محمد رئیس وزارت خارجه، نوشتجات کرمان و ... ملاحظه شد. یحیی خان بود.

احکام نوشت. نزدیک غروب، در گودال جلو چادر، همیزم آوردند. روشن کردند. در وقت قرق زن ها دود زیادی می کرد بسیار از دود اذیت کشیدیم. اعتضاد السلطنه از تويسرکان آمده بود.

یعنی شب آمده است، به اردو. شب بعد از شام مردانه شد، پیشخدمت ها آمدند.

میرزا علی خان، آقا علی، عکاس باشی، علی رضا خان، محمد علی خان، سیاچی، آقا وجیه، یحیی خان، موچول خان، بودند. حاجی میرزا علی مقدس، هم بود. گفتیم:

حاجی بیا بنشین. من روزنامه فرنگی می خوانم. یحیی خان ترجمه می کند. گوش کن.

آمد نشست. رفت زیر کرسی. لحاف را هم کشید روی بینی خود. به عبارت ترکی گفت: به به عجب شد. خیلی سردم بود. خسته هم بودم. اگر اذن هم نمی دادند، می خواستم بنشینم.

ص: ۲۰۱

۱- (کوچه) در این جا نام دهی است.

۲- در متن اصلی، بالای سطر اضافه شده است (کودین است).

۳- اصل: نوشته جات

بچه ها (۱) آتش بیاورید. [۴۳۴] کرسی را بهم بزنید. می گفت: من چرا باید زیر کرسی بنشینم.

بخصوص از این طرف، پائین کرسی، جای رذل (۲) است. هرکس این سمت کرسی بنشیند.

جای رذلی است. موچول خان، یحیی خان، من [و] سایر [ین] از خنده مریدم، می گفت:

چرا می خندید. مگر بد است. من زیر کرسی بنشینم. چه عیب دارد. من رفیق شاه هستم.

من لله (۳) باشی هستم. من مثل گیس سفید هستم. در بچگی (۴) شاه فلان جا را می شستم.

چرا بنشینم. زیر کرسی. خلاصه این قدر نامربوط گفت، که از خنده مریدم. بعد رفت. ما هم قدری با میرزا علی خان و ... شعر

منتخب کرده، بعد خوایدیم. lakeri

محقق امروز آمده بود. در ولاسجرد خوانین تکلو می نشینند. این طایقه در قدیم، در عهد سلاطین صفویه، امراء و خوانین و

سرداران معتبر داشته اند. حالا ندارند.

روز شنبه [ششم ذیقعدة]

باید رفت به (فرسفج) که ملکی میرزا شفیع مستوفی مرحوم، است. اما حالا پیش حاجی مراد خان یاور و اولادش، گرو گذاشته اند. سه فرسنگ سبک راه بود. صبح سوار شده رانندیم، به کالسکه عماد الدوله باز همراه است. از نصف راه مرخص شد.

رفت. یعنی بعد از ناهار، با ملک نیاز خان، و محمد حسن خان کلهر. و ...

اعتضاد السلطنه، با کلاه پوست منحوسی، و عینک آمد. خیلی صحبت شد از تهران و ...

هیجدهم رمضان، از تهران درآمده است. در همدان و اینجاها بوده است. خیلی صحبت شد.

سلیم لال هم، پیدا شد. فرهاد میرزا، هم الی این منزل باز آمد. خلاصه رانندیم. راه خوبی بود. طرفین راه کوه و دره و تپه است.

الی ده باقرآباد وقف، که دست خسرو میرزا است. قدری سربالا است. اما معلوم نیست. سربالائی گردنه مانند می شود. آنوقت سرازیری است.

اما کم، باز معلوم نمی شود. می رود الی منزل. که از دست چپ پیدا است. به مسافت دو فرسنگ است. که قصبه (توی) و

(سرکان) و دهات متعلق به آن همه، در دامنه، و دره های الوند، پیدا بودند. الی دامنه الوند، جلگه و صحراست. اما جلگه و

صحرا را، کوه از اطراف احاطه

ص: ۲۰۲

۲- اصل: رزل

۳- اصل: له له

۴- اصل: بیچه گی

دارد. باید در بهار و تابستان بسیار، مملکت خوش هوای بانزهدتی باشد. خلاصه جمعیت زیادی از دهات و توپسرکان به تماشا آمده بودند. با کالسکه الی نزدیک ده فرسج، رفتیم.

سرازیری بود. سوار اسب شدم. اسب کوچک جلف بدترکیب لاغری، ابراهیم خان آورد.

سوار شدم. قدری که رفتم، لابدا پیاده شده، سوار اسب دیگر شدم. از میان ده رفتیم.

کاروانسرای خوبی در کنار ده، در بالا بود، شاه عباسی است. چون این ده [۴۳۵] سر راه زوار است، که از عراق (۱) به عتبات عالیات می روند. ده آبادی است. عمارات خوب دارد.

رودخانه از جلو ده می رود. پلی هم دارد. رفتم منزل، درخت تبریزی زیاد، و باغات دارد.

رفتیم، چادر. سه ساعت به غروب مانده رسیدیم. میرزا علی خان، عرفانچی و ... بودند.

عرفانچی روزنامه خواند. دیشب نوبه (۲) کرده است. سیاهی زره [و] کلاهخود [و] ساعدبند [و] زلق و ... آورده بود. شخصی در کردستان ساخته است. زره [و] کلاهخود را به غلام علی خان، پوشانده، رفتیم، اندرون قرق کردند. غلام بچه ها قرق می کردند. غلام علی خان رفت.

الی دم در اندرون. باز برگرداندم. این دفعه از خجالت دوید. زن ها خندیدند. فریاد زیادی شد.

غلام علی خان زمین خورد. کلاهخود افتاد. بعد باز زمین خورد. زلق افتاد زمین. خیلی خنده شد. بعد عصرش زن ها آمدند. موزیکان خوبی زدند. دهات دست چپ و راست امروز از ولاسجرد الی این منزل از این قرار است. دست راست. قلعه نو [متعلق به] معین الدوله، لا میان، ایضا مینجان، ایضا کلیان، برفیان، ایضا کارخانه میرزا معین منشی، چاشته، حوزه سیم، و ... و ... دست چپ، گنجوران [متعلق به] خوانین تکلو، قشلاق سنگ سفید، [متعلق به] میرزا شفیع مرحوم، قلی لاله علیا، سفید، مبارک آباد، [متعلق به] سلیم میرزا، موشلوق [متعلق به] حاجی سعد الدوله، از بغداد تلگراف کرده بودند، که بین کاظمین و بغداد هشتاد نفر عرب را کشته است. خلاصه، بعد خوابیدیم. یعنی بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها آمدند. عرفانچی روزنامه خواند. شب خوابیدیم. ferengi.

روز یکشنبه هفتم [ذیقعه]

در این منزل اطراق شد. صبح برخاستم، هوا ابر بود.

اما ملایم بود. ناهار را منزل خورده، با وجود ابر و سردی هوا، سوار شدیم. رو به طرف توپسرکان

ص: ۲۰۳

۲- تب نوبه، همان تب مالاریا است. تبی که هر سه روز یک بار عارض شود.

از فرسفج، به اینجا دو فرسنگ و نیم راه است. کالسه هم نمی رفت. سواره می رفتیم.

حسام السلطنه، فرهاد میرزا معتمد الدوله، اعتضاد السلطنه، مجد الدوله، تیمور میرزا، بودند.

صحبت کنان می رفتیم. در کنار رودخانه [ای] که از الوند به فرسفج می آید، حقار کبود و سفید بود. تیمور میرزا چند دست بالابان، و چرخ انداخت. بردند هوا، بسیار خوب گرفتند.

زیاد تماشا دارد. راندیم از قریه فریازان، که حاجی سعد الدوله در اینجا سهم دارد.

رد شده در محاذی باغ میرزا شفیع مستوفی مرحوم، در صحرا افتادیم. آفتاب گردان زدند.

دوربین سه پایه بزرگ آورده، دهات و شهر توی و ... [سرکان] را تماشا کردم. بسیار میل داشتم، بروم، همه جا را بگردم. اما دور بود و سرد. کالسه هم نمی رفت. مراجعت منزل اشکالی بهم می رساند. خلاصه با دوربین تماشا کردم. بسیار جلگه آباد پرحاصلی است. در بهار و تابستان گویا بهترین ییلاقات و گردشگاه ها باشد. [۴۳۶] اطراف کوه است. به سمت شمال کوه الوند است. رودخانه های زیادی از الوند، به دهات اینجا و این جلگه جاری است. باغات زیاد دارد. میوه های، خوب عمل می آید. بخصوص سیب سرخ اینجا، مشهور است، به خوبی. و آلوچه، توت سفید و سایر میوه های ییلاقی بسیار خوب، عمل می آید.

حاصل گندم، جو و ... آبی و دیمی زیاد است. همیشه غله در این ولایت ارزان بوده است. به علت خشکسالی پارسال تا حالا با وجود بارندگی های به موقع، باز گندم خرواری هفت تومان است.

اول شهر (توی)، را ملاحظه کردم. در دامنه کوه الوند افتاده است. طول شهر بیشتر از عرض [آن] است. یعنی طولانی است. خانه های خوب داشت، بازار و کاروانسراهای معتبر خوب، دارد. در آخر شهر قلعه [ای] بود. در تویش عمارات داشت. سابق مجلس شاهزادگان که خسرو میرزا، جهانگیر میرزا، مصطفی قلی میرزا، احمد میرزا [باشند]، بوده است. در اول دولت ما، که شاهزادگان را مرخص فرمودیم. باز هم همین قلعه محل سکناى اولاد و عیال آن ها است. اطراف شهر هم مزارع و باغات زیادی دارد.

از (توی) که می گذرد، قریه آرتیمان، در بغله کوه افتاده است. خانه های این قریه به طول افتاده است. اما مرتبه به مرتبه روی هم ساخته اند. خانه های بسیار عالی قشنگ و به این ترکیب که روی هم افتاده است، بسیار باصفا و خوش منظر است. و اطرافش کلا باغات است.

از آنجا می گذرد [و] به قریه سرکان، می رود. که در درّه [ای] از دره های الوند واقع است.

(مقبره ابو الحسن، که از صحابه حضرت پیغمبر است. در سرکان است. چنارهای بزرگ دارد.

دراویش زیاد، تابستان به آنجا می روند.) (۱) درّه [ای] بسیار وسیع به نظر آمد. مملو از درخت و باغات و خانوار. سرکان هم توی دره را پر کرده بود. اطراف و دورها مملو از دهات و باغات بود، که دوربین درست تشخیص نمی داد. و هوا هم تاریک و مه بود. ده قلعه شیخ، و رودآور و ... و ... در جلو پیدا بود. و قلعه جعفر بیگ، که از دهات میرزا شفیع مرحوم است.

رودآور در قدیم شهر بوده است. که حال هم آثار خرابه های او هست. تپه [ای] در صحرا پیدا بود. در همان نواحی رودآور، از پشت تپه، سر برجی پیدا بود. مثل برج طغرل شهر ری، به همان ترکیب خیاره دارد، بنائی شده بود، از اهالی و معتبرین توی، سرکان استماع شد، که شب ها در دامنه کوه نزدیک شهر، (توی) روشنائی پیدا می شود. که الی صبح به همان ترکیب بدون کم و زیاد برقرار است. هر قدر دورتر بروند روشن تر به نظر می آید. هرچه نزدیک تر بروند مفقود و معدوم می شود. خود شاهزاده اعتضاد السلطنه [۴۳۷] هم عرض کرد در همین چند شب خود تجربه کردم و دیدم. اما می گفت باید از شهر خارج شد، و دید. یعنی توی شهر پیدا نیست. بعضی مردم می گویند، از چراغ های شهر است، این شعله.

اما شاهزاده می گفت من به دقت دیدم. از چراغ نیست. از کوه و زمین است. حتی می گفت با دوربین دو چشم دیدم. دود هم درمی آمد. خلاصه نماز کردم. چای خوردم.

بعد سوار شدیم. باز رفتیم. کنار رودخانه، باد تند سردی، بسیار شدید از پیش رو، می وزید.

بسیار اذیت کرد. تیمور میرزا باز یک حقار بدبختی، را پیدا کرد. بالابان را انداخت. حقار بلند شد. به دور گردن بالابان هم، دور می کرد. در این بین حقار، یک ماهی که خورده بود، از دهنش انداخت بیرون که خودش [را] سبک بکند، و بلند بشود. که بالابان ها بالای سر او را گرفته، لگدی زد، از بالا آورد پائین. خلاصه خیلی سرد بود. قدری به درشکه نشستم.

باد از جلو بود فایده ای نکرد دوباره سوار شده دوان دوان آمدیم منزل باد بدی می آمد. تجیرها را خواباند شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمتها آمدند. عرفانچی روزنامه خواند.

بعد خوابیدیم ... امروز چرتی ها، در (توی)، مهمان سلیم لال بودند. از همان آفتاب گردان

ص: ۲۰۵

رفتند. سلیم لال امروز اسامی دهات را می گفت چاخانچی گری می کرد. تفصیل کوه (خان کورمز) یعنی وجه تسمیه او را سلیم لال به این طور می گفت: که در قدیم یک نفر خان ترک با زنش، و یک نفر نوکرش بالای این کوه به گردش رفته بودند. خان در طرفی نشسته بود.

نوکر، زن خان را برد، پشت سنگی به دم کار گرفت. زن می گفت به نوکر، خان کر.

نوکر می گفت: خان کرمز آسوده باش. از آن وقت اسم کوه خان کورمز شد.

روز دوشنبه هشتم [شهر ذیقعه]

باید رفت به جمیل آباد، ملکی محمد حسین خان ملایری است. دو فرسنگ و نیم راه است. صبح برخاستم، برف زیادی می آمد. مردانه رفتیم حمام. رخت پوشیده آمدیم. سوار کالسکه شدیم، راندم. راه کالسکه خوبی بود.

الی یک فرسنگ و نیم دره ماهور بود. ماهورها نزدیک راه بودند. به ناهار افتادیم.

دست چپ راه، کنار راه، گاهی باز برف می آمد. معتمد الدوله مرخص شد. رفت کردستان.

بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده، راندم. این دره ماهور، یک سربالائی کوچکی شد.

بعد سرازیری شد. قدری صحرا وسعت به هم رساند. اما باز اطراف کوه بود. کوه های طرف دست راست بزرگتر، و بعضی کوه های سنگی داشت. منزل پیدا بود. خلاصه راندم. پنج به غروب مانده وارد منزل شدیم.

دهاتی که در دست راست و چپ امروز بود، از این قرار است دست راست (حاجی تو)، ملک میرزا محمد رضا، یعقوب شاه، ملک حاجی هادی، زاغه، [ملک] نامدار خان زند.

بوستان در، درواز، ملک امیر خان، احمدآباد [ملک] اسمعیل میرزا، برجی میان راه ساخته بودند، برای زوار. برج مربعی بود. بلند. زیرش آب انبار بالا-ایش هم مسکون است. [۴۳۸] دست چپ، میان ده، ملک محمد حسن خان قاجار، بابا کمال به اشتراک خالصه و محمد حسین خان، سیاه درّه [ملک] رشید خان، سرخه ده، ایضا. باد زیادی منزل می آمد.

شب هم آمد. بسیار بد. اغلب مردم در توی ده می افتند (۱) [باد] سراپرده اندرون و ... را خواباند چادر زعفران باجی را هم باد انداخته بود. شب بعد از شام مردانه شد. به جز عرفانچی و پسر ... (۱) و الی هیچ کس دیگر نبود. عرفانچی، قدری روزنامه خواند. باد الی صبح آمد. شهریار جاده ها متن ۲۰۵ روز دوشنبه هشتم [شهر ذیقعه]

ص: ۲۰۶

روز سه شنبه نهم [شهر ذیقعه]

باید رفت به حسین آباد. دو فرسنگ راه بود.

ملک قاسم خان ساخلو نایب آجودان و سایر شاملوهاست. صبح برخاستم هوا ابر [بود]. و برف هم می آمد. سرد بود. رخت پوشیده، رفتیم، سوار کالسکه شدم. عباى ماهوت زیر سنجاب [را] که تازه دوخته ایم پوشیده، رفتیم، توی کالسکه. برف هم می بارید. خانلر خان آمد.

مرخص شد، رفت، اسدآباد با مشیر الدوله، بعضی فرمایشات شد. باد هم می آمد. با برف باد و مه بود. خلاصه پیشخدمت ها، تیمور میرزا، سایرین، ترکیب های غریبی، سر و روی خودشان را پیچیده بودند، تماشا داشت، [و] خنده داشت. الی یک فرسنگ، که رانیدیم. راه، طرفینش دره، ماهور، کوه، نزدیک بود. راه کالسکه خوبی بود. بعد به بلندی رسیدیم.

سرازیر می شد به جلگه حسن آباد. جلگه خوب بود. کالسکه هم می رفت. با کالسکه پائین رفتیم. تپه در جلو توی صحرا بود. به امین السلطان، حکم شد، برود بالای آن، آفتاب گردان بزند، ناهار بیاندازند. رفتم بالا. باد شدید سردی می آمد. به زحمت ناهار خوردیم. از گردنه که پائین آمدیم، دامنه کوه دست راست ده پیر غیب بود.

ملکی خسرو میرزا، زیر تپه توی صحرا آبادی و باغی بود تازه ساز، مشهور به عباس آباد مال آقا خان تفنگدار، است. در دست چپ هم دهی بود. سید شهاب، آن هم ملکی آقا خان تفنگدار، است. عرفانچی روزنامه خواند. یحیی خان. حاجی میرزا علی، و ... بودند.

بعد از ناهار، از تپه پیاده رفتیم، پائین. سوار کالسکه شدم. باز برف می آمد. باد و مه، گاهی بازمی شد. اما متصل برف بود. و ابر و باد، پنج به غروب مانده، وارد منزل، که حسین آباد است، شدیم. چادر زده بودند، رفتیم، آلاچیق، زیر کرسی. صاحب دیوان از اصفهان آمده بود. اما من ندیدم. الی غروب برف، باد [و] ابر بود خلاصه، شب بعد از شام مردانه شد.

پیشخدمت ها آمدند. بعد خوابیدیم ... ۹۳۴ [enis]

روز چهارشنبه دهم [شهر ذیقعه]

امروز باید به دولت آباد ملایر، برویم.

چهار فرسنگ سبک راه است. صبح از خواب برخاسته، هوا ابر و سرد بود. باد بسیار سردی می آمد. رخت پوشیده، رفتیم، سوار کالسکه شدیم. با مشیر الدوله صحبت کنان رفتیم. از امور عرایض دیوانخانه، و مردم عرض می کرد. صارم الدوله را خواستم. مامور به حکومت لرستان

شد. صاحب دیوان آمد. از تفصیل اصفهان عرض می کرد. از تنگی آذوقه آنجا و گرانی شدیدی که رو داده بود. بسیار متاثر شدم. قرار شد در منزل، مجلس بشود. فکری برای تا سر خرمن سال نو آن جا بشود، که جنس از ولایات دیگر به آن جا برسانند.

بعد راندم. هوا بسیار سرد شد. باد و مه می آمد. برف هم می آمد. راه کالسکه خوب بود.

اطراف دره ماهور بود. گاهی هم وسعت پیدا می کرد. قدری که راه رفتیم، چپ به درّه رفته به ناهار افتادیم. اما از زور باد سردی، که می آمد، از کالسکه پائین نیامدم. آتش کردند اما تاثیری نداشت، از سرما، حاجی میرزا علی، عرفانچی، محقق، سیاچی، میاچی، با چرتی ها و ...

بودند. ناهار را به زحمت تمام توی کالسکه خوردیم. میرزا علی خان هم بود. بعد از ناهار، راندم. قدری سربالا رفته، سرازیری شد. از دم ده، کرکان، خالصه، و بعد از ده مهرآباد خالصه، که هر دو خیلی معتبر و آباد و پرجمعیت [و] پرباغ بودند، گذشتم. زن های خوشگل زیادی داشت. از دولت آباد، مستقیلین زیادی، از هر جور، از شاهزاده و ... و ... می آمدند.

سواره باجلان را خواسته بودم آمدند.

از علمای بروجرد، مثل میرزا هبت الله، پسر میرزا محمود آقا، محمد واحد العین، برادرزاده میرزا محمود، میرزا فخر الدین، و ... بعد علمای ملایر آمدند. سالار پسر شیخ الملک، آمد با اولاد امجاد، یک اسبی هم پیشکش آورده بود کردند. یک چشمش زاغ بود. در ده گنبد، می نشیند. ده گنبد دست راست در جلگه بود. ده معتبری است خلاصه رسیدیم به جمعیت مستقیلین شهری بسیار رعیت معتبری داشته. فوج ملایر [و] تویسرکان که سپرده عسکر خان زند، است، ایستاده بودند. بسیار جوانهای خوبی بودند. بعد با کالسکه الی دم منزل، که باغ عیسی خان بیگلریگی مرحوم، است. حالا کاظم پسر آن مرحوم این جا می نشیند.

املاک و تیول دارند. در این ملایر است. جوان خوبی است. قابل نوکری است. منزل باغی است، که عمارتی در وسط دارد. برای حرم چادر زده اند. منزل ما، در اطاق کوچکی بود.

سفیدکاری سقف تخته [ای] بخاری داشت. آتش بخاری خیلی می چسبید. برف کمی می آمد.

وقتی که سفر سلطانیه دوم می رفتیم، دوازده سال قبل باز در همین مکان، منزل کرده بودم.

شکر باری تعالی را به جا آوردم. خلاصه شب بعد از شام خوابیدیم. **nauchafirin** ببری خان، چیتی برزگه مست شده اند. در کمال شدت. دهات دست راست و چپ از این قرار است:

دست راست: زیرابه، ملک اولاد حاجی سید اسد الله ... (۱) تکل آباد خالصه [است]، گلدسته، خالصه، خلیل آباد، قلعه آقا بیگ حاجی آباد، دست چپ: جوکار، [ملک] حاجی محمد باقر خان، قوش بلاغ، [ملک] اولاد جهانگیر میرزا، حسن آباد، رعیتی است.

تاجر بیگ و مبارک آباد، [ملک] اولاد جهانگیر میرزا، پریشان، که در دامنه کوه واقع است، ده خوبی است، [ملک] اولاد حاجی جعفر خان معمار مرحوم، و حاجی صائب تاجر ملایری و متفرقه، [۴۴۰] دولت آباد هم خالصه دیوان است. بازار و دکاکین و ... دارد.

روز پنجشنبه یازدهم [شهر ذیقعه]

در این منزل اطراق شد. صبح برخاستم.

برف شدیدی الحمد لله تعالی می آمد. زمین همه سفید شده بود. الی غروب بارید. گاهی تند، گاهی کم. از اطاق به بیرون نرفتم. بعد از ناهار مشیر الدوله، یحیی خان و ... آمدند. بعضی فرمایشات بود. حکم شد. بعد پیشخدمت ها بودند. عکاس باشی و عرفانچی، محقق بودند حاجی رحیم خان صندوقدار هم ایستاده بود من چیز می نوشتم یکبار عرفانچی و عکاس باشی، خنده پرزوری کردند. بلند شدم، گفتم چه خبر است؟ هی می گفتند محقق، و اشاره به طرف او می کردند. حاجی رحیم خان توسط (۲) خرقة [ای] برای خسرو میرزا می کرد. رفت بیرون.

بعد معلوم شد محقق، به پشت حاجی رحیم خان نگاه می کرده است. خلاصه الی غروب به صحبت و ... گذشت. قدری دل تنگ بودم و کسل خیالی. از آن جهت شام را بیرون، مردانه خوردیم. عکاس باشی، یحیی خان، محمد علی خان، موچول خان، محقق، عرفانچی، چرتی کوچک، بودند. عرفانچی روزنامه خواند. بعد شب را به کسالت خوابیدم.

روز جمعه دوازدهم (ذیقعه)

باید رفت، به پری خالصه. که آخر خاک ملایر است، و اول خاک عراق است. چهار فرسنگ راه است. صبح برخاسته باز برف می آمد. اما هوا بعد، باز شد. آفتاب خوبی شد. قبل از سواری، میرزا فخر الدین بروجردی، و امام جمعه، و سایر علمای ملایر را دیدم. بعد سوار اسب شده، قدری رفتم. بعد سوار کالسکه شده، راندم، رو به مشرق. زمین کوه ها همه سفید بودند، از برف. دست چپ نزدیک قصبه دولت آباد، کوه های سخت سنگی بلند بود و درّه بود، رو به شمال. از این دره راه است،

ص: ۲۰۹

۱- یک کلمه ناخوانا

۲- توسط کردن: واسطه شدن، شفیع شدن

جاده متعارفی که می رود، به ده ازنا، و خالصه ملایر [و] از آن جا، به دیزآباد، و سارو، و سیاوشان عراق، که راه قافله است. قدری راه رفتیم. به ده جوراب خالصه رسیدیم، دست چپ بالای ده، به ناهار افتادیم. پیشخدمت ها هم بودند. کوه دست چپ که ذکر شد که راه درّه اش به (ازناو) و ... می رود در مقابل همین ده جوراب دره و دریند دیگری بهم می رساند رو به شمال، که می رود به ده ازنوله، اربابی، پروز ایضا جوزان قلیچ خان مرحوم. [۴۴۱] توسکن (۱) علیا و سفلائی خالصه، مانیزان، اربابی. قجرآب، کمرآب، این کوه را گرم کوه می گویند. که از دولت آباد، کشیده الی بالای جوراب. اطرافش سنگ های سخت است.

اما از پشت سر می گویند راه دارد. که بالای این کوه می روند. و بالا-ایش مسطح است. در بهار، خیلی پرگل و گیاه و باصفاست. شیخ الملک، حاکم سابق ملایر، در عهد خاقان مغفور، سالی یک بار با عیال خودش، بالای این کوه می رفته است. چند شب می مانده است [و] عیش می کرده است. لایله سرنگون زیادی در بهار، می گویند دارد. مغاره [ای] در این کوه هست، که هر قدر میانش می روند، به آخرش نمی رسند. با چراغ باید بروند. از این مغاره آبی می چکد، مثل قند روسی، متحجر می شود. و طعم تلخی دارد. شوخیتا توی چای ریخته به مردم می دهند. بلکه خود شخص برداشته توی چای (۲) می ریزد. بعد از خوردن می فهمد، قند نیست.

خلاصه، بعد از ناهار سوار کالسکه شده، از توی ده جوراب رانندیم. بنه و ... راه را گرفته بود.

راه هم تنگ بود. کالسکه به زحمت رفت. میان ده، تپه بلندی است روی آن تپه قدیم قلعه بوده است. بسیار محکم، اما خراب کرده اند. حالا به جز دیوار خرابه در روی تپه، چیزی نیست. زن های خوشگل بسیار، در این ده هست. باغات خوب دارد. از این جا گذشته، همه جا دست راست کوه های نرم بلند است. به فاصله نیم فرسنگ، پشت این کوه ها به محال و خاک بروجرد منتهی می شود.

راهی که متداول است، به بروجرد می رود. از دولت آباد می رود. ثامن (۳) خاک ملایر،

ص: ۲۱۰

۱- نسخه چاپی: توشکن

۲- اصل: چائی

۳- نسخه چاپی: سامان

از آنجا از دره کرک (۱) گذشته، به بروجرد می‌رسد. دست چپ همه جا همان کوه سخت سنگی است. از دولت آباد بالاتر، ابتدا شد. در این جاها به کوه لشکر در، معروف است.

الی تنگه توره، که جزء محال کزاز، است بعدا از این دهنه، که فاصله می‌شود. این کوه لشکر در، کوه دیگر به همین ترکیب سنگی، و بلند و سخت، رو به مشرق می‌رود.

معروف به کوه (راست بند) است خلاصه. فاصله این دو کوه همه جا نیم فرسنگ بیشتر و کمتر است.

دهاتی در دست راست و چپ، امروز دیده شد. از این قرار است، دست راست:

اول نامیله، خرم آباد، [ملکی] حاجی خاله، داویجان خالصه، در بالای داویجان قشلاق بورکی، ملک سالار [است] بعد جوراب بود، که ذکر شد. بعد از آن بیجن آباد، قلعه خلیفه، مرویل، میشن خالصه، کمازان خالصه، این دهات در کنار رودخانه افتاده است.

بعد گوشه [ملکی] آقا خان تفنگدار، بعد قلعه خان [ملکی] قاسم خان شاملو. (گنجه در) (نهندز) (کساوند) خالصه [۴۴۲] بعد (زنگنه سفلی) خالصه که کنار رودخانه بود. بعد زنگنه علیا، که کنار جاده (۲) بود. خالصه بود، ده بسیار معتبری بود. بعد (پری در) بعد پری خالصه که منزل بود. دست چپ، بعد از وضع (ناوله) و ... که نوشتیم، دیگر آبادی ندارد. مگر در دامنه کوه (لشکر در) محاذی زنگنه سفلی ده است، موسوم به قیان، وریها، و گلپر آباد، املاک قلیچ خان مرحوم. در زنگنه علیا میرزا سید احمد وزیر عراق پسر میرزا موسی مرحوم وزیر تهران، با علی نقی خان صمصام الملک، سرتیپ فوج کزار آمده بودند. ملاحظه شد [ند] قدری فرمایش شد. بعد رسیدیم [به] منزل. در چادر سرد بود. کرسی و آتش درست شد. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی روزنامه خواند. بعد خوابیدیم. uchi

روز شنبه سیزدهم [شهر ذیقعه]

امروز باید رفت به فزو حصار (۳) خالصه، که جزء عراق و بلوک کزار است پنج فرسنگ راه بود. صبح سر حمام بودم. کاغذی عرفانچی به امین السلطان نوشته بود، آوردند، دیدم. نوشته بود، زخم به حالت بدی ناخوش است.

ص: ۲۱۱

۱- . نسخه چاپی: کرکر

۲- . اصل: جعهده

۳- . نسخه چاپی: فره حصار

مرخص بکنند، دو شب در پری بمانم، اذن دادم. بیچاره عرفانچی به معرکه افتاده است. خلاصه رخت پوشیده آمدیم، بیرون. سوار کالسکه شده، رانندیم. هوا صاف، آفتاب و ابر بود. سرد هم بود. یحیی خان سایر وزرا شاهزادگان و ... امروز به ده گرجائی [که] ملکی قاسم خان است، رفته اند. برای اجلاس تحقیق فقره کسر خالصه و ...

چون شاهزاده اعتضاد، دیشب در آن ده بوده است. خلاصه رانندیم، راه کالسکه بد نبود.

اما گل زیادی، امروز بود. جمیع مالها [ی] مردم [و] کالسکه ها و ... همه گل شده بودند. برف امروز در کوه ها و زمین، بیشتر از ملایر بود. طرفین راه به فاصله دو میدان اسب، بیشتر [به] کوه منتهی می شد. کوه دست چپ، همان کوه (لشکر در) است. مال زیادی امروز زمین می خورد، به گل فرو می رفت. دست چپ جاده (۱) به ناهار افتادیم. برف ها را باد، زده به گودال ها ریخته بود. اسب غرق می شد. به زحمت رفتیم به ناهار گاه. بعد از ناهار سوار کالسکه شدیم. در سر ناهار ناصر قلی خان، حاجی میرزا علی مقدس را بلند می کرد، راه می برد، پهلوان خر، شده بود. [۴۴۳] خلاصه رانندیم، تا رسیدیم، به در بند و دهنه توره، از آنجا رو، به شمال رانندیم. دست چپ در دامنه کوه درخت و آبادی [و] عمارتی بود، مسمی به (صادق علی) مال علی نقی خان سرتیپ، است. ده نیست باغ و عمارتی است. خلاصه رودخانه داخل این در بند می شد و به توره و پایین می رفت. نزدیک ده توره فوج کزار ایستاده بود میرزا سید احمد گفت: کالسکه نمی رود. پلی است در جلو مانع است. اما راه کالسکه را از بالای ده ساخته بودند. خلاصه سوار اسب شدم. از توی ده رفتیم. این ده توره، است.

ملکی علی نقی خان کزاری. ده معتبری است. کوچه یخ داشت. راه بدی بود. بسیار با احتیاط رفتیم. از پل بسیار بسیار بدی [که] سنگ های رویش خراب، [و] درّه [و] تپه شده بود، رد شده. همه جا از راه بد، بیراهه، یخ دار، برف دارد رفتیم. تا به راه کالسکه افتادیم. از بالای ده (حقار) خواستم بروم که به توی ده نیفتیم، آخر راه بود، لابند (۲) باز توی ده افتادیم. اسب علی رضا خان لغزید، کون نشست دو سه مرتبه خان را جنباند. کم ماند [ه بود] زمین بزند.

بلند شد. خلاصه از توی ده با راه بسیار بد، آمدیم، الی منزل. زمین هم گل [و] تر [بود]. حرم

ص: ۲۱۲

۱- اصل: جعده

۲- لابند: ناچار

هم به صعوبت آمدند. دهاتی که امروز در طرفین راه بود از این قرار است: دست راست: سپردر، قلعه نو، گنداب، بیغش، خالسه [است] چشمه علی محمد، که آخر خاک ملایر است. و گردنه کوچکی دارد، که آن طرف گردنه خاک عراق است. کزار، در خاک عراق [است]. جلایر، قره بنیاد، گل زرد، کله، حران دست چپ: خاک ملایر کرجائی، قاسم آباد قوش تپه، ده چانه در خاک عراق، خرخب، زیر آباد، سنگ سفید، شب بعد از شام مردانه شد پیشخدمت ها آمدند قدری صحبت شد بعد خوابیدیم. Esfehani, Gland.

روز یکشنبه چهاردهم [شهر ذیقعه]

باید (نمک کور) برویم. که ملک مستوفی الممالک است. سه فرسنگ راه است. صبح که برخاستم برف شدیدی می آمد. یعنی از دیشب می باریده است. زمین هم سفید بود. رخت پوشیده، سوار اسب شدیم. چون راه بنه و یخ هم بود. سواره از صحرائی راندم، با اعتضاد السلطنه، حسام السلطنه، شهاب الملک، مشیر الدوله، صحبت می کردیم. خیلی از صحرا راندم [۴۴۴] برف زیادی داشت. به زحمت می رفتیم. تا رسیدیم به رودخانه [ای] که از طرف بالا، یعنی روبروی مامی آمد [و] به عقب می رفت. از رودخانه گذشتیم. خواستیم باز صحرائی بشویم. نهر عمیقی (۱) که از همین، رودخانه سوا شده بود. مانع از عبور شد. عقب سر ما پلی بود، بزرگ. که روی این رودخانه بود. لابدا باید دوباره از رودخانه بگذریم، برویم، از پل برویم. برگشتیم از رودخانه گذشتیم. خیلی معطل شدیم، تا بنه و مردم را پس و پیش کردند. راهی باز شد. رفتیم.

از پل گذشتیم. آن طرف خیلی شلوغ (۲) [بود] سوار کالسکه شده، قدری که راندم، در کنار دست چپ به ناهار افتادیم. بعد از ناهار سوار کالسکه شده راندم. طرفین راه کوه است، بلند.

اما به فاصله نیم فرسنگ، بیشتر [یا] کمتر، راه کالسکه خوب بود. دست چپ و راست، ده و آبادی زیاد بود. سه ده در دست راست بود. (مهاجران) می گفتند. خلاصه راندم برف گاهی می آمد، گاهی بازمی شد. اما باد بسیار بسیار سردی می آمد. راه قدری هرده هورده بود.

تا نزدیک (نمک کور) رسیدیم. توی کوچه ده رابنه، گرفته بود. یخ هم بود. از کالسکه درآمده، سوار اسب شدم. امین خلوت بود. از کناره ده راندم. بسیار بسیار باد سردی می آمد. به طوری

ص: ۲۱۳

۱- اصل: نهری عمیقی

۲- اصل: شلوغ

که آدم را می کشت. اسب دوان دوان، رفته توی چادر. بعد حرم هم آمدند. وقایعی روی نداد. طرف عصری برف شدیدی آمد. باز ایستاد. شب هم باریده بود. یحیی خان، مشیر الدوله، پیش رفتند، به سلطان آباد. شب بعد از شام مردانه شد. علی رضا خان [و] سایر پیشخدمت ها و ... آمدند. اخبار تلگرافی مفصلی از پاریس رسیده بود. که قشون فرانسه در بیرون شهر در صحرا به قدر دویست هزار نفر، به سرداری (بورباکی) و (تروشو) حاکم پاریس و ... و رؤسای جمهوری، با قشون پروس جنگ کرده بودند. روز اول [و] دوم پروس ها را شکست فاحشی، داده بودند. بعد سرداران پروس، با قشون زیادی، پی در پی به کمک رسیده، فرانسوی (۱) ها را کلا شکست داده، همه را کشتند، و اسیر [و] متفرق کردند.

تروشو زخم کاری برداشته. همچنین سردار دیگر فرانسه [و] اولیای دولت جمهوری هم اسیر شده [اند] بعد پاریس هم تسلیم شد. [آنها] شهر را گرفته همه قشون آن جا را هم اسیر کرده اند با کمال افتضاح. از استرآباد هم تلگراف رسیده بود که قشون روس که در (قزل سو) کنار بحر خزر (۲) بودند. با ترکمان تکه آخالی و ... جنگ کرده اند [و] قشون روس کلا اسیر و مقتول شده اند. بیست نفر جان بیرون برده است.

سه شهر معظم فرانسه را هم سیل برده است. از آن جمله شهر (لیل)، است که در سرحد بلژیک (۳) در شمال فرانسه واقع بود. خلاصه شب را خوابیدیم. Chems

مهدی سلطان فضول، یاور موزیکان چی های شهرستانکی، در منزل (پری) فوت شده است. [۴۴۵]

روز دوشنبه پانزدهم (شهر ذیقعه)

امروز باید به سلطان آباد برویم. سه فرسخ سبک، بود. صبح برخاسته رخت پوشیده، سوار کالسکه شدیم. هوا مه و تاریک بود. هیچ چیزی معلوم نشد. راه، قدری که رفتیم خوب بود. صاف برای کالسکه. تا یک فرسنگ و نیم بعد سرازیری کمی شد. طرفین راه کوه سنگی به نظر آمد. زمین یخ [زده] و لیز بود. سوار اسب شدم. اسب هم خیلی به احتیاط باید رانده می شد. شتر [و] قاطر زیادی هم لغزیده افتاده بودند.

ص: ۲۱۴

۱- اصل: فرانسه

۲- اصل: خضر

۳- اصل: بلژیک

اما الحمد لله هوا باد نداشت. گرم بود. باز سوار کالسکه شدم. الی شهر. اغلب سرازیر [و] سربالا بود. گاهی با کالسکه می رفتم. نزدیک شهر قدری مه باز (۱) شد. دست راست کوه های سنگی بلند، پیدا بود. سه ده طرف دست راست است. تا چشم کار می کرد باغات، و اشجار و آبادی بود. اسم سه ده از این قرار است: سینجان فیجان [و] گره رود. دست چپ هم کوه سنگی بود. اما درست پیدا نبود. زمین برف زیادی دارد. الحمد لله تعالی همه جا تا چشم کار می کند سفید است. به قدر یک چارک برف در زمین بود. زمین کوه ها سیاهی نداشت.

لذتی داد. الحمد لله این برف تازه باریده است. یعنی پریشب، به سلطان آباد نرسیده، نزدیک شهر باغات دارد. با کالسکه گذشته، چون کوچه یخ [زده] بود. از آنجا گذشته سوار شدیم.

حاجی سید محمد باقر، حاجی سید محسن، علمای عراق آمده بودند، مشیر الدوله [و] یحیی خان [هم] آمدند. رفتم داخل شهر شده، عمارات دیوانی را خوب تعمیر کرده بودند.

ناهار خوردیم در اطاق ... داری (۲) بخاری روشن کرده بودند. منزل کردیم امروز کل موی مردم و حیوان از مژه چشم الی هر جا که مو بود که باد می خورد، یخ کرده بود، [و] سفید شده بود.

اگر موی مقعد و زهار، هم در بیرون بود حالت مژه و ... را پیدا می کرد. ریش شهاب الملک طور غریبی شده بود. مخصوصا احضار شد، تماشا کردم، موی سیبل و ریش [و] مژه یال و گوش قاطر [و] شتر بسیار، بسیار، خنده داشت، بسیار بامزه [بود]. خلاصه شب بعد از شام مردانه شد. یحیی خان و ... آمدند قدری روزنامه خواند یحیی خان بعد خوابیدیم. بسیار بسیار سرد بود هوا، Bolande. هوشنگ میرزا، حاکم گلپایگان [و] خوانسار امروز آمده بود.

محمد امین میرزا را، که مستوفی الممالک موقتا حاکم (کمره) کرده است او هم شب، شنیدم آمده است.

امروز که روز سه شنبه شانزدهم [شهر ذیقعه] است در سلطان آباد اطراق شد.

به عرایض و کارهای صاحب دیوان رسیدگی شد از عراقی ها و ... اقسام مختلف پیشکش آورده بودند. یحیی خان آورد و، به کارهای دیگر رسیدگی شد الی غروبی. بیرون بودم.

هوا مه و ابر بود. چنان سرد بود که همچو چیزی دیده نشده بود. آب گرم حمام بلغاری، تا

ص: ۲۱۵

۱- اصل: واز شد

۲- یک کلمه ناخوانا

به زمین می رسید، فوراً یخ می کرد. دنیا (و اجرام فلکی) (۱) همه یخ بود [۴۴۶] سه ساعت از شب رفته صدای قال و مقال زیادی آمد از پشت بام سر در تالار عمارت دیوانخانه، صدای امین السلطان، ملیجک، پسر فراشباشی رحیم کن کن و ... و ... معلوم شد، در گوشواره (۲) بالاخانه تالار، که حاجی بلال، منزل کرده بوده است. بخاری به مرور آتش گرفته است.

تا امشب خبر شده اند. امین السلطان خبر شده، مردم را برده، که خاموش کند.

رحیم کن کن، با پنج نفر فراش، دو قراول و یک سقا، از بالای بام، تیرها که سوخته بود، از زیر پایشان دررفته، همه افتاده بودند، پائین، روی هم، تیر و خاک و هوار، هم روی آن ها ریخته بود. از بالا هم برای آتش آب می ریختند روی این افتاده، آب می ریخت. علی رضا خان هم بوده است. به هزار مرارت یکی یکی اینها را از زیر خاک کشیده بیرون آورده بودند.

الحمد لله تعالی با وجودی که از هفت ذرع راه افتاده بودند، روی هم توی خاک، آتش از بالا هم رویشان ریخته بود، کسی عیب نکرده بود. مگر چند نفری از فراش و سقا که دست و کمرشان شکسته بود. رحیم کن کن هیچ عیب نکرده بود. تا من خوابیدم قال و مقال همان طور بود. زیاد از حد صدا و قال و مقال بود. یک شورشی، خلاصه خوابیدیم. **fekri**

روز چهارشنبه هفدهم [شهر ذیقعه]

باز در سلطان آباد، اطراق شد. امروز همه را بکار گذشت. وزرا و شاهزادگان و ... به حضور آمدند. صاحب دیوان هم بود. با محمد امین میرزا، و هوشنگ میرزا، بعضی فرمایشات داشتیم، شد. امروز هم زیاد سرد بود اما آفتاب شد. عصری هوا بد نبود. رفتیم بالای برج قدری با دوربین تماشای شهر و اطراف را کردیم. قلعه شهر مربع است. به قدر ارگ تهران می شود. ارگ کوچکی هم دارد، که عمارات دیوانی در ارگ واقع است. شهر را بسیار به قاعده ساخته اند. کوچه ها راست به یک اندازه، تقسیم آب ها و نهرها به نظم و قاعده، خانه های بسیار عالی دارد. خیلی معتبر [است] خانوار این شهر، هزار و پانصد خانه می شود. تجار از آذربایجان و ... در این شهر آمده، تجارت قالی و ... می کنند. قالی زیادی همه ساله از مملکت عراق به خارج مثل، مملکت روسیه و عثمانی و ... می فرستند. تجارت عمده دارند. در عراق پنبه زیاد کاشته می شود. و از هر قسم حاصل

ص: ۲۱۶

۱- . کلمات داخل پرانتز در بالای سطر اصلی نوشته شده است.

۲- . اطاق های گوشه ساختمان را گوشواره می گفتند.

به عمل می آید. [۴۴۷] بلوکات و دهات بسیار معتبر در عراق هست. خلاصه علمای عراق هم امروز به حضور آمدند، میرزا عبد الرحیم شیخ الاسلام اصفهان، هم که بعضی نوشتجات (۱) از علمای اصفهان داشت، به حضور آمد و از اصفهان آمده بود. خلاصه شب بعد از شام مردانه شد. یحیی خان و ... آمدند. احکام زیادی که صاحب دیوان برای، اصفهان عرض کرده بود نوشته شده بود، ملاحظه کرده، مهر شد. بعد خوانیدیم. Mesume میرزا احمد خان برادرزاده صاحب دیوان هم از شیراز به حضور رسیده بود. ملاحظه شد.

امروز روز پنجشنبه هجدهم [شهر ذیقعد] باید به مصلح آباد برویم. چهار فرسنگ سنگین راه بود. صبح برخاسته رخت پوشیده از در ارگ سوار شدیم. از مال وینه حرم خانه و ... خیلی شلوغ (۲) و جنجال بود. علی هم صدای زیادی می کرد. شلوغ بود تا از دروازه بیرون رفتیم. جمعیت زیادی بود سوار کالسکه شده، رو به شمال رانیدیم. طرف دست چپ قدری که رفتیم، ده معظمی به نظر آمد، در دامنه کوه، اسمش مرزن جیران از جزء کزار است. همه جا طرف دست چپ کوهستان است. به فاصله یک فرسنگ بیشتر و کمتر، پشت این کوه ها، محال بزچلو، و شراح (۳) است. طرف دست راست هم به فاصله دو فرسنگ، سه فرسنگ، کوهستان است. محال فراهان است. و همچنین دهات سر راه و ... همه جزء فراهان بود. و منتهی می شود به بلوک محلات. قدری که رانیدیم یعنی به قدر یک فرسنگ به ناهار افتادیم. کنار دست چپ این جاها برف در زمین بود. بعد از ناهار صاحب دیوان، هوشنگ میرزا و ... و ... مرخص شده، رفتند. ما هم رانیدیم، از توی ده مشهد که ملک عباسقلی خان خواهر (۴) زاده سپهدار است، گذشتیم ده معموری بود. دست راست ده، امام زاده [ای] بود مسمی به محمد عابد، پسر امام موسی کاظم (ع) است. گنبدش را و جلو خانش را خیلی از قدیم ساخته است. حرم در این امام زاده به ناهار افتاده بودند. گنبد [آن] مخروطی است. بطور [کله] قند اما خیلی خوب ساخته اند. و عجب کاشی کاری داشته

ص: ۲۱۷

۱- اصل: نوشته جات

۲- اصل: شلوق

۳- نسخه چاپی: شراه

۴- اصل: خاهر

بوده است، این بناها. اما حالا ریخته است. از این ده که گذشتیم کم کم برف زمین کم شد.

به طوری که زمین هم، تر بود هم، خشک، ملمّع بود. رفته رفته برف کمتر می شد تا آخر زمین خشک شد. اما بارندگی به شدت این جاها شده بود. چون زمینش شوره زار و کویر (۱) بود، برف آب شده بود. اما در اغلب جاها زراعت بود، و آبادی و دهات معمور زیاد در جنبین راه به نظر آمد. هوا امروز صاف و آفتاب خوبی بود [۴۴۸] گرم هم بود بعد از ده مشهد، نیم فرسنگ که گذشتیم، به ده، ابک آباد، رسیدیم. ملک جناب آقا، یعنی مستوفی الممالک. ده معظمی بود از آنجا گذشته همه جا طرفین راه آبادی بود، الی منزل. بعد از میان ده کمال آباد، گذشته به منزل که مصلح آباد، است رسیدیم. دو ساعت به غروب مانده.

دهاتی که امروز در طرف دست راست و چپ بود از این قرار است (۲). شب بعد از شام مردانه شد شعر [و] غزل شیخ منتخب شد.

بعد خوابیدیم ZEHRASULTAN نزدیک صبح می گفت از دماغم خون می آید.

رفت [به] چادرش، کنیزی آمد، یعنی اقل بگه.

دست راست: میقان - مشهد محمد عابد (سه دانگ وقف امامزاده، باقی اربابی) ابک آباد [ملکی جناب آقا] - و یسمه [ملکی] قوام الدوله - استروان [ملکی] میرزا سید حسین و محمد حسن قائم مقام - حرآباد [ملکی] جناب آقا - کمال آباد [ملکی] حاجی میرزا سید احمد و سایر ورثه حاجی میرزا کاظم شمس آباد - کمال آباد [ملکی ورثه] حاجی میرزا جعفر مصلح آبادی.

دست چپ: مرزنجیران - مهرآباد - شاه آباد - وزیرآباد - سیچان - قلعه نو - مزیدآباد - مشهد الکوبه - آهنگران - نظم آباد - خلیج آباد - ولاسجرد.

روز جمعه نوزدهم [شهر ذیقعه]

باید به آشتیان رفت چهار فرسنگ و نیم راه است. صبح از خواب برخاسته سوار کالسکه شدیم. با حسام السلطنه، اعتضاد السلطنه، وزیر خارجه، مشیر الدوله، مجد الدوله، صحبت می کردیم از امور دولتی ... بعد رانندیم

ص: ۲۱۸

۱- اصل: کبیر

۲- در متن اصلی به همین صورت آمده است یعنی اسامی دهات بعد از چند جمله به خط شخص دیگری نوشته شده است.

رانندیم هوا امروز آفتاب و صاف و گرم بود. جلگه خوبی دارد، وسیع صاف. جلگه هم بوته گون دارد. دست راست و چپ و اطراف همه کوه است. اما خیلی مسافت زیاد.

بخصوص دست چپ از دور کوه بزرگ سنگ داری بلند [و] طولانی پیدا بود. که قریه کنگران [۴۴۹] و زنجیران سرابند، معدن سنگ، شراب، سفید آب در آن سمت است. در این جلگه آهو زیاد است. سیاحی و حبیب الله خان برای شکار آهو رفته بودند. سیاحی می گفت آهوی زیادی دیدم. از پنج قدمی هم چهار پاره به آهو انداخته بود، نزده بود. اوقاتش تلخ بود.

خلاصه دست چپ به ناهار افتادیم. یحیی خان روزنامه خواند، حاجی میرزا علی [به] ترکیب عربی، دستمالی به سر انداخته بود. [و] حرفهای عجیب و غریب می زد. برادرهای انیس الدوله (۱) عقب مانده بودند [و] به نجف اشرف رفته بودند. پیدا شدند. می گفتند از راه نیبح و سارو آمده ایم. و از زیادی برف در آن صحراها زیاد تعریف می کردند، می گفتند افشار بیگ، هم از عقب می آید. یعنی به کرمانشاهان رسیده است. می گفتند در خاک عراق عرب (۲) به هیچوجه باران نیامده است. خشکی غریبی است. مفتی های بغداد با دایره [و] دنبک و بعضی طورها (۳) به مصلاً به طلب باران بیرون رفته بودند. از قبور شیخ عبد القادر و امام اعظم، استمداد کرده بودند. قدری ابری هم که در آسمان بوده است مرتفع شده، آفتاب شدیدی شده بود. خلاصه بعد از ناهار سوار کالسکه شده رانندیم. تا رسیدیم به قریه فیض آباد، که در دست میرزا محمد علی مشرف توپخانه است. ده خوبی بود. اما آبش بسیار کم بود. خانوارش به نظر زیاد می آمد. اما بی بضاعت. از فیض آباد که قدری گذشتیم، جلگه مبدل به هر ده ماهور شد. الی آشتیان به همین طور بود. جلگه یک گردنه بسیار کوچکی هم داشت. که قابل گفتن گردنه نیست. اما برای اسب های کالسکه و عراده و قاطرهای تخت و باری و شتر باری، که پنج ماه است در زیر بارند، الحق به نظر کوه البرز (۴) می آمد. خیلی به صعوبت گذشته زمین گل هم داشت. خلاصه نزدیک قریه آشتیان که در حقیقت شهر معظمی

ص: ۲۱۹

۱- در نسخه چاپی نام برادران انیس الدوله را محمد حسن خان و حبیب الله خان نوشته است.

۲- اصل: عراق و عرب

۳- اصل: تور

۴- نسخه چاپی: الوند

است. از کالسکه سوار اسب شدم. از زیر قریه از توی کوچه های تنگ و یک پل (۱) کوچکی، که روی رودخانه کوچکی، که از میان آشتیان می آید، گذشته، به اردو رفتیم. اگرچه مستوفی الممالک، قلعه و عمارتی خارج از قصبه آشتیان دارد و می شد در آنجا منزل کرد، اما برای این که پس فردا باز در چادر خواهیم بود، و سرما [خواهیم داشت] خواستیم عادت به عمارت نشود مهدعلیا در آنجا منزل کرده بودند. خلاصه سه ساعت به غروب مانده وارد چادر شدیم. مستوفی الممالک بارخانه زیادی، از هر قبیل مرکبات مازندران و ... فرستاده بود، برای همه نوکرها و .. هم، پول بارخانه فرستاده بود، کل بارخانه ها (۲) را هم در طرفی کود (۳) کردند، کلش های بارخانه را هم طرفی ریختند [۴۵۰].

عصری قرق شد. زنها آمدند. زعفران باجی بارخانه ها را تقسیم کرد شلوغ (۴) شد گربه ها توی کلش ها بازی می کردند. تخته ها سوخته شدند. بعد کلش ها را هم آتش زدیم.

خلاصه قریه آشتیان در دامنه کوهی واقع است. خانه های عالی خوبی، روی هم رفته در دامنه ساخته شده دو درّه، و دامنه کوه را خانه ها پر کرده است. خلاصه شب بعد از شام، مردانه شد.

پیشخدمت ها آمدند. بعد خوابیدیم. Zaki شب باد تند و زیادی می آمد. الی صبح معرکه بود. [با] سرمای زیاد.

روز شنبه بیستم [شهر ذیقعه]

در آشتیان اطراق شد. امروز باد سرد شدیدی می آمد، که از چادر و آلاچیق نمی شد بیرون رفت، می خواستیم امروز سوار شده آشتیان را تماشا کنیم. ممکن نشد. زیر کرسی توی آلاچیق تاریک، الی غروب نشستیم. عصری حمام سر و تن شوری مختصری رفتیم. عصری باد ایستاده بود. حاجی رحیم خان، عبد القادر خان، دولچه و ... از سلطان آباد، از راه ابراهیم آباد، به قم رفته اند. امروز به کسالت و بطالت گذشت. قدری دراز کشیدم. قدری کتاب جغرافیای فرانسه، با دکتر و یحیی خان خواندم. بعد شب خوابیدیم... enis... عصری حمام سر تن شوری مختصری رفتیم.

ص: ۲۲۰

۱- اصل: پلی

۲- اصل: بارخانها

۳- اصل: کوت

۴- اصل: شلوق

روز یکشنبه بیست و یکم [شهر ذیقعه] باید به دستجرد برویم، سه فرسنگ و نیم راه بود، صبح هوا صاف و آفتاب خوبی بود. اما سوز کمی می آمد. رخت پوشیده در سراپرده ایستادیم. از این قرار رؤسای آشتیان و غیره به حضور آمدند: آقا میرزا جعفر مجتهد، با بعضی علمای دیگر، مثل ملا حسین [و] ملا ابراهیم، میرزا محمد، که در قدیم وکیل یزد و کرمان بود، از جانب خان بابا خان سردار مرحوم، حالا مرد مسنی است. بیکار است. از جهت (۱) پیری مجاور آشتیان است. [۴۵۱] میرزا حسین خان، برادر میرزا نصر الله گرگانی، میرزا تقی برادر میرزا زین العابدین البرز مرحوم، مردی است هفتاد و پنج ساله و جهان گردیده، می گفت به ولایات هند و سند و ... سیاحت رفته بوده است. میرزا علی نقی برادر ایضا میرزا شفیع سلطان نایب آشتیان، خلاصه سوار اسب شده، با حسام السلطنه، وزیر خارجه، مشیر الدوله، اعتضاد السلطنه، مجد الدوله، صحبت می کردیم، رفتیم، رو به، بلندی که آشتیان را تماشا بکنیم. اما هوا باد سردی داشت. اذیت می کرد. نشد زیاد تماشا بکنم.

الی نزدیک قلعه، مستوفی الممالک و قوام الدوله، رفتند قدری تماشای خانه ها را کرده، برگشته سوار کالسکه شدم. از باد سرد سرم قدری سرما خورد، و راندم رو به مشرق، راه کالسکه خوب بود. اما همه جا پست و بلند و ماهور بود. طرفین راه همه کوه های کوچک سنگی و غیر سنگی بود. قدری که راه رفتم، سرازیر و بلندی بود. کالسکه حرم گیر کرده بود. طرف دست چپ روی تپه به ناهار افتادیم. پیشخدمت ها و ... همه بودند.

یحیی خان، روزنامه خواند. حاجی میرزا علی بود. نامربوط زیادی می گفت. بعد از ناهار سوار شده، از بلندی بالا رفته، سوار کالسکه شده، راندم. همه جا سرازیری بلند و پست بود. و کمی برف در کوه ها و زمین بود. به طوری که چشم را می زد. کوه های قشنگ در طرفین راه بود. تا رسیدیم، به ده کوچکی توی دره بود. اسمش رازآباد بود گفتند ملک مستوفی الممالک است. بعد قدری که راندم دست چپ، توی دره ده کوچک دیگری بود موسوم به (سررود) بعد چند ده دیگر دیدیم. موسوم به موشه [و] (ورسان). بعد رسیدیم توی دره. حرم به ناهار افتاده بود. از این جا راه رو به شمال شد. باز دره است. اما این جا قدری گشاد شد. تا به ده (زی زکان) که در طرف دست چپ در دامنه کوه است، رسیدیم.

ص: ۲۲۱

این جا اگرچه اطراف همه کوه و پیش رو هم بود و سد و حایل بود. کوه البرز قدری و کوه دماوند، تا نصفه پیدا شد. پر برف سفید، دماوند ارتفاع خودش را نمود. به این معنی که از این نقطه تا زیر کوه دماوند سی و پنج الی چهل فرسنگ (۱) راه است. این که نوشتم غلط است. بعد از حساب صحیح پنجاه فرسنگ درست است. خلاصه پشت کوه زی زکان ده عامره است. و تفصیلی در این ده است که لابد باید نوشته شود. هر کس در این ده اسم ماست ببرد [۴۵۲] و بخصوص اگر بگوید ماست دارید، اذیت زیادی به آن گوینده می کنند. بلکه احتمال خطر هم دارد. چنانچه بعضی از اهل عامره در سلطان آباد به عرض آمده بودند، در منزل مشیر الدوله، که دیوانخانه عدلیه اعظم است معتمد الملک هم آنجا نشسته بوده است.

معتمد الملک یا کس دیگر سؤال کرده بوده است، که اینجا ماست خوب دارد یا نه.

عارضین عامره برخاسته (۲) از مجلس رفته بودند، با خشونت. اما در این روزنامه علت آن را (۳) که چرا عامره از لفظ ماست بدش می آید [را] نمی نویسیم هر کس بخواهد دلیل آن را بداند خودش برود عامره و ماست بخواهد تا معلومش شود. خلاصه رانندیم به قریه جوزا رسیدیم.

این جاها خاک خلیج قم است. که جزء عراق [عجم] است فوج خلیج به سرکردگی محمود آقا، که تربیت شده مدرسه سن سیر پاریس است، دیده شد. بسیار فوج آراسته [ای] بودند. بعد به منزل که دستجرد است رسیدیم، رفتیم، به چادر. دستجرد، ده بسیار معتبری است. باغات خوب دارد. در عامره رنگریزی زیاد دارند. و خودشان هم کرباس درست می کنند. از اطراف هم کرباس آورده، آنجا رنگ می کنند. خانوار زیادی دارد. شب، بعد از شام مردانه شد پیشخدمت ها و ... آمدند. دکتر قدری روزنامه خواند. بعد خوابیدیم. Uchi چاپار تهران رسیده بود. مطالب آورده بود. امروز همه را خوانده جواب نوشته، فوراً چاپار را معاودت دادیم.

روز دوشنبه بیست و دوم [شهر ذیقعدہ]

باید رفت به قاضی، چهار فرسنگ راه است. هوا بسیار گرم و خوب بود. از دم سراپرده الی دم کالسکه، مسافتی بود پیاده رفتیم.

ص: ۲۲۲

۱- . نسخه چاپی: پنجاه فرسخ درست است.

۲- . اصل: برخوردار

۳- . اصل: او را

سوار کالسکه شده، رانندیم، رو به شمال. [۴۵۳] راه پست و بلند بود. قدری رفتیم.

طرف دست راست، در دامنه نزدیک جاده (۱) ده عیسی آباد بود. امام زاده بود. گنبد قدیم سازی داشت، کاشی بود. خوب بنائی بود. اسم امام زاده زکریا بود. میگفتند پسر امام موسی کاظم (ع) است. از نزدیک امام زاده گدای زیادی دیده شد. به حسام السلطنه پول دادم، ببرد تقسیم بکند. گداهای زن ها دورش را گرفته [بودند]. کم مانده بود از اسب پائینش بیاورند. با وزیر خارجه، اعتضاد السلطنه، حسام السلطنه [و] مشیر الدوله، زیاد صحبت شد. راه کالسکه از بغله و پست و بلند شد [از کالسکه] پیاده شده، سوار شدم.

دست چپ باغات و محل جهرود است، که جزء خلج است. و عراق دم راه پیدا بود.

بسیار بسیار درّه باصفائی است. همه باغات از هر جور درخت میوه و غیره و عرض دره بسیار وسیع [است]. دهات زیاد [دارد]. در بهار باید مثل بهشت باشد. طول دره به قدر یک فرسنگ بیشتر بود. عرض دره به قدر نیم فرسنگ کمتر و بیشتر بود. بسیار باصفا بود. قدری راه رفته، طرف دست راست، روی تپه، یعنی کوهی به ناهار افتادیم. حرم آمده، گذشتند.

(عکاس باشی عکس یکنفر پیرمرد خوانساری را که بسیار فقیر بود انداخت) (۲) عرفانچی پیدا شد، که در پری به علت ناخوشی زنش مانده بود. بشدت لاغر شده، و سیاه شده، از سرما تعریف کرد، که از پری از راه (ازنوله) و دیزآباد و سارو [و] آهنگران و سیاووشان آمده است. یک نفر آدمش در راه از سرما مرده بود. چند نفر را سرما دست و پا برده بود.

در دیزآباد هم که نصف شب وارد شد، و در راه یک ذرع برف بوده است، بعد از ورود به ده می خواستند، که قدری گرم بشوند، برای جزئی حرفی، میانه آدم عرفانچی، و کدخدا جنگ می شود. یکبار [ه] نصف شب، هزار نفر رعیت، با چوب و چماق ریخته فحش زیاد، به عرفانچی داده، بلکه کتک هم زده بودند، و رفته بودند، بالای بام که خانه را بر سر عرفانچی خراب کنند. عرفانچی بیرون آمده با هزار زحمت و التماس، آنها را از سر باز کرده بوده است. (سر ناهار خون زیادی از دماغم آمد) (۳) خلاصه بعد سوار شده رانندیم. همه جا

ص: ۲۲۳

۱- اصل: جعه

۲- در متن اصلی جمله ما بین پرانتز در بالای سطر نوشته شده است.

۳- در متن اصلی جمله ما بین پرانتز در بالای سطر نوشته شده است.

پست و بلند بود، و طرف دست چپ همه ده، و آباد بود. میرزا حبیب الله برادر میرزا نصر الله گرکانی، که قدیم مستوفی ما بود. دم راه آمده بود. در ده سناوند که از همین بلوک خلیج است، دست چپ بود، می نشیند. آمد دم کالسکه، می لنگید. گفت اسب، پایم را معیوب کرده است. چند بچه کوچک هم داشت، لباس های قرمز و ... پوشانده بود.

خیلی می نالید، از دست مردم و ... رانندیم، تا رسیدیم به ده قاضی، که مال اولاد محمد حسین خان خلیج است، مال حاجی عیسی خان است. سه برادر هستند. علی اکبر خان، حاجی عیسی خان، حاجی آقا خان، حاجی عیسی خان، در ده قاضی که ملک اوست، عمارت بسیار عالی ساخته است. هنوز ناتمام است. [۴۵۴] ملک نی زار مال علی اکبر خان و حاجی آقا خان است. این ها خانواده معتبری هستند، در خلیج. خلاصه وارد منزل شدیم.

چیز تازه [ای] الحمد لله رو نداد. نصر الله قوشچی دیوانه، از ماهی دشت الی حال، به فلج گرفتار شده است. به فلاکت تمام می آید. در سلطان آباد، اعتضاد السلطنه و مجد الدوله و امینی بازی کردند. اعتضاد السلطنه از امینی و مجد الدوله ۸۰۰ تومان برده است. الی صبح نشسته بودند. خلاصه شب شد. خوابیدیم. از سناوند و ... که رد شدیم به ده (رازوند)، و باغک رسیدیم بعد به قاضی. پای گربه چیتی کوچک را لگد کرده اند، می لنگید.

ناخوش هم بود. خوب توی تخت گذاشته می آورند.

روز سه شنبه بیست و سوم [شهر ذیقعدہ]

صبح برخاستیم امروز باید به حضرت معصومه (ع) برویم شش فرسنگ تمام راه است. رانندیم با وزرا و شاهزادگان صحبت کردیم.

حسام السلطنه، بنا شد به خراسان برود. خلاصه همه ما رو به شمال مشرق می آمدیم، راه کالسکه خوب بود قدری، پست و بلند بود. بعد هموار است. دست راست از دور کوه های سنگی سیاه بلند، اما نه چندان بلند، برف هم داشتند، پیدا بود. محال جاسب و اردهال کرمجکان قم در آن دامنه و دره هاست، بیلاق قم است. (نی زار) هم همان طرف هاست. از راه به آن کوهها فاصله زیاد بود. پنج فرسنگ کمتر بیشتر، دست چپ هم، اوایل به فاصله دو فرسنگ کمتر بیشتر، منتهی به کوه ها و تپه های کوچک سرخ و سفید رنگ می شود. کم کم در آخر راه نزدیک جلگه می چسبد به تپه های ... (۱) کوره هم طرف راست هم

ص: ۲۲۴

[طرف] چپ زمین امروز خشک بود. اما سابقاً باریده بوده است. دست راست، در نزدیک ده سالیان که وقف نجف اشرف است به ناهار افتادیم پسر حاجی آقا خان خلیج یک میش [و] یک قوی سفید بزرگ شکار کرده آورده بود. میش را در کوه های علی آباد، نزدیک (خرتیه) که نزدیک محلات است و آنجاها شکارگاه مشهور است می گفت زده است، قو را در رودخانه قم. اما هیچ وقت رسم نبود، قو اینجا کسی ببیند. قو در کنار دریای بحر خزر (۱) زیاد است از آنجا این جا آمده است. خلاصه بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده رانیدیم. هوا بسیار گرم بود. خیلی رانیدیم. تا به رودخانه قم رسیدیم. آبش الحمد لله تعالی زیاد، (سر راه یک کاروانسرای سنگی بسیار قدیم مخروبه بود) (۲) نزدیک شهر سوار اسب شدم، جمعیت زیادی به تماشا و استقبال آمده بودند. به علت گرانی امسال، از اطراف هم فقرای زیاد، در این شهر جمع شده اند. حاجی ملا صادق مجتهد قمی [۴۵۵] آقا حسین قمی، به استقبال آمده بودند. صحبت زیاد کردیم، با آن ها. متولی باشی، سایر علما هم همه آمده بودند. در شهر منزل نکرده ایم. در روبروی عمارات دیوانی نزدیک شهر آن طرف رودخانه توی چهار دیواری (۳) چادر زده بودند. رفته منزل دو ساعت به غروب مانده وارد شدیم.

حاجی رحیم خان دیده شد. دولچه دیده شد. خان نایب برادر محقق از تهران آمده است.

ملاحظه شد. شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمت ها آمدند. بعد خوابیدیم. Bakeri.

روز چهارشنبه بیست و چهارم [شهر ذیقعدہ]

توقف شد. بعد از ناهار رفته زیارت، پیاده، از رودخانه پلی بسته بودند، گذشته، از عمارات دیوانی رد شده، به زیارت رفته. پیشخدمت ها [و] نوکرها همه بودند. شاهزاده اعتضاد، مشیر الدوله، شهاب الملک، ساری اصلاان و ... و ... بودند. حسام السلطنه امروز نبود. وزیر خارجه هم نبود. دبیر الملک، هم امروز آمده بود. متولی باشی و غیره بودند. رفتیم زیارت، نماز ظهر و عصر را هم در بالای سر حضرت معصومه (ع) کردیم. سر مقبره شاه مرحوم، خاقان مغفور، رفته. بعد سر مقبره عین الملک مرحوم هم رفته. بسیار متأسف شدم. سر قبر

ص: ۲۲۵

۱- اصل: خضر

۲- در متن اصلی در بالای سطر نوشته شده است.

۳- اصل: چار دیوادی

حاجب الدوله مرحوم هم رفتیم. در رواق حضرت مدفون است. سنگ مرمر کوچکی تازه ساخته آورده است، پسرش روی قبر گذاشته است. از اندازه قبر بسیار کوچک تر است.

قصیده [ای] هم که آخرش همه حاجب الدوله است، گفته اند. در روی مرمر نوشته اند، آنجا هم تأسف خوردم. قبر شعاع السلطنه مرحوم، هم در اطاق خاقان مغفور است.

اطاقی است بلندتر از مقبره خاقان مرحوم، آنجا سوزنی (۱) انداخته قاری نشانده بودند. پرسیدم، اصل قبر شعاع آنجاست یا نه، گفتند قبر پائین است. یعنی متولی قبر خاقان که اسمش میرزا علی اکبر است، گفت که اول که خواستیم مقبره، برای شعاع السلطنه این جا بکنیم، یک سنتی در آمد. بعد شاهزاده را روی همان سنتی دفن کردیم. زیاد خندیدیم.

شاهزاده اعتضاد هم زیاد خندید. لفظ سنتی لفظ قبیحی است. بعد معلوم شد قبری که بکنند، و مقبره ساخته قدیم در آید آن را (۲) سنتی می گویند. شعاعی مرحوم، از بس شلوغ و بامزه بود، در مردنش هم باید مضمون خنده باشد. آمدیم منزل، حرم همه رفتند، زیارت. دبیر الملک آمد. جواب ولایات بعضی احکام که به همه ولایات لازم بود حکم شد، بنویسد. بعد الی عصری به صحبت گذشت، شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی روزنامه خواند.

علی رضا خان، عکاس، بودند. بعد خوابیدم enis... تیمور میرزا امروز یک درنای بزرگ، با یک بچه درنا، که نوکش (۳) کج بود، گرفته بود، آورد. یک قره قوش پیر بزرگی هم با چرخ دیروز گرفته بود. او هم زنده بود. [۴۵۶] زعفران باجی، کلب حسین، با، بارها، آدم (۴) زبیده، با، بارها، آقا مردک غلام بچه، آقا علی خواجه، میرزا باجی، انیس الدوله، حاجی رحیم خان با صندوق خانه، یحیی خان، عزت الدوله [و] عبد القادر خان و ...

رفتند تهران.

روز پنجشنبه بیست و پنجم [ذیقعه]

در قم توقف شد .. مثل دیروز بعد از ظهر به زیارت رفتیم و برگشتیم. شب بعد از شام مردانه شد. عکاس باشی و ... آمدند. سیاحی

ص: ۲۲۶

۱- نوعی پارچه

۲- اصل: او را

۳- اصل: نکش

۴- آدم به معنی نوکر

[هم آمد] عصری معیر الممالک آمده بود، از تهران. دیده شد. بعد از شام از بینی من در وقت دست شستن خون آمد. از دماغ انیس الدوله هم خون زیادی آمد. امروز هم از بینی انیس الدوله خون زیادی آمده بود. پیشخدمت ها که آمدند، بعد رفتم، اندرون. قدری گشتم. الی دم در رفتم. با باشی و کوچولو [به] چادر زن ها رفتم. باز آمدم بیرون. خیلی نشستیم. عکاس باشی صحبت می کرد [که] دیشب، یک زن آمده بود پیش عکاس، صحبتشان بجای نازک هم رسیده بوده است. اما عکاس باشی می گفت زنکه پنجاه ساله بود. الی ساعت پنج نشستیم. بعد خوابیدیم. mesume قرار نانی برای فقرای قم گذاشتم. صد و پنجاه خروار غله دادیم، که به دست آقا حسین و متولی باشی، به فقراء برسانند. الی پنجاه روز، روزی به هزار و هشتصد نفر فقیر نان مجانا بدهند. پانصد خروار گندم، هم به فقرای اصفهان داده شد.

میرزا سید یوسف، نایب الحکومه قم عزل شد [و] عباس قلیخان قاجار، پسر محمد ولی خان قاجار مرحوم، نایب الحکومه شد.

روز جمعه بیست و ششم [ذیقعه]

باید به پل دلاک برویم. چهار فرسنگ راه بود.

هوا آفتاب و گرم بود. زبیده گفت گربه چیتی بزرگه نیست. هرچه گشتند پیدا نشد. تا سوار شدیم به کالسکه. مشیر الدوله، متولی باشی و ... و ... و ... بودند. میرزا سید احمد هم مرخص شد [که] به عراق برود. رانندیم. جمعیت زیادی در طرفین راه بود. از خاک فرج که گذشتیم جمعیت دیگر نبود. با وزیر خارجه، اعتضاد السلطنه، مشیر الدوله صحبت می کردیم. روی تپه کنار دست چپ به ناهار افتادیم. معیر و ... بودند. عرفانچی روزنامه خواند. بعد از ناهار سوار شده، به کالسکه رانندیم. باز عرفانچی، دم کالسکه روزنامه می خواند، الی نزدیک منزل. بعضی فقرا از بلوکات اصفهان، به علت گرانی با زن و بچه برای تحصیل معاش رو به تهران می رفتند. بین راه کاروانسرای تازه می ساختند، قلعه کشیده بودند. بسیار خوب و بجا و به موقع. سابقا میرزا زین العابدین البرز مستوفی بنای آبادی، این جا [را] گذاشته بوده است. حالاها مستوفی الممالک گویا خریده، مشغول آبادی است. بعد رسیدیم به منزل. راه کالسکه خوب است. جلگه است.

طرفین راه از دور، کوه و تپه دارد. غلام علی خان را بین راه به قم فرستادیم [که] چیتی را پیدا کند. در منزل هم عرفانچی روزنامه خواند [۴۵۷] بعد زن ها آمدند. زیاد حرف می زدند.

اوقات تلخ می کنند. بعد از شام مردانه شد. عرفانچی آمد روزنامه خواند. میرزا علی خان، محقق، سیاحی [و] عکاس و ... بودند بعد خوابیدیم. غلام علی خان آمد. اثری از چیتی بزرگه پیدا نبود. دلگیر شدم که این همه راه برویم، در قم [گره] گم بشود.

روز شنبه بیست و هفتم [ذیقعه]

باید رفت به حوض سلطان. صبح برخاستیم دیشب کم خوابیدم، از بس خواجه ها، تفنگدارها، خورخور، و سرفه می کردند. دم صبح هم باران شدید می آمد. صبح که برخاستم، هوا ابر بود. باز بارید. سوار کالسکه شدم، خیر، سوار اسب شدم. خان بابا خان چهار محالی، محمد مهدی خان چهار محالی را مشیر الدوله به حضور آورده [بود]. اسب عربی کبود خوبی هم پیشکش آورده بودند. با وزیر، اعتضاد الدوله، صحبت کردیم. باران تند شد. سوار کالسکه شدم. امین الملک پسر اشرف خان ماکوئی، که سواره کرد و ترک را به استرآباد برده بود، برگشته است.

به حضور آورد. کریم خان که خلعت برای یمین الدوله [و] آصف الدوله برده بود در اول سفر ما این جا آمده است، به حضور آمد. صحبت از فارس می کرد، با زبان بی زبانی بعضی چیزها حالی می کرد. دست چپ به ناهار افتادیم. پیشخدمت ها همه بودند. عرفانچی روزنامه خواند. بعد سوار کالسکه شده، قدری که رفتیم، باز سوار اسب شده، تنها با معیر الممالک، صحبت کرده [به] سمت چادرهای، ناهارگاه حرم سمت دست راست، نزدیک صدرآباد، خرابه، که حالا محمد خان حاکم سابق یزد [آن را] آباد کرده است، رفتیم. بعد معیر رفت، من رفتم ناهارگاه حرم. همه بودند. ببری خان هم بود.

قدری ایستادیم. بیرون باران می آمد. زن ها همه بودند. باشی غلام بچه، هم سواره به تاخت آمد. بعد رفتیم، کاروانسرا آب انبار و ... ساخته آب جاری آورده بود، خوب جائی شده بود. باز سوار کالسکه شده رفتیم. باران می آمد. رفتیم رفتیم خیلی راه بود. دو ساعت به غروب مانده، وارد حوض سلطان و کاروانسرای صدرآباد شدیم. هوا قدری باز شد.

محمد علی خان [و] علی رضا خان و ... بودند. در قم کیفیت، برای علی رضا خان رو داده بود. محمد علی خان تعریف می کرد. علی رضا خان، محمد علی خان [و] علی رفته بودند حمام عمارت دیوانی، علی رضا خان قبل از حمام به بیت الخلا رفته است. تا نشسته بود روی خلا، صدایی از توی خلا درآمده، خان ترسیده بود. بعد از توی خلا

گربه بزرگی درآمده، جسته بود، بیرون. خان مقعد نشسته، برخاسته فرار کرده بود.

خلاصه شب خوابیدیم... Chirasi کوچکه [۴۵۸]

روز یکشنبه بیست و هشتم [شهر ذیقعه]

باید (بکنار گرد) رفت. شش فرسنگ بلکه بیشتر راه است. آن قدری که این راه امروز ما را زحمت داد، و خسته کرد، در این سفر کمتر جائی به این طور ما را خسته کرد. راه کالسکه اغلب خوب بود. نزدیک (زیان) و (کنار گرد) و نزدیک رودخانه شور قدری بد بود. قدری هم سواره آمدیم. هوا صاف و آفتاب بود. باد قدری سرد می وزید. از مغرب به مشرق طرف دست چپ راه، به نهار افتادیم.

خلاصه یک ساعت نیم به غروب مانده، به منزل که خیلی بالاتر از ده (کنار گرد) افتاده بودند، رسیدیم. امروز خیلی دور بود خسته شدیم. شب به استمرار همه شب گذشت.

روز دوشنبه بیست و نهم [شهر ذیقعه]

به حضرت عبد العظیم (ع) باید رفت. صبح سوار کالسکه شده رانندیم. راه قدری سربالا [و] پائین بود. همه بودند، در رکاب. هوا صاف بود. ببری خان و دولچه، او را صبح، بشیر خان به کالسکه گذاشته، با کنیز زبیده، و ملیجک یکسر بردند تهران. نهار [را] در صحرا خورده، احکام زیادی دبیر فرستاده بود، مهر کردم. بعد رانندیم عرفانچی همه جا روزنامه خواند. زن عرفانچی در قم مانده است.

ناخوشی او عود کرده است. خلاصه نایب السلطنه، میرزا کاظم، حکیم رشتی، [\(۱\)](#) باشی، آمدند. ما شاء الله نایب السلطنه چاق و خوب شده بود. محمد تقی میرزائی پیدا شد. بسیار بسیار فربه شده است. به طوری که هیچ حرکت نمی تواند بکند. اغلب کسان مردم [\(۲\)](#) آمده بودند، و غیره، و بچه های اهل اردو را جلو آورده بودند. عباس میرزا، پسر فخر الملک، هم آمده بود. خلاصه وارد حضرت عبد العظیم شدیم. زن ها باز شکوه از گرانی داشتند. رفتیم زیارت. شکر خدا کرده، آمدیم، باغ شاهزاده اعتضاد، علی رضا خان دیروز آمده بود. چادر زده بودند به قاعده، یحیی خان، از شهر آمده بود. حاجی محمد حسن بیگ، میرزا مهدی [و] میرآخور، الله قلی خان، آقا محسن، میرزا طاهر، اسحق میرزا، میرآخور ولیعهد. کاظم خان فراشباشی، احوالش بهتر شده، آمده بود. با میرآخور زیاد

ص: ۲۲۹

۱- اصل: له له باشی

۲- مقصود از مردم همراهان است

صحبت شد. خیلی خنده داشت. آقا موچول پسرش هم بود. [۴۵۹] حکم دستخط میرآخوری باز به امیر آخور داده شد، با خلعت شمشه دار. بابا پیره اندرون آمده بود.

در کمال خوبی مانده است. خلاصه عصری زنانه شد. زن ها آمدند تماشای فواره دیوانیه شاهزاده را کردند. شب بعد از شام خوابیدم. Nouchafrin.

روز سه شنبه غره ذی حجه

روز سه شنبه غره ذی حجه (۱)

الحمد لله تعالى به تهران می رویم. صبح برخاستم.

رفتم. حمام رخت پوشیده، آمدم، بیرون، توی آلاچیق نشستم. دبیر احکام [را که] فرستاده بود، مهر شد. امیر آخور با خلعت مشتمس پوشیده آمده، نشست. حاجی میرزا علی آمد، با میرآخور زیاد شوخی کرد. خندیدم. معیر و ... بودند. حاجی رحیم خان، از شهر آمد. اسباب جواهر آورده بود. با آقا کثیر خان تفنگدار و شاهزاده.

زن حاجی رحیم خان پسر زائیده است. زن میرزا طاهر، میرزا را کتک مضبوطی زده است.

میرزا دو شب مفقود شده، به جنده بازی رفته بود. در مراجعت، میرزا توی حیاط (۲) می آید، می بیند، کنیزها دور میرزا را احاطه کرده، حالت بدی دارند. گیس سفیدی (۳) یزدی دارد، او آمده به میرزا گفته بود. آقا تو چکاره [ای] گفته بود، مستوفی پادشاه، کتابدار [و] اسلحه دار هستم. باز پرسیده بود چکاره [ای] باز میرزا این جواب را داده بود. گیس سفید گفته بود تو ... (۴) فیل شوری میرزا کج خلق شده بود. زنش در آمده بود. حکم کرده بود، بزنی. که میرزا را انداخته بودند [و] زیاد زده بودند. ناهار را خورده بعد از ناهار رخت پوشیده شمشیر، جقه و ... [بستم و] رفتم. صدر العلما [و] امام جمعه آمده بودند. ملاحظه شدند.

میرزا محمد خان عمواقلی، دیده شد. اشخاص عجیب و غریب دیده شدند. سوار کالسکه شده راندم. حسام السلطنه، وزیر خارجه، مشیر الدوله، سایرین، نوکرها، همه بودند.

هوا صاف بود اما باد گندی می آمد. گرد و خاک زیادی بود. از حضرت عبد العظیم الی میدان عالی قاپوی دیوانخانه تهران آدم بود. از طرفین راه، هیچ وقت همچو جمعیتی

ص: ۲۳۰

۱- غره ذیحجه برابر با سه شنبه سوم اسفند ۱۲۴۹ هجری شمسی بوده است.

۲- اصل: حیات

۳- گیس سفید: همدم بانو و کسی که کارهای خانه را انجام دهد.

۴- . یک کلمه حرف شد.

ندیده بودم. زن [و] مرد زیاد، گدای زیاد از حد چه مال خود تهران، چه از اطراف که قحطی بود، آمده این جا، ریخته اند. محشری بود. دادو فریاد قال و مقال زیاد بود.

زن های گدای سلیطه (۱) زیاد داشت از گرانی نان و از دست وزیر فریاد می کردند.

الی دیوانخانه [۴۶۰] به همین اوضاع مبتلا بودیم. همه جا از کنار خندق با کالسکه الی دم دروازه ناصری، آمدیم، آنجا سوار اسب شدیم. کوچه شمس العماره مملو بود از زن و مرد، نایب السلطنه، نصرت الدوله، صاحب منصبان و ... زیاد از حد بودند.

افواج هم ایستاده بودند. موزیکانچی [و] نقاره خانه و ... جلو بودند. خلاصه وارد میدان شدیم. مستوفی الممالک، مؤید الدوله، ملک آرا [و] سپهدار و ... و ... هزار نفر بودند پیاده شده، رفتیم، تخت مرمر، هوا سرد بود، نشستیم. حاجی آقا اسمعیل با هزار زحمت، قلیان آورده، خطیب قرمساق (۲) خطبه را زیاد طول داد. کم مانده بود سرما بخورم دیگر برای قصیده سامی (۳) ننشسته (۴) برخاستم آمدم دیوانخانه. بسیار باصفا بود. اما آب دیوانخانه هیچ نمی آمد. معیر باز خجل بود. اما خواهد آمد. پیشخدمتها سفری، حضری بودند. رفتم اطاق عاج پرزل را آوردم. قدری از پاریس و ... گفتم، خجالت می کشید. گفت الیاس باغبان معروف هم، از وبا مرده است. وزرا و ... آمدند صحبت شد. در باب گندم ها و ...

نسقچی باشی زیاد ناخوش بوده است. حالا خوب بود، آمده بود. رفتند. بعد رفتم پائین.

شیر من، که مرده بود، (اندری) ایتالیائی، شیر را درست کرده، روی تخته ایستاده واداشته بود. بعینها شیر، یک طاقه شال دادم. بعد رفتیم اندرون خلوت، لله (۵) باشی آنجا بود، با دخترهای پیانوزن، همه ناخوش شده بودند. حالا خوب بودند. لاغر [و] ضعیف، گربه فقیری آنجا بود. با گربه کوره، چند ترکمانی که حیدر قلی خان فرستاده بود آنجا بودند.

کوچک، کور، کچل دیده شدند. آمدم بیرون، دیوانخانه را معمار باشی خوب تعمیر

ص: ۲۳۱

۱- اصل: سلیطه

۲- اصل: قرمصاق

۳- یک کلمه نامفهوم

۴- اصل: نه نشستیم

۵- اصل: له له

کرده است. رفتم اندرون بیری خان و ... را دیدم گربه های شهری همه بودند اما کثیف شده بودند. گربه کوفته هم بود. شب بالاخانه شام خوردیم، انیس الدوله بود. بعد از شام از دماغش خون آمد، رفت. امشب کسل خیالی بودم. احوالم هم سست بود. شب را بد خوابیدم. ابتدای گل بنفشه در تهران است. قاسم، قرقچی قدیمی کند (۱)، و اسد الله قرقچی برادر نظر بیگ مرحوم [که] او هم قرقچی کند بود، هر دو مرده اند. الحمد لله تعالی شکر خدا را که سفر بخیر و خوبی انجام یافت باز هم الحمد لله تعالی.

پایان روزنامه سفر به عتبات عالیات [۴۶۱]

ص: ۲۳۲

۱- . کند- کن- از قراء اطراف تهران که اکنون ضمیمه تهران بزرگ است.

بعد از ورود به تهران وقایعی که روی داده است از این قرار است: اولاً- بعد از دو روز میرزا عیسی ملعون وزیر تهران را در خلوت درب خانه حبس کرده حکم شد به حسابش برسند. امین الملک به جای او وزیر تهران شد. علاء الدوله نسقچی باشی با وجود ناخوشی سختی که داشت فراشباشی شد. کاظم خان که سفیه بود با پسرش عزل شدند.

حکومت قزوین که با علاء الدوله بود به سپهدار التفات شد. آقا سردار پسرش را فرستاد. بعد از چهار پنج روز سرکار آقا مستوفی الممالک از وزارت و استیفا کلیتاً عزل شد. مستوفی الممالکی را به میرزا کاظم خان نظام الملک نوری، پسر صدر اعظم سابق التفات شد.

میرزا داوود خان برادرش نایب او شد. طایفه (نوریه) دوباره به هیجان آمده جنب و جوشی کردند. میرزا تقی خان خوئی که داروغه دفترخانه بود عزل شد. وزارت لشکر هم جزء ریاست کل قشون به خود (نصرت الدوله) التفات شد و در کار خود مستقل گردید.

(محمد علی خان صاحب جمع) عزل شد و به حسابش رسیدگی (۱) شد. صاحب جمعی به امین السلطان التفات شد.

عمل چاپارخانه ها از (شهاب الملک) گرفته به (میرزا علی خان منشی حضور) التفات شد. عمل چاپ خانه ها و روزنامه دولتی و ... از (اعتضاد السلطنه) انتزاع و به (محمد حسن خان عرفانچی) التفات شد. حکومت عراق و کمره به (یحیی خان معتمد الملک) التفات شد.

(اسد اله میرزا) از مازندران عزل و مازندران (۲) به (علیرضا خان عضد الملک) داده شد.

عربستان و بروجرد را به مجد الدوله التفات شد. (معز الدوله) احضار شد. نایب مجد الدوله رفت. در بینی که باید برود، سلخ ذیحجه یک خراج (۳) سختی در پشت درآورده بستری شد

ص: ۲۳۳

۱- اصل: رسیده گی

۲- اصل: مازندران را

۳- خراج: زخم و جوش بزرگ در بدن

الی حال که هشتم محرم است، خوابیده است اطبا مأیوس از حیاتش هستند. تا چه شود.

حسام السلطنه مأمور خراسان شد، یک روز بعد از ورود به تهران به ناخوشی نقرس مبتلا شد.

هنوز هم خوابیده است.

حاجی سیف الدوله، نایب شده به خراسان رفت. نایب الوزاره حاکم گیلان، و کل اعیان گیلان و طولش را خواسته بودیم آمده اند.

مستوفی الممالک بعد از عزل چندی در خانه اش نشست. بعد از شهر بیرونش کردیم به یوسف آباد. چندی آنجا ماند. بعد رفتنش به آشتیان، لزوم به هم رسانید به محصلی مشیر الدوله به آشتیان رفت. غره محرم. یوسف آباد و ... به مشیر الدوله سپرده شد که خراب نشود. میرزا مسیح از شاهرود بسطام عزل و آن جا را به امین خلوت سپردیم.

میرزا قهرمان در ریاست دفتر آذربایجان مستقل شد. پسر (نصرت الدوله) سلطان حمید ملقب به (نظام الدوله) شده برای ریاست قشون آذربایجان مأمور شد.

بعد از ورود، همه به خشکی گذشت. حالت ها بسیار بد بود.

الحمد لله تعالی از برکت جناب سید الشهداء علیه السلام از غره محرم هوا انقلاب به هم رسانید. الی پنجم محرم، شب و روز پی در پی باران های نافع آمد. به کوهستان برف زیادی زد. در قزوین و خمسه، همدان، عراق، همه جا بارید. آن قدر وجد و سرور حاصل شد که حد نداشت. در پنج شبانه روز، گاهی می بارید، گاهی می ایستاد اما خیلی بارید. انشا الله باز هم خواهد آمد. امسال تحویل شب بیست و نهم ذیحجه بود.

دو ساعت و نیم به دسته مانده، تحویل حمل بود. اما چون قرب محرم بود، تحویلی نشد.

شاهی، خلعت داده نشد، به هیچ وجه لوازم عید به عمل نیامد. سنه (قوی نیل) شد.

سنه ۱۲۸۸.

حاجی بیگم خانم، مشهور به (جان باجی) عمه بزرگ ما بود در سن هفتاد سالگی در ذیحجه ناخوش شد. سلخ ذیحجه فوت شد. مرغ کاشان و فیلستان و رامین تیولات او بوده به محمد علی خان زین دارباشی سپرده شد.

(نور محمد خان) از تحویلداری کشیک خانه عزل شد. (آقا علی گرجی) امین صره از تحویلداری نظام عزل شد. اغلب ولایات از جهت گرانی و خشکسالی، فارس،

خراسان، یزد، اصفهان و ... و ... حالتشان بسیار، بسیار بد است. از این جهت متصل اوقات تلخ است. به خصوص خراسان و همه جا. تهران هم حالش بد است.

گرانی کمال زحمت را میدهد به ما. خدا انشا الله خودش همه را درست خواهد کرد.

ص: ۲۳۵

پیوستی که متن آن از نظر می گذرد کتابچه سیاهه ای از اشیای نفیس پیوستی در خزانه حضرت مولی الموحدين امير المؤمنين علی بن ابی الطالب است و همان گونه که در متن سفرنامه آمده است به دستور ناصر الدین شاه قاجار در هنگام زیارت، صورت برداری گردیده است:

نمره ۳۸۴۵ صورت قسمتی از جواهرات خزانه مبارکه حضرت ولایت مآب امیر المؤمنین و امام المتقین روحی و ارواح العالمین له الفداه است که در سنه ۱۲۸۷ موقعی که شاه شهید ناصر الدین شاه مغفور نور الله مضجعه به خاکبوسی عتبه مقدسه مشرف بوده با استحضار والی بغداد و دیگر کار گزاران دولت عثمانی حسب الامر، ثبت برداشته اند.

علیهذا جزو کتب کتابخانه موضوع (۱) و در ضمن اسناد دولتی ضبط می شود. تا در دفتر مخصوص نقل و تحویل بشود. العبد موسی مرات الممالک.

ص: ۲۳۶

هو به واسطه ابتلاى به ناخوشى چاكر درگاه آسمان جاه خود بنفسه نتوانست از عهده تحرير اين كتابچه مباركه برآيد و لكن نهايت مراقبت را نموده و با نسخه اصل مقابله كرده تصحيح نموده. چاكر درگاه آسمان جاه محمد زكى گيلانى سنه ۱۲۹۶ مهر (محمد زكى)

ص: ۲۳۷

آ آب انبار (کاروانسرا): ۲۲۷

آجودان باشی: ۲۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۷۴

آخوند ملا حسین اردکانی: ۱۴۴

آخوند میرزا محمد باقر سلماسی: ۱۶۵

آدران: ۹؛ ۱۰

آدم (ع): ۱۳۴

آذربایجان - آذربایجانی: ۲۷، ۳۱، ۴۷، ۵۳، ۷۴، ۱۴۴، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۳۳

آرتیمان (مکان): ۲۰۳

آشتیان: ۲۱۷ - ۲۲۰، ۲۳۳

آصف الدوله: ۹۴، ۲۲۷

آغاغنی (خواجه باشی): ۵۵، ۵۶

آفچه مشهد (محل): ۲۰

آق رود (محل): ۱۹

آقا ابراهیم: ۱۶ - ۱۸، ۵۲، ۶۰، ۸۴، ۸۶، ۱۳۲، ۱۳۹

آقا ابراهیم کوچک: ۱

آقا بیگ: ۲۰۸

آقا جوهر: ۱، ۱۱۰

آقا حسن: ۱، ۱۸۳

آقا حسن رخت دار (پسر حاجی خلیل تاجر): ۱، ۵۸، ۱۶۳

آقا حسن قهوه چی: ۱۶۳

آقا حسين: ۲۲۶

آقا حسينقلي (قهوه چي باشي): ۱۶۳

آقا حسين قمي: ۲۲۴

آقا خان تفنگدار: ۲۰۶، ۲۱۰

آقا خان محلاتي: ۹۴، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۵۴

آقا خليل: ۱۰۹

آقا دايمي: ۱، ۱۰، ۹۹، ۱۱۰، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۹۳

آقا رجب: ۸

آقا سردار: ۲۳۲

آقا سليمان (خواجه باشي): ۱، ۷، ۱۶، ۸۴، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۸۳

آقا سليم خواجه: ۱، ۱۱، ۱۸۰

آقا سيد ابراهيم مجتهد قزويني: ۶۴، ۱۱۹

آقا سيد ابو الحسن: ۱۰۷

آقا سيد ابو القاسم كاشي: ۱۲۵

آقا سيد احمد شيخي: ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹

آقا سيد اسمعيل بهبهاني: ۱۳۵

آقا سيد باقر: ۱۲۵

آقا سيد جعفر روضه خوان: ۱۲۲

آقا سيد جواد (بحر العلوم): ۱۲۵، ۱۲۶

آقا سيد جواد (كليدار): ۲۴۹

آقا سيد حسن: ۸۴

آقا سيد حسين بحر العلوم: ۱۳۳

آقا سيد حسين ترك تبريزي: ۱۳۱

ص: ۲۳۹

آقا سيد حسين ترك كوه كمرى: ۱۳۳

آقا سيد حسين روضه خوان: ۳۷، ۶۴

آقا سيد حسين كليدار: ۱۱۲

آقا سيد رضا: ۱۲۶

آقا سيد صادق: ۵۳، ۶۰، ۶۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۷

آقا سيد على (متولى): ۸۹، ۱۰۵

آقا سيد كاظم روضه خوان: ۱۱۸

آقا سيد محسن: ۱۰۷

آقا سيد محمد: ۱۰۷، ۱۲۵

آقا سيد محمد تقى: ۱۲۵

آقا سيد مصطفى استرآبادى: ۱۱۹

آقا سيد مهدى اصفهانى: ۱۳۳

آقا سيد مهدى طباطبايى: ۱۱۸

آقا شيخ صالح (پيش نماز): ۱۰۷، ۱۱۹

آقا شيخ محمد: ۱۰۷

آقا شيخ محمد رضا: ۱۱۹

آقا شيخ محمد على: ۱۰۷

آقا شيخ مهدى شيخ عبد الغفار: ۱۰۷

آقا صندى: ۱۵۱

آقا عباس (پيشخدمت): ۱۷۱

آقا عبد الله (خواجه): ۳، ۶۴، ۱۹۵

آقا عبد الله (از علمای کرمانشاهان): ۱۸۸

آقا علی آشتیانی: ۱، ۱۷۸

آقا علی خواجه: ۱، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۴۶، ۵۸، ۶۶، ۶۹، ۸۱، ۸۲، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۲۵

آقا علی گرجی: ۲۳۳

آقا عنبر خواجه: ۳، ۴۱

آقا فتحعلی: ۱۵۱

آقا فرج: ۱۵۱

آقا کثیر خان تفنگدار: ۵، ۶، ۲۲۹

آقا محراب: ۱، ۱۶۴

آقا محسن (پیشخدمت): ۸، ۲۲۸

آقا محمد ابراهیم (از علمای کرمانشاهان): ۱۸۸، ۱۹۵

آقا محمد تقی: ۶۴، ۶۷

آقا محمد حسن کوچک: ۱۳۹

آقا محمد خان قاجار: ۹۶، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۸

آقا محمد صالح کرمانشاهی: ۱۴۴

آقا موجول موجول خان

آقا موسی (پسر حاجی علی): ۹

آقا میرزا اسمعیل (پیش نماز): ۱۰۷

آقا میرزا تقی شهرستانی: ۱۱۹

آقا میرزا جعفر مجتهد: ۲۲۰

آقا میرزا حسن شیرازی میرزا حسن شیرازی

آقا میرزا زین العابدین: ۱۱۹

آقا میرزا صالح کربلایی: ۱۱۹

ص: ۲۴۰

آقا میرزا محمد همدانی: ۱۰۷

آقا وجیه: ۱، ۶، ۹، ۱۰، ۲۳، ۴۶، ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰

آقا یعقوب: ۲۴، ۳۰، ۵۲، ۱۲۷

آقا یوسف (سقاباشی): ۱، ۳

آل بویه: ۱۲۱

آنکله انگلیسی (موسیو): ۱۰۳

آهنگران (محل): ۲۱۷، ۲۲۲

آین مرک (محل): ۱۴

آئی (برادر میرشکار): ۳، ۹، ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۱۰۸، ۱۷۲، ۱۷۸

ابراهیم آباد: ۲۱۹

ابراهیم افندی (نایب بغداد): ۹۳

ابراهیم بن علی: ۱۰۹

ابراهیم بن مالک اشتر: ۱۷۱

ابراهیم خان نایب: ۳، ۹، ۱۰، ۴۷، ۷۱، ۹۷، ۱۰۰، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۰۲

ابراهیم علیه السلام: ۱۳۴

ابک آباد (محل): ۲۱۷

ابو الحسن (مقبره): ۲۰۴

ابو السیف میرزا: ۲۳

ابو العباس احمد الناصر لدين الله (خليفة عباسی):

ابو الفضل ميرزا (پسر ظل السلطان): ۷۸

ابو القاسم بیگ تفنگدار: ۷

ابو حنیفه (امام اعظم نعمان بن ثابت کوفی): ب، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۵۷، ۲۱۸

ابو خمیس (زیارت گاه): ۸۸

ابو سعیده (محل): ۸۹

ابو صبری (نهر): ۸۶، ۸۷

ابو طالب خان: ۱۸۱

ابو فمین (محل): ۹۰

ابو قداره (والی پشتکوه لرستان): ۳۸

ابو قریب: ۱۱۰

ابو کرمه (محل): ۸۹

ابو مشاعل (محل): ۸۹

احتشام الدوله: ۲۷

احمد آباد (محل): ۲۰۵

احمد افندی: ۹۳

احمد بیگ (رئیس اداره بلدیہ بغداد): ۹۳

احمد خان (پسر ناصر الملک): ۵۱

احمد خان دنبلی: ۱۷۰

احمد میرزا: ۲۰۳

ص: ۲۴۱

احمدوند (طایفه): ۶۱، ۸۵، ۱۸۰، ۱۸۵

ادیب الملک، فریدون آقا: ۱، ۱۰، ۱۱۹

اربابی (محل): ۲۰۹

ارجه رط (محل): ۲۰

اردهال (محل): ۲۲۳

ارمنی: ۵۵، ۸۴، ۹۱، ۹۲، ۱۰۶

اروته خان (محل): ۸۹

ازنا (محل): ۲۰۹

ازنوله (محل): ۲۰۹، ۲۲۲

استاد حیدر علی: ۷

استاد عبد الله خیاط: ۵۳، ۱۶۳

استرآباد: ۲۱۳، ۲۲۷

استران (محل): ۲۹

استروان (محل): ۲۱۷

اسحق خان: ۲۶، ۱۶۸

اسحق میرزا: ۲۲۸

اسدآباد (محل): ۳۲-۳۴، ۳۶، ۲۰۶

اسد الله خان (پیشخدمت تجریشی): ۸، ۶۴

اسد الله قوشچی: ۵۳

اسد الله قرچی: ۲۳۱

اسد الله ميرزا: ۱۱، ۲۳۲

اسفرجان (محل): ۱۳

اسفند آباد (محل): ۳۴

اسکندر خان سردار قاجار: ۱۹۵

اسکندريه (نهر): ۱۱۱

اسلامبول (روزنامه): ۱۷۷

اسلامبول، اسلامبولی: ۵۳، ۸۵، ۹۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۵۰، ۲۵۱

اسمعیل آباد (محل): ۱۰، ۱۳

اسمعیل میرزا: ۱۴۳، ۲۰۵

اشرف خان ماکویی: ۲۲۷

اشرف مهندس: ۵

اشیل مورا: ۱۰۳

اصغر آباد: ۱۱

اصفهان، اصفهانی: ح، ۲، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۳۴

اصفهانی بزرگ، ۲۱۲، ۱۳۶، ۵۸، ۱۳: Esfehani grand

اصفهانی کوچک، ۱۷۶، ۵۸، ۲۷، ۲۵، ۲۰، ۸۱: Esfehani peti

اعتضاد الدوله: ۲۲۷

اعتضاد السلطنه: ۳، ۷، ۱۴۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۲-۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰

اعتماد الدوله (عیسی خان): ۱۴۴

اعتماد السلطنه: ه، ۲۳

اعراب (ايل): ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱.

۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۷۵، ۱۷۹

افشار بيگ: ۱، ۳۳، ۳۵، ۴۲، ۴۶، ۱۳۶

ص: ۲۴۲

۲۱۸، ۱۴۵

افغانی: ۵۵

اقبال الدوله: ب، ۷۸، ۹۰، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۵۴، ۱۷۴، ۱۸۱

اقدسیه: ۳

اقل بگه، ۲۱۷، ۱۵۰، ۱۴۰، ۴۴، ۱۲: Okolbeke

اکبر شاه هندی: ۲۳۸

اکرگوف (قصر نمرو، کاخ خورتق): ۱۰۸

الاقولاق (کوه): ۳۲

البرز (کوه): ۲۱۸، ۲۲۱

البوحمیه (عشیره): ۸۹

البو عامر (محل): ۹۰

البو فراج (عشیره): ۸۹

الحاوی (محل): ۱۶۹

العزه (عشیره): ۱۶۱

الفره (عشیره): ۹۰

الفه (رودخانه): ۷۴، ۷۵

الله قلی خان: ۶، ۲۲۸

اللهوردی خان (پل): ۸۱

المستنصر (خلیفه): ۹۹

الوس (کشتی): ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۹

الوند (رودخانه): ۷۵، ۱۸۰

الوند (کوه): ۲۵، ۳۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹

الیاس: ۲۳۰

ام الخاقان: ۱۴۳

امام جمعه اصفهان: ۱۴۷

امام جمعه تهران: ۶، ۲۲۹

امام جمعه همدان: ۳۱

امام حسن عسکری، حضرت عسکریین: ۹۶، ۱۶۵، ۱۷۰

امام حسین (ع)، ابا عبد الله حسین، حضرت سید الشهداء: ب، ج، ۳۴، ۵۲، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۵، ۲۳۳

امام زاده باقر: ۱۱

امام زاده زکریا: ۲۲۲

امام زاده محمد: ۸۴

امام زین العابدین (ع): ۱۱۹، ۱۳۴

امام علی (ع)، امیر المؤمنین، مرتضی علی (ع)، حضرت علی بن ابی طالب: ۲۵، ۸۶، ۹۰.

۹۴، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۵، ۲۳۵، ۲۳۶

امام علی النقی: ۱۷۰

امام محمد تقی (ع): ۱۳۰

امام موسی کاظم (ع): ۸۸، ۹۵، ۲۱۶، ۲۲۲

امان الله خان: ۲۴، ۲۵، ۳۱، ۱۹۷

امروله، امر الله (كوه): ۳۵

اميرآباد (محل): ۲۲، ۱۳

ص: ۲۴۳

امير خان: ٢٠٥

امين: ٧٥

امين الدوله: ١١، ١٠٦، ١١٥، ١٢٢، ١٤٩، ١٥٧

امين الرعايا قزويني: ٥٤

امين السلطان، ميرزا علي خان: ١، ٣، ٤، ٦، ٧، ١٠، ١٤، ١٥، ٢٧، ٣١، ٤٠، ٤٤، ٤٦، ٥٣، ٥٧-٥٩، ٦٩، ٧٨، ٨٥، ٨٦، ٩٧-٩٩،
١٠٦، ١١٣، ١١٧، ١١٩، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٧، ١٢٩، ١٣٣، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٦، ١٤٧، ١٥٠، ١٥٣، ١٥٦، ١٥٧، ١٦٠، ١٦٢،
١٦٨، ١٧٠، ١٧٣، ١٧٥، ١٨٤، ١٨٦، ١٨٧، ١٩٠، ١٩١، ١٩٣، ١٩٨، ٢٠٠-٢٠٢، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٠، ٢١٥، ٢٢٧، ٢٣٢

امين الملك: ١، ١٢، ١٣، ٢٠، ٣١، ٣٧، ٤٠، ٥٣، ٩٩، ١٠١، ١٠٣، ١١٢، ١١٧، ١٢٠، ١٢١، ١٢٤، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٢، ١٥٠، ١٥١،
١٦٠، ١٦٢، ١٧٥، ١٨٣، ١٨٤، ١٩٣، ١٩٧، ٢٢٧، ٢٣١

امين حسين: ١٠

امين حضور: ١، ٤، ٣٨، ٤٠، ٤٧، ٤٩، ١٦٢، ١٧٢، ١٨٦

امين خلوت: ١، ١١، ٣٧، ١٢٤، ١٣٠، ١٤٩، ١٥٩، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٧، ١٩٧، ٢٣٣

امين نظام: ٣٦، ٦٥، ١٠١، ١٠٨، ١٥١، ١٩١

اميني: ٢٢٣

انبار (محل): ١١٠

اندرى ايتالياني: ٢٣٠

انزلي: ٤٤، ١٠٠، ١١٢، ١٢٨

انگليس، انگليسي: ٤٣، ١٠٠، ١٠٢، ١٠٣.

١١٣، ١٤٠، ١٧٥

انيس الدوله: ١، ٨، ١٢-١٤، ١٥، ١٧، ٢٤، ٢٥، ٢٩، ٣٥، ٤٦، ٤٩، ٥٠، ٥٢، ٥٣، ٥٩، ٦٠، ٨٢، ٩٥، ٩٩، ١٠٣، ١٠٦، ١١٢، ١١٥،
١٢٠، ١٣٣، ١٣٨، ١٤١، ١٤٢، ١٤٤، ١٥٠-١٥٢، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٩، ١٦٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٩، ١٨٣، ١٨٦، ١٩١، ١٩٣، ١٩٩، ٢٠٦،
٢١٨، ٢١٩، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٣١، ٢٥١

اورته خان (محل): ۹۰

اوچی، ۲۲۱، ۲۱۰، ۱۹۷، ۱۸۵، ۱۳۱، ۶۰۱: Uchi

اوزان نازلیان (محل): ۴۷

اویس: ۱۷، ۳۰، ۳۲

اوین: ۷۰

ایران، ایرانی، ایرانیان؛ الف، د، ه، ح، ۲، ۵۶، ۵۷، ۶۹، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۵۵،

۱۸۷، ۱۸۸

ص: ۲۴۴

ایروان: ۱۱۴

ایرین (محل): ۱۱

ایشیک آقاسی باشی: ۱۶، ۴۰، ۴۹، ۱۲۰ شهریار جاده ها متن ۲۶۵ فهرست اعلام

ایتالیایی: ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۳۰

ایلخانی: ۱۴۳

اینانلو: ۴۲

ایوان (محل): ۶۸، ۷۵

ایوانکیف: ۳۱

ب باباپیره: ۲۲۸

بابا کمال (محل): ۲۰۵

بابا قاپوچی: ۲۴

باب الفیل: ۱۳۵

بابل (شهر): ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۷

باجلان (سواره): ۲۰۷

بادخوره (محل): ۳۴

بازباشی: ۸

بازن (مارشال): ۶۷

باشی غلام بچه باشی (غلام بچه): ۱، ۳، ۹، ۱۷، ۵۸، ۱۰۶، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۲۶، ۲۲۷

باغک (محل): ۲۲۳

باغله تيله کش (محل): ۶۴

باقرآباد (محل): ۲۰۱

باقر کاشی: ۴۵

Bakeri : ۶۳، ۸۶، ۱۲۴، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۴، ۲۲۴، باقری،

بان زرده (کوه): ۷۵

بایرونند (طایفه): ۶۲

بایره (محل): ۷۵

ببری خان: ۳، ۹، ۲۵، ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۵۳، ۸۸، ۹۴، ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۲۷، ۲۲۸

بحر خزر، دریای بحر خزر: ۲۱۳، ۲۲۴

بختیاری: ۶۱

بخوبران (محل): ۴۴

بدر السلطنه: ۵۸، ۶۰

بدرئی (محل): ۶۶

بدوان فرانسوی: ۵۲

بدیع الملک میرزا: ۱۸۰، ۱۸۷

براسا (مسجد): ۹۴، ۹۵، ۱۱۰

برج طغرل: ۲۰۴

برخوردار خان: ۳۹

برس نمرود: ۱۲۴

برف آباد (محل): ۶۷

برف آباد (رودخانه): ۶۷

برفیان: ۲۰۲

برقانیه (محل): ۸۹

ص: ۲۴۵

برناج (محل): ۴۱-۴۴، ۵۲، ۵۹

بروجرد: ۲۹، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۲

برياج (محل): ۴۱

بزچلو (محل): ۲۱۶

بزرگ خان: ۲۶

بزرگدار (محل): ۶۴

بزنیه جرد (محل): ۲۳

بزنیه رود خمسه (محل): ۲۴

بستامو (محل): ۱۰۳

بسظام: ۵۷، ۲۳۳

بسیطه (محل): ۸۸

بشیر خان: ۱، ۳۱، ۷۸، ۱۵۲، ۱۷۶، ۲۲۸

بشیره (محل): ۷۳، ۷۵

بصره: ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۷۴

بغداد: ب، ۲۶، ۵۳، ۶۹، ۷۰، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۹، ۹۰-۹۵، ۹۸-۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۵، ۱۴۷-۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۷۳-

۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۱

بكتاش، بكتاشی: ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۳

بلژیک: ۲۱۳

بلغاری: ۲۱۴

بلدروز (محل): ۸۹

بلدروز (نهر): ۸۵، ۸۸

بلوڪ مره (كوه): ۱۹

بل مانه (محل): ۶۴

بلنده (فاطمه) ۲۱۴، ۱۹۰، ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۱۳، ۶۶، ۶۳ : Bolande

بلوچ (طايفه): ۱۴۰

بل وردى (محل): ۵۰

بمبئى (محل): ۱۱۹، ۱۲۱

بندر عباس: ۱۴۱

بنى تميم (طايفه): ۸۹، ۹۰، ۱۰۸

بنى حسن (طايفه): ۱۲۳

بنى زيد (عشيره): ۸۹، ۹۰

بوجوارى (عشيره): ۱۶۱

بورباكى (سردار فرانسوى): ۲۱۳

بوركى (قشلاق): ۲۱۰

بوستان: ۱۴۸

بوستان در (محل): ۲۰۵

بوشهر، بوشهرى: ۱۰۳، ۱۳۰

بوبهار (محل): ۵۰

بويوك آباد (محل): ۲۲-۲۴

بهار (محل): ۳۱

بهاء الدين افندى (سرهنك): ۹۳

بهتوئى (طايفه): ۶۱

بهرام بيگ: ۱۹۴

بهروز (محل): ۹۰

بهلول پاشا ماكويى: ۲۷، ۳۱

بيات: ۲۱

بياج (محل): ۳۳

ص: ۲۴۶

بیت الطشت: ۱۳۴

بیجار (محل): ۴۷

بی جانبه (محل): ۶۴

بیجن آباد (محل): ۲۱۰

بی چینگ (محل): ۲۱

بی خود (خواجه): ۱۶۱

بیدستان (عمارت): ۱۹۲

بید سرخ (گردنه): ۳۸، ۳۹، ۱۹۷

بیستون (کوه): ۲۹، ۴۱-۴۴، ۴۷-۵۱، ۵۳، ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۱۹۵، ۱۹۶

بیغش (محل): ۲۱۲

بیگدلی (طایفه): ۱۸، ۱۹

بیگم خانم خاله: ۷۸

بیوک خان افشار: ۳۳

پ پارس: ۵۷

پاریس: ۴، ۸۲، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۳۰

پاریس (عهدنامه): ۸۵

پاشا خان (پاشای بغداد): ۷۴، ۷۷، ۹۹، ۱۱۰، ۱۲۲-۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۳-۱۷۵، ۱۷۷-۱۸۰

پایرونند (طایفه): ۵۹

پای طاق (محل): ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۹۳، ۱۸۲، ۱۸۳

پرندک (محل): ۱۱

پرو (کوه): ۶۲

پروانه (محل): ۸۹

پروز (محل): ۲۰۹

پروس: ۵، ۶۷، ۱۵۱، ۲۱۳

پرویز میرزا: ۱

پری (محل): ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۲

پری در (محل): ۲۱۰

پریشان (محل): ۲۰۸

پستادربند (محل): ۲۰

پس قلعه (محل): ۷۰

پشتکوه لرستان: ۳۸، ۱۲۷، ۱۵

پشندی فشندی: ۶۰، ۱۵۴

پطر (روزنامه): ۷، ۱۹۷

پلادین (محل): ۹

پل دلاک (محل): ۲۲۶

پل سفید: ۱۱۴

پلنگ آباد (محل): ۱۹

پنجره (محل): ۱۴

پوکاب (محل): ۶۹

پهلوان شریف: ۷۸

پیرغیب (محل): ۲۰۶

پی ریای (محل): ۶۴

پیغمبر (ص)، رسول الله: ۱۳۴، ۱۵۵، ۲۰۴

ص: ۲۴۷

ت تاج آباد (محل): ۳۲

تاج الدوله: ۳۰، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۷۳

تاج الملوک: ۲۵۱

تاجر بیگ (محل): ۲۰۸

تاج گل: ۲۰، ۲۷، ۱۸۴

تاجی آباد (محل): ۳۲

Tardjie : ۰۲، ۲۵، ۲۷، ۱۲۲، ۱۴۹، ۱۷۳، ۱۹۵، تارچی

تاوه (کشتی): ۱۴۹

تبریز: ۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۸۳

تپه گلچه (محل): ۴۷

تپه مصلّا: ۲۸

تجریش: ۸

تخت شیرین (محل): ۴۷

تخت مرمر: ۲۳۰

ترک: ۴۷، ۸۲، ۲۲۷

ترکاش وند: ۴۱

ترکمان: و، ۱۳، ۲۷، ۱۵۸

تروشو (حاکم پاریس): ۲۱۳

تفرش عراق: ۱۹

تکل آباد (محل): ۲۰۸

تکلو (طایفه): ۲۰۱، ۲۰۲

تکه (طایفه ای ترکمن که در آخال سکونت دارند): ۱۰۶، ۲۱۳

تکیه درویش: ۱۱۶

تلخه والی: ۱۸۲

تنگ سلیم (محل): ۶۷

توران آغا: ۱۵۸

توره (محل): ۲۱۰، ۲۱۱

توسکن سفلی (محل): ۲۰۹

توسکن علیا (محل): ۲۰۹

توللی (طایفه): ۶۱

تویسرکان (توی و سرکان): ۲۵، ۲۷-۲۹، ۳۵، ۱۹۹-۲۰۴، ۲۰۷

تهران، طهران: ح، ز، ۲، ۳، ۹، ۱۴، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۵، ۳۸، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۵۱-۵۳، ۶۶، ۶۹، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۹۶، ۱۰۳،
۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷،
۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۳-۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۴-۲۲۶، ۲۲۸-۲۳۴

تیمور پاشا: ۲۷، ۳۱

تیمور میرزا: و، ۹، ۲۳، ۲۷، ۳۳-۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۹،
۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷

ص: ۲۴۸

۱۲۰، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۵

تیمیان (محل): ۲۹

ث ثامن، (محل): ۲۰۹

ج جاجرود (رودخانه): ۷۰، ۱۶۸

جاسب (محل): ۲۲۳

جاف (ایل): ۱۹۴

جالسیه، جالوسیہ، جالیسه (قلعه): ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۰

جام: و، ۲۷

جاموس سوکن (محل): ۸۸

جامه شوران (محل): ۶۴

جان باجی: ۲۳۳

جان محمد خان (سرتیپ): ۱۲، ۱۷، ۱۸

جایدر (محل): ۴۲

جبرئیل (ع): ۱۳۴

جبور (عشیره): ۸۹

جَزّانی (محل): ۹۰

جعرائی (عشیره) ۸۹

جعفرآباد (محل): ۸ و ۹

جعفر یرمکی: ۱۱۰

جعفر خان بیگک نایب: ۵۳، ۲۰۴

جگړلو (محل): ۷۷

جلال الدوله: ۳۰

جلال الدين ميرزا: ۳۰

جلال شاه: ۹۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۵۴، ۱۵۶

جلاله مند (محل): ۷۵

جلالير (محل): ۲۱۲

جليلوند: ۴۲

جمال، ۸۸، ۶۴: djemal

جميل آباد (محل): ۲۰۵

جهان آباد (محل): ۲۲، ۲۳

جهانگیر خان: ۱۹، ۲۴، ۲۹

جهانگیر ميرزا: ۲۶، ۳۰، ۲۰۳، ۲۰۸

جهرود (محل): ۲۲۲

جوانمير: ۱۸۰، ۱۸۵

جوراب (محل): ۲۰۹، ۲۱۰

جوزا (محل): ۲۲۱

جوزان (محل): ۲۰۹

جوکار: ۲۰۸

جوهر آقا آقا جوهر

ص: ۲۴۹

چ چاشته (محل): ۲۰۲

چال طرفان (محل): ۱۷۵

چالکھ (محل): ۷۵

چال میدان تهران: ۷۸

چانه (محل): ۲۱۲

چاه انکرلیته (محل): ۶۷

چاه بلک (محل): ۶۷

چاه زبر (محل): ۶۷

چاه زرد (محل): ۶۶

چرتی، چرتی ها: ۱، ۳، ۴۵، ۴۶، ۵۹، ۶۵، ۹۴، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۳، ۲۰۴

چرتی کوچک: ۵۸، ۷۳، ۱۷۲، ۲۰۸

چرکسی: ۸۰

چشمه آباد شاهی: ۹

چشمه سراب (محل): ۴۷

چشمه سفید (محل): ۶۴، ۶۸

چشمه علی: ۶

چشمه علی محمد (محل): ۲۱۲

چشمه قصابان (محل): ۳۱

چشمه مند علی (محل): ۶۴

چشمه یاروئی (محل): ۶۴

چغابلك (محل): ۶۴

چغاسرخ (تپه): ۶۲

چق كود (محل): ۵۷

چلبى (نهر): ۸۹

چل گزى (محل): ۱۹

چلوب (طایفه): ۱۳۹

چمچال (محل): ۴۲

چمچه مال (محل): ۶۲، ۴۴

چمن آرا (کنیز انیس الدوله): ۸

چميطان (کوه): ۴۸

چنار (محل): ۳۴

چنگر (محل): ۶۸

چنگيز ميرزا: ۱۵

چهر (محل): ۵۰

چهره: ۱۵۰

چهل نابالغان نهاوند (کوه): ۴۲

چیچك لو (محل): ۱۱

ح حاتم خان سنجایی: ۱۷۹

حاجب الدوله: ۲۲۵

حاجى (محل): ۸۴

حاجی آباد (محل): ۴۹-۵۱، ۶۱، ۱۹۳، ۲۰۸

حاجی آقا اسمعیل یوغورت: ۷ و ۲۳۰

حاجی آقا بابای حکیم: ۱۵، ۲۴، ۳۱، ۵۳.

۱۶۰، ۱۴۷

ص: ۲۵۰

حاجی آقا خان خلیج: ۲۲۳، ۲۲۴

حاجی آقا فراشخلوت: ۱۴۹

حاجی آقا یوسف آقا باشی: ۱۱۶

حاجی ابراهیم خان: ۱۳۳

حاجی ابو الحسن بهبهانی: ۱۲۱

حاجی اسمعیل بهبهانی: ۹، ۱۳۴، ۱۳۵

حاجی بلال: ۱، ۱۳، ۳۱، ۱۱۸، ۱۶۱، ۳۱۵

حاجی بیگم خانم: ۲۳۳

حاجی تو (محل): ۲۰۵

حاجی جابر خان: ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹

حاجی جعفر خان معمار: ۲۰۸

حاجی جعفر صاحب جمع: ۵۳

حاجی جواد تاجر اصفهانی: ۲۰۰

حاجی حسن سقا: ۱۸۳

حاجی حسین میرزا: ۲۹

حاجی حمزه تبریزی آینه کار: ۱۲۷

حاجی حمزه خان: ۲۵

حاجی حیدر: ۱۶، ۱۲۱، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۹۷

حاجی خاله: ۲۱۰

حاجی خلیل تاجر عرب: ۵۸

حاجی رحیم خان (صندوقدار): ۷، ۲۳، ۹۶، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹

حاجی رستم خان: ۱۱۸

حاجی رضا قلی خان: ۱۴۱

حاجی سلمان: ۱۳۹

حاجی سید ابراهیم لاریجانی: ۱۱

حاجی سید اسد اله: ۱۳۳، ۲۰۸

حاجی سید محسن: ۲۱۴

حاجی سید محمد باقر: ۲۱۴

حاجی سید محمد تقی بحر العلوم: ۱۲۵

حاجی سیف الدوله: ۲۳۳

حاجی شاهزاده (دختر محمد علی میرزا): ۳۰

حاجی شهباز خان کلهر: ۶، ۱۸۲

حاجی شیخ جعفر تهرانی: ۱۲۵

حاجی شیخ علی ناظر: ۱۷۳

حاجی صالح تاجر نجفی: ۱۳۴

حاجی صائب تاجر ملایری: ۲۰۸

حاجی صفر علی خان شاهسون: ۵

حاجی عبد العظیم قزوینی: ۱۱

حاجی عبد الکریم: ۹

حاجی علی آقا: ۹، ۱۰، ۸۲

حاجی علی خان زنگنه: ۶۰

حاجی علی خان چلبیانلو: ۸۶

حاجی علی رضای کور: ۲۰

حاجی علی نقی: ۱، ۴۵، ۱۷۲

حاجی عمران (سرهنګ): ۹۳

حاجی عمو: ۹۷

حاجی عمه: ۱۳۹

ص: ۲۵۱

حاجی عیسی خان: ۲۲۳

حاجی غلام علی: ۱، ۷، ۲۴

حاجی فیروز: ۱، ۱۹۹

حاجی قاسم بیگ: ۱۴۲

حاجی قره (پل): ۸۴

حاجی کریم (قلعه): ۶۱، ۶۳

حاجی کلباسی: ۱۳۳

حاجی کلبعلی: ۱

حاجی لو: ۲۲

حاجی محمد باقر خان: ۲۰۸

حاجی محمد حسن بیگ: ۲۲۸

حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی: ۱۲۴

حاجی محمد حیدر خان صدر اصفهانی: ۱۲۵

حاجی محمد صادق تاجر کسمایی: ۱۴۵

حاجی محمد صالح کبه: ۱۶۷

حاجی محمد علی خان: ۳۶

حاجی محمد ولی میرزا: ۱۴۳

حاجی محمد هادی چراغچی باشی: ۱۰۷

حاجی مراد خان یاور: ۲۰۰، ۲۰۱

حاجی مشهدی قلی آقایی قاجار: ۱۲۲

حاجی ملا باقر واعظ تهرانی: ۱۲۲

حاجی ملا رضا: ۳۲

حاجی ملا صادق مجتهد قمی: ۲۲۴

حاجی ملا علی: ۷

حاجی مهدی خواجہ: ۴، ۱

حاجی میرزا آقاسی: ۱۱۶، ۱۴۳

حاجی میرزا ابو القاسم: ۱۱۹، ۱۳۳

حاجی میرزا باقر: ۱۰۷

حاجی میرزا بیگ: ۱

حاجی میرزا جعفر مصلح آبادی: ۲۱۷

حاجی میرزا جواد: ۱۲۲، ۱۳۲

حاجی میرزا حسین خان مشیر الدولہ

حاجی میرزا رحیم: ۷۹

حاجی میرزا سید احمد: ۲۱۷

حاجی میرزا علی حکیم الممالک

حاجی میرزا علی مقدس: ۲۳، ۲۶، ۲۹، ۵۲، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱،

۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۹

حاجی میرزا علی نقی عرب: ۲۴، ۳۲، ۱۱۲، ۱۱۹

حاجی میرزا نقی خان عارف: ۲۳

حاجی میرزا کاظم: ۲۱۷

حاجی میرزا لطف اله: ۲۱۴

حاجی میرزا محمد صادق اصفهانی: ۱۳۳

حاجی میرزا هادی جواهری: ۹۵، ۹۹

حاجی میر محمد حسین ناظم التجار: ۱۴۴

حاجی هادی: ۲۰۵

حاجی هاشم نمازی: ۱۲۱، ۱۸۱

حاجی وزیر: ۸۳

ص: ۲۵۲

حارثه: ۷۷

حافظ افندی (مستوفی نظام): ۹۳

حایطه (سواره): ۸۶

حب حب (محل): ۹۰

حبور (عشیره): ۱۶۱

حیب الله خان تنکابنی (سرتیپ): ۱۱، ۴۵، ۵۸، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۱۸

حیب بن مظاهر: ۱۱۶، ۱۴۴

حیب مترجم: ۱۰۳

حدیبیه (محل): ۱۷۴

حذیفه یمانی (مقبره): ۱۰۱، ۱۵۳

حر (محل، مقبره): ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۴۴

حر (نهر): ۱۱۷، ۱۱۸

حر آباد: ۲۱۷

حزان (محل): ۱۲۳، ۲۱۲

حریر (محل): ۷۱

حسام آباد (محل): ۳۵

حسام السلطنه: ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱-۱۴، ۱۶، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۱-۴۳، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹
۹۵، ۹۷-۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۱-
۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲-۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۳

حسام الملک: ۳۲

حسن آباد (محل): ۷، ۱۸، ۶۷، ۲۰۶، ۲۰۸

حسن افندی: ۹۳

حسن بیگ (میرآلای): ۹۳

حسن جان: ۱۳۷

حسن خان: ۷۸، ۹۹، ۱۰۱

حسن خان امین نظام: ۱۱

حسن خان باشماقچی: ۱

حسن خان سنجابی: ۱۷۹

حسن خان قصری: ۱۷۷، ۱۸۱

حسن علی خان گروسی: ۲۶

حسن قهوه چی: ۱

حسین آباد (محل): ۸، ۳۶، ۲۰۰، ۲۰۶

حسین بیگ (قائم مقام): ۹۳

حسین بیگ (مین باشی): ۹۳

حسین پاشا (مفتش میرلوا): ۹۳

حسین خان: ۳۰، ۳۱

حسین خان (سرتیپ): ۲۰

حسین خان سردار ایرانی: ۱۱، ۱۱۴

حسینقلی خان قاجار: ۸، ۲۷، ۳۶، ۳۸، ۶۰، ۱۵۱

حسین قهوه چی: ۱۵۸

حسینیه (نهر): ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۶، ۱۴۷

حشمت الدوله: ٩، ٥٦

ص: ٢٥٣

حضرت خدیجہ صغریٰ: ۱۳۵

حضرت داوود: ۷۴

حضرت زینب: ۱۱۴

حضرت صاحب الامر (ع): ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۸۷

حضرت صادق (ع): ۱۳۴

حضرت عباس بن علی (ع)، حضرت ابو الفضل (ع): ب، ج، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۲ - ۱۴۵

حضرت عبد العظیم (ع): ذ، ۷، ۹، ۲۲۸

حضرت علی اکبر (ع): ج، ۱۱۵

حضرت عیسیٰ: ۱۱۹

حضرت معصومہ (ع): ۲۲۳، ۲۲۴

حضرت یونس (ع): ۱۳۱

حقار (محل): ۲۱۱

حکیم الممالک، (حاجی میرزا علی): ۱، ۳، ۷، ۱۷، ۳۴، ۴۳، ۸۲، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴

حکیم رشتی: ۲۲۸

حکیم ریاضی: ۱۵

حکیم کاشی: ۱، ۳، ۴۰

حلب (شهر): ۵۳، ۱۰۸

حلوان (محل): ۷۵

حلہ (محل): ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۷

حلیمہ خاتون (دختر امام محمد تقی): ۱۶۵، ۱۷۰

حمدی بیگ (شیخ قبیلہ شہر): ۸۲، ۹۳

حمدی پاشا: ۹۳

حمزین (کوہ): ۸۵، ۸۸

حمض (محل): ۸۹

حنانہ (مسجد): ۱۳۵

حنفی سنی: ۱۳۲

حوض سلطان (محل): ۸۹، ۲۰۲، ۲۲۷

حوید (محل): ۸۹

حویدز (محل): ۸۹

حیدر خان خزل: ۳۸

حیدر قلی خان: ۱۳۹، ۲۳۰

حیدرہ (محل): ۳۱

خ خازن الدولہ: ۱۳۷

خاقان مغفور فتحعلی شاہ قاجار

خاک ریز (محل): ۳۳

خان آتشی (کاروانسرا): ۱۴۶

خان بابا خان چہار محالی: ۳۴، ۲۲۰، ۲۲۷

خان بنی سعد (محل): ۸۹

خان بٹرنوس (محل): ۱۱۱

خان پیرمرد: ۱۲، ۱۶۸

خان سلطان تركمان: ۳

ص: ۲۵۴

خان شور، خوان شور (محل): ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰

خانقین: ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۱۷۸، ۱۷۹

خان کورمز (کوه): ۲۹، ۳۵، ۲۰۵

خانلر خان افشار (سرهنګ): ۱۵، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۱۳۵، ۲۰۶

خان محمودی (محل): ۱۱۱، ۱۴۸

خان مزراقچی (محل): ۱۱۱، ۱۷۱

خان میرزا هادی (محل): ۱۱۱

خان نایب (برادر محقق): ۱۰، ۲۲۴

خان نجار: ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱

خانه بیگ: ۸۴

خانی آباد زرند (محل): ۱۳

خاوه (محل): ۴۲

خدابنده (محل): ۳۸

خدابنده افشار: ۲۰۰

خدایچه (عطردان): ۲۴۲

خراسان، خراسانی: ح، و، ۲، ۱۳، ۲۴، ۲۷، ۸۶، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۴

خراسان (رودخانه): ۸۸، ۸۹

خرتپه (محل): ۲۲۴

خرخب (محل): ۲۱۲

خرم آباد (محل): ۴۲، ۲۱۰

خرم رود (رودخانه): ۲۰۰

خرن آباد (محل): ۸۹

خزاعل (طایفه): ۱۲۳

خزل (محل): ۴۲

خزل کلهر (طایفه): ۳۸

خزل نهاوند (محل): ۳۸

خسرج (عشیره): ۱۶۱

خسرو خان: ۶۸

خسرو میرزا: ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۵۴، ۵۵، ۶۸، ۷۲، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸

خضر (علیه السلام): ۱۳۴

خلج (طایفه): ۱۸

خلج قم (محل): ۴۲، ۲۲۱-۲۲۳

خلیج آباد: ۲۱۷

خلیج فارس، دریای فارس: و، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸

خلیف آباد (محل): ۴۴

خلیفه کندی (محل): ۲۰

خلیفه کندی (کوه): ۲۰

خلیل آباد: ۲۰۸

خلیلی: ۱

خمسه (محل): ۶۴، ۲۳۳

خواجه آقا محمد حسن بزرگ: ۱۳۹

خواجه سیاه: ۴

ص: ۲۵۵

خواجه صندل: ۱۵۹

خوارج: ۸۴، ۹۰

خوانسار، خوانساری: ۲۱۴، ۲۲۲

خوان گناطر (کاروانسرا): ۱۷۴

خورشید (محل): ۱۱۵

خورنق (قصر): ۹۶، ۱۰۸

خوش نباد (محل): ۲۲

خولی: ۷۷

خوئی (طایفه): ۴۷

خیاجیک صفی آباد (محل): ۱۹

خیواآباد: ۱۰

خیرآباد (محل): ۱۰

د دار الصنایع (مکتب): ۹۹

دار الفنون: ۱۲۹

داریوش: ۴۸

دال خانی پشت (کوه): ۳۵

داویجان (محل): ۲۱۰

دبیر الملک: ز، ۲۰، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۴۵، ۴۹، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹

دجله: ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۴۱

دجیل (محل): ۱۱۰

دخان (محل): ۲۱

دخمه داوود: ۷۴، ۷۵، ۱۸۲

دخمه کیکاووس: ۳۹، ۴۱-۴۳

دده سیاه (مادر غلام علی خان): ۳۶

دربند: ۷۰

درّکه (محل): ۶۴، ۷۰

درواز (محل): ۲۰۵

دروازه ناصری: ۲۳۰

درّو فرامان (محل): ۶۲

درویش افندی (مدیر اوقاف): ۹۳

دره جزین (محل): ۲۲

دره عباس (محل): ۲۸

دره کرک (محل): ۲۱۰

درّه (محل): ۳۱

دستجرد (محل): ۱۴، ۲۲۰، ۲۲۱

دکه القضا: ۱۳۴

دلبر: ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۱۱۷

دلشاد میرزا: ۷۸

دلگشا (محل): ۶۴ شهریار جاده ها متن ۲۷۶ فهرست اعلام

داوود (محل): ۷۵

دماوند (کوه): ۲۲۱

دوره (محل): ۸۹

دوزلاغ (کوه): ۱۹

دوستی بیگ جلودار: ۱۷۰

دوشان تپه: ۲-۶، ۵۱، ۱۰۸

ص: ۲۵۶

دولاب (محل): ۵

دولت آباد: ۲۰۶-۲۱۰

دولتیار (محل): ۷۵

دولچه غلام بچه باشی: ۱، ۳۳، ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۵۴، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۸

دونوشک (کوه): ۷۵

دوولو (محل): ۲۰

دهباشی (میرزا عبد الله): ۱، ۱۶، ۷۱، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۹۸، ۱۹۹

ده پیرخیر (محل): ۳۸، ۵۹

ده لر (محل): ۳۸

دهلکيه (عشيره): ۸۹

دهنيه (عشيره): ۸۹

ديار بکر: ۵۳

دياله (رودخانه): ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۱۰۰، ۱۵۴

دیزآباد (محل): ۲۰۹، ۲۲۲

دیزه (محل): ۷۵

دیژمان (محل): ۶۸

دیم تراکی افندی (مدیر قرانتین): ۹۳

دینارآباد: ۹

دینور (محل): ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷

دینور (رودخانه): ۴۳

ذ ذالکله ديه (محل): ۶۷

ذباب اواشق (محل): ۸۹

ذی الکفل پیغمبر (مقبره، محل): ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۷

ر رادخاله (محل): ۱۵۶

راز آباد (محل): ۲۲۰

رازوند (محل): ۲۲۳

رازیان (محل): ۱۹

راست بند (کوه): ۲۱۰

رائف افندی: ۹۳

رباط: ۱۱، ۱۲، ۲۵

رباط کریم: ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳

رچه رچه: ۴۵

رحمان آباد: ۱۷

رحمت آباد: ۳۶

رحمت الله: ۳، ۶، ۲۴، ۴۶، ۱۰۴

رحمت الله خان: ۱۱، ۱۵۵، ۱۷۷

رحمت الله شکارچی: ۱۳۲

رحیم آباد: ۱۱

رحیم کن کن: ۱۸۳، ۲۱۵

رستم بیگ تفنگدار: ۶۴، ۱۵۳

رسول بیگ: ۵۳

رشید خان: ۲۰۵

رضا خان: ۱۱۷، ۱۴۴

رضا قلی بیگ تفنگدار: ۱۶۳، ۱۹۴

رضا قلی خان نایب: ۱۱، ۱۴۷

رضا قلی میرزا: ۷۰، ۱۱۱

رضوانیه (محل): ۱۱۰

رضی آباد (محل): ۱۵

روانسر (محل): ۵۱

رود آور (محل): ۲۰۴

رودبار: ۷۲

روژیہ: ۱۰۳

روس، روسی، روسیہ: ۱، ۱۳، ۸۰، ۸۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۵

روم، رومی: ۰، ۵۸، ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۱۴۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷

رومی (افواج): ۱۵۵

ری: ۱۲۹، ۲۰۴

ریجاب (محل): ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۱۸۱

رئوف پاشا: ۸۰، ۸۲، ۱۱۲

ززاغہ (محل): ۳۱، ۲۰۵

زاغی، ۲۱۹، ۱۵۸، ۱۲۱، ۱۱۸، ۱۱۷، ۴: Zaki

زاویه (محل): ۱۳، ۸۵، ۸۸

زاهد الدین شاه: ۱۴۱

زاینده رود: ۲۲، ۶۷

زیبه (عشیره): ۹۰

زیبده: ۳۳، ۴۴، ۷۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸

زیبده (مقبره زن هارون الرشید): ۱۱۰

زبیری (محل): ۱۸۶

زردآبه (محل): ۶۹

زردشت: ۵۷

زرد، زرده (کوه): ۶۱، ۷۵

زرقان (محل): ۲۲

زرند (محل): ۱۴، ۱۵

زره (محل): ۲۲

زرین تاج: ۱۵۰

زعفران باجی: ۵۲، ۱۱۵، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۷۹، ۲۰۵، ۲۲۵

زکارید (ایل عرب): ۱۱۷

زنجیران سرابند (محل): ۲۱۸

زنگالیان (کوه): ۷۵

زنگنه (طایفه): ۵۱، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۱۸۵

زنگنه سفلی: ۲۱۰

زنگنه عليا: ٢١٠

زنگور (جزيره): ١٦٩

ص: ٢٥٨

زواره (کوه): ۶۸

زهاب (رودخانه): ۷۷، ۸۱

زهابی (مفتی بغداد): ۹۴

Zahrasoltan : ۶، ۲۷، ۵۸، ۱۹۱، ۲۱۷، ۲۱۸

زهره (محل): ۸۹

زهیری (عشیره): ۸۹

زیان (محل): ۲۲۸

زیبری (محل): ۶۶

زیرآباد (محل): ۲۱۲

زیرآبه (محل): ۲۰۸

زی زکان (محل): ۲۲۰

زی زکان (کوه): ۲۲۱

زین العابدین افندی (مفتش): ۹۳

زین العابدین خان: ۶۰

زین العابدین سلماسی: ۱۶۵

زینب باجی: ۱۱۵

زینب بیگم: ۱۳۸، ۲۳۸

س سادات: ۶۴، ۶۵

سارو (محل): ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۲

ساری اصلان: ۸، ۳۶، ۳۸، ۶۵، ۷۹، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۲۴

ساری قبہ (کوہ): ۱۹

ساعد الملک: ۱۱۶

سالار (پسر شیخ الملک): ۲۶، ۶۰، ۲۰۷، ۲۱۰

سالار، ۱۷۴، ۶۷، ۷۲: Salar

سالہ (محل): ۸۹

سالیان (محل): ۲۲۴

سامان (کوہ): ۲۰

سامان سنجابی: ۶۶

سامان کلہر: ۶۶

سامرہ: ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰-۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴

ساوہ: ۱۴، ۱۵، ۱۷-۱۹

سپردر (محل): ۲۱۲

سپہدار: ۱۳۷، ۲۳۰، ۲۳۲

سپہسالار: ۲۴

سبحی آباد زردآب (محل): ۴۴

سرآب ندر خان (محل): ۶۴

سرآسیاب دولاب: ۴

سرآب جعفر قلی (محل): ۶۴

سرآب حاجی عباس (محل): ۶۴

سرآب سرنور (محل): ۶۶

سرآب سلید (محل): ۶۴

سرآب ماران (محل): ۳۸

سرآب نیلوفر (رودخانه): ۶۲، ۵۳

ص: ۲۵۹

سرآب همت (محل): ۶۴

سرآیه پآشآ: ۹۹

سرپل ذهاب: ه، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷

سرچشمه (عمارت): ۳

سرخ آآآ (محل): ۲۴، ۲۵

سرخه ده (محل): ۲۰۵

سرخجه (محل): ۵۷

سررود (محل): ۲۲۰

سرتآق: ۷۵

سر قبر آقآ (محل): ۶۰، ۶۳، ۱۸۸

سرکان (توی و سرکان): ۲۰۴

سرکار علی: ۱۷۹

سرمن رای (محل): ه

سرنور (رودخانه): ۶۷، ۶۸

سعد: ۴۹

سعد الدوله: ۲۹، ۴۲، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۰۳

سعدی شیرآزی: ج، ۲۷، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۱۷

سعدیه (محل): ۱۵۸

سعود (عشیره): ۱۶۱

سعید آآآ: ۱۱

سعید افندی (متولی): ۹۳

سفته (محل): ۹۰

سفرنامه ابن بطوطه: الف

سفید (کوه): ۶۲، ۶۳

سفید آب (محل): ۲۱۸

سقا باشی: ۹۹

سلطان آباد: ۱۰، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳

سلطان احمد: ۱۰۵

سلطان بیگم خانم: ۱۴۳

سلطان حمید: ۲۳۳

سلطان خانم: ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۴۱

سلطان سلیم: ۲۵

سلطان سلیمان روسی: ۱۰۵، ۱۱۳

سلطان عبد العزیز خان: ۹۷، ۱۰۴، ۱۵۵

سلطان عبد المجید خان: ۹۷، ۱۱۶

سلطان مراد: ۹۷

سلطانیه: ۲۰۷

سلطنت آباد: ۲-۴، ۲۷، ۱۱۲، ۱۵۴

سلماسی: ۴۷

سلمان فارسی (مقبره) ۹۹-۱۰۱، ۱۵۰، ۱۵۲-۱۵۴، ۱۵۶

سليمان بيگ (محل): ١٨٢

سليمان خان قاجار: ١٢٧، ٣٣

سليمانيه (محل): ٩٢

سليم جرد (محل): ١٧

سليم لال: ٢١، ٢٦، ٢٩، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٥

سليم ميرزا (محل): ٢٠٢

سماوك (محل): ٢٣

ص: ٢٦٠

سماوه (محل): ۱۲۸

سمنگان (محل): ۴۴

سناس (محل): ۱۶۸، ۱۶۹

سنان بن انس: ۷۷

سناوند (محل): ۲۲۳

سنجایی (ایل): ۲۶، ۵۱، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۱۷۹

سنجیبه (محل): ۸۹

سنجیه: ۸۷

سند: ۲۲۰

سن سل (محل): ۸۹

سن سیر (مدرسه): ۲۲۱

سنقری: ۱، ۱۰، ۱۵۲، ۱۷۵

سنفور کلیایی (محل): ۳۵

سنی: ۸۴، ۸۹، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۵۵

سواد کوهی: ۳، ۱۵۲

سواد کوهی (فوج): ۹۲

سوار (محل): ۶۴

سواکند (محل): ۶

سود (محل): ۸۹

سوسن نقی (محل): ۱۹

سوعانلق (محل): ۱۷

سولقان (محل): ۷۰

سومار (محل): ۶۸

سیاچی: ۱، ۳، ۴، ۷، ۱۰، ۱۶، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۹، ۸۲، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۷

سیاووشان (محل): ۲۰۹، ۲۲۲

سیاه بید (محل): ۴۹، ۶۴، ۱۹۵

سیاه بید سفلی: ۵۰

سیاه بید علیا: ۵۰

سیاه دره: ۲۰۵

سیچان (محل): ۲۱۷

سید ابو طالب روضه خوان: ۱۳، ۲۴، ۳۷

سید اسمعیل خان: ۱۷۶

سید اسمعیل سفیر: ۱

سید العلماء: ۱۰۷

سید بیگم: ۱۷۳

سید جعفر: ۶۷

سید جلیل: ۶۷

سید سعید کلیددار: ۱۴۳

سید سلمان: ۱۰۵

سید شهاب (محل): ۲۰۶

ص: ۲۶۱

سید صادق مجتهد: ۱۳

سید طالب کلیددار: ۱۵۰، ۱۵۵

سید عبد الحسین: ۶۴

سید علی بحر العلوم: ۱۲۵

سید علی کلیدار: ۱۶۵

سید کاظم رشتی: ۱۱۲

سید محمد تقی بحر العلوم: ۱۳۴، ۱۳۵

سید مصطفی آخوند: ۱۵

سیستان و بلوچستان: ۵، ۱۴۱

سیستانه (محل): ۲۹

سیف الدوله: ۲۰

سیف الملک: ۱۴۳

سیل آباد (محل): ۱۹

سینجان (محل): ۲۱۴

سیواستوپول، سواستوپول: ۸۵، ۱۴۰

سهام الدوله: ۱۰۶

سهراب خان نقدی: ۱۹۴

سهل آباد: ۱۱

سهله (مسجد): ۱۳۱

ش شاپور: ۵۶، ۵۷

شاكر افندی: ۹۳

شاكر بیگ: ۱۶۴

شاكر بیگ بیگلربیگی: ۹۳

شامبیاتی: ۱۹

شاملو (طایفه): ۲۰۶

شاه آباد: ۲۱۷

شاه آباد مریوان (قلعه): ۱۸۵

شاه اسمعیل صفوی: ۹۶

شاه بی بی: ۱۴۳

شاهرود: ۲۳۳

شاهزاده هندی: ۱۴۴، ۱۴۵

شاه سلطان حسین صفوی: ۱۳۸، ۱۷۰، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۴۹

شاهسون (محل): ۴۴

شاهسون (سواره): ۱۹۱

شاهسون اینانلو (ایل): ۱۹۶

شاهسون بغدادی: ۱۲، ۴۲، ۵۱، ۵۹

شاهسون کندی: ۱۷، ۱۸

شاه طهماسب صفوی: ۱۳۸، ۲۳۸

شاه عباس صفوی: ۱۲۶، ۲۴۹

شاه عباسی (کاروانسرا): ۲۰۲

شاه ملكى (محل): ٥٠

شبديز: ٥٤

شجاع السلطنه: ١٥٥

شراب (محل): ٢١٨

شراح (محل): ٢١٦

شط العرب: ٤٢

ص: ٢٦٢

شعاع السلطنه: ٢٢٥

شكر الله خان قاجار: ١١

شكوه السلطنه: ٣، ٦٠، ١٣٦

شل مزان (معدن): ٣٧

شلووزالو آب: ٦٥

شمر (قبيله): ١١٢

شمر بن ذى الجوشن: ٧٧، ١٨٠

شمس آباد: ٢١٧

شمس الدوله، ٢١٣، ١٨٨، ١٧٩، ١٤٣، ١٣٦، ١١٨، ٥٨، ٥٢، ٤، Chemsdole :

شمس العماره: ١٩٣، ٢٣٠

شميران: ٢، ٨، ٦٠، ٦٩، ٧٠

شور (رودخانه): ٢٢٨

شورين (محل): ٢٦

شوهري: ٦

شهاب الملك: ٤٩، ٩٨، ١٠٤، ١٢٤، ١٢٥، ١٧٤، ١٩١، ٢١٢، ٢١٤، ٢٢٤

شهربان (محل): ٨٥

شهربانو خانم: ١٧٣

شهرستانك: ٢، ٩، ٢٧، ١١٥، ٢١٣

شهرستانه (محل): ٢٨، ٢٩

شهروان (محل): ٥، ٨٤، ٨٥، ٨٨، ٨٩، ١٥٤، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٦

شیخ (نهر): ۸۹

شیخ ابا بکر: ۱۵۰

شیخ الشریعه قاجار: ۱۰۷، ۹۴

شیخ الملک (حاکم ملایر): ۲۰۹

شیخ انیزه، وانیزه: ۱۳۹، ۱۴۵

شیخ جعفر: ۱۲۵

شیخ حمزه بار فروش: ۷

شیخ جنید: ۱۱۰

شیخ جواد (رئیس خدام): ۱۰۷

شیخ چلوب: ۱۴۵

شیخ حسن: ۱۰۷

شیخ حسن شوشتری: ۱۰۷

شیخ رازی عرب: ۱۲۵، ۱۳۳

شیخ زین العابدین مازندرانی: ۱۱۲، ۱۱۹

شیخ سلمان (سرکشیک): ۱۰۷

شیخ شهاب الدین سهروردی: ۱۰۴

شیخ طالب کلیددار: ۱۰۷، ۹۶

شیخ عبد الحسین تهرانی: ۱۴، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۶۵

شیخ عبد القادر گیلانی: ب، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۱۸

شیخ عبد المحسن ابن هزال: ۱۳۹، ۱۴۴

شیخ علی: ۶۰

شیخ علی خان زنگنه: ۴۸

شیخ علیخانی: ۴۸، ۷۰، ۷۴

شیخ علی میرزا: ۲۶

شیخ عمر: ۱۰۴

ص: ۲۶۳

شیخ عیسی: ۷۸، ۹۶، ۱۰۷، ۱۵۵

شیخ کوره: ۱۱۶

شیخ مرتضی: ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۳

شیخ محمد: ۱۴، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷، ۱۶۵، ۱۶۷

شیخ محمد حسن: ۶۰، ۱۳۹

شیخ محمد حسن قزوینی: ۱۰۷

شیخ محمد حسن مجتهد: ۱۳۵

شیخ محمد حسن نجفی: ۱۳۳، ۱۳۹

شیخ محمد حسین: ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۵

شیخ محمد حسین صاحب فصول اصفهانی:

۱۱۹

شیخ محمد حسین قزوینی: ۱۱۹

شیخ محمد عارف: ۷۹

شیخ محمد کاظمینی: ۱۳۳

شیخ محمد مؤذن باشی: ۱۰۷

شیخ محمد یاسین عرب: ۱۰۷

شیخ منصور: ۹۳، ۱۳۳

شیخ مهدی عرب: ۱۳۳

شیخ هادی: ۱۰۷

شیراز: ۲۱۶

شیرازی، ۱۷۵، ۱۷۰، ۱۵۰، ۱۳۸، ۸۲ : Chirasi

شیرازی کوچکه، ۲۲۸، ۲۰۶، ۱۶۱، ۱۲۱، ۱۱۵، ۸۵ : Peti chirasi

شیر محمد میر غضب باشی: ۱۴۷

شیر مردان (معدن): ۳۷

شیرین: ۴۸، ۵۵

شیعه: ۸۴، ۸۹، ۱۰۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۶۵

ص صاحب جمع: ۴۵، ۱۸۴

صاحب دیوان: ۲۱۵، ۲۱۶

صاحب قران میرزا: ۱۲۶

صادق: ۱۷۲

صادق خان: ۱۷۴

صادق شاطر: ۷۶

صارم الدوله: ۳۷، ۴۸، ۶۲، ۷۴، ۹۵، ۱۶۰، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۶

صالح: ۱۲۷

صالح بیگ امیرآبادی: ۹۳

صالح پاشا: ۹۳

صالح چاووش: ۱۱۰

صالحین (امامزاده): ۱۰۹

صائب افندی (منشی باشی): ۹۳

صباوه (محل): ۱۱۱

صحنه (محل): ۳۷، ۳۹

صدرآباد: ۲۲۷

صدرآباد (کاروانسرا): ۲۲۷

ص: ۲۶۴

صدر العلماء: ۲۲۹

صدمره (محل): ۴۲

صعصعه (مسجد): ۱۳۵

صفاهان (کشتی): ۱۴۸، ۱۵۳

صفوی، صفویه: ۱۲۶، ۱۴۵، ۲۰۱

صمصام الملک، علی نقی خان: ۲۱۰

صیاد بیگ کرمانشاهانی: ۱۸۲

ط طاق بستان: ۵۱-۵۰، ۵۴، ۵۷-۵۸، ۱۹۳

طاق بسطام: ۵۳-۵۴، ۵۷

طاق کسری: ۷۲، ۹۹-۱۰۱، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۸

طارم (محل): ۱۸

طاهرآباد (مکان): ۳۶، ۲۰۰

طرفون آباد (مکان): ۳۳

طلسم (مکان): ۶۹

طوالش (مکان): ۵۵، ۲۳۳

طوع الطیف (مکان): ۶۴

طولوزون: ۵، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۴۱، ۴۳، ۵۲، ۵۷، ۶۷، ۶۹، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵،

۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۳

طونه (رودخانه): ۸۰

ظ ظل السلطان: ۲۰، ۷۸

ظهیر الدوله: ۱۱، ۱۳، ۳۹، ۱۴۵

ع عاشقو (محل): ۲۰، ۲۲، ۲۵

عالی قابو (میدان): ۲۲۹

عامره: ۲۲۱

عایشه: ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۴۰، ۵۱

عباد الله خان: ۳۶، ۱۵۱

عباس آباد (محل): ۲۹، ۲۰۶

عباس بیگ تفنگدار قره باغی: ۱۴۸

عباسقلی خان قاجار: ۲۱۶، ۲۲۶

عباس میرزا: ۶۹، ۷۱، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۲۸

عباسی، عباسیان (خلفا): ۹۵، ۱۲۱

عبد الرحمن بیگ: ۹۳

عبد القادر خان: ۵۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۶۲، ۱۶۹، ۲۱۹، ۲۲۵

عبد الله انصاری: ۱۵۳

ص: ۲۶۵

عبد الله پاشا (میرلوا): ۹۳

عبد الله خان: ۱۵، ۱۷، ۲۷

عبدال آباد: ۱۴، ۱۵

عثمانلو (طایفه): ۸۰، ۸۱، ۸۶

عثمان وند (طایفه): ۶۲

عثمانی، عثمانی ها: ۱، ۸، ۲۱، ۷۸، ۸۰-۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۸-۱۰۰، ۱۰۳-۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۷۶،

۱۷۹، ۱۹۱، ۲۱۵، ۲۳۵

عثمانی (افواج): ۹۱

عجم، عجمی: ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۲

عراق: ۳۰، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴-۲۱۶، ۲۲۲، ۲۳۳

عراق عجم: ۲۲۱

عراق عرب: ۲، ۵۶، ۵۷، ۱۱۹، ۱۸۹، ۲۱۸

عراقی، عراقی ها: ۷۸، ۲۱۴

عرب، عربی: ۷۸-۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴،

۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۴۵

عرب (صحرا): ۱۴۵

عربستان: ۲۳۲

عرفانچی، محمد حسن خان: د، ه، ا، ۳، ۴، ۶-۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۹-۲۱، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۶، ۵۳، ۵۹، ۶۳،

۶۴، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۲، ۱۴۶-۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲،

۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۴-۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۵-۲۲۸

عروس، ۷۰۱: eruse

عزت الدوله: ٤، ٢٠، ٤٣، ٧٨، ١٣٧، ١٥٨ - ١٦٠، ١٦٩، ١٩٠، ٢٢٥، ٢٥٠

عزیز الدوله: ٣٠، ٥٢

عزیز الہ خان قلعه زنجیری: ١٧٨

عزیز خان: ١٨٣

عزیزیہ: ١٥٢

عسکر خان زند: ٢٠٧

عصمت الدوله (زن معیر): ٤، ١٧٠

عصمت خانم: ١٠٣

عصمتیہ: ١١

عضد الدوله دیلمی: ١٣٢

عظیمیہ (رودخانه): ١٥٦، ١٦١، ١٧٢

عقر، عفرقوق (محل): ٨٩، ١١٠

عکاس باشی: ١، ١٠، ١٢، ٢٨، ٣١، ٣٤، ٤١، ٤٧، ٤٨، ٥٧، ٥٩، ٨١، ٩٩، ١٠١، ١٠٣، ١٢٠، ١٤١، ١٤٨، ١٥٠،

ص: ٢٦٦

۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۵-۲۲۷،

عماد الدوله، عماد: ه، ۳۸، ۳۹، ۴۱-۵۲، ۵۴، ۵۶-۵۸، ۶۰-۶۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۴-۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹،
۲۰۱

عمادیه: ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۱۸۸-۱۹۱، ۱۹۳

عماره (محل): ۱۷۴

عمان: ۶۱

علاء الدوله: ۵۹، ۲۳۲

علی: ۲۰، ۱۹۷، ۲۱۶

علی آباد (محل): ۱۱، ۶۴، ۸۴، ۱۷۳، ۲۲۴

علی اکبر خان: ۲۲۳

علی بیگ (تشریفات چی باشی): ۸۰-۸۲، ۸۶، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹

علی بیگ افندی: ۱۱۷

علی پاشا: ۱۲۹

علی خان: ۱۴، ۲۰، ۲۸، ۱۶۳

علی رحمان: ۴۱

علی رضا خان گروسی: ۱۱، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۴۵-۴۷، ۵۰، ۵۳، ۵۷-۵۹، ۶۵، ۶۹، ۷۵، ۷۶، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۲،

۱۲۰-۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۸-۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵

علی رضا خان عضد الملک: ۲۳۲

علی قلی خان افشار اروسی: ۱۵۹

علی کچل: ۱۰

علی کرده: ۷۵

علی مراد خان زند: ۱۳۸

علی نقی خان: ۱۳۴

علی نقی خان کزازی: ۲۱۱

عمر: ۱۸۰

عمر افندی: (سرهنګ): ۹۳

عمرانیه (محل): ۸۹

عمه مقبوله: ۱۱۸، ۱۴۳

عنبر خواجه: ۱۰

عوسجه (قبيله): ۱۰۸

عون (مقبره): ۱۱۴، ۱۴۶

عیدی بیګ (دفتردار): ۹۳

عیسی آباد: ۲۲۲

عیسی خان (بیګلر بیګی): ۱۴۳، ۲۰۷، ۲۲۳

عیسی الکش (چشمه): ۶۴

عین الملک: ۲۲۴

ص: ۲۶۷

غ غازانیه (محل): ۱۵۸، ۱۷۱

غازیاوه (محل): ۲۰

غرق آباد: ۱۸-۲۰

غلام علی خان (سرتیپ): ۲۲، ۳۶، ۸۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۲۷

ف فارس: ح، ۲۰، ۶۱، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۵۵، ۲۲۷، ۲۳۳

فانو افندی: ۹۳، ۱۹۵

فتح الله خان امرائی: ۳۹

فتح علیخان بغدادی: ۱۲، ۱۷، ۶۲

فتحعلیشاه، خاقان مغفور: ۳۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۲۵

فخر الدوله: ۱۷، ۱۲۸

فخر الملک: ۵، ۱۲، ۳۱، ۲۲۸

فخری جان ۲۱۵، ۱۷۶، ۱۵۰، ۷۳: fakri jan

فرا: ۱۰۸-۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹

فرانسه، فرانسوی: ۱۰، ۱۴، ۵۵، ۶۷، ۸۲، ۸۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۵۱، ۲۱۳، ۲۱۹

فراهان: ۹۶، ۲۱۶

فرج (محل): ۲۲۶

فرجات (محل): ۱۰۶، ۱۵۷

فرج الله خان: ۱۹۷

فرسفیج: ۲۰۱-۲۰۳

فرنگی، ۲۰۲، ۲۳: ferengi

فرنگی، فرنگستان: د، ۴، ۵۵، ۵۹، ۶۹، ۷۸، ۸۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۰۰

فرمانفرمای فارس: ۱۴۳

فرهاد [کوه کن]: ۳۵، ۴۲، ۴۸، ۴۹

فرهان: ۹۳

فره حصار: ۲۱۰

فریازان (محل): ۲۰۳

فریق نافذ پاشا: ۹۳

فشندی (۱۵۴، ۰۶): Pechendi

فضل الله خان یاور: ۲۳

فقیه قادر: ۱۸۰

فهمی افندی: ۵۸

فیروزآباد (محل): ۶۴

فیض آباد (محل): ۲۲، ۲۱۸

فیض الله بیگ، میرآلای حاجی: ۹۳

خیلستان، ورامین: ۲۳۳

فینجان (محل): ۲۱۴

ص: ۲۶۸

ق قارمین آباد (محل): ۲۲

قازان چاکی (رودخانه): ۲۰

قازلی آباد (محل): ۱۹

قاسم آباد (محل): ۱۴، ۹

قاسم آباد قوش تپه (محل): ۲۱۲

قاسم خان: ۲۱۱، ۱۲۷

قاسم خان شاملو: ۲۱۰

قاسم خان قولر آقاسی: ۱۳۹

قاسم قرقچی: ۲۳۱

قاضی (محل): ۲۲۱، ۲۲۳

قاضی القضاة بغداد: ۹۲

قانلی داغ (کوه): ۲۲

قپان، (محل): ۲۱۰

قتیقر مهندس: ۹۸

قجرآب: ۲۰۹ شهریار جاده ها متن ۲۸۹ فهرست اعلام

۱۶۸ :

قراچه داغی (طایفه): ۴۷

قراباغی: ۲۳

قراداغی (محل): ۸۵

قراگوزلو: ۲۲، ۳۲

قراوالی (کوه): ۴۸

قرباغستان: ۶۴

قره بلاغ (محل): ۷۳، ۷۴، ۱۸۱

قره بنیاد (محل): ۲۱۲

قره پاپاق: ۹۹

قره دائی (محل): ۲۰

قره سو، قراسو: ۵۱، ۵۲، ۶۱، ۶۲، ۶۵.

۱۸۹

قزل ارسلان: ۲۶

قزل رباط: ۸۳-۸۵، ۸۸، ۱۷۷

قزل سر: ۲۱۳

قزوین: ۲، ۵، ۵۳، ۵۸، ۹۲، ۱۱۴، ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۳۳

قصر النسوس: ۳۷

قصر شیرین: ۷۶-۷۹، ۸۱، ۱۶۸، ۱۷۹-۱۸۱

قصر فیروزه: ۴، ۶، ۱۲، ۲۵، ۱۴۵

قصر قاجار: ۱۱، ۴۴

قصر ناصری: ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴

قصر نمرود: ۱۰۸

قلعه آخوند: ۶۸

قلعه امام اعظم: ۹۷

قلعه خان (محل): ۲۱۰

قلعه خلیفه (محل): ۲۱۰

قلعه زنجیری: ۶۴، ۶۶، ۷۱

قلعه شاهین: ۷۵، ۱۸۲

قلعه شیخ (محل): ۲۰۴

قلعه نو: ۹، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۷

ص: ۲۶۹

قليچ خان: ۲۰۹، ۲۱۰

قلى لاله عليا (محل): ۲۰۲

قم: ۲، ۲۱۹، ۲۲۳-۲۲۸

قمر السلطنه: ۱۴۲

قوام الدوله: ۲۱۷، ۲۲۰

قوه الممالك: ۱، ۱۵۴

قوجه: ۱، ۵۳

قوره توزهاب (محل): ۷۷

قوش بلاغ (محل): ۲۰۸

قهرمان خان تفنگدار: ۳۲، ۱۰۰

قيطانيه (محل): ۱۹

كك كاشان: ۲، ۱۱۴

كاشانتو (محل): ۴۴

كاظم [پسر عيسى خان بيگلر بيگى]: ۲۰۷

كاظم خان فراشباشى: ۱۵، ۱۴۹، ۱۷۳، ۲۲۸، ۲۳۲

كاظم خان لله باشى: ۳۰

كاظمين: ب، ح، ۷۸، ۹۱، ۹۲، ۹۴-۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۴، ۲۰۲

كاكوند: ۴۱

كالويل [حكيم قونسول]: ۱۰۳

كامل پاشا [وزير موقوفات]: ۲۳۶

کدخدا فتاو (محل): ۷۵

کچل (کوه): ۶۹

کرآزهیرات (مکان): ۸۹

کربلا: ب، ج، ه، ۲، ۶، ۵۲، ۹۲، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۲-۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳-۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۴،
۱۸۷

کرج (رودخانه): ۹، ۱۶۸

کرخ [بغداد کهنه]: ۱۰۰

کرخه (رود): ۴۲، ۹۵

کرخی (از عشایر): ۸۹

کرد، اکراد، کردستان: ۴۹، ۵۱، ۶۰، ۶۵، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۹۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۲۷

کرده: ۶۰

کرزان: ۲۹

کرکان (محل): ۲۰۷

کرمان: ۲، ۷، ۱۱۲، ۱۴۱، ۲۰۰، ۲۲۰

کرمانشاهان: ه، ۲، ۲۹، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۵-۴۷، ۵۳، ۵۸-۶۰، ۶۲-۶۵، ۱۱۵، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۷-۱۸۹، ۱۹۳-۱۹۵،
۱۹۷، ۲۱۸

کرمجکان (محل): ۲۲۳

کرنند، کرنندی: ۶۲، ۶۷-۷۲، ۱۸۳، ۱۸۴

ص: ۲۷۰

کرنٹ ہربرٹ [جنرال قونسول انگلیسی]: ۱۰۳

کرہ کند (محل): ۴۴

کریم آباد: ۶۶

کریم خان، سر تپ: ۲۹، ۷۸، ۲۲۷

کریہ (محل): ۸۰، ۸۲

کزار: ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶

کزار (فوج): ۲۱۰

کساوند (محل): ۲۱۰

کفرآور (محل): ۶۸

کلب حسین خان: ۳۷، ۹۹، ۱۰۱، ۲۲۵

کلبعلی خواجہ: ۷

کل داوود (محل): ۷۵، ۱۸۳

کل سرپل: ۷۵

کل محرما و (کوه): ۷۵

کلہ (محل): ۲۱۲

کلہر (ایل): ۳۹، ۶۰، ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۷۵، ۱۸۵

کلیان (محل): ۲۰۲

کلیایی (محل): ۳۸

کمازان (محل): ۲۱۰

کمال آباد (محل): ۲۱۷

کمال افندی: ۸۲

کمال پاشا: ۸۰، ۸۲، ۸۹، ۹۸، ۹۹، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۷۹

کمرآب: ۲۰۹

کمره: ۲۱۴

کمیچه (محل): ۴۷

کمیل بن زیاد: ۱۳۱

کنارگرد (محل): ۲۲۸

کند، کن: ۲۳۱

کنگاور: ۲۹، ۳۴-۳۸، ۴۲، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۰

کنگران (محل): ۲۱۸

کنشت (محل): ۵۸، ۵۹، ۶۲

کوچولو (غلام بیچه): ۱، ۱۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۲۶

کودانه سرچغا (مکان): ۶۹

کوده (مکان): ۵۰، ۶۴

کودی (مکان): ۲۰۰

کوره (مکان): ۵۰

کوفه: ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۷۵

کوکاب (مکان): ۷۱

کوله بانان (کوه): ۶۸

کونستان [نقاش فرانسوی]: ۸۲

کوه سنگی: ۲۱۴

کوءور (محل): ۸۴

کيخسرو: ۷۵

کيز، مسيو [قونسول فرانسه]: ۱۰۳

کيزه رود: ۴۲

ص: ۲۷۱

کیکاوس: ۷۳

کهریز (محل): ۵۰، ۶۲، ۶۴، ۸۴

کھک (محل): ۱۹

کیومرث میرزا: ۵۲

گگ گاکیه (محل): ۵۰

گاماسب، رودخانه: ۴۱-۴۳، ۴۸، ۵۰، ۶۲، ۱۹۶

گاوبنده (محل): ۵۷

گجرات: ۷۹

گرجائی (محل): ۲۱۱، ۲۱۲

گروگان: ۱۱۵

گرم کوه: ۲۰۹

گروس: ۲۶، ۳۱، ۴۷

گره رود (محل): ۲۱۴

گل اندوک: ۲

گلبن خانم: ۱۱۵

گلپایگان: ۲۱۴

گلپیرآباد (محل): ۲۱۰

گل دزد (محل): ۲۱۲

گلدسته (محل): ۲۰۸

گلستان سعدی (کتاب): ۲۷، ۱۴۸

گل عذار (کنیز): ۳۶

گلی سیاه: ۱۱۵

گلین خانم: ۱۴۳

گنجوران (محل): ۲۰۲

گنجه در (محل): ۲۱۰

گنداب (محل): ۲۱۲

گوران: ۶۴، ۶۵، ۷۱

گوز گلدی: ۱۱۲، ۱۷۵

گوشان (محل): ۶۴

گوشه (محل): ۲۱۰

گوشیران (محل): ۶۴

گهواره (محل): ۷۱

گیرشیش [معلم توپخانه]: ۱۳۷

گیلان: ۱، ۶، ۱۴، ۵۵، ۶۸، ۷۵، ۲۳۳

ل لاتورکی [روزنامه فرانسوی]: ۱۰۲

لارنس انگلیسی: ۴۳

لاکری ۲۰۱، ۵۷، ۲۳، ۶۱: Lakeri

لاله بان (محل): ۶۵، ۶۷

لامیان (محل): ۲۰۲

لر، لرها: ۵۱، ۶۱، ۶۴، ۷۴، ۸۰، ۱۸۵

لرستان: ۲۲، ۲۹، ۳۷-۳۹، ۴۱، ۴۴، ۶۷، ۶۸، ۱۹۵، ۲۰۶

لشکر در، (کوه): ۲۱۰، ۲۱۱

ص: ۲۷۲

لعلی (محل): ۳۱

لله باشی: ۳، ۶، ۲۰۱، ۲۲۸، ۲۳۰

لوچی اوچی

لوشان (محل): ۶۴

لیل [از شهرهای فرانسه]: ۲۱۳

لیلا: ۱۷۵

م مارانتو (محل): ۴۴

مازندران - مازندرانی: ۲۱، ۷۲، ۱۳۱، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۹۵، ۲۱۹، ۲۳۲

مأمون: ۷۵

مانیزان (محل): ۲۰۹

ماه تابان خانم: ۱۴۲، ۱۹۲

ماهر دو (محل): ۸۹

ماهی دشت: ۶۱-۶۶، ۶۸، ۱۸۵-۱۸۷، ۱۹۰، ۲۲۳

مبارک آباد (محل): ۲۰۲، ۲۰۸

متر (شهر): ۶۷

متوکل عباسی: ۱۶۷

متولی باشی: ۲۲۶

مجد الدوله: ۱۱، ۱۴-۱۶، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۴۲، ۵۳، ۵۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۲،

۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۲

مجدی: ۳۵، ۴۹

مجمع (عشیره): ۹۰

مجید پاشای بابان: ۱۲۲

محب علیخان (میرزا): ۹، ۶۰، ۱۵۱

محقق: ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۵۸، ۹۹.

۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۷

محلّات: ۲۱۶، ۲۲۴

محمد ابراهیم تاجر: ۱۰، ۱۱

محمد الملک: ۱۱

محمد امین میرزا: ۶، ۲۱۴، ۲۱۵

محمد باقر خان (پسر ظهیر الدوله): ۳۹، ۱۸۵

محمد بیگ: ۹۳

محمد بیگ جاف: ۱۸۰

محمد تقی بیگ (نایب کالسکه خانه): ۶، ۱۴۵

محمد تقی خان گشاد: ۵۲، ۵۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۹۵

محمد تقی خان یزدی: ۱۳۴

محمد تقی میرزا: ۱۱۱، ۲۲۸

محمد حسن خان قاجار: ۱۹، ۲۰۵

محمد حسن خان قائم مقام: ۲۱۷

محمد حسن خان قراقرلو: ۷۴

محمد حسن خان کلهر (سرتیپ): ۳۸، ۶۶

۶۷، ۱۲۸، ۱۷۸، ۱۸۵، ۲۰۱

محمد حسن خان یوزباشی: ۱۴۶

محمد حسین خان: ۱۰، ۱۱، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۲۳

محمد حسین خان خلیج: ۲۲۳

محمد حسین خان قاجار دوّلو: ۱۷۵

محمد حسین خان ملایری: ۲۰۵

محمد خان (حاکم سابق یزد): ۱۵، ۲۷، ۵۳، ۱۸۲، ۲۲۷

محمد خان قرائی کله کن: ۱۳۶

محمد رحیم خان: ۵۸، ۱۴۸، ۱۷۹

محمد رحیم خان زند: ۴۹، ۱۶۸، ۱۷۳

محمد رحیم خان قاجار (شامیاتی): ۱۱، ۱۹، ۱۷۵

محمد رحیم میرزا (برادر عماد الدوله): ۱۹۰

محمد رضا بیگ: ۱۱۲

محمد رضا خان زنگنه (سرتیپ): ۳۹، ۶۵، ۱۸۵، ۱۹۲

محمد رفیع بیگ: ۳۴

محمد زکی گیلانی: ۲۵۱

محمد زمان بیگ تفنگدار: ۱۲۴، ۱۵۳، ۱۶۳

محمد زهابی افندی (مفتش): ۹۳

محمد سلطان خان زرندی: ۲۱

محمد شاه (قاجار): ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۹۷

محمد صالح خان كلهر: ۱۸۴

محمد علي خان: ۱، ۴، ۸، ۱۰، ۱۴، ۲۱.

۲۵-۲۷، ۳۲، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۹، ۷۱، ۷۹، ۸۸، ۹۴، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹،
۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۷

محمد علي خان افتخار الدوله هندی: ۱۱۹، ۱۷۰

محمد علي خان زين دار باشی: ۲۳۳

محمد علي خان صاحب جمع: ۲۳۲

محمد علي ميرزا (شاهزاده): ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۷۲، ۸۱، ۱۱۶، ۱۶۵، ۱۸۹، ۱۹۳

محمد عابد (امامزاده): ۲۱۶، ۲۱۷

محمد قربان خان: ۱۵

محمد مراد خان زرندي (سرتیپ): ۱۳، ۲۱، ۲۲

محمد مهدي خان چهارمالي: ۲۲۷

محمد مهدي ميرزا (پسر مؤيد الدوله): ۲۶، ۳۰

محمد نجف ميرزا: ۱۴۱

محمد واحد العين: ۲۰۷

محمد والي: ۲۴۷

محمد ولي خان قاجار: ۲۲۶

محمّره (محل): ۱۴۸

محمود آقا: ۲۲۱

محمود افندي (معاون والي بغداد): ۹۳

محمود بیگ: ۱۸۰

محمود میرزا: ۲۶

مختار (مقبیره): ۱۳۵

مخیمه (محل): ۸۹

مداین (محل): ۱۵۲

مدحت پاشا (والی بغداد): ۸۰، ۸۲، ۹۲، ۹۹، ۱۱۴، ۱۳۸، ۱۸۰، ۲۳۶، ۲۵۰

مدینه (شهر): ۹۰

مرادآباد (محل): ۵۱

مراد حاصل (محل): ۵۷

مراد خان یاور: ۲۹

مرادیه (محل): ۹۰

مراصد الاطلاع (کتاب): ۱۱۰

مراغه: ۱۹۵

مرتضی قلی میرزا (پسر عماد الدوله): ۱۸۹

مرجانیه (محل): ۸۴

مردآزما (تپه): ۸۰

مردک: ۱، ۵۸، ۱۶۱، ۲۲۵

مرزن جیران (محل): ۲۱۶، ۲۱۷

مرصع خانم: ۱۳۶

مرغ کاشان (محل): ۲۳۳

مرک (محل): ۲۱

مرک (رودخانه): ۶۴

مرویل (محل): ۲۱۰

مرهم درّه (محل): ۳۲

مریانج (محل): ۳۱

مریم جهود: ۱۵۰

مریم شاه: ۱۹۲

مریم [مقام] (محل): ۱۱۹

مریمی: ۱۳، ۱۱۲، ۱۴۶

مرزاقچی (محل): ۱۴۸، ۱۶۱

مزلقان چای (محل): ۱۸، ۲۰

مزلقان چای (رودخانه): ۱۹، ۲۰

مزیدآباد (محل): ۲۱۷

مستنصریه (مدرسه): ۹۹

مستوفی الممالک: و، ۴، ۵، ۷، ۲۷، ۱۰۶، ۱۸۳، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳

مسقط، مسقطی: ۱۳۴

مسلم بن عقیل: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۰.

۱۳۴، ۱۳۵

مسیب (محل): ۱۱۰-۱۱۳، ۱۴۵-۱۴۷، ۱۴۹، ۱۷۳، ۱۸۶

مسیله (کوير): ۱۱۳

مشهد (شهر): و، ۲۷

مشهد (محلّ): ۲۱۶، ۲۱۷

مشهد الكوبه (محلّ): ۲۱۷

مشير الدوله (حاجى ميرزا حسين خان) وزير خارجه: ۵۳، ۵۹، ۶۲، ۸۰، ۸۴-۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۷،

ص: ۲۷۵

۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷-۱۱۹، ۱۲۲-۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶-۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳،
۱۷۵-۱۷۹، ۱۸۱-۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲-۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۶

مشیر الملک: ۱۵۶

مشیر پاشا: ۹۸

مشیر لشکر (لشکری): ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵

مشیریه (محل): ۸۹، ۹۰

مشیریه (نهر): ۹۰

مصطفی افندی (رئیس تلگراف بغداد): ۹۳، ۹۷

مصطفی بیگ: ۱۱۱

مصطفی پاشا (میر آرای): ۹۳

مصطفی خان عمو: ۱۲۱

مصطفی قلی خان: ۲۲، ۱۸۱

مصطفی قلی میرزا: ۲۰۳

مصلح آباد (محل): ۲۱۶

مظفر الدوله: ۷۴، ۷۷، ۹۹، ۱۰۸، ۱۸۴

مظفر افندی: ۹۳

مظفر پاشا (حاکم کربلا): ۹۲، ۹۳

معتمد الدوله، فرهاد میرزا: ۹، ۲۲-۲۴، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۴۷، ۴۹، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵

معتمد الدوله، منوچهر خان: ۱۳۲

معتمد الملک: ۱۹۱، ۲۲۱

معجم البلدان (كتاب): ١١٠

معدن سنگ (محل): ٢١٨

معروف كرخي: ١١٠، ٩٥

معز الدوله: ٢٣٢

معصومه، ٢٢٦، ٢١٦، ١٩٣، ١٨١، ٥١، ٢٧، ٢٣، ٤، ١، mesume

معمار باشي: ٢٣٠

معين التجار، حاجي محمد حسين: ٥٤

معين الدوله: ٢٠٢

معير الممالك: د، ا، ٥، ٦، ٩، ١١، ١٣.

١٤، ١٦، ١٩، ٢٤، ٢٦، ٢٩، ٣١، ٣٧، ٥٥، ٥٧، ٦٣، ٦٦، ٦٧، ٧٤، ٧٨، ٩٠، ٩٥، ٩٦، ١٠٦، ١١١-١١٣، ١١٦، ١٢٤، ١٤١، ١٥٥،

١٥٨، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٧، ١٧٠، ١٧٦، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٣، ١٩٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٥١

مغاري (كوه): ٤٦

مغرب (مراكش): ١٠٥

مقاعد پاشا (ميرلوا): ٩٣

مقداد (مقبره): ٨٦

مكه معظمه: ج، ١٢٢، ١٤١، ١٤٥، ١٤٨.

١٥٩، ١٧٠، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٧، ١٨٢

ملا آقا بزرگ تهراني: ١٢٢

ص: ٢٧٦

ملا آقای دربندی: ۱۱۸، ۱۳۲

ملا ابراهیم: ۲۲۰

ملا باقر واعظ شیرازی: ۱۲۲

ملا حسین: ۲۲۰

ملا حسین اردکانی: ۱۱۹

ملا عباس روضه خوان: ۱۰۳

ملاگرد (محل): ۲۳

ملا محمد ایروانی: ۱۳۳

ملا محمود کلیددار: ۱۳۴

ملایر: ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۱۸۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲

ملایری (فوج): ۲۰۰، ۲۰۷-۲۰۹

ملک آرا: ۳۰، ۲۳۰

ملک قاسم خان ساخلو: ۲۰۶

ملک محمد: ۱۶، ۱۹۷

ملک نیاز خان: ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۰۱

ملکه، ۱۲: meleke

ملکه انگلیس: ۵۵

ملیجک: ۱، ۳، ۶، ۱۶، ۴۶، ۹۹، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۸، ۲۱۵، ۲۲۸

مملی: ۳۸، ۴۵، ۶۵، ۷۳، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۹۲

مندلیچ (محل): ۶۸

منصور دوانقی: ۸۹

منصوریه (محل): ۸۸، ۸۹، ۱۵۸

منوچهری (محل): ۳۱

موچول خان: ۱، ۹، ۱۰، ۲۸، ۴۶، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۲۹

موچولو میرزا: ۹

موسی: ۱۵

موسی مرات الممالک: ۲۳۵

موشلوق (محل): ۲۰۲

موشه (محل): ۲۲۰

مؤید الدوله: ۲۶، ۳۰، ۲۳۰

مهاجران: (محل): ۲۱۲

مهدی بیگ (محل): ۸۴

مهدی ساعت ساز: ۱۵

مهدی سلطان: ۲۱۳

مهد علیا: ۴، ۱۹۱، ۲۱۹، ۲۵۰

مهرآباد (محل): ۲۰۷، ۲۱۷

مهرنوش خانم: ۱۴۳

مهرروز (نهر): ۸۵

میاچی: ۴۱، ۴۵، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۹۳، ۲۰۷

میان دربند (محل): ۶۱

میان طاق (محل): ۱۸۳، ۷۲

میر آخور، امیر آخور: ۱۰۳، ۱۳۹، ۲۲۸، ۲۲۹

میرزا آقا خان: ۱۱۶

میرزا ابو الفضل (کاشی): ۱، ۱۳۵

ص: ۲۷۷

میرزا احمد خان: ۹۷، ۲۱۶

میرزا اسد الہ: ۱۹۵

میرزا باجی: ۱۱۵

میرزا تقی: ۲۲۰

میرزا تقی خان امیر کبیر: ۱۱۶

میرزا تقی خان خوئی: ۲۳۲

میرزا جانی: ۱۷۰

میرزا حبیب اللہ: ۲۲۳

میرزا حسن: ۹۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲

میرزا حسن شیرازی، میرزای شیرازی: ۱۳۳، ۱۳۸

میرزا حسن علی خان (منشی باشی): ۱۹۹

میرزا حسن علی یوغورت: ۱۴۵

میرزا حسن کلیددار: ۱۱۴

میرزا حسین خان: ۹۹، ۱۱۷، ۲۲۰

میرزا حسین خان کلیددار: ۱۱۵، ۱۲۱

میرزا داوود خان: ۲۳۲

میرزا زکی (وزیر انیس الدولہ): ۵۳

میرزا زکی مستوفی: ۱۳۲

میرزا زین العابدین البرز: ۲۲۰، ۲۲۶

میرزا سلیم خان: ۵۰

میرزا سید احمد (وزیر عراق): ۲۱۰، ۲۲۶

میرزا سید حسین: ۲۱۷

میرزا سید کاظم ریش: ۱۹۶

میرزا سید یوسف: ۲۲۶

میرزا شفیع: ۲۰۲

میرزا شفیع سلطان (نایب آشتیان): ۲۲۰

میرزا شفیع صدر اعظم: ۹۶

میرزا شفیع مستوفی: ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴

میرزا طاهر: ۲۲۸، ۲۲۹

میرزا عبد الباقی منجم باشی گیلانی: ۱۲۲

میرزا عبد الرحیم (شیخ الاسلام اصفهان): ۲۱۶

میرزا عبد العلی یزدی (خوشنویس): ۱۳۴

میرزا عبد الله: ۱، ۳، ۷، ۴۶، ۹۹، ۱۲۰.

۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۸

میرزا عبد الله ناظم میزان: ۱۳، ۱۳۸

میرزا عبد الوهاب مستوفی گیلانی: ۵، ۱۱، ۱۴، ۱۵

میرزا علی اکبر: ۱۳۸، ۲۲۵

میرزا علی اکبر خان قورخانچی: ۱۴۰

میرزا علی اکبر خان کارخانه: ۱۵۴

میرزا علی خان افشار بیگ: ۹

میرزا علی خان امین السلطان

میرزا علی نقی: ۲۲۰

میرزا عیسی وزیر: ز، ۲۳۲

میرزا فخر الدین بروجردی: ۲۰۷، ۲۰۸

میرزا قهرمان: ۲۳۳

میرزا محسن خان: ۶۹، ۱۰۱، ۱۵۴

میرزا محمد (رئیس وزارت خارجه): ۲۰۰

میرزا محمد (پسر قائم مقام): ۳۰، ۲۲۰

ص: ۲۷۸

میرزا محمد خان: ۱۱، ۲۵، ۵۸، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۵۶

میرزا محمد خان عمو اقلی: ۲۲۹

میرزا محمد رضا (شربت دار): ۱۶۳، ۲۰۵

میرزا محمد علی خان: ۳۱، ۷۹

میرزا محمد علی (مشرف توپخانه): ۲۱۸

میرزا محمد علی همدانی: ۲۴

میرزا محمود آقا: ۲۰۷

میرزا مسیح: ۲۳۳

میرزا معصوم خان: ۵

میرزا معین منشی: ۲۰۲

میرزا موسی رشتی سرحددار: ۵۸، ۱۹۵

میرزا موسی (وزیر تهران): ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۴۴، ۲۱۰

میرزا مهدی: ۱۴۹، ۲۲۸

میرزا ناظر حضرت: ۱۸۲

میرزا نبی خان: ۱۹۲

میرزا نصراله گرکانی مستوفی: ۸، ۱۷۷، ۲۲۰، ۲۲۳

میرزا هادی خان: ۳۹، ۵۸

میرزا هادی معدل: ۱۵۶

میرزا هبت الله: ۲۰۷

میرزا هدایت الله (امام جمعه مشهد): ۱۳۳، ۱۸۲

میرشکار: ۳، ۹، ۱۵، ۱۹، ۲۴، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۴-۴۶، ۶۵، ۷۴، ۷۸، ۸۷، ۹۳، ۹۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳

میر عزیزى (محل): ۴۴

میرلوا: ۹۳

میشن (محل): ۲۱۰

میقان (محل): ۲۱۷

میکائیل (مترجم): ۱۰۰، ۱۰۳

میمون آباد (محل): ۱۱

مینجان (محل): ۲۰۲

ن نادرآباد (محل): ۴۴، ۱۹۶

نادر شاه افشار، نادر شاهی: ۴۳، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۸، ۲۳۶، ۲۳۹

ناصری: ۸۴

ناصر الدین شاه قاجار: الف، ب، ج، د، ز، ۲۳۵

ناصر الملک: ۴، ۳۱، ۵۱

ناصر خان: ۳۲

ناصر خسرو قبادیانی: الف

ناصر قلی خان: ۱۶۲، ۱۹۲، ۲۱۱

ناصری (عمارت): ۱۵۶

ناصریه (محل): ۱۴۹

ص: ۲۷۹

ناظم افندی [شارژ دافر عثمانی]: ۱، ۱۳، ۵۸، ۸۲، ۹۰، ۱۵۵، ۱۷۹

نافذ پاشا: ۹۸

نامدار خان زند: ۲۰۵

ناملیه (محل): ۲۱۰

نانکلی شهریار [سواره]: ۸۶

ناوله (محل): ۲۱۰

نایب الامایه [پسر عماد الدوله]: ۶۲

نایب السلطنه (کامران میرزا): ۴-۷، ۱۰۵، ۱۳۳، ۲۲۸، ۲۳۰

نبیح (محل): ۲۱۸

نجف اشرف: ۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱-۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵-۱۴۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۷،

۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۶

نجیب پاشا: ۹۲، ۱۰۲

نخل دار (محل): ۱۶۰

ندیم السلطنه: ۱۵۸

نرجس خاتون: ۱۷۰

نرسی شاه: ۵۶، ۵۷

نصرآباد (محل): ۱۱، ۲۳

نصر الله خان: ۶، ۱۲۲

نصر الله قوشچی: ۵۳، ۲۲۳

نصر الله میرزا [پسر ملک آرا]: ۳۰

نصرت الدوله: ۳، ۴، ۶، ۱۰۸، ۱۴۳، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳

نصرت سواد کوهی: ۵

نصیر بیگ: ۵۳

نصیری، نسیری: ۸۴، ۸۹

نظاره افشار بیگ: ۸، ۱۳، ۱۴۵

نظام الدوله: ۲۳۳

نظام العلماء: ۶، ۱۴۵

نظام الملک (میرزا کاظم خان نوری): ۲۲۸، ۲۳۲

نظامیه: ۴

نظر بیگ: ۲۳۱

نظم آباد: ۲۱۷

نعل شکن (گردنه): ۶۶، ۱۸۶

نقیب باشی: ۱، ۱۵۵

نقیب علی افندی: ۹۳

نگار خاتون (محل): ۲۲

نگار خانم: ۲۳، ۳۰، ۳۱

نگارستان: ۳۳

نمرودی (برکه): ۱۲۳

نمک کور (محل): ۲۱۲

ننه غلام رضا: ۱۱۵

نواآ (كوه): ٦٩

نواب عالیه (مسجد): ٦٠

نوبران (محل): ١٨-٢٠، ٣١

نوح: ١٣٤

ص: ٢٨٠

نور الدين (محل): ۱۹

نور الله اصانلو: ۸

نور على بيگك: ۱۷

نور محمد خان: ۱، ۱۶۲، ۲۳۳

نورى: ۲۴، ۴۵، ۷۶، ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۹۲

نوريه (طايفه): ۲۳۲

نوش آفرين، ۲۲۹، ۲۰۷، ۱۲۹، ۹۹، ۶۹، ۳۶، ۳۴، ۴: Nauchafrin

نهاوند، نهاوندى: ۲۹، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۶۱

نهر خدریه (محل): ۹۰

نهر عليل (محل): ۱۱۰

نهروان (جنگك): ۸۶، ۹۰، ۱۷۱

نهندز (محل): ۲۱۰

نياوران: ۲

نى زار: ۲۲۳

نیشابور: ۲۴ شهریار جاده ها متن ۳۰۱ فهرست اعلام

(محل): ۱۵۶

و وادى السلام: ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۸

وارطان مسيو: ۱۰۳

والى پاشا: ۹۵، ۹۸، ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۴۸، ۲۴۹

وامافه گل (تنگه): ۷۴

وان (شهر): ۱۸۷

وجیهه (محل): ۸۹

وردو (محل): ۲۹

ورده (محل): ۱۵

ورکر (محل): ۵۰

ورمزیار (طایفه): ۳۵

وری ها (محل): ۲۱۰

وزیرآباد: ۲۱۷

ورسان (محل): ۲۲۰

وشوان (محل): ۶۷

وکیل الملک: ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۱

ولاسجرد: ۱۹۹-۲۰۲، ۲۱۷

ولی الله درویش: ۳۱

ولی خان: ۱

ونده لقان (محل): ۱۹

وهایی: ۱۴۰، ۲۳۶

وهلکله (ایل یا طایفه ای از اعراب): ۱۱۰

وسیمه (محل): ۲۱۷

ه هادی خان زرنندی: ۱۳

هارون آباد: ۴۲، ۶۵-۶۹، ۱۸۵

هارون الرشید: ۷۵، ۱۱۰، ۱۶۱

هارونیه: ۸۸، ۸۹

هاشم [پسر فراشبایشی]: ۴۰، ۹۹، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۸۱

هاشم آباد: ۶

هاشم باقوش: ۱۵۹

هاشمیه (محل): ۹۰

هانی بن عروه: ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵

هداوند (سواره): ۸۶

هرسم: ۶۸

هرمز: ۵۶، ۵۷

هزارچم (محل): ۷۲

هلاکو میرزا: ۱۵۵

هلند (هولاند): ۱۰۲، ۱۰۳

هلیلان (محل): ۴۲، ۶۲

هما خانم: ۹، ۲۱، ۱۱۸، ۲۶۴

همدان، همدانی: ۱۸، ۲۰، ۲۳-۲۹، ۳۱، ۴۵، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۳۳

همدانی ۰۹: Hamedani

همس، ۷۲: hems

هند، هندی، هندوستان: ۵۵، ۷۸، ۹۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۴، ۲۲۰، ۲۳۶

هندیه (محل): ۱۷۵

هنيره پيانوزن (مسيو): ۵۲

هود: ۱۲۷

هوشنگ ميرزا: ۲۱۴-۲۱۶

هويزه: ۴۲

هي حڪيم: ۱۰۳

ي ياران (كوه): ۷۵

ياقوت حموي: ۱۱۰

ياور ميرزا محسن: ۷۰

يحيى خان: ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۳-۱۷، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۱، ۴۳-۴۷، ۴۹، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۱، ۹۰، ۹۴، ۱۰۳،
۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶-۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۳-۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸،
۱۹۵، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸-۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۸

يزد، يزدى: ح، ۲، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۹

يعقوب شاه (محل): ۲۰۵

يعقوبيه: ه، ۸۶-۸۹، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۳-۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۹

يمن: ۱۷۹

يمين الدوله: ۲۲۷

ص: ۲۸۲

ينگی دنيا: ۱۶۴

يوسف آباد: ۲۳۳

يوسف سقا باشی: ۱، ۲۴، ۲۵، ۴۹، ۸۸، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۶۸

يونس، مقبره: ۱۷۵

يهود، يهودی: ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۴۷

ص: ۲۸۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

